هداية الضالين

هو
دخل فی نوبتی فی یوم الخمیس ثامن شهر
جمادی الاولی من شهور سنة ۱۲۸۱ الهجری
وانا العبد المذنب الجانی [illegible] ابن [illegible] السعید
طالب نجاته

۳۹

هداية الضالين

هو
دخل فی نوبتی فی یوم الخمیس ثامن شهر
جمادی الاولی من شهور سنة ۱۲۸۱ الهجری
وانا العبد المذنب الجانی [illegible] ابن [illegible] السعید
طالب نجاته

۳۹

هدایة الضالین

هو
دخل فی نوبتی فی یوم الخمیس ... شهر
جمادی الاولی من شهور سنة ۱۲۸۱ الهجریه
و انا العبد المذنب الراجی ... و لعهد
...

۳۹

و به نستعین

هذا الکتاب ... بسم الله الرحمن الرحیم و نعوذ بالله و نستعین

سپاس بی قیاس صانع بی نظیر را سزاوار است که گلستان جهان
را از آفتاب صنع او زینت و بوستان فلک را از ماه مصنوعات دریای جود و بخشش
قطره‌ایست فلک یکقطره از ... کمالش جهان یکغنچه از باغ جمالش
زنهر قدرتش گردون حبابی ز نور حکمتش خورشید تابی خدای کریم بی همتا که از بهشت
خاکی انسان را بتحلیه لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم آراست و بخلعت
عظیم ... قبول انا عرضنا الامانة علی السموات والارض ابیه قلوب را بنور ...
محل گردانید و شکر و حمد آن پروردگار را که ساحت وحدانیتش را از غبار ... و لوث
معتقدان اقانیم ثلثه بپرداخت هو الله الذی لا اله الا هو ... و محروس ...

سفران

سفران درگاه کبریای عظمت خود را بدستیاری و تایید روح القدس ...
مسند نشین فلک چهارم بر جمیع عباد خود بالا نشین نموده است و ...
بمقتضای لطف عمیم ... کتاب ... خود را اهل کتاب برگزیده ...
اهل الکتاب لکان خیرا لهم براه نجات مستبصر و مبصون ... انبیا ...
و اما کفر را از زبان عذر آوردیهای ایشان را کوتاه نموده ... جلاله ...
دور و دبچه و غنای ... نثار روح پرفتوح آن فارس میدان ...
او ادنی و آن صدرنشین بارگاه سبحان الذی اسری بعبده یعنی در دریای ...
شمع بزم هدایت که قبای لولاک لما خلقت الافلاک و بقامت موزون وجود او ...
آمد قائم ... بالهدی و دین الحق ... و لولاک ما خلقت الکون ... سلاله
نبی امی ... ما اوحی نبی العربی الابطحی التهامی ابوالقاسم محمد
... برکت او ... و ... قرشی ... زر عذاب ...
... و بعد از طلوع آفتاب رسالت و ظهور اختر شریعت ...
... للعالمین ... نسخ بر مصحف توریة و انجیل و ... کشیده گرده
... مراتب ... نظر برای چشم ... و صلوات و ...
... روح مجرد ... و ... و تسبیع ...

نشین چپ المعتبر انا مدینة العلم و علی بابها مصلحت منح دقایق شرع کل
اسد الله الغالب غالب کل غالب علی ابن ابیطالب و اولاد و امجاد او
بمضمون حدیث مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح سفینه نجات هر مستغرق بحر
گناه و عروة الوثقای هر سرگشته روی داده‌اند اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
وادر قاریا بهم و اشیاعهم و صل علیهم صلوة نامیة زاکیة الی یوم المعاد اما بعد
چون بر هر فردی از بنی نوع انسان بعد از آنکه قوت عاقله او در فضای بلوغ
و کمال قدم نهاد لازم و متحتم است که بعوث کتاب خدا و اخبار رسول او همه
هدی در جستجوی دین قویم و طریق مستقیم که در نظر عقل پر سیار طریق راجح آید
نهایت اهتمام بتقدیم رساند و خود را در زمره داخل کند که فردای قیامت
و حسرت بار داشته باشد و متابعت دین آبا و اجداد را بر دل اینکه خود ادعای آن
[illegible] بهم رسانند معتقد علیه بدانند تا آنکه نه بدعت انا وجدنا آباءنا علی امة
العلام علی [illegible] که [illegible] در دیار کفر نشو و نما کرده‌اند و
کل مولود یولد علی الفطرة فابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه بر داده و شایبه تعصب
که نصرانیت گرد ثبات قدم داشتم بعد از آنکه عقل قاصر را برا اهتمام
توفیق بصیرتی حاصل گردید اوقات خود را صرف مطالعه کتب نصاری

رقی

و تتبع شرایع منسوخه ایشان کرده بعد از بطلان دلایل ایشان که حقیقت
مذهب خود دارند به چنه و برهان علی اخیشار دین حق نمودم و چون مذهب
در آن مذهب خود دارند بودم مرجع نصاری و محل اعتماد ایشان بودم که برا
سر آمد پادریان خود میدانستند بعد از محق شدن بکلیه ایمان بجمیع
دلایل ایشان را با وجود اعتراضات که خود نوشته بودم فراهم آورده بزبان
فرنگی ترتیب داده بودم که چون امر بمعروف و نهی از منکر داشت
این کتاب از فقیر باقی بماند که پادریان و سایر نصاری شاید بمطالعه
او پرداخته بعد از اطلاع و ضعف دلایل خود و قوت ادله بر دلایل فقیر بر حقیقت
مذهب مختار هدایت یافته بکمترین محق گرده‌اند و درین اوقات که بیمن
خیر اساس و نهیب عدالت اقتباس گوهر فروزان تاج سلطنت و رشید
شاهی ولایت و معدلت قامع بنیان فسق و فجور و میزان عدل و انصاف
و کرم آفتاب عالمتاب جهانداری و خضر راهنمای راه نوران حقیقی و مجازی
مطلع عنایات بیغایات حضرت رحمن مظهر اشراف گوهر شریف نوع انسان
پادشاه جمجاه گردون بارگاه السلطان ابن السلطان و الخاقان ابن الخاقان
ابو المظفر ابو المنصور شاه سلطان حسین الصفوی الموسوی الحسینی بهادر

فی القرآن برائه فقد کفر آنچه از اخبار روشن در کتب مزبوره بشریت و نعت
حضرت خاتم الانبیاء و امامت ائمه هدی بوده بتدریج اخراج و موافق هوا و هوس
خود آنچه با رای ایشان مطابق می افتاد داخل کرده‌اند اما یهود با وجود
علم و اطلاع بر طلوع آفتاب نبوت سعادت سمت آنحضرت بل او
کوکب مذهب منسوخ خود یا بنا بر تعصب مصداق کریمه یعرفونه کما یعرفون ابنائهم
منکر شده دیده انکار رسالت آنحضرت اقرار کردند که ما می دانیم
در حضرت محمد رسول خدا و خاتم انبیاء و او و ذریه او برگزیدگان حق و امام
و مقتدای خلق‌اند اما چون که انتقال نبوت از وی و دمان اسحق بخاندان
اسمعیل را ما گوارا نیست لهذا از رسالت آنحضرت و امامت اولاد او
ایمان نمی آوریم اما نصاری چون عمده مطلب ایشان آن بوده که خاتمیت انبیا را
برای حضرت عیسی اثبات کنند لهذا آنچه از اخبار و علامات که دلالت
بر حقیقت رسالت حضرت پیغمبر آخر الزمان می‌کرد و بجهت خاتم الانبیاء بودن
حضرت عیسی دلیل خود ساخته‌اند و آنچه باعتبار زیادتی تصریح در وضوح دلالت
که امکان تحریف و تغییر نداشت از آن کتابها اخراج نموده‌اند با وجود اینهمه سعی
بمضمون کریمه یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره

و لو کره الکافرون

و لو کره المشرکون باز هر کلمه از کلمات و هر فقره از فقرات کتابهای ایشان
بر نقیض مدعای هر دو طایفه دلیلی قاطع و برهانی واضح است چه آن
ذکر همه آنها درین مقام باعث تطویل کلام است لهذا بدو دلیل که عقلی و
دیگری نقلی که ما را درین مقام کافیست اکتفا مینمایم اما دلیل اول که جمیع
از این دو طایفه قائل شده‌اند که کتب منزله بر انبیای ایشان بلغت
غیر عربی بوده باشد از همه بدیهی است این آنکه پس ما میدانیم که قریب ششصد سال
قبل از ارتفاع لوای دین محمدی که بودند چون قسطنطین و سیلوستر هیجده سال
پیش از زمان انها مذهبی موافق خواهش خود وضع کرده و نصاری را
باختیار آن میخواندند چون نصاری ملعب عربیه عالم نبودند متابعت
و مخالفت زیادی مابین مذاهب مجموعه ایشان و مضامین کتابهای خود
یافته از قبول امتناع کرده و زبان بطعن ایشان گشودند بعد از سلطنت خلا
فت بدست قرار گرفت بنزد طبارزی که بجای قسطنطین قیصر فرنگ نشده بود
رفته داد را البسه و افسانهای باطله فریفته خود ساخته و اظهار حقیقت این
مذهب میمنو و مکلف چون امروز نونا فدا الاثری باید که امر فرمایی تا کار
انام از هراس و عزام قدم در جاده الفبا و دین مذهب نهاده مخالفت نورزند

خلد الله ملکه و ابقاه دوله الی الیوم القیم مصروف و مشغول آن گردید که ابطال
مذاهب باطله و اعتقادات ناقصه و براهین و اقوال طایفه ضاله نصاری بادله
ثابته عقلیه در سلک تحریر کشیده شود و بعد از آن خط بطلان بر
جوابهای وافی بر آنها جاری گردانم تا مشکوک و محجوب و مجدد دل
گشته دست در عروة الوثقی دین مبین محمدی که حبل المتین است زنند
زنند و بهدایت ابدی فایز گردند و لهذا بنا بر امتثال امر اشرف اقدس
ارفع اعلی با وجود تراکم آلام و اختلال احوال عنان عزیمت بترجمه آن
نسخه که بزبان فرنگی نوشته شده بود مصروف داشتیم که انشاء الله
تعالی بعد از اتمام همچنانکه نسخه اصلی بکار نصاری اگر عقل داشته
باشند می آید این نسخه فارسی نیز در میان شیعیان یادگار ماند و
بعد از مطالعه بر حقیقت مذهب خود واقف و باعث مزید رسوخ ایشان
گردد و از طریقه باطله نصاری اجتناب و اعراض لازم شمرند و بعد
از شکر الهی که ایشان را بدین دین قویم هدایت نموده است این
شکسته را به دعای خیر یاد آوری نمایند و منه الاستعانة علی الاتمام
و این کتاب مستطاب مشتمل است بر چهار جلد که هر جلدی از آن در بیان مطلبی

مقصدی است

مقصدی است جلد اول در اصول دین نصاری و ثبوت اصول دین مبین محمدی
از کتب ایشان جلد دویم در رد فروع دین نصاری و ثبوت فروع دین محمدی
از کتب ایشان جلد سیم در اثبات نبوت و خاتمیت و علامات ظهور رسول اکرم
از کتب ایشان جلد چهارم در اثبات امامت حضرات ائمه معصومین و ظهور و علامات
زمان قائم آل محمد علیهم السلام از کتب ایشان و مجموع این کتاب را مسما ساختیم بهدایة
الضالین و تقویة المؤمنین امید که بتاییدات الهی و اقبال بیزوال پادشاهی
منظور نظر کیمیا اثر گردیده و از قلم نکته گیری دکا فرما جرائی پرداز
دینی سالم مانده و تقصیر را معذور بدارند و این جلد اول را مشتمل ساختیم
بر مقدمه و دو باب اول در رد اصول دین نصاری مشتمل بر چهارده فصل
فصل دویم در ثبوت اصول دین مبین محمدی محتوی بر پنج فصل اما مقدمه در بیان
سلطان طریق [illegible] اجدای [illegible] محجوب ماند و که انجیلهای و تورات
اسرار کتب انبیای بنی اسرائیل که احکام در میان یهود و نصاری
پیغمبر در عدم نسخ ملت و مذهب خود تنها متمسک در [illegible]
استدلال است نزد ما اعتبار ندارد و باعتبار آنکه مطابقه بحجة تفسیر
کتب [illegible] که در شریعت ما نهی از آن واقع شده

پس فقیر در جواب وی گفت که ما را کتابی بیرون ده که بر صدق ادعای
مذهب ما و شاهد تواند شد تا من این مذهب را موافق کتاب تو بیعی
و اهتمام نمایم و کتابهائی که آن ثبات دارند از تبیان بر طرف کنم تا
چیزی که حجت بر من بسبب آن تواند گرفت در دست ایشان نماند بنا
بر این وی شخصی چند را نام برد که از اعیان مذهب او بوده و امر فرموده که کتب
سماوی را جمع و آنچه موافق مذهب ما باشد انتخاب کن و از زبان عربی بلغت
لطین ترجمه نما و آنچه مخالف این مذهب است ترک کن چرا که من در جزای
گذشته امر صعب و پرخطری را بر من حکم کردی چرا میخواهی کتاب تازه از کتابهای
سماوی از برای تو تصنیف کنم و حال آنکه این کتابها در تمام اقطار عالم
مابین خاص و عام شهرت تمام یافته و من معتقد عربها عالم هستیم و چون
طفلان در مکتب خانه باید تعلیم بگیرم و آنچه امر بعد از این همه ریاضت و
جرأت و تصرفی که در کتابهای سماوی نموده ام در دنیا موجب ملامت و
طعن نصاری و در عقبی مستوجب سخط خالق البرایا خواهم کرده و علاوه
گر آن اسقف تلافات ایشان بکار من بیاید نداریم برای آنکه چون خلیفه داخل
در هر مراد و رسن لازم است اشتغال امر تو در بیرون کتب سماوی نیز از جمله

امروز است

که ماثور نسیما است بنا بر این از اطاعت سفری داشتیم این است عذر خواهی
چرا نیم در بیرون کتابهای سماوی و احداث و اختراع مذهب و اضلال مردم
چنانکه خود ایشان در دیباچه کتابها در ساخته تقریر و اقرار میکنند و نصاری در
این اوان سوای آن کتاب که تالیف آن مرد و داست کتابی ندارند و
انجیل و توریه و زبور و غیره که امثال در میان نصاری متداول است علاوه
از آن کتاب است که آن محدول فراهم آورده و باعث گمراهی این سرگشته
گان بادیه غوایت گردیده است و این طایفه بنا بر آن که غبار ضلالت دیده بصیرت
ایشان را کور گرده واجب میدانند قتل کسی را که بسوای احکام مستخرجه
از آن کتاب بکتاب دیگر عمل نماید و این دیباچه بجهة اهتمام صحبت برای ایشان
تا امروز در عنوان آن کتاب است لیس هر دنی عقلا میدانند که کتاب
موصوف باین صفات که این چنین کسی ساخته باشد چه اعتبار خواهد داشت
که اگرچه چرانیم باین عذر مرا بهها تظاهر کشته و بنه غفلت از مضمون ولا تحسبن الله
غافلا عما یعمل الظالمین در گوش کشیده بود را ما خداوند عالمیان در بیان
وقت که این کتاب را باین وضع از لغت عبری بلطین ترجمه نموده و داورا
روا کرده تا آنکه در زبور بنی اسرائیل اشعار تفضیح حال و تقبیح احوال او ظاهر

بگردد چنانکه در کتابی که موسوم بفلانست دیده است سطوری است که چون جوانی
بتحریر این کتاب مشغول بود شبی حجة الله جانان تازیانه برو زد که تا زنده بود
اثر آن تازیانه بر بدن او زایل نشده بود و بفضل او وقوع چنین امری را
بسیار دور از دلایل قطعی او دانسته و با انکار سیمای و از این غافلند
که اگر آن امر مستحسن پس چرا حجة الله او را بسیاست و عذاب بیکرد
و این گروه باطلان که آیینهای قلوب ایشان از زنگ کفر صیقلی نیافته
کریمه ختم الله علی قلوبهم استعداد و توفیق از ایشان منتزع گردیده و هیچ منتظر نگردیده
دیده اند که این حجة الله که در کتاب ایشان مذکور است و جوانی را سیاست
نموده که بوده است اگر چه ایشان بتکرار همین شنفته اند اما بر این نکته که
بسیاری از ایشان توفیق از یاد به ضلالت ارشاد و راه نجات دین محمدی
نرسیده لازم است که ... فهم آن را آگاه کرده اند که حجة الله که این جاهل
مضل را تنبیه و تعذیب کرده نور مقدس حضرت خاتم النبیین و سید المرسلین
و حبیب الله تعالی ... و نور حضرت امیر المؤمنین و اولاد امجاد آنحضرت
بوده اند که همچنین که در عالم اجسام باعث نجات مردم بوده اند در عالم
ارواح بطرد و منع شیاطین انس از تحریف بنیان شرع نیز اقدام نموده اند
اگر با عتبار عدم عقل گویند که آنحضرت و اولاد در آن زمان هنوز از عالم قدس

بوجه

بوجه فعل پیامده بوده اند چون معتبر اند بود که جرایم را در ان وقت منبه
و تعذیب کرده باشند جواب گوییم که چون عبارتی را که در فصل چهارم کتاب
حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام است که نفهمیده اند تا آنکه او را تفسیر کرده اند باعث
این شده که از قبح این سؤال احتراز نمیکنند و این کمترین آن عبارت را در رساله
که در اثبات نبوت نوشته ذکر کرده ام و چون در این مقام غرضا للتطویل وارد
للمطلب بن آنکه این معترض تحریر او کشتن شاب ننمود لهذا حواله بدان رساله
شد که هرگاه بدان رجوع شود معلوم خواهد گردید که چندین هزار سال
پیش از آنکه موجودات ممکنه از عالم امکان بصحرای وجود در آیند حضرت
حق سبحانه و تعالی بقدرت خود نور مبارک آنحضرت و اوصیای او را خلق
نموده و این معنی بدلیل و برهان در کتابهای ایشان ثابت است الا در نقل عفی
آنکه انجیل عیسی علیه السلام بدستور سایر کتابهای بنی اسرائیل بزبان عبری نازل
بوده است حضرت عیسی بعد از آنحضرت مدت سیصد سال شرایع
و احکام دین خود را از آنها استنباط میکردند و بدانها عمل مینمودند پس
هرگاه دشمن و جرایم را مقصود آن بود که دین حق را پنهان کنند پس چه ضرور باعث
جرئت ایشان بود که کتابهای سماوی را از ان معنی که خدا فرستاده

برد بعث دیگر تعبیر وایں کتابها را بجهة رواج مذهب باطله خود ازیشان بردارند

اگر گوینه که اقدام و سعی چرا نمایم براین امر گویم باعث این بود که چون الفاظ اسم

دران چین بزبان عبری عالم بردند پس از ترجمه بلغت معروف دین حق

دریشان حق عالم روشن وهویدا گردد وجاب گردد که از ترجمه نمودن هر کتاب از

لغت عبری بلغتین عکس همین بعمل خواهد آمد زیراکه فصاحت لغت عبری

مشتمل بر جمیع نصاری دار لغت لاتین مختلف فیه است و حال اگر حروف

تهجی عبری مثبت وبعض حرف در لاتین نیست و بحروف است وبجای بعضی حروف عبری

حرفها استعمال میکنند که معنی الفاظ در لغتین مرافق نیستند مثل اینکه بجای حرف

کران ح ص ض ع غ ق ی است و در جمل ایشان میث الف استعمال

میکنند مثلا اگر خواهند که عما را عبری از لاتین رجمه کنند بجای عاین الف گو اشته

واما گوینه که سبب تغییر این الفاظ مخفی نمودن اسم مبارک آنحضرت

چنانکه در کتاب چهارم از کتاب حضرت زکریا ع مذکور است که حق تعالی عرش

اعظم را بآنحضرت نمود وآنحضرت در عرش نور بسیار بزرگی مشاهده فرمود

دور اطراف آن دو نور کوچک نمود منتظر او در آمد از حضرت جبرئیل علیه السلام از اوال

آن دو نور کوچک نمود جبرئیل گفت که این نور کوچک در فرزند ایشان از گرداگرد او

بگوئیم

پیوسته در خدمت پیغمبر آخر الزمان خواهند بود و چون بجای عاین الف گذارند

واما در لغت ایشان بمعنی روغن زیت آمده و روغن زیت در صحف انبیا نسبت

دارد و چراکه فرزندان الصاحب روح وحیات منسوب میدارند به شجری که او را حیات

وروحی نبوده باشد پس معلوم میشود که مراد از تغییر حروف عبری در جهة از لغت

خفای بعضی از معانی واسامی بوده است بنابر علما نفر هر گاه حروف تهجی

ایشان کمتر از حروف عبری باشد ولا بد اند از اینکه یک حرف را بجای چند حرف

از عبری استعمال کنند و بعد از استعمال تفاوت در مدلول هر یک از عرض

مبدل چه باشد علما لغتین بهم رسد پس علما اند ترجمه نمود هر کتابی که خواهند

دین لغت زیراکه باعث بر ترجمه نمودن کتاب وخفای معانی آن می بوده

چنانچه باعث ظهور آنها را ترجمه نموده اند او تمامیه هر گاه مطلب الهی

از آفرینش وارسال رسل وانزال کتب این بوده که خبر و هدایت

حضور رسالت خاتم الانبیا یعنی محمد ص وامامت علی مرتضی و اولاد او اکثر آنحضرت

که هر یک از اعظم اوج امامت و لامیه دار اسامی شریف مبارک ولاد

مولد و باب ولایت و محل مدفن این بزرگواران خلق را مطلع گردانند و انتها

معلوم نمی شود مگر بالفاظ منبه که در کتابهای سماوی واقع شده

باشد پس چون حق تعالی ایشان را بجهت تحریف جمیع محرفات حق کرده و نسخ فرمود
و شاهد این مشهور که در قرآن مجید واقع است بیان احوال ایشان میکند ترجمه
نمیتوانیم باعث این شود که سبب زیاده و نقصان حروف و اختلاف معانی
الفاظ و تلفظ اکثر مردم از زیاده منتشر شدن بمعرفت اسامی مختلف کتب
و خواص و وقایع حالات ایشان محروم شوند پس سعی در خفای حجت الهی
و مخالف اراده ربانی کرده باشد فاعل و باعث چنین امری در عرض جمیع
گونه قوم یهود و اداشته و مفتوی است اینجا که اسامی انبیا و اوصیا و اشهرهای
بنی اسرائیل و غیره که بلفظ ترجمه شده مغایرت تمام دارد با اسامی که در لغت
عبری واقع بوده و اشکال ایشان بهره و مشهورست مثل اینکه حضرت نوح را نوح
اسمعیل و داود را داوید و سلیمان را سلیمان و موسی را موسیس و نوح
بوده و هارون را ارون و عیسی را جزوس و یونس را جانس و بیت المقدس را
جروزلیم و دمشق را دمسک و حبش را کابل و مصر را عجیپت پس با وجود این
تغیرات چگونه تواند کسی عارف شود باین لغت و مطابق نماید این دو
کتاب را هر چند عالم باشد بلغت عبری و کتاب عبری در میان باشد
در این مرغات شاهد دیگر دیباچه کتاب جوزفس این مراسلت که در آن دیباچه
بگوید

میگوید ترجمه میکنم این کتاب را و هر چند میدانم که بسبب این ترجمه لغتهای عبری کم
خواهد گردید و بجهة دین موسی و کتب و سایر انبیای بنی اسرائیل تغیر خواهد یافت
بجهة آنکه این کتاب بزبان عوام گفته خواهد شد هر چند که من راضی بان نیستم چرا که
کتاب لغت دیگر ترجمه شده باعث تغیر و تبدیل احکام آن شود پس کتاب تحریف
و تفتیش نزد ایشان سهل است اقرار نماید که ترجمه نمودن او غیر را لغت دیگر باعث تغیر
کتاب و دین حق است بنابراین کتاب جرایم که خود اقرار نموده که تغیر دادم آنچه
خواستم بانکه داخل کردم در آن و اخراج نمودم از آن چیزهایی که ملایم مزاج داده
آن منتظر نبود معلوم است که اعتمادی بر آن نمیتوان کرد و طایفه نصاری که مضمون آن
عمل مینمایند البته پا به ترتیب برسد و آن مطلع گشته اند و نه تنها این عبارات از جرایم
در میان است بلکه در دیباچه هر کتابی این اشاره مینماید خصوص در دیباچه کتابهای
انجیل نوشته که از قبل تعلیم بر مریدان خود بایشان میگوید که شما کتاب کردار شمعون
و انجیل شمعون و کتاب شمعون که خبر میدهد از او و تابع او و کتابهای دیگر را
که مشتمل بر نصایح و مواعظ است دروغ پنداشته و اعتقاد میکنند و اتفاقی نصاری
و صی حضرت عیسی بوده و کسی که تکذیب اوصیا و پیغمبران کند تکذیب قول پیغمبر خدا کرده
تکذیب قول خدای تعالی خواهد بود با وجود این جرایم را در سنا و کذب شمعون الصفا

میدانند پس معلوم میگردد که مقتضای اینکه نفوس خود بمضمون ومن اتبع هواه نفسه
شد بر جامیع اعتقادات خود مطلع نشده و پرده گمراهی از دیده آگاهی بر نداشته اند
چون از این مقدمات معلوم شد و بدلیل و برهان ثابت نمودیم که منظور ایشان از تغییر دادن
کتاب و مذهب انکار بر طرف نمودن اخبار و علامات رسالت پیغمبر آخر الزمان
نبوده اما خداوند عالم ایشان بمضمون ید الله فوق ایدیهم و بمقتضای ختم الله علی قلوبهم
وعلی سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم مهر نهاد بر دلهای ایشان و کور کرد
عظیم بر چشمهای ایشان که قوت و قدرت بر آن نداشتند و بالکلیه علامات و اخبار داله
بظهور و بعثت آنحضرت را از کتابهای خود محو و بر طرف نمایند تا اینکه بر ایشان حجت تمام شود
و از برای ایشان مهیا گردد عذاب عظیم را و بر عاقل چنانچه پوشیده نماند که کتاب ایشان هر چند
نزد ما از درجه اعتبار ساقط است اما چون نزد ایشان معتبر است و دلیل و برهان قاطع
ایشان را بجهت اتمام حجت و سکوت ایشان از کتابهای ایشان و اخبار صحیحه گواه
بقول انها وارد ند و بعد از این نقل کرده و بر ایشان ثابت خواهیم نمود که از محض عناد و تعصب
ایشان در وادی سرگشتگی کفر حیران مانده و از باری [illegible] توفیق محروم شده و بدولت
اسلام نرسیده اند امیدوار است که ایشان در روز یوم لا ینفع مال ولا بنون [illegible]
بر این که نبوده و [illegible] بر این وسیله مستحق شفاعت حضرت رسول و ائمه معصومین

گردد ان شاء الله تعالی والتوفیق **فصل اول** در رد اصول الدین نصاری مشتمل بر چهارده فصل بدان
اینکه الله اعلم که اصول الدین این فرقه باطله و طایفه ضاله چهارده است و هفت از آن تعلق
بالوهیت دارد و هفت دیگر تعلق بانسانیه اما آن هفت که تعلق بالوهیت دارد اول اعتقاد
داشتن باینکه خدا یکی است دویم اعتقاد باینکه همان خدای واحد پدر است سیم اعتقاد باینکه
همان که پدر است پسر است و چهارم اعتقاد باینکه خدائی که پسر است روح القدس است
پنجم اعتقاد باینکه همان خدای که پروردگار است ششم اعتقاد باینکه همان خدای گیرنده
شفاعت کننده است هفتم اعتقاد باینکه همان خدائی که شفاعت کننده بخشش کننده است و آن
هفت دیگر از اصول دین ایشان که تعلق بانسانیه دارد اول اعتقاد باینکه همان خدائی بواسطه
روح القدس داخل شد در رحم مریم دوم اعتقاد باینکه همان خدائی که داخل شد
جسم مریم بدنیا آمد سیم اعتقاد باینکه همان خدا که از مریم متولد شده بدار کشیده شد
و بعد از آنکه کشته شد مدفون گشت چهارم اعتقاد آنکه همان خدا است که مدفون شده
بعد از سه روز بدنیا مراجعت نمود پنجم اعتقاد باینکه همان که رجعت نمود بجهت علاج
ارواح پیغمبران و مؤمنان که در جهنم انتظار او میکشیدند بجهنم فرو رفت ششم اعتقاد باینکه
همان خدا باسمان صعود نمود و در دست راست پدر خود قرار گرفت هفتم اعتقاد
همان خدا باز نزول خواهد کرد بدنیا بجهت آنکه ثواب دهد نیکان را و عذاب کند بدان را

فصل اول در بیان رد اصل اول از اصول دین نصاری بدان ایها العزیز که این طایفه ضاله
و سلسله مضله اگرچه بزبان میگویند که خدا یکی است اما اعتقاد ایشان بمضمون کبرت کلمه
تخرج یقولون بافواههم ما لیس فی قلوبهم مخالف آنچیزیست که بزبان جاری میگردانند بلکه اعتقاد
ایشان این است خدا سه است و قبل از آنکه شروع در بیان رد این اصل فاسد الاعتقاد
و بطلان مذاهب ایشان شود مناسب آن است که مذهب ایشان که بزبان میگویند خدا
یکی است و در اعتقاد مخالفند تحریر میکنند تا قبح اعتقاد و فساد مذهب ایشان ظاهر گردد
بدان ایدک الله که جرانیم در ترجمه کتب الهی نه تنها اسمای انبیا و اوصیا ایشان
تغییر داده بلکه اکثر اسمای الهی در بیان بر طرف و اسمای چند بجای انها قرار داده
آن ملعون از انها ظاهر و هویدا میکرد و یکی از آن اسما دو س است در زبان
قدیم از اسم خدا آن محو کرده بودند چنانچه الحال در کتب نصاری ثبت است و چون آن زبان
بسیار [illegible] پیدا شده و بعضی از یاد دس میگفتند و این مفردات و جمعش
دیوی [illegible] و دیوی در لغت [illegible] بمعنی خدایان است و دیا دوس بمعنی خدا
اما معنی لغوی دیا دوس دوم است و دوم بمعنی شیطان آمده است چنانکه در کتاب
لاهین که بهترین کتاب لغه ایشان است در حرف ری که بمعنی وال است مذکور است
پس دس و جرانیم بعد از ترجمه باعتبار آنکه این لفظ را در بیان بمعنی خدا استعمال

کرده بودند ایشان نیز بهمان معنی مستعمل کنند بجای اسم خدای قدیم مندرج کرده اند
و چون در واقع این لفظ در لغت ایشان اسم شیطان بود از برای اینکه چون شیطان
در کار ایشان معین و شریک بود چنین کردند که همیشه اسم او را باین لفظ بزبان جاری
گردانیده و او را پرستش نمایند و چون در بیان قدیم دیا دوس بمعنی خدا ذکر میکرد
در کتب ایشان است پدری نامیدند باعتبار آنکه میگفت که این پدر خدایان است
در متابعت مذهب قدیم در بیان نصاری در اصل دوم از اصول دین محقق خدا را
پدر گفته اند و آنچه در این اصل گفته اند که خدا یکی است مجرد نیست که میگویند بواسطه آنکه
مردم را فریب دهند از آنکه اگر اعتقاد ایشان است در باب خدای تعالی
اول میگفتند البته در جات عقلا ایشان لعن و از مذهب ایشان اجتناب مینمودند
از آنچه او را مخلص داشته و خدا را یکی میگویند بواسطه آنکه اگر شخص این
بشنود و از مذهب ایشان خبر نداشته فریفته گردیده اختیار آن مذهب
کرده داخل در سلک معتقدان آن مذهب شود و آن مذهب این است که
آن خدای که واحد است هم پدر و هم پسر و روح القدس است
و این کفر عظیم را اقانیم ثلثه نام گذاشته اند و اگر کسی هنوز داخل
این مذهب نشده از ایشان سوال کند که کی در میزان عقل گنجایش

دارد که ذات الهی که واحد من جمیع الجهات و هیچ وجه تو اسم تعدد و انقسام در ذات
او عنوان کرده ایم پدر و پسر هم روح القدس شده و اینجا کسی از ایشان که مختصر
عام فریبی بیشتر است چون سیده اند که اعتقاد نه کفریست که هم بسبب توان ثابت کرد و نه
عاقبتی در رد آن ساکت میتوانند شد جواب دهند که این سریست و فلان که بنا داده ظل
بس زبن نشده و در آن ریاضات کشد این معانیرا نمیتوانند یافت و آن محل شرعی
کرده بواسطه اکه سیده اند که بعد از اکه بیچاره فریب خورده و داخل این اوهام شد و داد جان
خود را صرف بت پرستی و شرب خمر و ارتکاب سایر محرمات نموده و همه
نجس و خبیث بوده و بدین سبب پرده سیاه غفلت بر روی عقلش کشیده شد
و تعصب باطل در دلش بهم رسیده دیگر اشکالات در او نمانده که تقصیر این [illegible]
مربوب است که اینها میگویند دیر التعلیم میکنند و این مدعی ثابت است از
یکی از مسایل دینیه ایشان که بعوام الناس تعلیم میکنند این است که اگر کسی
در مقام شک در آمده در نفس خود یا از دیگری که چرا می تواند بود که پدر و پسر و روح
القدس هر سه یک خدا باشند بدون اکه ذات الهی منقسم شود باشد خدا
حاصل کرده کافر و مستحق جهنم میشود زیرا که این سریست که از ادراک عقل
انسانی بیرون است و هیچکس این سر را که دارد و معنی را نمیتوانند یافت [illegible]

بحکم مرده

راه خیالی پیدا کرده و ابواب اطلاع بر این کفر عظیم را از برای پیروان خود
مسدود ساخته اند اما بر ما که بحمد الله و المنة بواسطه الطاف الهی و نور حضرت ائمه
معصومین ع درگاه هدایت باز شده و از پردهای ایشان بیرون آمده ایم لازم است
اول چند کلمه در جواب انجیل در باب این دو مسئله که در کتاب علم کلام خود
تعلیم میکنند بگوییم و بعد از آن بتوفیق الله تعالی بپردازیم بجواب از آنچه [illegible] میگویند
تا کسی داخل این نشود و ریاضتها نکشد با این عقلا که وارد آن سر را نمیتوانند یافت
این است که خدای تعالی بواسطه اتمام حجت بر فردی از افراد انسان [illegible] عقل داده
و مناط تکلیف گردانیده و فرموده است که [illegible] بین عقلا که بنده داده ام ثابت حق
و بعد از آن قبول نما و [illegible] در فصل [illegible] هفتم هم در کتاب [illegible]
که یکی از [illegible] تورات است ثابت شده و در اینجا که بعد از علامات چند که [illegible]
الانبیا ع قرار داده [illegible] سفر باید که در وقتی که او بدنیا بیاید هر کس [illegible]
بینا و در وس زاده استغفار خواهم کشید و بعد از آن حضرت موسی سفرها [illegible]
که اگر مردم گویند در وقتی که او بدنیا آید ما چون توانیم دانست پیغمبر است
و همان شخص است که خدای تو با وعده داده است با ایشان بگو که علامات او
که شما از جانب او وعده خواهد نمود و بر شما لازم است که آن وعده را

بسنجد هرگاه آنچه او گفته است بعقل آمده باشد بعد از آن بر رسالت او ایمان بیاورد
و ایمان بیاورد و اگر بعقل نیامده است میداند که دروغ دیگری کرده است پس
از گفت ایشان معلوم میگردد که عقل را که خدای تعالی بایشان داده است بواسطه آن
که اول حق را بآن بسنجند و ثابت کنند و بعد از آن قبول نمایند پس اگر آن
مجتهد ... که اول بسنجد و داخل این دین شده و در آن ریاضتها کشید تا آنکه
اصول دین خود را از آن یافت نامربوط است زیرا که از گفته راه آنچه از کتاب انجیل
ثابت شده لازم است که هیچکس نباید ترک دین خود کرده و داخل دین ایشان
شود چرا که مقتضای امر الهی و حجت عقل که خدا داده باید اول حق را ثابت نمود
بعد از آن قبول کرد و بنابر گفته انجیلیان ثبوت بعد از قبول لازم می آید
این درست نیست پس آنچه ایشان در علم کلام خود میگویند که هر کسی فهمیدن تثلیث را
بکند خدا او را بجهنم خواهد فرستاد و حال آنکه فهمیدن تثلیث را کسی بعقل
نمیتوان یافت دروغ خواهد بود زیرا که با عدالت الهی منافات دارد و یکی
بایشان لفظ باید که تا کسی حق را ثابت نکند لازم نیست که او را ...
کند و عقل بایشان نداده باشند که تثلیث را بفهمند اگر قبول تثلیث را نکنند بجهنم
او را فرستند این ظلم خواهد بود آن بنده که قبول تثلیث نکرده هرگاه بمراد ...

آن تحصیل نموده باشد در دنیا که خدای تعالی او را مؤاخذه کند نیست زیرا که گفته که خدا
هرگاه تو میخواستی که من این آباء و اجداد خود را ترک کرده و این را قبول کنم عبارت
عقل بمن میدهی که فایده دانستن آن داشته باشد اما چون تو فرموده بودی که من
ترا عقل داده ام که بآن میان حق و باطل فرق کنی تا بآن عقل را ثابت کنی لازم است که
پیروی نمائی چون پیشوایان دین تثلیث گفته که تو داخل این نشوی و مترقی در آن ریاضتها
نکشی ممکن نیست که این عقل داری این دین را دریابی من بهمین سبب داخل این دین نشدم
که مبادا از فرمان تو بدر روم و ترسیدم که مبادا بعد از آنکه دست از دین خود برداشتم
این دین حق نباشد و به دین نپیوندم و یا ممکن نبود که تا من دست از دین خود برداشته ...
که ریاضتها بواسطه فهمیدن تثلیث نکشیدم و بی دین بمیرم و در ضلالت و جهالت مرده مستحق
عذاب تو شوم و تو بزبان پیغمبران خود وعده ایشان وعده فرموده بودی که هر کس دیگر
باوصف عقل کامل در جهالت مانده و بی دین بمیرد مستحق عذاب میشود من چون از عذاب
تو ترسیدم دست از دین خود برنداشته دین جدیدی را که میگفتند بعقل نمیتوان یافت اختیار
نکردم پس از آن گفته معلوم میشود که بنابر مذهب نصاری حجت خدای تعالی
بر بنده تمام نیست و چون از عدالت الهی دور است که بنده را بدون اتمام حجت
مؤاخذه کند پس ثابت شده که این علم ثلثه که ایشان بنای دین خود را بر آن

بران گذاشته اند لوح است و انچه از انجیلهای ایشان میگویند که تا کسی داخل دین ایشان
نشود در ان ریاضتها نکشد انفعی را نخیزانند باعث محض کفر و فریب که بندگان خدا را
از راه حق میخواهند منحرف ساخته بجهنم رسانند و این نوعها را از این کتب ایشان ثابت نمایم
بایشان ثابت میکنیم با نکه خود در دین ایشان متولد شده و مدتها در ریاضتهای مذهب
کشیده ام بمرتبه که مرا پیش نماز و مقتدای خود میدانستند و در اخر پیش گناهان خود
از من اعانت جسته و گناه ایشان را می بخشیدم و بنا بر دین ایشان روح القدس
در من حلول کرده بود با وصف این هرگز غسله را نفهمیدم هر چند از برای فهمیدن ان
شبها و روزها سعی میکردم اگر گویند که ما چون از دین ایشان بر امده ایم بنابر عناد
و دشمنی ایشان این را میگوییم پس ارند کسی را که این ریاضتها را کشیده باشد و داخل
مرتبه کفر ایشان را فهمیده باشد که با من سخن گوید خاطر ایشان را نباید اما چون مدتیست
که این دعوی با ایشان در میان دارم و بجای نمیرسد میدانم که هرگز نخواهد
شد و در این باب با همگی ایشان مکالمه نموده و نقد کاسه مذهب ایشان
را بر محک تجربه زده ام تا معلوم شود ایشان را که من کمال ان مذهب لجوج
باطل را اگر دانسته در محک کفر را از انفه خاطر نقیب ا در کاه متابعت شریعت
مصطفوی زده و چنگ در عروة الوثقی محبت و ولایت اهل بیت انحضرت زده ام

ابحا

بر پیشگاه نورسانی نهاد و ان محض صافی سعادت سرای شریعت مصطفوی و شیعیان
عرصه ولایت و محبت مرتضوی بر صفحه بیان میگذارم که چون قبل از این بعضی از ایات
چند از دلیل بیان اصول دین نصاری مذکور شده بود پس بیان ولادت
دانسته الف و ایشان که بر اثبات اعتقاد فاسد خود در باب اقانیم ثلاثه
وارد کرده و بعد از ان رد دلایل و براهین ایشان کنند در برف بعون الله و حسن توفیق
در مطلب بر او میشود بدان ایها العزیز که کشیشی که اکمل در میان نصاری شد او بعد از انکه
ابراهیم نسب ترجمه خود تغیری زیادی در انها قرار داده بلغه لاتین نوشته است و در بیان
احوال شخص از ترجمه ابراهیم را بعربی ترجمه نموده و لقب زده است که مشهور است
که انچه از ورود ماده خال کیر را این هم بعض تفاوتات و تغیرات در ترجمه عربی
قرار داده است قطع نظر از این هر قطعه از فصول از آن چند فصل کرده و فصول انکه
در ان کتاب عربی نوشته است و در این اوان که فقیر دلایل کتب ایشان را
جمع نموده در هر دلیلی اشاره با ان قطعه که این دلیل در ان مندرج است کشیده
اگر کسی خواسته باشد که این عبارات را که فقیر نوشته است موافق این فصول انکه عرا له
بیان کرده ایم در ان ترجمه عربیه پیدا کند البته بعبرت دست بهم میدهد بلکه بعد از ان
که چند فصل را مقدم و مؤخر ملاحظه کند این عبارات بعینه همان نسخه که ترجمه نموده ام در ان

کتاب عربی خواهد یافت چرا که هر فصلی از کتب نصاری چند فصل آن از جهود عربی نموده است
لهذا در شماره فصول اشتباه بهم رسید پس هر کس که خواسته باشد عبارات کتبی را از
کم و بیش جمع نموده و در شماره فصول آنها اراده بیان کتاب عربی به مطابق عبارت نمایم
اگر بتفصیل رجوع کند البته بهتر خواهد بود چرا که بنده مطلع بر کتب ایشان چندان نیستم بعد
از این مخفی نماند که این طایفه بنابر عدم ترتیب مطلب حسب افعال خود و از اسباب نموده اند
در اعتقاد خود و بدیع چند در نهایت مخالفت متمسک گشته اند که اگر دیده عقلشان را
باعتبار آنکه بااعانت شیاطین گشته اند غبار گمراهی پوشیده نبود ملاحظه میکردند
که این دلایل هیچگونه دلالت بر مدعای ایشان نمیکنند و دلایلی که ایشان می آورند
اکثر بتفصیل اند که از عبارات کتب خود که احتمالات زیاده دارد استخراج نموده
نموده اند و العبارات از جمله دلیلهای ایشان دلیل اول عبارت کتب که در
فصل اول از کتاب جنسس که یکی از پنج کتب توریه است مذکور است که حضرت
موسی پیغمبر باید که حق تعالی در روزی که در صحرا است که قامت قابل آدم را
بخلعت وجود مزین سازد فرمود که بیافرینیم آدم را ایشان
میگویند که وقت خطاب الهی با کلام جمع بجواب نمودن مراد از فرشتگان داده بود لفظ
بیافرینیم دلالت بر تعدد میکند پس پیدا شد که ذات الهی سه شخص داشته است

یا شخص پدری و یکی شخص پسری و دیگری شخص روح القدس که اگر چنین
نبود بجای بیافرینیم میبایست بیافریند پس چون لفظ جمع فرموده اند
که بیافرینیم معلوم میشود که در آن وقت با شخصات خود تکلم میفرمودند و این
دلیل که از زاده فاسد اگرچه القدر ضرورت که احتیاج وارد داشته باشند که فساد
او واضح همه کس حکم به بطلان او میتوانند کرد اما چون باعتقاد ایشان دلیلیست
که از اسقاط اعتبار مذهب خود کرده اند اگر چنانچه رد او باطل شود در دفع آن
و به بطلان آن مجرد کرده مناسب دانستیم خاطر رسانند که این دلیل را اراده قوت
متعرض جواب گشته ایم لهذا در رد آن از تصدیع قلم دادن چاره نبود
اگر از این عبارات سه شخص لازم نمی آید باعتبار آنکه میتواند بود که تکلم الهی بیافرینیم
باشد و حضرت موسی چون بیان آفرینش انسان و حکایت قول الله ای
مینمود از برای آنکه برسد کان عظمت و جلال الهی را خاطرنشان کند از
برای تعظیم بصیغه لفظ جمع کرده باشند چنانکه هرگاه شخص از زبان شخصی تعظیم
القدری قولی برای مردم نقل میکند از راه تعظیم و اظهار قدر او میگوید
شخص چنین فرموده اند با آنکه در واقع حق سبحانه و تعالی بلحاظ عظمت در زبانها
شهرت یافته باشد چنانکه بالشبه اشکال و مستور و متعارف و شایع است اسلام

دیگر اینکه معلوم است که هرگاه اراده دارند که امری از امور را بگویند با نون نسبت
فرمودیم بلفظ مفرد نمیفرمایند بلکه مینویسند فرمودیم و از انجا که پادشاهان عجم خود را بجمع
داشته باشند که در وقت اظهار امری از ایشان سخن بگویند همچنین از جناب پروردگار هم بجا آوریم
مذکور لازم نمیتواند آمد که خدای وحده لاشریک له در خدائی خود شریکی داشته باشد
که با ایشان تکلم کند دیگر آنکه فرض تسلیم که لفظ بسازیم دلالت بر تعدد حقیقی
میکند و باعتقاد ایشان مراد از آن مشخصات الهی باشد از کجا که مشخصات
منحصر در سه باشد چنانکه اعتقاد این است اگر دلیل این لفظ صحیح است جمع باشد
فوق واحد میتواند گرفت پس آنچه ایشان ادعا میکنند که از این لفظ سه شخص
مفهوم میگردد لغو خواهد بود دیگر آنکه هم دیگر بارها که خدای تعالی باین لفظ با مشخصات خود تکلم کرده
و جائیکه خطاب نکرده باشد میتواند بود پروردگار عالمیان با ملائکه تکلم فرموده باشد یعنی
بیائید ای ملائکه شما که خدمتکاران منید میخواهم که شما را در جمیع آوردن
اجزای بدن آدم مامور داریم و آدم را بیافرینیم چنانکه آیه کریمه که خدای تعالی
اجزای آن را حاضر سازید هر که قال ربک للملائکة انی خالق بشرا من طین شاهد آن
معنی است و همچنین در اخبار و احادیث وارد است که چون خداوند جل جلاله اراده خلق آدم را
اراده تعلق گرفت که بروفق حکمت کامله خود فرق بنی نوع انسان را با

دباغ

دباغ ولغد کرسناپی آدم سرا از زر گردانیده و از بیابان عدم بشهرستان
وجود داخل گردانید از برای ایجاد حضرت آدم ابتدا جبرئیل امر فرمود که یکقبضه
خاک از جمیع بقاع کره زمین فراهم آورده و ببارگاه عظمت و عزت رساند
پس جبرئیل سبقت کرده بسوی زمین آمد و با زمین گفت که خدا میخواهد از تو
خلقی بیافریند و از ایشان عذاب کند پس چون ملائکه بسیار اند بگوید که
مر سجده ازانکه از خبری یاد کرد که آتش را در ان بهره باشد چون جبرئیل
از عالم علوی بال پرواز بجانب عالم سفلی باز کرده بزمین رسید خواست که
حسب الامر سرده عمل نماید خاک کیفیت واقعه را استفسار نمود جبرئیل اخبار حکم
در لوح محفوظش در باب اراده الهی مسطور بود از برای اخذ خاک بیان فرمود
خداوند عالم را شفیع آورده و از جبرئیل در معاف داشتن و خاک برداشتن
استغاثه نمود چرا که میگفت که میترسم که از من مخلوقی خلقت کرده
در افراد آن بسبب نافرمانی مستحق عذاب الهی شود جبرئیل التماس قبول
دست رد داشته و ببارگاه قدس مراجعت نمود و آنچه او در زمین بود عرض
رسانید خداوند میکائیل را باین امر مامور فرمودند میکائیل نیز رسید
جواب آورده مراجعت نمود بعد از آن که عزرائیل مامور شد بعد از گردن

بعد از نزول او بصفحهٔ زمین باز التماس نمود را تقریر کرده عزرائیل را بخدا
قسم داد که خاک بر گرفته باز گرده و عزرائیل ابا نمود که امتثال امر الهی
بر من لازم تر است از ترحم بر تو نمودن پس یک قبضه خاک از جمیع کره زمین با
الوان مختلفه جمع آورده بمجلس بارگاه عزت مراجعت نمود و چون
از او در باب عدم اجابت التماس خاک استفسار شد کیفیت واقعه گذشته
تقریر نمود پس بدین سبب خداوند عالم بنا بر علم کامل بمکنونات قبض ارواح
بنی آدم را در قبضه عزرائیل قرار داد پس بنا بر این معلوم میگردد دلیل بطلان
طایفه نصاری که مرقوم شد هیچگونه ربطی بمدعای ایشان ندارد بلکه فساد مذهب
ایشان از این دلیل ظاهر و هویدا و باعث رسوائی ایشان گردیده است

دلیل دوم که این طایفه ثبات قدم خود را در این اعتقاد و ادعا که اقانیم ثلثه
ثابت شدند یاد (?) اینست که در فصل هیجدهم سفر پیدایش که همان کتاب سطر
است که کوزانی (?) در بعض شده است که حضرت ابراهیم در در خیمه خود نشسته بود
که سه نفر مرد از نزدیک نزدیک آنحضرت پیدا شدند آنحضرت ایشان را
دیدار از در خیمه باستقبال ایشان بجلد (?) آمده و نزدیک ایشان رفت و بر زمین افتاد
و سجده کرده گفت ای صاحب ما التماس دارم که اگر منظور عاطفت شما گردیدم

عاطفت شما گردیدم پس از بنده خود مگذرید زمانی در زیر این درخت استراحت
مشغول باشید تا من بروم و قدری آب آورده پاهای شما را
از گرد راه بشویم و قدری خوردنی مهیا کنم که تناول فرموده و اندکی قوت
بهم رسانیده و بعد از آن رو براه نهید ایشان قبول فرموده حضرت ابراهیم
بخیمه خود رفته و ساره زوجه خود را فرمود که قدری آرد خمیر کرده نان
پخته کن و خود بگله رفت گوساله نازک فربهی بدست ملازم سپرده و در عجل مهیا
فرمود که گوساله پخته همراه روغن و شیر نزد ایشان حاضر گردانید و خود در زیر
درخت بخدمت ایشان ایستاده تا چون آن سه نفر از خوردن فارغ شدند
از حضرت ابراهیم سؤال کردند که کجاست ساره زن تو جواب داد که این است
در خیمه نشسته است یکی از ایشان گفت که من مرتبه دیگر بشرط حیات در همین وقت
بنزد تو خواهم آمد و ساره زن تو پسری خواهد داشت ساره از استماع این
سخن در پشت خیمه خنده کرد زیرا که چون ایشان حضرت ابراهیم
پیر و کبیر بودند و از راه تعجب که چون میتواند از دو کس باین سن رسیده باشد
فرزند موجود شود خندهٔ عارض او شده بود و در آن وقت صاحب بحضرت
ابراهیم گفت ساره چرا خنده میکند آیا تعجب دارد که بعد از پیری تولد فرزند بود

چون ازو میتواند شد بر خدای تعالی چیزی دشوار نیست شاید در همین وقت [کهنه شوم]
بشر طیجات بنزد تو آمده ابراهیم دید که ساره پسری داشته خواهد بود
ساره چون این سخن را از صاحب کو شنید متوهم شده انکار خنده
کردن نمود اما صاحب کفت چنین میدانم که خنده کردی لعد از این آن ایران
بر خواسته چشمان خود را بطرف سدوم که اسم شهر قوم لوط است براه نهاده
روانه شدند حضرت ابراهیم ایشان را رفاقت کرده ایشان را همراه [همراهی مینمود]
میرسند در این اثنا صاحب فرمود که چون میتوانم پنهان داشت از ابراهیم آنچه
انکه بهم خواهد رسید از جماعت عظیم بسیار شجاع و در ایشان نسبت او رحمت کرده
خواهد شد و میدانم که تعلیم خواهد کرد بهمه فرزندان خود لعد از خود که دین خدا را
نگاه دارند و بحق و عدالت عمل خواهند کرد بواسطه انکه خدای تعالی بفعل خواهد آورد
در باره او هر چه باو وعده کرده است و لعد از این شروع میکند بخبر دادن از کنان
قوم لوط و عذابی که خدای تعالی بر ایشان مقرر کرده بود و چون تا همین قدر رسیده اند
این است دلیل دویم ایشان که بعبارت این کتاب مستند شده میگویند که خدای تعالی
به تشخص میباید داشته باشد چرا که صاحب با حضرت ابراهیم تکلم میکرد و
میکویند مخاطبه ابراهیم با ذات بوده و آن سه بود و بعبارت از تشخصات

ازن

ذات الهی است لازم میاید که یکذات در سه تشخص متشخص باشد باعتبار انکه
ابراهیم کاهی صاحب میکفت و کاهی سه خطاب میکرد و قابلیند ان قائیم
ثلثه را ثبوت تشخصات بجهت ذات الهی باین دلیل ثابت میکنند تعالی الله
عما یقول الظالمون علوا کبیرا با وجود انکه این عبارات این کتاب بجهت عجز
بودن مردم و زد و قایع که لعد از ان رسیده واقع شده بوده است بسیار کوه
و این عبارت تامل میباید میدانند که چرا نتیم تا یک از تغیر دادن کتب الهی
به منظور داشت است این دلیل اگر چه در بطلان خود باز محتاج بتحریر نبود اما
بنحوی که ذکر شد از برای دفع مغلطه این طایفه دست از زدن بر نمیداریم
تا بعد از انکه بطلان او را اثبات کرده باشیم بر متفطنان زیرک معلوم کرده در منظور
این عبارات صحت و بیان احوال کیفیت که نصاری از زبان حق فهمیده اند
و غنا و این عبارات دلیل مدعای خود ساخته اند پس بطلان این دلیل انکه
باعث کمراهی و سبب معتقد بودن باین کفر زندقه ایشان را این شده
که فهمیده اند و نیافته اند که این سه کس بحضرت ابراهیم ایشان را دیدند
سه ملک بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل باشند که از جانب حق سبحانه
و تعالی مامور شده بودند بردند وجود هلاکت قوم لوط را بحضرت ابراهیم عرض

کنند و بشارت فرزند به او برسانند چون سرکرده ایشان جبرئیل بود و خطاب الهی
گاهی به او متکلم شده و او را الصاحب میگفته و گاهی به سر خطابات مشهود او اگر
اگر نصاری سجده حضرت ابراهیم که برایشان کرده و دست او بر وجود نمیگوید و گفته شده
هرگاه این رسم ذات الهی در تشخص او بوده پس حضرت ابراهیم چرا
باو بر و پیغمبری سجده برایشان میکرد و حال آنکه میدانست سجده بغیر خداوند
عالمیان سزاوار نیست جواب گوییم از سجده حضرت ابراهیم لازم نمیآید که آنحضرت
سجده عبودیت کرده باشد میتواند بود که سجده تعظیم باشد که آنحضرت
جبرئیل از راه بزرگی قدر او در درگاه میکرده باشد چنانچه سجده کردن حضرت
یعقوب یوسف را و سجده کردند ملائکه آدم را و سجده شکر و تعظیم کرده‌اند و از
متعارف است که پادشاهان و دولت اقتدار از راه عظمت شاه سجده میکنند و معلوم است
که سجده پادشاهان از راه تعظیمست نه از راه پرستش با آنکه سجده شکر الهی بود
آنحضرت بسبب فرستادن خدای تعالی سه فرشته مقرب را به نزد او و بشارت
نعمت فرزند آوردن بجا آورده باشد و اگر چنانچه نصاری در مقام انکار
این تأویل درآمده و اظهار عدم قبول نمایند و اصرار ورزیده باشند که آن
خدا بوده که بحضرت ابراهیم نازل شده بود جواب ایشان را از کتاب

ای ایشان داده و حجت را بر ایشان تمام میکنیم چرا که در فصل سی و سیم کتاب سفر خروج
که از جمله کتاب توریه مسطور است که حضرت موسی در هنگام مناجات از درگاه رب الارباب
مسئلت نمود که خداوندا میخواهم ترا ببینم و جلالت و قدرت ترا مشاهده نمایم
خداوند عالمیان در جواب فرمود که یا موسی نمیتوانی که مرا ببینی زیرا که هیچکس
نیست که ایشان مرا ببیند و نمیرد و دیگر آنکه پولس رسول در فصل … نامه
است و قول او در نزد نصاری از قول شمعون الصفا که وصی حضرت عیسی بود بیشتر
اعتبار دارد … در فصل ششم کتابی که او را به تیماتوس میگویند بیان نموده‌ام
که آنچه نصاری من شما را حکم میکنم با اینکه نگاه دارید فرمان پاک و بی‌غلط را تا وقتی
که پیدا شود … در وقتی ظاهر خواهد ساخت او را آنکسی که مبارک و یگانه جبار است
و پادشاه پادشاهان و فرمان فرمای فرمانروایان که او نمیرد و تنها بقای سرمدی مر او راست
بکمال عظمت و در راه … و در نوری ساکن است که هیچکس مر او را ندیده
بنا نزدیکی نمیتواند شد آن کسی است که هیچکس او را ندیده و نمیتواند دید
و ممکن نیست که ببیند پس بموجب جواب مناجات حضرت موسی و قول پولس … معلوم شد
و پیشوایان هرگاه ممکن نیست که کسی خدا را ببیند چون میتواند بود که آن
کسی که حضرت ابراهیم آنها را دیده پاهای ایشان را شست و ضیافت

بجز او تنها داده و ایشان را راه نمائی میکرد خدا باشد پناه میبرم بخدا از
ازچنین مذهب و اعتقادی و دیگر آنکه موافق کتاب ایشان که از حضرت موسی
که این سه مرد از حضرت ابراهیم نزدیک خود دیده التماس کرده ایشان را
هر سه بر سایه درخت بنشستند مخالف آنچه ایشان اعتقاد دارند ظاهر میکرد
چرا که مذهب ایشان این است که از جمله آن سه شخص الهی همین شخص عیسی
در صورت انسانی ظهور میکند و در حضرت عیسی حلول کرده و مرد شد و اگر بعضی
کسی درباره آن دو شخص دیگر جایز داند او را کافر دانند و از گفتن کتاب ایشان
معلوم است و خود میگویند که حضرت ابراهیم هر سه آن سه کس را بصورت مرد
دید پس آنچه ایشان درباب آن دو شخص دیگر قبول ندارند ثابت میشود
زیرا که از دلیل ایشان مفهوم میگردد که همه آن دو شخصات بصورت انسان
ظهور کرده باشند بنابراین ثبوت رسید که آن سه کس را الوهی آن که
سه ملک منسوب باشند سوی دیگر همچو آن دار و نصاری از راه اگر این
اثبات اقانیم ثلاثه کرده اند کفر ایشان ظاهر و شایع شده است که
سه طایفه که از فرط جهالت اعتقاد سراسر ضلالت خود را درباب اثبات اقانیم
ثلاثه از آن نیز استخراج نموده اند این است که در فصل هیجدهم کتاب

پیدایش

از پنجم کتب توریه منقول است که حضرت موسی علیه السلام در وقتیکه شبانی
گوسفندان یثرون که جد ایشان اسم ... حضرت است که پیشوای مدین
بود مشغول بود روزی از روزها آنکه گله را بیرون بیابان میبرد و رسید
بموضعی که از آنکوه او رب خیاسند و در آن مکان نازل شده بود حق سبحانه
و تعالی در میان شعله آتشی که از میان درخت کاهی افروخته و ملتهب شده
بود چون حضرت موسی آن دید که از درخت سراپا آتش گرفته بود بخود گفت بگردم
و این امر عجیب و غریب را ملاحظه کنم و ببینم با وجود آتش چرا درخت نمیسوزد و چگونه
اندر آتش در حرکت آمد چون خداوند دید که موسی بواسطه ملاحظه آنحضرت
میان بدار از میان آن درخت آواز کرد او را فرمود که ای موسی کلیم الله جواب داد
که حاضرم حق سبحانه و تعالی فرمود که نزدیک بدانجا مشو و کفش از پای خود بیرون
کن زیرا که اینمکان جای مقدس است منم خدای پدر خدای ابراهیم و خدای
اسحق و خدای یعقوب بنا بر آن عبارتی که در توریه مذکور است نصاری میگویند
که از عبارت الهی که فرموده منم خدای ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب
معلوم میگردد که ذات الهی سه شخص داشته باشد که بهر یک زبان
فرموده است شخص پدر از لفظ خدای ابراهیم مستنبط شخص پسری از لفظ خدا

جهت خاطر ایشان او کرده و پیغمبر باید که منم آن خدائی که پدران تو آدم و ابراهیم
و اسحق و یعقوب را پیغمبران خود گردانیده ام و با ایشان وعده داده ام که از نسل
ایشان شخصی بهم خواهد رسید که بنی اسرائیل را از ظلم و تعدی فرعون و جابره
کفار خلاص کند و توئی آن شخص موعود که ترا بواسطه این کار آفریده ام و بسبب این
حالا ترا طلبیده ام و همچنین این مدعا ثابت میشود از آنچه در میان فصل خدای سبحانه
و تعالی در جواب حضرت موسی پیغمبر داده وقتیکه حضرت موسی سوال کرد
که خداوندا این است من بفرمان تو نزد بنی اسرائیل خواهم رفت و با ایشان
خواهم گفت که خداوند شما مرا برسالت نزد شما فرستاده اما هرگاه ایشان از من
سوال کنند که خدائی که ترا فرستاده است چه نام دارد من در جواب ایشان
چه گویم حق سبحانه و تعالی فرمود که بنی اسرائیل بگو خدای پدران شما خدای
ابراهیم و خدای اسحق و خدای یعقوب است که مرا برسالت فرستاده و در این
جا نیز لفظ خدا چنانچه در این عبارات که نصاری استدلال میکنند تکرار
شده است و مراد از آن تاکید است یعنی خدای تعالی پیغمبر باید که بگو با ایشان
در تصدیق قول من که او خدای رسالت میکنم شک می آورند زیرا که آن خدائی
خدا است که ابراهیم و اسحق و یعقوب پدران شما را به پیغمبری فرستاده

و حالا

چنانکه از پیشینیان خود شنیده اید و در کتاب خود که با نها خبر داده است
دیده اند که مرا در این وقت خواهد فرستاد و چنانکه حالا می بینید و میشنوید دیگر
آنکه این جماعت بفهم ناقص خود اعتماد کرده از لفظ خدا که در جواب سوال الهی
با حضرت موسی واقع شده اثبات تثلیث میکنند و حال آنکه حضرت عیسی را
او را خدا میدانند بایشان فرموده که از این عبارت چه خبر مراد است چنانکه
در انجیل مرقس مسطور است که وقتی چند نفر یهود شک در رجعت داشتند
حقیقت آن را از حضرت عیسی استفسار نمودند حضرت در جواب ایشان
فرمود شک میاورید و در رجعت نمی بینید که در توریه نوشته شده است
وقتی که خدا تعالی که در میان درخت کاج با موسی تکلم میفرمود گفت منم خدای
پدر تو ابراهیم و خدای پدر تو اسحق و خدای پدر تو یعقوب پس از این کلام حضرت
عیسی این عبارت را در برابر شک داشتن یهود در رجعت شاهد آورد و معلوم
که مراد از آن اعتقاد رجعت داشتن نه ثبوت ثلاثه که نصاری میگویند که اگر
ما و بعد پیغمبر خدای خود را قبول نداشته باشند مشخص است که زنادقه
ایشان اعتقادی بنا کرده و عین کفر باید دانست پس بنابر این
و عقل مستقیم دانسته اند که ... نصاری در اثبات ثلاثه

است معلوم و شخص روح القدس از لفظ خدای یعقوب مفهوم میگردد اما ابطال این
خطا نموده اند زیرا که اگر چنانچه به لفظ تکرار لفظ خدا تشخص لازم میاید چهار
شخص اعتراف داشته باشند چرا که عبارت مزبوره متضمن چهار شخص است از برادران
ایشان بجهت آنکه حقسبحانه و تعالی اول گفت منم خدای پدر تو پس هرگاه ایشان
اقانیم ثلثه را باین دلیل از تکرار لفظ خدا ثابت میکنند از لفظ خدای اول که اراده
شده شخص دیگر فهمیده میشود که با انضمام آن سه شخص چهار میگردد و به سبب این
در شخص که ایشان میگویند پس قائل شدن ایشان به ثلثه صوری است زیرا که
قاعده ایشان در اثبات تشخصات ثلثه بر اسم میخورد و اگر گویند که لفظ
خدای ابراهیم که بعد از لفظ منم خدای پدر تو واقع شده بیان لفظ منم خدای
پدر تو میکند هر دو خدا را شخص یک کس گرفته و شخص دیگر لازم نمیاید جواب میگوییم
جواب میگوییم که معلوم است در لفظ پدر تو حضرت ابراهیم مراد باشد بلکه درست آنست
که مراد از آنحضرت آدم ع است که بواسطه پدر حضرت موسی ع است یا عمران که پدر
حقیقی آنحضرت بوده باشد بنابر این حسب آنکه گفتیم چهار شخص لازم میاید و
هرگاه این لفظ خدا اسم اول مفید شخص دیگر باشد چنانچه آن سه لفظ دیگر نیز
افاده سه شخص کنند والا ترجیح بلا مرجح و یکسان بودن هواخواه هر بود بلکه دیگر

نمودن

نمودن خدا اینقدر لفظ خدا را از برای تاکید بوده است که چون میخواسته است در این وقت
حضرت موسی را بخلعت نبوت سرافراز کرده اند از عالم امکان بجهت ابراز
آنحضرت در قبول نمودن این معنی بعبارت چنین مستقر نموده اند که من همان خدائیم
که پدر تو آدم ع و پدر تو ابراهیم ع و پدر تو اسحق و پدر تو یعقوب برادر است که اجداد تو
پرستیده اند بواسطه آنکه من ایشان را از برای همین خلق کرده ام و از نسل ایشان
و نسل ایشان را برای رسالت برگزیده ام و در یوسف نیز نزد از میان مخلوقات
خود انتخاب نموده ام که جانب من در رسول بر بنی اسرائیل باشی و در بین
کتاب که بجهت تو فرستاده و بایشان تعلیم نمائی باین بعضی از ثبت
و مقرر خواهد شد از آنچه حق تعالی متصل بعبارت مذکوره در کتاب سفر اخراج که دیده ام
زحمت که بندگان من در مصر میکشند و شنیدم فریاد آنها ایشان را
که مرا میکشند سختی و الهای آن گروهی که سرکار ایشان شده اند و چه
دانسته ام درد ایشان را پائین آمده ام که از دست مصریان ایشان را خلاص
کنم و از آن زمین ایشان را بر زمین دیگر که خوب نیز و وسیع تر از آن زمان باشد
که شیر و عسل در آن میچکید وارد گردانم پس معلوم میگردد که طلبیدن خدا
حضرت موسی را بجهت آن بود که او را به بنی اسرائیل پیغمبری فرستد و دین

نخواهد نمود محض نافهمیدن و عجز سفسطه خواهد بود چرا که معانی مقصوده از این
عبارات در نهایت ظهور است هیچگونه خفائی ندارد اما هرگاه جماعتی
با غبار شرک و کفر آیینه دل و تار کرده که توفیق آن نمیابند که از چنین عبارت
معنی درست که کفر از آن لازم نیاید درک نمایند و در واقع همان معنی مراد باشد
دلیل چهارم که این کافر جماعت بجهت اثبات ثلثه در کتابهای خود نموده اند
کرده و به سبب آن بحر غرق کفر و شرک گردیده و دست از ایشان از سفینه
نجات که عبارت از این ثمره و ولایت اهل بیت آنحضرت است کوتاه
گردیده و از مضمون حدیث مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکب فیها نجی
و من تخلف عنها غرق پنبه غفلت گوش ایشان را محروم گردانیده و این آنست
که در زبور کسی در دوم حضرت داود دسفر ناید که آسمانها بکلمه خدا استقامت
یافته اند و همه قوت آنها بروح دهن او استقامت یافته است و میگویند
که ما از اینجا استنباط میکنیم که در ذات الهی سه شخص میباشند شخص
پدری که عبارت از متکلم است که کلمه ازو صادر شده و شخص پسری
و کلمه است که میگویند آن کلمه عیسی است و شخص روح القدس
آن روح است که از دهان متکلم که پدر باشد بیرون آمده اما خطا نموده اند

زیرا

زیرا که بفرض تسلیم که این عبارت باین اسلوب در اصل زبور وارد باشد
و چرا نتیم ازان بواسطه ثبوت مذهب خود تغییر داده باشند آنچه ایشان
در صدد ثبوت او استند از این عبارت لازم نمیاید بچند جهت اول آنکه
اعتقاد ایشان در باب ثلثه چنانچه در کتب ایشان ثبت است چنان است
که روح القدس نه تنها از پدر صادر شده بلکه از پدر و پسر هر دو بهم رسیده
بنحوی که در بیان اصول نصاری سابق بر این مذکور شد و این روح
که حضرت داود میگوید بموافق کتاب ایشان معلوم میشود که از دهان پدر تنها
بیرون آمده است پس آن روح که از پدر و پسر هر دو بهم رسیده و ایشان می
گویند در واقع هرچند ثابت نشد و نخواهد بود غیر این روح القدسی است
که از عبارت داود استنباط میکنند پس سه ایشان القای دارند
که روح القدس از خواهش پدر بهم رسیده است چنانچه این روح القدس
که از تقریر داود معلوم کرده همان روح القدس بوده که ایشان
ادعا میکنند چنانچه حضرت داود گفته که همه آسمانها استقامت
یافتند بروح خواهش او نه چنین که فرموده استقامت یافتند بروح دو دهن
اگر گویند که این نوع از خواهش بهم رسیده است نهایت بیرون خواهش

امر باطنی است و دور ول نسبت شما در راه دل دهان است باعتبار این مناسبت حضرت
داود چنین فرموده است جواب میدهیم که این توجیه در صورتی ورزی نسبت شما
که ایشان با حضرت داود حقسبحانه و تعالی را جسم میدانستند اما چون اعتقاد
ایشان است که ذات الهی منزه است از جسم بودن این توجیه بر فائده
ندارد و پس بنابراین چاره از برای ایشان باقی نماند مگر آنکه از در توجیه دیگر درآمده است
در کلمه بودن ندو قبول کنند که آن کلمه که عبارت از قول کن فیکون بود که
اول چیزی که از وی خلق شد نور حضرت محمد صلعم و آله بود و چون عرش و کرسی
و آسمانها و زمین ها و هرچه در آنهاست از آن نور آفریده شده اند از این جهة
حضرت داود فرموده است که آسمانها بکلمه خدا استقامت یافته یعنی
بواسطه کلمه خدا که کن فیکون است نور حضرت رسول الله صلعم خلق شد و از آن
نور آسمانها و زمین ها و ما فیها خلق شدند اگر سئوال کنند این کلمه کن فیکون
که اول صادر شده و شمار و ما بواسطه میگویند چه چیز است جواب آنکه
مظهر اراده الهی است چنانچه در قرآن فرموده است که انما امره اذا اراد شیئا
ان یقول له کن فیکون و همچنین بعد از این نور ضعیف و نیست و معدوم
او بر ایشان علاجی ندارند سوای اینکه قبول کنند که ثالث ثلاثه

و آن روح که از دهان متکلم بیرون آمده است که باد است استقامت یافته اند هم
قوت آسمانها چنانچه حضرت داود میفرماید که روح پر فتوح حضرت امیر المؤمنین
علی ابن ابیطالب بوده که بواسطه همان کلمه از دهان قدرت الهی بیرون آمد
بعد ازین اگر گویند که این تاویلات ابراهیمیت و سنیه بیجا است و معلوم
که نور محمد صلعم اول مخلوقات و باعث استقامت آسمانها شد بنابر آن ابطال
نقل حدیثی که در میان اهل اسلام موجود است که شاید بعلاوه آنکه
ثالث ثلثه را قبول کنند پرتوی از نور آنحضرت ظلمت خانه دل ایشان را بالتحقیق
مانع و موجب هدایت ایشان گردد و آن حدیث این است که شیخ ابو الحسن
بکری در کتاب الانوار روایت کرده از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که حق تعالی
بود و هیچ خلقی با او نبود پس اول چیزی که خلق کرد نور حبیب خود
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله بود و در آفرینش از آنکه آب و عرش و کرسی و آسمانها
و زمین و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و ملائکه و آدم و حوا را بیافریند
بچهار صد و بیست و چهار هزار سال پس چون نور پیغمبر ما محمد صلعم را خلق کرد
هزار سال نزد پروردگار خود ایستاده و در اینجا یکی باره میکرد
و حمد و ثنا میگفت و حق تعالی نظر رحمت بسوی او و ... مینگریست

میفرمود تو نبی مراد و مقصود من در خلق عالم و تو نبی برگزیده من از خلق
من بعزت و جلال خود سوگند یاد میکنم که اگر تو نبودی افلاک را نمی‌آفریدم
هر که ترا دوست دارد من او را دوست دارم و هر که ترا دشمن دارد من
او را دشمن دارم پس نور آنحضرت درخشان شد و شعاع او بلند شد
پس حق تعالی از آن نور دوازده حجاب آفرید حجاب قدرت و حجاب عظمت
و حجاب عزت و حجاب هیبت و حجاب جبروت و حجاب رحمت و حجاب
نبوت و حجاب کبریا و حجاب منزلت و حجاب رفعت و حجاب سعادت
و حجاب شفاعت پس حق تعالی امر نمود نور محمد صلعم را که داخل شود در حجاب
قدرة پس داخل شد و دوازده هزار سال این تسبیح میگفت
سبحان العلی الاعلی و در حجاب عظمت ده هزار سال میگفت سبحان
الملک المنان و در حجاب عزت میگفت نه هزار سال سبحان الله
من هو غنی لا یفتقر و هشت هزار سال در جبروت میگفت سبحان الکریم
الاکرام و هفت هزار سال در حجاب رحمت میگفت سبحان ربک رب
العزة عما یصفون و در حجاب کبریا پنجهزار سال میگفت سبحان العظیم
الاعظم و در حجاب منزلت چهار هزار سال میگفت سبحان ذی الملک و

والملکوت و در حجاب رفعت هزار سال میگفت سبحان الله ذی الملک و الملکوت
در حجاب سعادت دو هزار سال میگفت سبحان من لا یزول و در حجاب شفاعت هزار سال
میگفت سبحان الله و الحمد لله و بحمده سبحان الله العظیم و بحمده پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که پس حق تعالی از نور پاک محمد صلعم ده دریا نور آفرید و در هر دریا
علمی چند بود که بغیر از خدا کسی نمیداند پس امر فرمود نور آنحضرت را که فرود آید
در دریای عزت و دریای صبر و دریای خشوع و دریای تواضع و دریای رضا و دریای
وفا و دریای علم و دریای پرهیزکاری و دریای خشیت و دریای انابت و در
عمل و دریای زهد و دریای هدایت و دریای صیانت و دریای حیا تا آنکه در جمیع
آن چند دریا غوطه خورد پس از آخر دریا بیرون آمد حق تعالی وحی نمود بسوی
او که ای حبیب من و ای بهترین پیغمبران من و ای اول و آخر بدای من و ای
آخر رسولان من تویی شفیع روز جزا پس آن نور بسجده افتاد و چون سر برداشت
صد و بیست و چهار هزار قطره از او ریخت پس خلق کرد از هر قطره از نور محمد پیغمبری
از پیغمبران را آفرید پس آن نورها بر دور محمد صلعم طواف میکردند و میگفتند سبحان
من هو عالم لا یجهل سبحان من هو عالم لا یجهل سبحان من هو حلیم لا یعجل سبحان
من هو غنی لا یفتقر پس حق تعالی ایشان را ندا کرد که آیا میشناسید مرا پس نور

محمد پس عرش را ندا کرد که انت الله الذی لا اله الا انت وحدک لا شریک
لک رب الارباب و ملک الملوک پس خدا او را ندا کرد تو یار گرد به دوستی من
من و بهترین خلق من و دوست تو بهترین انبیاست پس از نور آنحضرت جوهری آفرید
و او را دو نیم کرد و بیک نیم آن بنظر هیبت نظر کرد پس آن آب شیرین شد و در
نیم دیگر بنظر شفقت نظر کرد و عرش را بر روی آب گذارد و پس کرسی را از نور
عرش آفرید و از نور کرسی لوح را آفرید و از نور لوح قلم را آفرید
و بسوی قلم وحی نمود که بنویس توحید مرا پس قلم هزار سال مدهوش
گردید از شنیدن کلام الهی و چون بهوش باز آمد گفت پروردگارا چه بنویسم
فرمود که بنویس لا اله الا الله محمد رسول الله پس چون قلم نام محمد را شنید پس
بسجده افتاد و گفت سبحان الله القهار سبحان الله العظیم الاعظم پس برداشت
و شهادتین را نوشت و گفت پروردگارا کیست محمد که نام او را با نام خود
و یاد او را با یاد خود مقرون گردانیدی خطاب وحی شد که ای قلم اگر او نبود ترا
خلق نمیکردم و نمیآفریدم خلق خود را اگر او را ... او پس او است بشارت دهنده و
ترساننده و چراغ نور بخشنده و شفاعت کننده و دوست من پس قلم از ذوق
نام آنحضرت گفت السلام علیک یا رسول الله آنحضرت جواب سلام فرمود که علیک السلام

مبعوث شوی در جمله انبیا درگاه پس از آن روز سلام کردن سنت و جواب دادن واجب شد
پس حق تعالی قلم را امر کرد که بنویس قضا و قدر مرا و آنچه خواهم آفرید تا روز قیامت پس
بجای چند آفرید که صلوات فرستند بر محمد و آل محمد و استغفار نمایند برای شیعیان
او تا روز قیامت پس خدا از نور محمد بهشت آفرید و بچهار صفت از آن بهشت بخشید
تعظیم و جلال و سخاوت و امانت و بهشت را برای دوستان و اهل طاعت خود
مقرر فرمود پس آسمانها و زمینها را از دودی که از آب برخواست خلق کرد
و چون زمین را خلق کرد مانند کشتی در حرکت بود پس کوهها را خلق کرد و زمین را
قرار گرفت پس ملکی خلق کرد که زمین را بر داشت و سنگی عظیم خلق کرد که پای آن ملک بر او
قرار گرفت و گاوی عظیم آفرید که سنگ بر پشت آن مستقر گردید و ماهی
عظیم که گاو بر پشت او ایستاد و ماهی بر روی هوا است و هوا بر روی ظلمت است
کسی بغیر از خدا نمیداند پس عرش را بدو نور منور گردانید نور عدل و نور فضل و از نور عقل
و حلم و علم و سخاوت را آفرید و از عقل خوف و بیم و از علم رضا و خشنودی
و از حلم مودت و از سخاوت محبت را آفرید پس جمیع این صفات را در طبیعت
محمد تخمیر کرد پس بعد از آن ارواح مؤمنان را از نور محمد آفرید پس
و ماه و ستارهها و شب و روز و روشنائی و تاریکی و سایر ملائکه را خلق کرد از نور

محمد پس نور مقدس آنحضرت را در زیر عرش هفتاد و سه هزار سال ساکن گردانید
پس نور آنحضرت را هفتاد هزار سال دیگر در سدرة المنتهی ساکن گردانید پس
نور آنحضرت را از آسمانی به آسمانی منتقل گردانید تا به آسمان اول رسید پس
در آسمان اول ماند تا حق تعالی اراده نمود که حضرت آدم را خلق کند بعد از خلق آدم
در صلب او قرار داد و شاهد براین که نور حضرت امیر المؤمنین باعث قوت
آسمانهاست حدیثی است که روایت شده است که چون خدا ... عرش را
آفرید چهار نفر از ملائکه را امر کرد که عرش را بردارند هر چند سعی نمودند نتوانستند
آن را که عرش را بردارند وحی بایشان آمد که بروید نزد نور حضرت
امیر المؤمنین و از نور آنحضرت بایشان تعلیم نمود که چون اراده کنند
که عرش را بردارند بگویند لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم ملائکه این
گفتند و ببرکت آنحضرت عرش را برداشتند پس ثابت شد که نور آنحضرت
باعث قوت و استقامت آسمانها و زمین شده است چه اینها باحتیاج زیرا که در
معین است که آسمانها و زمین همه موجود است به برکت حضرت خاتم الانبیاء
و سرور اولیا علی المرتضی موجود شده و استقامت دارند اگرچه
این احادیث بجهة رد نصاری است بر اعتقاد ایشان مستند نمیشود اما چون

و ایشان را بجز اینهای سابق نمودیم باینکه شاید ببرکت ذکر حضرات
هدایت نصیب ایشان شود و بجز این و حدیث اقدام نمودیم که بعد از این بنظر
زیاده بر اعتقاد و رسوخ و استحکام ایشان شما بعلاوه شریعت نبوی در دین
گردیده و بر بسته بگرانه نعمت ایمان دست دعا بر آورده بکلمه الحمد لله
جعلنا من امة محمد و لم یجعلنا من سایر الامم متکلم باشند دلیل پنجم که نصاری
در اغلاط تمه دارند عبارتیست که در فصل ششم کتاب حضرت شعیا مذکور است
که در آنجا شعیا ذکر مینماید که در سالی که اوزیاس پادشاه بنی اسرائیل
فوت شد من دیدم صاحب را در بالای منبر بلند عظیمی نشسته و از کمر و پایین
منبر بود پر میکرد عرش را و دو فرشته ایستاده بودند که هر کدام شش بال
داشتند که بدو تا از آن بالها روی آن منبر نشین را میپوشانیدند و بدو تای
دیگر پاهای او را میپوشانیدند و بدو بال دیگر پرواز میکردند فریاد میزدند
میگفتند تعین شد تعین شد تعین شد صاحب فرمان ذوالقوات تمام زمین
و از جلالت او تمام روی زمین پر شده و نصاری در کتب خود تفسیر کرده
که مقصود که حضرت شعیا به خدای تعلیم نمود و از آن سه مرتبه که گفتند
میگفتند تعین شد معلوم میشود که در ذات الهی سه شخص میباشد

باشد و هر مرتبه که منکشف و تعین شد تعلق بیک التشخص دارد و اما بسلطه لغة
هم چنانکه در دلایل سابقه باین فکر ایشان تمسک کرده ای خورده و در
مانده اند و درین دلیل نیز خطا کرده اند بچند جهة اوّل انکه قبل ازین بدلایل
کتب ایشان ثابت نمودیم که هیچیک از ایشان قایل نیستند که خدای
تعالی را میزان دید و حضرت شعیا پیغمبر که من صاحب را دیدم دوم
انکه پیغمبر باید که دیدم بر بالای منبر نشسته بود و نصاری اقرار دارند بآنکه
مکان ندارد زیرا که اگر مکان داشته باشد لازم می‌آید که محتاج
و خدا از احتیاج بغیر بودن مستغنی است بنابراین موافق اعتقاد ایشان
و دلیل خود شان باید آن شخص که حضرت شعیا دید که در بالای منبر نشسته بود
خدا نباشد سیم انکه حضرت شعیا پیغمبر باید که اند و نشسته بود بال
خود را روی آن شخص منزلشین میپوشانیدند و بدو بال دیگر پاهای
او را ازین معنی در جسم چنانچه تحقیق شد باید و نصاری خود قایلند بآنکه خدا
جسم نیست و وجود پا که لازم جسمانیت اند ندارد زیرا که عدم قابلیت بود و
ایشان بجسمیت خدای تعالی ثابت و معلوم است از کتب ایشان مثل آنکه
در فصل چهارم کتاب ده تیر نامی مذکور است که حضرت موسی ع به بنی اسرائیل

قائل زاده

تمام کرده و فرموده که بشنوید ای بنی اسرائیل احکام و محبت را که من شما را
بانها تعلیم میکنم خدای تعالی با شما از میان آتش سخن کرد و سخنان او را
شنیدید و هیچ صورت جسمانی ندیدید زنهار حفظ کنید نفسهای خود را
که مبادا و البته صورت مردی یا زنی یا هر حیوانی که در زمین یا در هوا یا در دریا
باشد بسازید و بگویند که این شبیه اوست و قطع نظر ازین نقل هر
کسی حاکم است باین که حقیقتاً باید جسم و مکان چرنده نباشد و اگر نه
لازم می‌آید که جسم و مکان هر دو قدیم بوده باشند و با حق سبحانه و تعالی
از خدا و ندی شریک باشند زیرا که چون قدیم اند و همیشه با او بوده اند پس او
نبود که آن سبحانه و تعالی خالق ایشان باشد پس ثابت شد که خدای تعالی
جسم نیست و چون جسم نیست دو روی و دست و پا ندارد و هرگاه حضرت
شعیا بفرماید که آن شخص را که در بالای منبر نشسته بود دیدم رو و دست و پا
داشت که ملائکه آنها را میپوشانیدند چگونه میتوان گفت که خدا بود اگر
نصاری قایل بجسم بودن خدا میشوند متصدیع کفر ایشان ظاهر
میگردد اما اگر چه عبارتی که استدلال بر آنها نبوت نمیکنند مفید جسمیت است
با وجود استیفاء از ایشان که بگویم خدا جسم است معلوم است که حضرت

نقل میکند که ملائکه میگفتند که تعین شد تعین شد تعین شد و کسی که
میانه ازاد و برادر کرسی باشد که تعین کند و چون در نحو و بر کرسی نشسته پس
انکه تعین شد نمیباید خدا باشد و بنا بر آن که در نبوت قائم شده نصاری
روایت و اظهار کرده است و چون ثابت شد که آن شخص منزلنشین نبود پس باید
که حضرت رسول رب العالمین محمد بوده که در عالم نور را در آن حضرت شعیا
دانکه بآن منبر بود و چنانچه که نور حضرت امیرالمؤمنین ع باشد و نور اولاد
او که روشنی انجاب و کثرت اینها تمام عرش را بر میکردانند و آنچه
سه بار میگفتند که تعین شد همین حضرت امیرالمؤمنین است و در مرتبه
تعین شد گفتن ایشان اشاره بآن سه مرتبه است که آنحضرت از جانب
رب الارباب بخلافت حبیب خدا محمد مصطفی تعین شد مرتبه اوّل در روز
که در عالم ذر خدای تعالی بارواح گفته است برتکم همه گفتند بلی در حدیث معتبر
شده است که چون حق سبحانه ارواح را آفرید همین کرد ایشان را
پس پیش ایشان خطاب نمود که کیست پروردگار شما پس اول کسی که سخن گفت
خدا و امیرالمؤمنین و امامان و فرزندان ایشان صلوات الله علیهم اجمعین بود
گفتند تو ئی پروردگار ما پس علم و دین خود را بر ایشان بار کرد پس با ملائکه

که ایشان حاملان دین و علم من اند و امینان من اند در خلق من و علوم مرا
باید پرسید پس با فرزندان آن کردم خطاب فرمود که اقرار نمائید که
خدا پروردگاری دارد برای این گروه بفرمانبرداری و دولایت و محبت
گفتند ای پروردگار ما اقرار کردیم پس حق تعالی بملائکه گواه باشید که فردا
که مادرین غافل بودیم مرتبه دویم در غدیر خم چنانچه در احادیث دلیل
حضرت رسول بعد از حجة الوداع بغدیر خم رسیدند و در آن موضع که
و علف قابلیت نزول نداشت فرود آمدند و اهل اسلام متابعت نمود
بجهة نزول آنحضرت در آن منزل آن بود که قبل ازین حضرت مقدس نبوی
بسبب وحی آسمانی مأمور شده بود که جانب ولایت مرتضوی را
بر کیش لف فرماید و آنحضرت این صورت را بجهة آن در آن وقتی که او را
مامور باشد و عقده تاخیر انداخته بود و چون بموضع غدیر خم رسیده معلوم
که بعد از آنجا و زاد از انفکاک طوایف ایشان از مرکب همایون جدا شده
زل خود و خرا هند رفت و در آن زمانی آن بود که تمامی انمردمان از امات
ولایت و خواندند این آیه نازل شد که یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک یعنی
در خلیفه کردن علی ابن ابیطالب و نص بر امامت او و آن لم تفعل فما بلغت رسالته

والله یعصمک من الناس چون نبا بر آیه کریمه وجوب نصب امیرالمؤمنین
بخلافت محقق گشت حضرت رسالت در آن موضع نزول کرده فرمود که شاخهای
بعضی از اشجار آن صحرا را قطع داده و پالانهای شتران را جمیع ساخته بالای
یکدیگر نهاده منبری بالا بساره آنحضرت ندا کرده که الصلوة جامعه برداری
آواز برآورد که حی علی خیر العمل و خلایق مجتمع گشته رسول ع بر بالای پالان
برآمد و علی مرتضی نیز طلب نموده آنحضرت بالا رفته و بر یمین مسند اقدس ایستاد
و آن سرور بعد از حمد و ثنای باری مردم را از انتقال خویش بعالم بقا
آگاه گردانیده فرمود که من در میان شما دو امر عظیم میگذارم که اگر دست
در آن زنید گمراه نشوید یکی از آنها بزرگتر است از دیگری و آن قرآن است و دیگری
اهل بیت من است و این هر دو از یکدیگر جدا نشوند تا در لب حوض کوثر بمن برسند
پس فرمود که ایها الناس آیا نیستم من اولی بشما از نفسهای شما گفتند بلی
و از اطراف آواز برآمد که بلی آنحضرت فرمود که هرکه من اولی هستم باو در نفس او علی
باو اولی است از نفس او آنگاه دست شاه ولایت پناه را گرفته و بلند کرده و گفت من کنت
مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره واخذل
من خذله وادر الحق معه حیث کان پس امیرالمؤمنین ع بموجب فرموده حضرت

رسالت در خیمه نشست تا طوایف خلایق بملازمتش رفته لوازم تهنیت بتقدیم رسانیدند
از آنجمله اول عمر ابن الخطاب جناب ولایت مآب را گفت بخ بخ لک یا ابن
ابیطالب اصبحت مولای و مولای کل مؤمن و مؤمنه القصه چون حضرت خیرالبشر
علیه التحیه والثنا از قضیه مذکور فراغت یافت کوچ نموده بجانب مدینه شتافت و
بعد از وصول بدان بلده طیبه این کلام بر زبان معجز بیانش جاری شد که لا اله
الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد وهو علی کل شیء قدیر آیبون
تائبون عابدون ساجدون حامدون صدق الله وعده و هزم الاحزاب وحده
مرتبه سیم در وقتی که نزدیک شد که خلاصه موجودات بعالم بقا خرامد چنانچه
در حدیث اهلبیت از حضرت صادق ع منقولست که چون وقت وفات حضرت
رسول شد جبرئیل ع از جانب خداوند جلیل نامه نوشته تام کرده آورد و
خداوند عالمیان از ملائکه مقربین کسی جز جبرئیل کفف با محمد امر کن که بیرون کنند
اهل را که نزد تو اند بغیر از وصی تو علی ابن ابیطالب تا آنکه نامه آسمانی را از ما بگیرد
و وصی تو گواه گیری تو ما را بر آنکه نامه را باو سپردی و او ضامن شود که عمل نماید
بآنچه در آن است پس امر کرد حضرت رسول ع که هرکه در آنخانه بود بیرون کردند
بغیر از علی ابن ابیطالب ع و فاطمه در میان در و پرده نشسته بود جبرئیل گفت

یا محمد پروردگار تو سلام میرساند و میفرماید که این نامه ایست که پیشتر در معراج
با تو عهد کرده بودم با تو و شرط کرده بودم بر تو و گواه شده بودم
بر تو و گواه گرفته بودم بر تو ملائکه خود را و آنکه من کافیم از برای گواه بودن
محمد حضرت رسول چون این خبر را از جبرئیل پروردگار شنید بندهای بدن
مبارکش از خوف الهی لرزید فرمود که ای جبرئیل پروردگار من سالم است از همه عیبها و نقصها
و از او است و او را است همه سلامها و بسوی او برمیگردد همه تحیتها راست گفت
پروردگار من و او خلاف وعده خود ننموده است بمن ده نامه را پس جبرئیل نامه را داد
و امر کرد که بحضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه تسلیم نماید چون حضرت
رسول ع نامه را بآنحضرت تسلیم کرد فرمود که این نامه را بخوان حضرت همه را
حرف بحرف خواند تا بآخر رسید چون تمام کرد حضرت رسول ع فرمود که این عهد پروردگار من است
بسوی من و شرطیست که بر من گرفته است و امانتی که از وی نزد من است و من بتحقیق رسانیدم
و ادا نمودم آنچه شرط خیرخواهی است بعمل آوردم و ادای رسالتهای خدا نمودم
حضرت امیرالمؤمنین ع فرمود که گواهی میدهم از برای تو پدر و مادرم فدای تو باد که تبلیغ
رسالت کردی و خیرخواهی امت نمودی و تصدیق مینمایم آنچه گفتی و گواهی
میدهم از برای تو گوش و چشم من و گوشت و خون من پس جبرئیل گفت

من نیز از برای شما هر دو بر آنچه گفتید از جمله گواهانم پس جابر مصاحب بن
سعادت آئین الفاظ متقدمه شد که آنچه حضرت شعیا دیده و از آن خبر داده
بود وقایع و حالات متعلقه بتغییر آفتاب از زوال بود و داشته مرتبه که ملائکه متعلقه
باشاره بخلافت و امامت امیرالمؤمنین ع بوده است که از راه زیاد و تأکید و اهتمام
و مبالغه و تأکید که در آن منظور بود سه مرتبه از جانب الهی متعین شده مقرر شده
است و معلوم شد که نصاری بمضمون کریمه مثل الذین حملوا التوریة ثم لم
یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا اشاره است و عبارتی در کتب ایشان واقع
شده است نفهمیده و باعتقاد فاسد خود مطابق کرده اند با آنکه فهمیده و از راه
عناد از نحوهای آن چشم پوشیده و در وادی گمراهی حیران مانده اند لهذا از حکایات
و حماقت ایشان حضرت داود در زبور شاد و بکم بایشان خطاب میفرماید
که کاشکی میدانستید و میفهمیدید و واسطه آخرت خود چشمها نهفته میکنید
خدا تعالی میداند که ایشان عمل بعقل خود کرده و خود را مستحق آن نماید
بهایم شمرده شوند در بورسی و بکم سفارش ایشان میکند که مبادا
مثل آب داستر و غلظت ارند بکنند و بعد از این پیغمبر باید که خاتم الانبیا
خواهد کرده بنهاد که خواهد کرد لبهای آنحضرت را که بعد از اتمام حجت

میسازند لجام کردن دهان آنگروه بنمودن بیجای ایشان باعتبار این که کتب
مقدسه را نفهمیده بمقتضای آن عمل نکرده اند چنانکه کریمه ضربت علیهم الذلة والمسکنة
مشعر بران است که در دنیا رجعت و سختی ادای جزاء مبتلا شده اند و در آخرت
انشاء الله بعذاب ابدی معذب خواهند شد و لیکن نمیشوم که نصاری بحجه
باشند مذکور است در جائی که مسیح ۱۲ تعداد آنکه خبر میدهد از ایام آخر که
در منافقین است در آخر الزمان و قتل و غرق و رنجی که در ایشان واقع خواهد شد
میفرماید که ازانها که من بشما خبر میدهم تفتیش کنید در کتاب الهیه بخوانید زیرا
که در آن یکی ازانها این کم بیش و هرچه فرموده ام آن دلیل است که روح او انبیا را
جمع نموده نصاری میگویند که این عبارت صریحا مفاد ثلاثه است زیرا که اسمی که فرمود
شخص پدر است و آن کسی که فرموده ما را باو کمک شخص پسر است و آن
روح که انبیا را جمع کرد شخص روح القدس است پس معلوم شد که خدا سه
شخص دارد چنانچه مدعای ماست اما این طایفه بمصداق اولئک کالانعام
بل هم اضل از راه عدم عقل و متابعت شیطان دروغ میگویند و افترا
بسته اند دروغ و افترای ایشان را بچند جهت ثابت میکنم اول آنکه ازین عبارت
مدعای ایشان ثابت نمیشود چرا که اعتقاد ایشان در باب ثلثه این است

بگویند

که میگویند یک خداست و هم پدر است و هم پسر و هم روح القدس و در قول
دارد قول خدا اینهم که در این عبارات میفرماید که هرچه من فرموده ام او نساخ
مفهوم میگردد که آن گوینده فرمان بردار آنکس شده که فرموده است و این
بنابر اعتقاد ایشان درست نمیآید زیرا که میان فرماینده و فرمان بردار امتیاز
است و خود میگویند که میان خدائی که پدر است و خدائی که پسر است امتیاز
اگر گویند چه میشود که امتیاز باین فرماینده و فرمان بردار باشند میگوئیم
لازم میآید که کسی چیزی بسجده بفرماید و این لغو است و هرگاه دارای
مفهوم گردد که میان خداهائی که نصاری از آن میفهمند مغایرت بوده باشد
و اعتبار داشته باشند پس تعدد خدا لازم میاید و نزد نصاری تعدد
خدا کفر است پس بنابراین نصاری که ادعای ثبوت ثلثه میکنند تا دلیل ایشان
که عبارت را نفهمیده اند و کرده اند کفر است که همه کس سوای خودشان حکم
بر کفر آن میکنند و بر کفری که عبارت را نفهمیده اند و مضمون او را دلیل
خود میکنند کفری بود که خودشان و غیر ایشان همه قائل بکفر بودن آن
بوده اند ثانی است که گر روم میکشم در زدم بمیرم پس هرگاه که عبارتی
آن هر دو کفر است و معلوم است که این هر دو معنیها که یکی فهمیده اند

و دیگری را نفهمیده اند مراد از آن عبارت نیست بلکه مراد آن است که بر شخص دیگر که
اشاره باو نخواهد شد اگر خدا اینهم میفرماید که انبیا را جمع گرد
روح او را در اینجا لازم میاید که این روح روح کسی باشد که انبیا را گفت شنوا
الحسی که فرمود چون نصاری میگویند که روح القدس از پدر و پسر هر دو پس شده اند
از پدر نشود پس هرگاه بدانند که روح القدس از اعلاها به شیئها یا بهم رسیده
بسته اند بلکه روح القدس از پدر و پسر را یک خدا است پس این روح
روح القدس نخواهد بود زیرا که اگر او بود چنانچه خدای سه نفر است دروغ
ما انبیا را جمع کرده مخفی نماند که نافهمی نصاری را چنانچه اول عبارت بطور شمار
تمام آن بر زمیرد با عقل ایشان که کافر مانده اند و دلالت واضحی میکنند زیرا که خدا
در کتاب شعیا بعد از عبارت مذکوره میفرماید تفتیش کنید و بخوانید کتاب الله زیرا که در کتاب
خدا که نوشته است دانا بند باشد که بعد از عروج آنحضرت بندرت
بعض علمای دین ایشان که اسامی ایشان متی و یوحنا و لوقا و مرقس
کتابها نوشته و بر آن بعد از مدت قریب بصد سال آن را ازبر کرده
و این کتاب که امروز دارند و بیان ترجمه است بنابراین هرگاه کتاب
خدا باعتقاد ایشان نباشند پس این کتاب که خدا اینهم میفرماید تفتیش کنند

[illegible]

دران

دران نمیاید کتابی باشد که بحضرت عیسی داده است و نقش از اسمه باشد
بلکه این کتاب فرقان مجید است که در کتاب شعیا خبر داده و آنچه در باب
حضرت عیسی داده است بلکه علامات حضرت محمد مصطفی و وصی آنحضرت
بر سبیل اعلام علامات در کتاب شعیا مذکور شده است بعضی چون خدا میداند
که بسیاری از ایشان با آنحضرت و وصی آنحضرت نفاق خواهند ورزید لهذا
با ایشان کرده پیش از وقوع آن و ظهور آنحضرت بایشان اعلام نمود و حجت
و ایشان را اتمام کرده است یا که در آنها واقع شده چون آن مصلحت الهی
بود که قبل از آنکه این اخبار بواسطه جبرئیل در قرآن مجید برسول خدا محمد مصطفی
برساند آن طایفه را ازان اعلام فرماید این است که در کتاب شعیا میفرماید
ای امت آگاه از آن ما همه در افعال نفاق شما که به پیغمبر داده اید
خواهید آورد و خبر خدا اسم داد همان پیغمبر شما اعلام خواهد نمود
آنکه مطلع باشید و از ارتکاب آنها اجتناب نمایند تا آنکه بعض بر کنار
بباشید و اگر چنانچه در این شک در به داشته باشید تفتیش کنید در قرآن
مجید که در وقت لعنت آن پیغمبر آن را نازل خواهم ساخت تحقیق که اگر
او را بخوانید شما معلوم خواهد گشت که ما هیچ از آنها که شما را مخبر نمودیم در او

کتاب که قرآن باشد کم نیست زیرا که هرگاه من بروم خواهم فرمود و او
تبلیغ رسالت کرده بشما خواهد گفت و وصی و علی ابن ابی طالب
که از راه اختصاص و قرابت و قرب و منزلت بمنزله روح آنحضرت
خواهد بود و همه آنچه او از جانب من بشما خبر خواهد داد و نازل خواهد شد
جمع خواهد فرمود و هرچه او جمع خواهد فرمود و هرچه او جمع کند قرآن خواهد
بود که کتاب الله است که من از خدا بشما آورده‌ام رجوع میکنم اگر چنانچه
در او تفتیش کنید خواهید دانست که یکی از آنها کم نیست پس معلوم شد
که خداوند عالمیان بمقتضی علم شامل خود که از احوال ایشان مطلع
بوده در آن زمان پیغمبر آخر الزمان ایشان را خبر داده و دلایل
از برای معرفت آنحضرت برای ایشان قرار داده است و این طایفه
با وجود این بی بصیرتی چشم از مفهوم این عبارات پوشیده داشته
و براه نمائی شیطان انس و جن معنی دیگر که باعتقاد کفر نمای خود مطابق
کرده‌اند از آنها استخراج و در زمره مغضوب علیهم خود را داخل
و از جاده مستقیم شریعت نبوی منحرف گشته و در چاه ضلالت و لوای
عاقبت افتاده‌اند دلیل ایضاً که نصاری بواسطه ثبوت اقانیم ثلثه که در کتاب
بهای

بهای خود نشان میدهند عبارتیست در فصل شانزدهم کتاب حضرت
شعیا نبی و آن اینست که از زبان حضرت علی نقل کرده‌اند که آنحضرت
گفته است که روح صاحب در بالای منست از آن رهگذر که صاحب مرا
مسح کرده بواسطه خبر دادن مظلومان و مرا فرستاده از برای آنکه
معالجه کنم گناه کاران را بتوبه و اسیران را نجات دهم و محبوسان را از آن مکان
و عاصیان را نجات دهم و بواسطه آنکه بشارت دهم بجهه صاحب
سال رحمت و روز انتقام بجهه خدای ما و این طایفه با وجود
آنکه معلوم نیست که این سخن را حضرت عیسی گفته باشد چرا که چنانکه
گذشت بسبب ترجمه جراتیم گاه بجای اسیتا و تغزل و تبدل شده
و از بیان برخواسته است از این عبارت میگویند که ثالث ثلثه آنکه
ثالث ثابت می‌شود زیرا که آنکس که میگوید روح القدس است و آن صاحب
که این روح است باو داده شده است پدر پس این همان پدر و پسر
روح القدس است که در ذات الهی قرار میدهیم اما انجاز خطا
کرده‌اند رد و دلیل در بیان بطلان استخراج مذهب ایشان از این
بچند وجه میتوان کرد اول آنکه روح القدس که ایشان میگویند

موافق مذهب ایشان با ذات الهی و پسر یک است پس میباید که
روح القدس و پسر یک باشد چرا که متحد با شیئی و ایشان اقرار
دارند که ذات الهی منقسم نمی‌شود و هرگاه موافق اعتقاد ایشان
روح القدس در بالای منست نامربوط خواهد بود و همین معنی را دارد
که کسی بگوید من در بالای خود هستم دوم آنکه چنانکه مکرر مذکور شد نصاری اعتقاد
دارند که روح القدس باشد از پسر و پدر هم رسیده و هرگاه از روح که
در کتب شعیا مذکور است از روح القدس باشد که ایشان اراده
میکنند و این گفتار از جانب پسر بود و چنانچه پسر میگوید روح صاحب
در روح من باعتبار آنکه نزد نصاری نسبت روح القدس به پدر
و پسر مساویست یعنی چنانچه از پدر بهم رسیده از پسر نیز بهم رسیده
دور است نبود که روح صاحب بگوید و این امر خطیر را مبهم درگذارد
پس معلوم میگردد که این روح از روح القدس نیست و این صاحب
پدر نیست و آنکس که در کتاب شعیا این گفتگو از زبان او نقل
شده آن پسر نیست که ایشان گویند مسیح چنانچه سابق بر آن ذکر
شد که قیاس درست لازم میآید چون نصاری اتفاق بر آن

دارند که پدر و پسر و روح القدس هر سه خداوند و هر سه یک ذات خدا است و آن
ذات قابل قسمت نیست پس چون مسیح را اند گفت که خدا مرا فرستاده است و بسوی
شما آمده‌ام نبوده که خدا اگر به خدا و در بالای منست بعد از این تقریر مفهوم میکرد که دلیل
استدلال ایشان هر دو باطل و ایشان که بدین دلیل اثبات مدعای خود میکنند محض
کفر و شرکست و عبارتی که در کتاب حضرت شعیا مذکور است نه پدر و نه حضرت عیسی
گفته است بلکه آن گوینده نور عالم آرای حضرت خاتم المرسلین حضرت محمد مصطفی
بوده کلام آنحضرت که بعد از اخبار شعیا منضمن آن در آن کتاب مسطور است
که آنحضرت شعیا نبی آخر الرسل خبر از آمدن خود بدنیا میدهد و منطبق میشود العبارات
بر احوال آنحضرت واو چنانکه بر این سخن که آنحضرت در عالم ارواح و روح
که خصیصه و لفظ مقدر کرده است که مراد بدین نزدیکی بدنیا بفرستند بواسطه
اعانه که در این زمان ظلم و تعدی از منافقین میکشند و از انتظار آمدن مرا دارند
و هم ایشان را او بنجات دهد از کسی که در روز قیامت رب الارباب بواسطه
سجده او رسالت من و امامت ذریت من از برای ایشان خواهد کرد و نعمتها
که بواسطه انتظار کشیدن زمان من بجهه ایشان مهیا کرده است و هم چنین مرادم
آنکه خفی را که هر چند تا حال مرا نشناخته‌اند و تا بعد از آنکه به پیشد و بشناسند تو برادرا متعال

واعتقاد خود کرده دین ایشان آورند و این مرا قبول و در اهل آن شوند و مراد آن
او را اطاعت دارند که خدا وعده داده است که در ایشان از ذریت من مهدی صاحب الزمان
خواهد کرد و از آن رحمتهای که حق سبحانه و تعالی و شیعیان او مقرر کرده است یعنی ائمه
بوده به دست و شمشیر خود از جماعتی که دین و اهل بیت من و شیعیان ایشان
ظلم کرده اند انتقام خواهد کشید که هر کس ایشان را به جهنم خوانده است که این روز
روز انتقام خدا تعالی است و پیغمبر باید که در این چیزها که شما دیده ایم شک نباید زیرا
که هر چه بگویم از خود نخواهیم گفت بلکه هر چه که جبرئیل از جانب پروردگار من
بشما بشارت داده اعلام خواهیم نمود و این جبرئیل روح الامین است که خدای تعالی
واسطه رسالت من مقرر کرده است و همیشه از جانب پروردگار با این من خواهد بود
بواسطه آنکه وحی را از جانب حق سبحانه و تعالی می آورد و هر از دشمنان حق محافظت
نماید پس از روح که در کتب شعیا مذکور است همین جبرئیل است که چون واسطه است
در ایصال وحی از جانب خدای به پیغمبران اضافه او به سوی خدا نموده جایز است و از
[illegible] پیغمبران گفت لهذا حضرت پیغمبر باید که از آن رهگذر مرا تسبیح کرد یعنی این
[illegible] لغتی است که علمای عیسائیان مراد بار مسیح کرده است و هر که خیال نشود
که روح چیزی مستقر در گاه ... است همیشه در خدمت من است و طاعتم دارم

من گردیده که هر چه با او نیز ایم اطاعت میکند خواهد دانست که این لغت لطیف است
و افتخاری است که در دست قدرت الهی مرا بان مسیح نموده است و اگر لفظ زکی
که بنده که مسیح کرده شده حضرت عیسی است و این لفظ با اختصاص دارد زیرا
که آنحضرت مسمی به مسیح نبوده است نه حضرت محمد و آله حواریین میگویند که ایشان گویا
کتب خود منع کرده اند و این دروغ را میگویند زیرا که در کتب ایشان غیر از حضرت
عیسی مسمی به مسیح بسیار است از آنجمله در زبور صد و چهارم داود خدای تعالی
پیغمبران را که در دست نگذارند مسیحان من و پیغمبران من بد مکنید و در زبور
و اینهم حضرت داود در امخاطب می سازد و پیغمبر باید که من پیدا کرده ام بنده
خود داود را روغن مقدس خود مسیح کرده ام و در فصل اول کتاب
[illegible] دوم که یکی از کتاب توریة است و جوانیم ترجمه کرده است و در بیان
سفر اول است نقل شده که چون طالوت بمقاتله کفار رفت و لشکر
بر جنود او مسلط شده منهزم گردیدم در نسیم از تفاصیل این جنگ
طالوت گریبان پاره کرده و خاک بر سر خود پاشیده بجنگ [illegible]
نزد آنحضرت رسید بروی افتاد و سجده کرد حضرت داود [illegible]
جیانی جواب داد از سپاه بنی اسرائیل گریخته ام حضرت داود [illegible]

آنچه بشمار دی داده است آنمرد گفت که است زرد شمس جنگ خورده
و بسیار از ایشان کشته گردیده و طالوت و جانشین پس او نیز شربت ... چشیده
حضرت داود بعد از استماع این سخنان از او پرسید که چه میدانی که طالوت
کشته شده اند آنجوان گفت که اتفاق چنین افتاده که من بکوه جلبوع برآمدم
طالوت را دیدم که بالای نیزه خود افتاده بود و عرّاده و سواران با او نزدیک شده
شده بودند در این اثنا در پس سر خود نگاه کرد و مرا دید و آواز کرد که تو کیستی
در جواب گفتم که من مردی عمالیقیم که مراد از آن قبیله است پس گفت که بالای
من بایست و مرا بکش زیرا که عذاب شدید مرا گرفت و همه روی من در
پس من بنا بر گفته او بالای او ایستادم و او را کشتم چرا که میدانستم بعد از
افتادنش نتوانند زنده گردد و بعد از کشتن تاج سر او را بردم و بازو
که در بازو داشت بیرون آوردم و این است انها را بجهت تو که صاحب منی
آورده ام در این اثنا داود همه مردمان که با او بوده اند دست کرده جامها
پاره کردند تا عصر روزه گرفتند و گریستند و شیون بجهة طالوت و
و بجهة امت خود بنی اسرائیل که بتیغ اهلاک کشته شده بودند نمودند
داود از آنجوان پرسید که تو مردم کجایی جواب داد که من مردی غریبم

عمل بیت حضرت داود فرمود که چرا نترسیدی و دست دراز نکردی مسیح کرده
خدا را اگر چه روایت باعتبار بعضی نسخه ها معلوم میشود که مسیح نشده باشد
چرا که از جوانیم تا بایک بعیدیست که در ترجمه نمودن الفاظ او را تغییر داده و
نموده باشد نهایت در این مقام مسترمین تصحیح آن نشدن و عبارات او را
گفتن ما را در کار نبود چیزی که باعث بر نقل این حکایت شده لفظ مسیح
که حضرت داود بر طالوت اطلاق کرده است لهذا بایراد آن اکتفا نموده
شود که جوانیم در ترجمه خود چه تا مر بوطها لقالب زده است و در جهان
کتاب شعیای نبی از زبان الهی نقل کرده که صاحب خطاب نبود پیغمبر
آن مسیح بود که من دست او را اگرفتم واسطه آنکه در برابر روی او ...
دشمنان گنم و پشتهای پادشاهان را از او بر گردانم یعنی از او بگریزند و درها
در ها بواسطه او بسته نخواهد بود زیرا که من پیش پیش او خواهم رفت
و بهترین کسان زمین از برای او منقاد خواهم کرد و درهای بسته او را
گشوده و تیغهای آهنی را خواهم شکست و میدهم با و خزینهای پنهانی
آنکه بدانی منم که اسم او را که انتخاب کرده ام منم خدای بنی اسرائیل
عبارة نزد اهل ... که از قالب ... مسیح او ... مرادِ مسطور ... اهل

تقدیس نبوده بر غیر حضرت عیسی و است از شرح او برداشتیم اما نصاری یکی از بابا
ایروان از اجداد نوشیروان روان میدانند و میگویند که از نسبت بواسطه آنکه
جرا اینم ناپاک اسم محمد را ترجمه کرده است برداشته و مسیح را بجای او نوشته
که کسی مطلع نشود پس معلوم گشت که موافق کتب ایشان مسیح مخصوص حضرت
عیسی نیست بلکه بهر کس که خدا لطف کند پیغمبری و پادشاهی عطا کند
اطلاق مسیح بر او میشده است پس چه میشود که در عبارهٔ مذکوره مسیح کرده شده که مراد
حضرت رسول باشد نه حضرت عیسی که نصاری میگویند و دلیل دیگر از ادله
که بجهة ثبوت یکدانت در تشخیص اقرا کجه البته و خاطرشان میکنند عقا
که در فصل چهلم همان کتاب نوشته شده که حضرت عیسی میگفته است نزدیک بود و این
این را بشنوید از ابتدای من و نه در پنهان حرف زده ام از زمان پیش از آنکه
شود من در اینجا بوده ام و کمال خدای صاحب من و روح او مرا فرستاده اند
و در اینجا نصاری نیز میگویند که صاحب پدر است و روح او روح القدس است و حضرت
عیسی که میگوید مرا فرستاده اند تشخیص پسر است و این عبارات مشعر بر این معانی است
بواسطه آنکه میگویند که حضرت عیسی میگوید از آن زمان که پیش از آن شود من آنجا
بودم و این دلیل است بر آنکه آنحضرت قدیم میباید باشد هر گاه قدیم است و اگر

با عوان

با خدای متعلق یکی نباشد تعدد قدیم لازم میاید چون تو مجرد قدیم قایل نیست میگویند
پس چنانچه باید با خدا متحد باشند اما هم چنانکه حضرت داود در باره آن نقطه
در زبور سیفر باید که خدا انسته اند و نیافته اند نصاری کفر کرده شده اند و در اینجا
خطا کرده اند و بر کفر خود افزوده اند زیرا که از این عبارات عکس آنچه که اراده
دارند ثابت میشود به دو وجه اول آنکه آنکسی که در اینجا سخن میگوید گفته
است پیش از آنکه شود من در اینجا بودم و لفظ اینجا مراد از او مکان است و خدا منزه
از مکان است و احتیاج به مکان ندارد و پس کسیکه این سخن میگوید و مکان
برای خود ثابت میکند بشری که خدا باشد نخواهد بود زیرا که نصاری پسر خدا
میخوانند از این عبارت دو خدا ثابت میشود یکی که این سخن را گفته بود و دیگری
آنکه او را که این گوینده او را گفته است اگر گویند که آنکس که حضرت عیسی او را
خدا گفته است خدا بود این است بلکه عیسی که پسر است سبب اند جواب آنکه
بنابراین باید که حضرت عیسی با وجود خدا بودن دروغ باشد و خدا که دروغ
ذن کرده سخن گوید که خلاف واقع باشد خدا برانشاید سیم آنکه از
لفظ مرا فرستاده لازم میاید که او غیر این باشد چرا که تا این فرستنده و در
فرستاده شده چنانچه مذکور شد مغایرت نباشد و نصاری میگویند

اعتراف ندارند و اگر گویند که پسر خدا است در خدا و در خود میگوئیم لازم
میاید دو خدا باشد چون دو خدا بودن در مذهب ایشان و غیره باطل است و آنچه
میگویند کفر است بنابراین معلوم گشت که آنکسی که این عبارت را ادا
میکرد و قایل او میدانند حضرت عیسی نبوده زیرا که تاویل عیسی که نصاری
میکنند ربطی بکمال آنحضرت ندارد و تاویل نصاری خود بطلانش ظاهر شد پس
میباید که آن گوینده حضرت خاتم الانبیاء بوده باشد که در عالم ارواح نور مقدس
آنحضرت این کلمات را گفته و دانای که تو حیثیت استماع کلام او را داشته
در آن کتاب ثبت کرده اند چون جرا اینم ناپاک در ترجمه کردن بعضی از عبارات آنرا
تغییر و تبدیل داده و از اسلوب انداخته لهذا بر قایل این عبارت مشتبه شده
و عبارت مذکوره با احوال حضرت خاتم الانبیاء مناسبت تامی دارد و این کمینه در
زمانی که در راه دین و مذهب حیران مانده بوده در طلب تحقیق صراط مستقیم
بمطالعه کتب ایشان شب و روز می نشستم و در ترجمه و تاویل دلایل و عبارات
کتب ایشان اکثر اوقات بسر افکنده تمودن آنها با احوال خاتم الانبیاء و اولوالعزم
و اکثر باز مانده آنها از تفتیش فهم میشدم چون اکثر اوقات دلایل و عبارات کتابهای آن
با آنکه نسخه جستجو کنند و بو حاید با احوال حضرت خاتم الانبیاء مطابق

له

پس باید میتوانم گفت که این نسبی بود به جهة هدایت و بصیرت بشر
بلکه علت باره بود و از جمله آن عبارات که بنا در بند من از آنها احوال حضرت
خاتم الانبیا است این عبارت است زیرا که اولا در آنجا که مذکور است نزدیک
شد بمن و او را بشنوید من از ابتدا نه در پنهان سخن گفته ام از آنحضرت
است که پیغمبر آیه نزدیک شوید من بسبب ایمان بخدا و اقرار برسالت
است من و در ولایت حجت اوصیای من و بشنوید از من کلمهٔ توحید
و اقرار بر الوهیت و وحدانیت خدای تعالی بکنید و این فرموده اند
که من از ابتدا سخن گفته ام اشاره است بان حکایت عالم ذر چنانچه
در حدیث وارد است که خدا تعالی بعد آنکه ارواح را خلق کرد جمع
نمود ایشانرا فرمود که الست بربکم اول کسیکه جواب داد حضرت
رسول و ائمه المؤمنین و اولاد اطهار آنحضرت بودند گفتند بلی تو
پروردگار مایی پس خدای تعالی ایشان را حامل علم و دین خود گردانید
فرمود که ایشان علم و دین شنیده و ایشان ننده علم از من بایشان
میرسد پس بارواح اولاد آدم خطاب فرمود که اقرار کنید
از برای حق به پروردگاری و از برای این گروه بفرمانبرداری

ولایت و محبت پس همه اقرار نمودند و خدای تعالی ملائکه را فرمود
گواه باشید که فردا نگویند ما ازین غافل بودیم پس بنا براین عبارت
معلوم شد که انچه در کتاب شعیا مذکور است نور انحضرت است که پیغمبر به
ای گروه مردمان من نزدیک جویید بایمان اوردن و بلوازم ان
دل بسته باشید کلمه توحید را زیرا که این همین کلمه است که من در حضور
شما در روز الست بربکم بان اقرار نمودم باین کلمه گرفت و بر حجت
من و امامت ابن عم من و یازده فرزند او اقرار گردید ای اهل
یاد اورید و دیگر فرموده اند از ان زمان پیش از انکه بشنوید من
در انجا بودم یعنی بدانید چنانچه در ازل باقرار بکلمه توحید پیشدستی
کرده ام در خلقت نیز سابق بوده ام زیرا که پیش از انکه این تکلیف
بشما شود من در انجا بودم یعنی در خدمت پروردگار بکار تسبیح و تهلیل
مشغول بودم و الحال کسی که مرا ازین پیش از شما ایجاد نموده همان خداوند
است که حالا مرا بسوی شما فرستاده و بواسطه جبرئیل برسالت مرا اظهار
کرده است و دیگر نور انحضرت درین عبارت روح الامین
فرستادن را اشاره است باینکه بدانید که چون جبرئیل داخل

[illegible]

ابرخان

واسطه است بیان من خدای تعالی در رسانیدن احکام الهی و شرایع دین و دیگر
باعث تعجیل ایشان من مرتب شده و در درگاه الهی سعیها نموده است که [illegible]
پیغمبران و مؤمنان که درین باب کرده اند او بپارگاه کبریا رسانیده و طلب [illegible]
کرده است پس او نیز دخل عظیمی در رسالت من دارد اگر نصاری در باب نسبت روح
بخدای تعالی صریح بگویند جواب او معلوم است چرا که اضافه [illegible]
و درین ذیل ایراد عبارت حضرت داود که در زبور سی و نهم پیغمبر [illegible]
قلم از ان ذکر آن کشیده نداشته و نقل [illegible] این است که حضرت داود
انتظار بسیار کشیدم صاحب او متوجه من نشد قبول کرد التماسهای
مارا از حفره بلا [illegible] دراورد و مارا و پاهای مارا بر بالای سنگ
ساخت و قدمهای مارا برابر راست [illegible] و تسبیح تازه [illegible]
ما کرد و تعریف کرد [illegible] که خواهند دید [illegible]
ترسیده و باو امیدوار خواهند بود و خوشحال مردی که باسم [illegible]
باشد و نگاه نکند بجبرای پوچ [illegible] باطل [illegible] نصاری [illegible]
که این عبارت دلالت صریح بر بعثت خاتم الانبیا میکند چشم [illegible]
و انرا [illegible] ثبوت [illegible] کرده اند بنا علیه این کینه [illegible]

مشغول شرح ان نگردیده اگرچه [illegible] نصاری در وقت خواندن کتاب
شعیای بی چشم از خواب غفلت و تعصب باز کرده و بدیده تامل درین عبارت
نگاه بکنند و بکفر خود که بواسطه ثبوت تثلیثه دارند مطلع گردیده [illegible] ازان
مذهب مزبور [illegible] شده بلکه باعث این شده که بواسطه این عبارت در زمره اهل [illegible]
که حضرت داود پیغمبر است که خوشحال انکسانیکه باو امیدوار باشند [illegible]
اما چه فایده که درین طایفه بمقتضای طینت اصلی و سوء اعتقاد خود در گمراهی
بنحوی ثابت اند که [illegible] اصل وجود ایشان از ابا و اجداد [illegible]
چشم [illegible] معلوم [illegible] که حق کدام و باطل [illegible]
نزدیک است که [illegible] در روزی که [illegible]
ایشان را [illegible] که این کینه را [illegible] با جمیع شیعیان
که [illegible] دوستان و شیعیان اهل بیت [illegible]
و [illegible] ای پروردگار [illegible] نصاری که [illegible]
ضعیف [illegible] در [illegible] آب [illegible]
عبارات کتب خود [illegible] اورده اند که رفع [illegible]
اما [illegible] ایشان [illegible] قابل [illegible]

[illegible]

در [illegible] ایشان [illegible] قطع رشتهای [illegible]
گردیده است عبارتیست در فصل سیم انجیل متی که در انجا نقل شده است
حضرت عیسی نزد حضرت یحیی [illegible] در حالیکه حضرت یحیی
اسرائیل را پیغمبر بود که در اب [illegible] غسل توبه از گناهانی که کرده بودند
حضرت عیسی التماس از او نمود که مرا نیز غسل توبه بده حضرت یحیی
شده و او را منع نمود [illegible] در پیش تو غسل توبه بکنم
که در نزد من غسل توبه بکنی [illegible] حضرت عیسی جواب داد
ساکت باش زیرا که چنین [illegible] چرا که ما [illegible]
که [illegible] ایشان [illegible] را [illegible] حضرت
یحیی [illegible] از غسل توبه کردن [illegible] غسل داد [illegible]
عیسی غسل نمود و فارغ شد [illegible] از اب [illegible]
[illegible] عیسی روح خدا را دید که بصورت کبوتری [illegible] در بالای
[illegible] و صدای از [illegible] مسموع شد که [illegible] این است فرزند [illegible]
[illegible] نصاری [illegible] که درین عبارت تصریح شده [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible]

شخص مراد است و حضرت عیسی که زنده خوانده شده است
و الکبوتر که در بالای سر حضرت عیسی گشت شخص روح القدس است
باشد خطای ایشان زیاد در استنباط این معنی بجهت چند جهت ظاهر گردد اول آنکه
ایشان حضرت عیسی را خدا میدانند و خدا خالق همه اشیاست
میشود که حضرت با وجود خدا بودن و خالق اشیا بودن نیز مخلوق بوده که حضرت
یحیی است آمده در دفع گناه خود باو متوسل شود که او را در محل غسل دیگر که
فرو برد تا آنکه از گناهان پاک شود دوم در رفع تعجب خدای ثابت گردد و دیگر
نقصان در این عبارت از برای او بظهور میرسانند که اگر پیغمبری حضرت
عیسی قائل بوده‌اند پس باز بسبب اسناد گناه با حضرت کفر است
علاوه بر آن اگر گویند که این غسل حضرت عیسی تخفیف برای او بوده
گناهان او شده و با خدا بودن او که ما او را ... ضرری ندارد و چگونه غسل
او برای تعلیم بندگان در ترغیب ایشان بتوبه و غسل آن بوده است
هرگاه مردم دیدند که خدا خود توبه از گناهان میکند و جهت رفع آنها غسل توبه مینماید
این معنی باعث زیادتی تکلیف ایشان بتوبه و غسل میشود و جواب حضرت
یحیی داد که حالا ساکت باشی زیرا که چنین میباید شعر این معنی

که موافق مذهب ایشان بنابر قاعده‌ها که در کتب خود قرار داده‌اند ایشان
فعل حضرت عیسی برای تمام محبت و تعلیم و ترغیب لازم نمیاید بلکه خلاف آن ظاهر میگردد
زیرا که ایشان در علم فقه خود که مر آن را بمردم تعلیم میکنند که اگر
فاحشه ده بجهت آنکه باو مقاربت نموده بر ... قومی شرعی
از او برگیرد بلکه از برای آنکه او را موعظه و نصیحت نموده ... شنیعه
وارد البته گناه کار است و حجت آن است که با آن فاحشه زنا کرده باشد
بسبب آنکه از داخل شدن او در خانه فاحشه اسبابی بهم رسیده از برای
ارتکاب مناهی و واسطه میگردد بر آن گناه کردن مردم بعلت آن است
که قرار داده است پس گناه عظیمی کرده خواهد بود و چراکه از رفتن او در خانه
او در جا چنین مردم حمل بر آن میکنند که از برای ... وضع در حرام
از معصیت رفته است بلکه معاونت و اغوای شیطان حمل بر آن میکنند
رفته است از برای آنکه با آن فاجره مقاربت کرده‌اند و لهذا نزد ایشان بعضی هم
باعث رفع غلظت گناه میگردد و در رفته مردم مرتکب معصیت شدن
داشته و از آن مبالات نمیکنند و هم باعث آن است که اینقدر از گناه کار
ایشکه در میان مردم چنین شناخته شده دیگر ... از برای او نمانده دیگر

او در دلهای مردم اثری نخواهد کرد و در هدایت کردن مردم را از مقصود
ساقط خواهد بود پس بنابر قاعده ایشان هرگاه دخول مردی در خانه فاجره
معصیت باشد بواسطه آنکه مردم مبادا گناه کردن را آسان بدانند و باعث
رفع تأثیر نصیحت او شود هرچند که قصد او از آن رفتن ارتکاب معصیت نبوده
منظور غسل حقیقی باشد پس بطریق اولی حضرت عیسی هرگاه خدا بوده بواسطه مردم
آمده بود این حرکت را بکند در مردم جرأت گناه کاری ایشان زیاده و او
در ارشاد او فایده تمامی نبود پس بهتر آن است که نصاری قائل شوند که این
عبارت در انجیل متی مسطور است افترا است که جوانمرد ناپاک در اسلام
کتب سماوی بر حضرت عیسی بسته است که دین خود و خدای حضرت عیسی را
بآن فایده باساتید در نظر مردم جلوه داده جهت دوم که از عبارت
صدق این عباره بکنیم و حضرت عیسی در دفع غسل توبه از گناهان کرده
باشد باز هم بیرون نشاید چرا که بنابر آنکه ایشان عیسی را همان خدا
که پدر است میدانند در وقتی که حضرت عیسی در آب مرور غسل میکرد چون
بود که خدای پدر است از آسمان صدا برآمد و روح القدس بصورت کبوتری در
بالای سر او نشسته و بدون آنکه اعتبار و تعدد بهم برسد ایشان در میان

که هرسه را یک خدا میدانند چنانچه درجایی که یکی از اینها دیده شود دیگری
و آثاری از آن بهم رسد و از این عبارت هم قطع میفهمد که این حکایت
... ظاهر شده صورت نمی‌بندد و پس بنابر این عبارات را دلیل
محض اظهار کفر خود نموده‌اند است بواسطه آنکه نصاری همه که او را
را یک خدا میدانند و این عبارت مفادش عکس است که هر کدام علیحده اند
متعدد و ثلثه در ذات قائل باشد و اعتقاد به سه خدا کند نصاری الله را
میدانند پس معلوم میگردد که نصاری کافرانند و در راه حق دور افتاده‌اند
در واقع عجب جماعتی بسیار سفیه و نادان هستند که چنین عبارتها که
و بهتان است دلیل مدعای خود میسازند در کلمات او مفاد جسمیت خدا
است و ایشان بآن قایل نیستند چشم میپوشند ختم الله تعالی
هرگاه بنای چنین عبارتها تأویل باشد در راه فکر خود برکسی
باشد چرا کسی تأویل نکند که کفری در او لازم نباشد که باعث خلود در
جهنم باشد مثل این تأویل که میکنیم که در واقع استبعادی ندارد که با عبارت
انجیل متی بر تقدیر حق بودن مراد این باشد که در وقت غسل
حضرت عیسی آدم صفی الله بوده که صدا آمد که این فرزند من است با تعبیر آنکه

بر همه افراد انسان است و حضرت مریم از اولاد آدم است و عیسی از مریم
بوجود آمده است آنحضرت را فرزند خود گفته است چرا که در عبارت مذکور
گفته است که خدا صدا از آسمان زد و همین گفته است که صدا الی آمد پس [illegible]
در کفر مانع ایشان است که این تأویل میکنند [illegible] که کبوتر از کجا معلوم میشود که
از روح القدس بوده است که ایشان او را [illegible] با خدا [illegible]
القدس [illegible] که از جانب خدای تعالی که بهمه اینها مقدر است در وقت چنین حضرت
عیسی بجهة تعلیم امت خود غسل توبه میکرد و خدا تعالی او را مجسم کرده
سر آنحضرت نشانده باشد تا آنکه همه مردم او را ببینند و بدانند که آنحضرت بسبب اطاعت
و بندگی خدا تعالی مستحق این شده است که از جانب خدا تعالی مؤید بروح القدس
گردیده که همیشه با اوست پس هرگاه چون ایشان پیروی پیغمبر خود کرده و از گناه
توبه کنند و بعد از [illegible] [illegible] شده اند است [illegible] چنانکه لطف
الهی شامل حال عیسی شده شامل حال ایشان نیز گردد وجه پنجم آنکه [illegible]
که این عبارت وقوعی داشته باشد و اصحاب صد افرادی [illegible] بوده است از کجا
فرزند گفتن خدا [illegible] بوده است از کجا که از فرزند گفتن خدای تعالی مراد فرزند حقیقی
باشد که ایشان او را اقانیم گرفته اند چرا این معنی مراد نباشد که خدای

بنده

باشد که این محبت که من نسبت با او مهربان ترم از پدر نسبت بفرزند خود و اگر
نصاری گویند که تأویل فرزند گفتن خدای تعالی باین معنی اختراعیست و شاهدی ندارد
میگوییم چه میگویید در این عبارت که در فصل ششم کتاب [illegible] که یکی از پنج کتاب توریة
است مذکور است که حضرت موسی پیغمبر [illegible] که فرزندان خدا چون دیدند که
دختران انسان مقبولند از آنها بعقد خود در آورده اند در این عبارت لفظ فرزند
خدا بحقیقی حمل نمیتوانند کرد چه زن کردن و عقد کردن بنابر اعتقاد ایشان
با پسر خدا جمع نمیشود پس چنانچه از این عبارت مراد اولیا و مؤمنان است از آن
عبارت نیز فرزند حقیقی مراد نمیتواند شد پس اگر نصاری [illegible]
قول موسی را که باتفاق فریقین پیغمبر و کلیم الله است و از قول متی [illegible]
خود نمیدانند و عبارت متی که نزد ایشان مرد گناهکاری بوده [illegible]
عیسی او را توبه داده و در [illegible] او را داخل کرده [illegible]
آنحضرت این کتاب انجیل را بجهة نصاری نوشته است [illegible]
دلیل میکنند پس بنابراین قول اولی موافق عقل جایز است و ترجیح [illegible]
داشته باشد اما ایشان بواسطه [illegible] که دارند خود را برشته [illegible]
کشیده اند و چون چنین اند و چنین بوده اند حضرت داود

حال ایشان در زبور بار [illegible] عبارتی فرموده که جهل ایشان را [illegible] کرده اند
[illegible] سرگردان مانده اند و [illegible] شده اند بسبب جهلهای خود
[illegible] کرده اند و [illegible] از ایشان کسی که [illegible] حتی آنکه یکی [illegible]
ایشان نشد تا آنکه [illegible] در میان ایشان کسی که است بفهمد و خدا را
همه گمراه شده اند و باطل گشته اند و در [illegible] ایشان [illegible] که
[illegible] که گوی ایشان [illegible] شده بزبان خود [illegible]
لبهای ایشان زهر مار گشته است و دهان ایشان پر از لعن و [illegible]
پاهای ایشان [illegible] رونده است و طریق ایشان [illegible]
[illegible] است [illegible] زیرا که [illegible] الهی و [illegible] ایشان [illegible]
و چشمهای ایشان را پوشیده است پس کردی که پیغمبر خدا [illegible]
ایشان را باین عبارت [illegible] کرده باشد معلوم است که چه [illegible]
داشته باشد دلیل دوم که نصاری ثبوت مذهب خود [illegible]
[illegible] است در [illegible] انجیل متی که در اینجا نقل شده است که روزی حضرت
[illegible] یعنی شمعون الصفا و یعقوب و [illegible] برادر [illegible]
بالای کوه بلندی برده و در حضور ایشان صورت او بنحوی دیگر [illegible]

گردید

گردید روی او [illegible] آفتاب نورانی گردید و رختهای او مانند [illegible]
در این اثنا حضرت موسی و الیاس [illegible] ایشان در آمده [illegible]
در [illegible] سخنان میگفتند در [illegible] شمعون الصفا بحضرت عیسی گفت
[illegible] خوب چیزیست که ما در اینجا باشیم و هرگاه [illegible] در اینجا [illegible]
یکی [illegible] از برای موسی و دیگری [illegible] الیاس [illegible]
در این [illegible] بود که ابر سفیدی دیده شد و سایه آن ابر ایشان را
ابر [illegible] بیرون آمد که [illegible] این است فرزند من سخن او را
نصاری میگویند که در اینجا نیز [illegible] که ذات الهی [illegible]
[illegible] داشته باشد زیرا که این صدا صدای پدر بود که شهادت داد که
فرزند من است سخن او را بشنوید یعنی از آنچه که من خدا [illegible]
[illegible] در اینجا نیز [illegible] ایشان در [illegible] استدلال [illegible]
گردیده و در میان [illegible] [illegible] ماده اند [illegible]
[illegible] بجهة ظاهر میکرد و اول آنکه از تأویل ایشان [illegible]
میکنند هر چند تأویل [illegible] است [illegible] ظاهر میگردد که بنا بر [illegible] ایشان
پدری و پسری مفهوم میگردد و [illegible] روح القدس او را [illegible]

بهوا نیست پس عبارت مفاد اثنیت است نه ثلاثه و ایشان خدا را سه گفته‌اند
میدانند و در اینجا که شخص روح القدس معلوم نیست که بعد از اعتقاد واقفه
نخواهد بود پس بیان مذهب ایشان خراب کرده راهی جماعت گمراهی که
در مذهب خود چنانکه در اثبات وجود خدا به براهین استدلال میکنند در ابطال
یکی از خدایان خود هیچ متفطن نشده و ابطال مذهب خود همان قصه است که میگویند
روزی فرعون بر تخت سلطنت نشسته بود و مرغ از آسمان بر بدن او فرود آمد
گفت جبرئیل مرا حاضر کنید بیان لحظه شیطان حاضر شد گفت ای سلطان
چرا مرغ بر بدن تو نشست شیطان جواب داد که از تو چون خدایی … جبرئیل
بهتر از این نمیباشد و در واقع خدایانی که چنین جماعت معتقد هستند از چنین عبارات
به اصل ثابت میکنند بهتر از این نبوده‌اند بود که نبودن یکی از آنها خدا …
داشته باشند جهت دوم آنکه در این عبارت قطع نظر از اینکه روح القدس …
مختلف بیرون آمده و معلوم نگردد زیرا که در اینجا مذکور است که الصندوق …
گفت که این فرزند منست سخن او را بشنوید و سایه آن ابر …
و دو گرفته بود بلکه موسی و الیاس و آن سه نفر از حواریان را احاطه کرده بود
پس اشاره الیه معنی … و المنقول مشترک است میان این شش نفر احتمال

احتمال

احتمال دارد که این فرزند مراد موسی باشد یا یکی از آن چهار نفر باشد به عیسی
پس پسر بودن حضرت عیسی که نابی ثلثه ایشان بر آن است مشخص نگردد
بر فرض آنکه این صدا مخصوص به حضرت عیسی باشد از کجا آنکس که این صدا از او
خدا بود و ثابت نشود که عیسی پسر او است بتواند بود و … که صاحب
صدا حضرت آدم صفی الله بوده باشد که باذن حق سبحانه و تعالی در میان
بواسطه آنکه حجت حضرت عیسی تمام شود و حواریین واسطه گردیده …
این صدا اراده که این فرزند منست یعنی نپندارید که حضرت عیسی …
متولد شده خدای تعالی پدر او است بلکه او فرزند منست که حقیقتا بواسطه قدرت
کامله خود چنانکه مرا بی پدر و مادر خلق کرد او را بی پدر بواسطه یکی از دختران
من ایجاد فرموده پس بنا بر این آن شخص که نصاری میخواهند … ثابت گشته
بیرون نمی آید و اگر نصاری این تاویل را قبول ندارند و چنانچه دستور ایشان
است از راه تعصب بر تاویل پوچ خود استنادی داشته باشند گناه
مذهب ایشان این نقل که متی در انجیل خود کرده است دروغ خواهد بود
اصول ایشان منافات دارد به جهت آنکه ایشان در اصل ششم …
نفی در دو نحوی که مذکور گردید قایلند با اینکه ارواح همه پیغمبران …

وقت قبض ارواح که حضرت عیسی کشته گردید در جهنم محبوس بوده اند بعد
روز بعد از دفن حضرت عیسی مراجعت نموده و بجهنم رفته که آنها را خلاص کند
باز از اصول دین ایشان آنچه متی میگوید که حضرت موسی را در بالای آن کوه
حواریین دیدند که با حضرت عیسی یکجا نشسته و سخن میگفتند دروغ خواهد بود
که از آن دروغ بودن آید اعتمادی بر آن نخواهد بود و همه را دروغ باید …
و دلیل دروغ اثبات راستی مدعای کسی نمیکند و نصاری که بدین …
… شده اند کذاب و مفتری کافر خواهند بود و اما عبارة متی را …
حق بودن با مذهب حق مطابق میتوان کردن چرا که میتوانند که این دو کس
با حضرت عیسی تکلم شدند یکی نور حضرت محمد و دیگری نور حضرت امیر المومنین
علی ابن ابی طالب بوده باشد و بسبب تجلی نور ایشان روی حضرت عیسی …
رنگها تغیر نموده و رختهای آنحضرت از برف سفیدتر نمودار شده مانند
تراجم بابک در ترجمه که از لغت عبرین … کرده است … حرف …
خود نداشت الف بجای آن گذاشته … نوشت و نصاری …
و بسبب آن که اقتفای حق کرده و … از رحمت الهی … شد
… از لفظ … با این منضم کرده … آنکه حضرت …

… ایلیس شده است اما در اسم حضرت رسول چون …
کرده اند بلکه بر طرف نموده و موسی در عوض نوشته است و چون اسم …
… که چشم ایشان … پوشیده …
… قایل گشته و انجیل … را … کرده و معنی … بنا بر این …
… روایت کرده است و فرموده بهشت مشتاق است بچهار کس …
مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون که در بهشت زن …
خواهد بود و دیگری فاطمه دختر محمد مصطفی … و دیگری خدیجه …
و این … بوده باشد و چون … مریم …
… فرزند …
… سمعان … یعقوب …
آنکه در بهشت مادر او … خواهم بود فرزند منست …
… صفات ما را … خواهد فرمود …
حجت … کلام او را بشنوند و سخنان او را …
گفت پنهان … میان امت …
آنکه … پنهان … هرگز … پنهان …

عذر خواهی نداشته باشند و حجت خدا بر ایشان تمام باشد و در واقع
پوشیده اگر این تاویل را بگردانند و این کفر را ظاهر بسازند و دلیل کفر براینکه
نصاری بر آن است و عمده سببی است از اسباب گمراهی ایشان عبارت در فصل
بیست و ششم انجیل متی نقل شده که بعد از آنکه یهودان حضرت عیسی را
یکی از جمله دوازده نفر حواریین آنحضرت بعد از آنکه آنحضرت را برای آنکه
یهود او را بکشند بیهود فروخت ناپدید شد و نصاری میگویند که پشیمان
شد و خود را در بعضی از خلق آویخته و شکم او پاره شد و روده های او بزمین ریخت
یازده نفر دیگر یکی از شهرهای بنی اسرائیل که او را گالیلیا میگفتند رفته
در بالای کوهی ساکن گردیدند و در آنجا حضرت عیسی بعد از رجعت خود را
نمود و بعضی او را سجده کردند و بعضی شکست آوردند اما عیسی باین
گفت که اختیار همه روی زمین و آسمان بمن داده شده و بدینجهت شما را میفرستم
و تعلیم دهید همه مردم را و غسل دهید ایشان را باسم پدر و پسر و روح القدس
و نگاه داشتن هرچه بشما فرموده ام و اینست من همراه شما هستم تا آنکه دنیا تمام
شود و نصاری میگویند که در اینجا تاویل در کار نیست چراکه حضرت عیسی خود
تصریح کرده و بحواریین تعلیم کرده است و فرموده است که او را بهمه مردم تعلیم کنند

پس اعتقاد به ثلثه داشتن بر همه کس واجب است جواب آن العیاذ بالله
بنابر تسلط و استیلای شیطان چنان از راه حق دور افتاده اند که
تنها همین که اشعاری سبب برای ایشان بثلثه در دو قایم گرفته اند
خود میکنند تا آنکه ما تنها اینعباره را راست است یا دروغ
تغییر و تبدیل آن جمیع است یا نه و منافی از اعتقاد میتوان کرد یا نه
هزار دروغ و کفر را در عبارتها به پیغمبران خدا استناد میدهند و چندین
برای ثبوت کفری دیگر رجوع میدهند نه متصل داشته میشنوند اما بحمد الله
العالمین چنانکه در هر عبارت که ایشان چنگ در آن زده اند ضعف
بیان کرده و دلیل او سببها بر چهره روز کار ایشان کشیده
عمده او نه ایشان است رسوائی ایشان و کتاب ایشان
میشود و از این خود در عبارات اقرار میکنند که بعضی از حواریین آن شخص را
با ایشان تقریر کرد و حضرت عیسی دانسته و سجده باو کردند اما بعضی دیگر
آوردند و سجده کردند پس معلوم است آنها که شک کردند و سجده نمودند
شیطان اند گرده بودند بقول متی در اینجا حواریین دو فرقه شده اند
آن شخص را تصدیق کرده اند و فرقه دیگر تکذیب او نموده اند پس قول

شخص از درجه اعتبار ساقط است زیرا که بهیچ جا که احتمال میرود که آن کس که او را
عیسی دانسته اند و سجده کردند راست باشد احتمال میرود که اصحاب
آوردند و او را گمان شیطان کردند و سجده ننمودند حق با ایشان بوده باشد
آنکه حواریین حضرت عیسی همگی معتبر و محل اعتقاد بوده اند بلکه احتمال میرود که
دشمنی حضرت عیسی در طرف اینها بوده باشد و گمان شیطان کردند چرا
قید کرده است که شمعون در کدام طرف بوده است پس چون بسبب
بنای دین خود را بر چنین قولی که ذو الاحتمالین باشد و هیچ طرف کدام
حال قایل از رجح بوده باشد که آنست دویم آنکه هرگاه تسلیم کنیم او را
حضرت عیسی بوده است جابر اعتقاد نصاری دارند لازم میاید که دروغ
حواریین خود را فریب داده باشد زیرا که در فصل اول کتابی که کردار حواریین
موسوم است ذکر کرده اند که حضرت عیسی چهل روز بعد از رجعت خود
در وقتیکه حواریین همه در بیت المقدس مجتمع بودند ایشان را از زمین
گذاشته بر ابر روی ایشان باسمان بالا رفت و از این جهت است که نصاری
اصول دین خود قرار داده اند و اعتقاد دارند که حضرت عیسی بعد از آنکه
شده مدفون گشت در روز سیم رجعت نمود بجهت خلاصی ارواح پیغمبران و مومنان

اسفل رادن او را کشیده نه بجهنم فرو رفت بعد از اینها باسمان بالا رفت
و دو دست راست پدر خود قرار گرفت پس بنابر این هرگاه ایشان بر او اعتقاد
داشته چنین باشد آن شخص که متی نقل میکند که بحواریین میگفت من همراه شما هستم
تا قیامت اگر چنانچه عیسی باشد دروغ گفته و حواریین خود را فریب داده
بوده چون بهر تقدیر نه واجب است که حضرت عیسی را چون خدا میدانند از دروغ
مبرا دانسته لابد است که باید قول را آن که شک در گفتار آن شخص کرده و او را سجده
ننموده اند و تو بر داشته آن شخص را شیطان میدانند و چون که قول شیطان
این خود را گذاشتن کمال بیدینی خواهد بود نصاری بهتر این است که بر دو قول
او درست از آنچه که تعلیم شیطان است بر داشته بنای دین خود را بر آن گذارند
و چون در کار بنای توحید حضرت محمد را دو صیانه آنجناب است بکمال
او به دلیلی آن است که ایمان بیاورند با پیغمبران در کار که بر تا که کار را
هدایت کردن عباد الله را برای همین بدنیا آمده اند که و صار از سلطانی
العالمین شهادت بر آن معنی میدهد و در دین حق را از ایشان تعلیم گیرند
کرده و خرمن دین خود را آتش گمراهی میسوزند چراکه شیطان بغیر از گمراه کردن
ایشان کاری ندارد و از برای این کار لعنت ابد حق تعالی خوانده است و همرا

ایشان باشند تا وقتیکه دنیا برطرف شود اما نصاری چون موجود شدن شیطان
نهاد پاک اند و جنب را از غلب اوقات علت اختیار رسولن چیز
شود این است که با وجود قائل بر شیطان بودن این شخص گفتار او را از اسقاط دین خود
کرده اند و اینکه این شخص میگفته که من همراه شما هستم تا دنیا برطرف شود در این هم
دلالت میکند بر شیطان بودن آن شخص اما نصاری را از غایت حماقت خود در این
مسئله راه افتاده و قول او را از دست نمیگذارند هستیم اگر این شخص بقول
نصاری عیسی و باعتقاد بعضی از حواریین شیطان بوده است پس از آن تعلیم
بحواریین یاد داده است زیرا که اول میگوید بروید و تعلیم کنید همه مردم را
و امید ایشان را به پدر و پسر و روح القدس بعد از آن میگوید تعلیم دهید ایشان را
هر چه فرموده ام اگر چنانچه در واقع این شخص حضرت عیسی باشد
که تعلیم دهید نگاه داشتن آنچه بشما فرموده ام جمع نشده و با آنچه گفت
و تعلیم کنید همه مردم را به پدر و پسر روح القدس چرا که حضرت
عیسی هرگز بحواریین خود فرموده بود که خدای تعالی را یکی بدانید چنانکه
در فصل دوازدهم انجیل مرقس مذکور است از شخصی از طایفه یهود
حضرت عیسی پرسید که حکم اول کدام است آنحضرت فرمود که اول

همه احکام دین حکم این است که بشنوید ای بنی اسرائیل که خدای ما یکی است
پس حضرت عیسی بحواریین تعلیم توحید فرموده و گفته در فصل هفدهم انجیل یوحنا
مسطور است که حضرت عیسی خود در درگاه حضرت حق مناجات کرده و میفرماید
خدای تعالی ... مراد تو فرستاده در اعتبار تمام ایشان داده
واسطه آنکه هر چه بمن داده بایشان داده ام یعنی ... ابدی آن است که ترا خدای
یگانه باور است ... و عیسی مسیح را که تو مرا فرستاده
حضرت عیسی بدرگاه الهی اقرار میکند و آن سبحانه را ... میطلبد که ایشان
بغیر از توحید بحواریین درست تعلیم نکرده ام پس اگر چنانچه این شخص
میگوید به حواریین گفت بروید و هر چه من بشما فرموده ام همه مردم را تعلیم کنید
حضرت عیسی ... باید که بایشان بگوید که مردم را بتوحید ... تعلیم دهید
بغایت نامناسب ... با آنچه خود اقرار کرده که بحواریین تعلیم کرده ام ...
پس معلوم شد که این شخص شیطان است و مردود است آمده بود که بحواریین
و سایر اهل عیسی را بغیر توحید دین حق را از دست ایشان برباید پس
جماعتی که در دین خود تزلزل داشتند و قایم نبودند مثل شمعون الصفا
او را شناخته بعضی بری گردد ... و جمع دیگر که دین ایشان ...

با خدای آن ملعون ... گردیده دین حق سبب داده او را سجده نمودند دیگر
آنکه در عبارت انجیل متی مذکور است که عیسی گفته اختیار همه آسمان و زمین
زمین بمن داده شده است بنا بر اعتقاد نصاری هر گاه عیسی خدا باشد معنی
ندارد که بگوید که اختیار بمن داده شد چرا که خدا را همیشه اختیار است و چنین
که در زمان دون زمان مختار باشد پس معلوم میگردد که آن گوینده عیسی نبوده
بلکه شیطان بوده و مراد او از این عبارت آن است که مرا فرصت داده اند در
اضلال بنی آدم و ظن غالب این است که اقرار و گفتار کفر آمیز در انجیل متی
بوده چرا که ... بواسطه ثبوت این ... قسطنطین ...
دیگر ... که عبارت از گفته است ... نسبت
... زبان متی در انجیل او قرار داده است ... احتمال این ...
... نزد ... حضرت داود ...
... فرموده است مناسب و آن است که نقل کند ...
بوده بلکه ثبوت ... این است که حضرت داود ...
... قرار داد که ...
... جهت آنکه در حضور آن سبحانه ... آورده است ...

شود گناه عظیم و این گناه سبب آن شد که هر کس او را زشت داند سبحان
و این از عصیان و ذنب است ... تا آنکه ... خواب کند یعنی
چشم خود را از حق پوشیده که ... کند پس بنا بر این
بر حال نصاری که بقول چنین شخصی متمسک شده و ...
ساخته اند و دلیل دیگر آنکه این کور باطنان در ثبوت تثلیث نقل میکنند عبارت انجیل
وحقانیت کتاب ... از سایر انجیلها نزد نصاری اعتبار زیاده است و آن
چنان است که در فصل ششم کتاب نقل که جمعی آمدند سجده حضرت یحیی
... بنا بر ... آن حضرت ...
در باب ... واقع شده بود از آنحضرت پرسیدند که ای استاد
آن شخص که در ... میگوید همراه شما بود ...
... آورده اید این است ... غسل ... همه کس نزد او ...
حضرت یحیی در جواب ایشان آدمی نمیتواند چیزی ... آسمان
بوی داده شود و شما خود گواه من هستید که من بشما گفته ام که من مسیح
نیستم بلکه پیش از او فرستاده شده ام هر کس که عروس میدارد داماد ...
داماد که ... ایستاده صدای او را میشنود بسبب صدای او خوشحالی میکند

و این خوشی ما من پر شده است میباید او را که نمو کند و من تنزل نمایم هر که از
بالا میاید بر همه کس میباشد و هر کس که از خاک است در خاک میباشد و درباب
خاک سخن گوید و کسیکه از آسمان میاید و بالای همه کس است هرچه دیده و
شنیده است او را گواهی میدهد و شهادت او را هیچکس قبول نخواهد کرد
و هر کس که شهادت او را قبول کند مهر میزند که خدا راست گوست و هر کس را که خدا
فرستاده سخنان خدا را میگوید زیرا که خدا اعطا نه به پیمانه روح میدهد پدر پسر
را دوست میدارد و همه چیز در دست او میدهد هر کس که به پسر ایمان بیاورد
دارد زندگانی ابدیرا و هر کس که بفرزند نافرمانی کند زندگی نخواهد دید بلکه خشم
خشم درباره او باقی خواهد ماند در این عبارت که از غایت بی ربطی متواتر بوده
که معنی محصلی در نوشته باشد نصاری با وجود تمام توجه که از نواحل عبارات
و الفاظ و متشابهات اقوال کتب خود به انصاف دست فکر ناقص ایشان
بانها نمیرسد بنابر ظاهر الفاظ که نوشته میگویند که حضرت یحیی با تمام
فقره شهادت داده است زیرا که لفظ پدر مفهوم شخص اول است
میگوید همه چیز را بدست پسر داد اعتراف است به پسر بودن حضرت عیسی و از قول
او که فرماید که خدا اعطا نه به پیمانه روح میدهد روح القدس مفهوم میگردد

و مرده است که هر کس به پسر نافرمان شود زندگانی ابدی نخواهد دید و او را جهنم
میدانیم همه کس اعتقاد داشتن بثلثه را زیرا که مراد گفته یحیی کسیکه ایمان
بثلثه ندارد و بهشت که جزو ابدیست نخواهد بلکه از حضرت بهشت دور بوده در
جهنم ابد الاباد زنده خواهد بود تا اینجا ترجمه مستور و لایق است بقدر خود خطا نمود
بلکس مذاق عقل ایشان لذت معانی که ما دیدیم اینعبارات میتوان کرد
است بنای خطای ایشان بچند وجه مجرا میگردد اول انکه این متعارف است
میباید مطابق سئوال باشد خصوصا در جائیکه که از مرد دانائی سئوال کرده شود
چه جای پیغمبر خدا که بر غایت مطابقه جواب با سئوال الیق است و دیگر
خواهد بود و در اینجا نصاری اعتراف دارند که اینعبارات یحیی در جواب
که سئوال از نزاعی که درباب طهارت شده بود کرده بودند پس
که حضرت یحیی با علو شان در جواب مسئله طهارت نه را بهر دم خاطر
بگند با وجود عدم مناسبت نصاری چه کونه میخواهند از این جواب
چهارم و سیم انکه نصاری چون چنین فهمیده اند که حضرت یحیی اعتقاد
درشان عیسی غلو نموده و درباره او و بالنجاست میکفته که من گواه هستم که
بالجمله مکرر شما گفتم که من مسیح نیستم و نصاری عیسی را مسیح میدانند

مسیح بودن یحیی و گمان خود که مراد حضرت یحیی عیسی خواهد بود
دست در ثلثه بند کرده و اقرار برای اعتقاد دارند اما نفهمیده اند که از عبارت
حضرت یحیی عکس مطلب ایشان لازم می اید و معلوم میگردد که عیسی نخواهد بود
چرا که حضرت یحیی میفرماید که من پیش از او فرستاده شده ام و چون حضرت
و حضرت عیسی در یکزمان بوده اند فاصله در میان ایشان برای انکه یحیی شش ماه
بیشتر متولد شده بوده است چنانچه از فصل اول انجیل لوقا معلوم میشود از انکه
لوقا نقل میکند میگوید در وقتیکه جبرئیل مریم را بعیسی بشارت میداد و بمریم گفت
است از اینکه دختر خاله تو یحیی حامله است اینماه ششم است که از حمل گذشته است
بنابر گفتار جبرئیل لوقا مابین عیسی و یحیی بر فرض که مدت حمل مریم نه ماه
کشیده باشد همین شش ماه بوده است لازم میاید که اراده دیگران بوده اند
ان مسیح که حضرت یحیی میگوید من پیش از او فرستاده شده ام عیسی نخواهد بود
انکه در همان مجلس که اینعبارت مذکور گردیده و اینجماعت به یحیی عرض مینمودند
که در اینوقت آن کسیکه در انطرف رود خانه که از رود خانه ار اجردان میگویند بوده
و همراه شما بود الحال در اینجا مردم را غسل میدهد قرینه است بر انکه انحضرت
دیگران بوده اند و مراد در آن سفر که یحیی میفرموده که من پیش از او فرستاده

که من پیش از او فرستاده شده عیسی نخواهد بود و نصاری با وجود این قرائن او را
تفسیر بعیسی کرده اند پس ثابت شد که تفسیر ایشان غلط و ان مسیح که یحیی
من پیش از او فرستاده شده ام عیسی نخواهد بود سیم انکه از سئوال آن
جماعت که میکردند و میگفتند انکسی که در انطرف رود خانه همراه شما بود
در اینجا مردم را غسل میدهد و همه کس بپیش او میایند مفهوم میگردد که مرحا
از او سئوال تحقیق خاتم الانبیا بودن عیسی بوده است نه انکه در باب
استعلای مسیح دانسته اند چرا که در کتب خود خوانده و بودند که از علامات
یکی این است که مردم را غسل میدهد و همه کس بپیش او میایند لهذا چون
حضرت یحیی انکار خاتم الانبیا بودن عیسی میکردند و میدیدند در این علامات
خاتم الانبیا بودن او بوده و بودند با هم منازعه کرده و بجهه تحقیق
حضرت یحیی آمده بودند که عرض نمودند که انکسی که در انطرف رود اردن
همراه شما بود در اینجا مردم را غسل میدهد و همه کس به پیش او میایند اما
خاتم الانبیا است که خدای تعالی وعده کرده بود که بفرستد حضرت یحیی
رفع مغلطه ایشان در جواب میفرماید که هیچکس نمیتواند بخود چیزی را از
آسمان بوده داده شده و خود گواه هستید که من مکرر بشما گفته ام که من مسیح نیستم بلکه

پیش از او فرستاده شده ام معلوم است که آنحضرت کنایه چون کتابها مطلع
از تصریح است نفی خاتم الانبیا بودن عیسی کرده یعنی شما میگویید که از
همراه تو بوده و حال آنکه من و داود و دیگران هستیم همچنانکه من خاتم الانبیا
نیستم او نیز با من است خاتم الانبیا نخواهد بود هرگاه من پیش از خاتم الانبیا
فرستاده شده باشم عیسی نیز اینحالت داشته خواهد بود پس اینکه شما از
اینمعنی که حضرت مرد مرا غسل تو به سید به استنباط خاتم الانبیا بودن او کرده اید
در این باب بمن رجوع کرده و تفتیش میکنید غلط است که چنین کسی را پیغمبر خدا
و معصوم باشد دعوی ناحق میکند و چیزی که از جانب الهی باو داده نشده
برای خود قرار میدهد پس شما افترا باو بسته اید والا آنحضرت اینها را نمیکند و
آنچه از من حالا تحقیق میکنید مکرر جواب او را قبل از این گفته ام یعنی بشما گفتم
که من خاتم الانبیا نیستم بلکه پیش از او فرستاده شده ام خود می بینید و نقل
می کنید که حضرت عیسی در الفاف ... با من بوده و حالا در اینجا
دیگر با وجود این تقریر کجاست که در خاتم الانبیا بودن او کرده ام سخنه تنها
چه صورت دارد و چرا بیعقلی که خدا بشما داده است استنباط کرده اید از هرگاه
عیسی با کسی باشد و من گفته باشم که خاتم الانبیا نیستم بلکه پیش از او فرستاده

شده ام عیسی نیز خاتم الانبیا نیست و مثل من پیش از او فرستاده شده است
و بدانید که تا کسی عروس نداشته باشد او را داماد نمیتوان گفت و شما خوانده اید و شنیده اید
که خاتم الانبیا چون بمنزله داماد است که داماد شود و عروس و اینها شنیده اید که
که من و عیسی داماد نشده ایم و عروس نداریم پس دیگر با چه مشابهتها که نکرده اید
عیسی را خاتم الانبیا دانستن در عقل بعید مینماید نهایت دیگر چون که ما
دوست او بوده و شنیده ایم که آمدن او به ما نزدیک شده است گویا در صدای او شنیده ایم
بشارت دهنده او هستیم و بسبب آنکه صدای او را میشنویم و بسبب صدای او خوشحال
میشویم و من بر سد خود و گواهی میدهیم که آنچه خوشحالی که من تمام شده است و بدانید که
در افتاده اید که تو هم خاتم الانبیا بودن حضرت عیسی کرده اید چرا که خاتم الانبیا
چاپه نمو کنند یعنی او هنوز بدنیا نیامده است چاپه نشو و نما شود و روز بروز
خواهد کرد روزی مثل آنچه طفلان در هفته نمو میکنند و این یکی از علامات اوست
دوست و مرا چند که پس وقوف رسیده ام و این علامات ندارند عیسی
و من بعد نمو خواهم کرد بلکه تنزل خواهم نمود و اینمعنی را که چون با همه کس
چنانچه شما دلیلیات خاتم الانبیا بودن او میکنید نه چنان است که شما گمان میکنید
بلکه آنکس است که از ما لا خواهد آمد یعنی نور او و کمال در هر کس موجود است و اظهار

کس دانسته خواهد بود و هر کس که حالا در خاک راه میرود در خاک است یعنی
دیگر مشغول نمیشود بلکه بعد از این حیات بازگشت او بخاک خواهد بود و چون در عالم
راه میرود و بغیر از این عالم چیز نمیبیند و اما آنکه بعد از ما از آسمان بیاید خواهد
آمد یعنی از عالم نور بعالم ما نزول خواهد نمود و چشمها را در پای تمام
مخلوقات الهی است و چون قبل از همه چیز آفریده شده است از قدرت الهی
تا حال از هرچه شده است خبر دارد و هرچه در العالم دیده است ولی
تا حال و هرکه بیاید خبر خواهد داد و خبر او راست است اما کسی قبول
او را قبول خواهد کرد زیرا که بعد از رحلت او بغیر از او چیزی پیش از این بعد از دین
او ثابت قدم نخواهد ماند و باقی مردم از گفتار او دشمنی او خواهند کرد
اما کسانیکه در دین او ثابت قدم ورزیده اند و در جای خود متابعت او خواهند نمود
دعوا خواهند داشت که آن سبحانه آنچه بعد از قوت پیغمبری خود در دین او
بوساطت روح الامین خبر داده بود و او با ایشان گفته است چون
بهمینکه آنچه از امثال سابقین که خبر داده است یکسر خلاف نخواهد شد
خواهند دید که چگونه هرچه درباره ایشان خبر داده ... او در رسول الله است
گفته اند و آنچه آن خاتم الانبیا فرموده که گفته خدا بوده است مبادا که کسی در آنچه

بشنود و شک نیاورد زیرا که از چیزهای خبر خواهد داد که بهیچ یک از پیغمبران
سابق چنین چیزها نداده بوده اند چرا که خدای تعالی روح القدس را
خود کرده است نه بجانب سید یعنی یکمقدار که هر چه بیک داده
آن بدیگری نداده بلکه بمقدار مرتبه آن پیغمبر لطف میفرموده تا روح القدس
کند و چون مرتبه خاتم انبیا از همه پیغمبران عظیم تر است پس بروح القدس
در مخلوقات الهی داده آنچه واسطه بودن خود و انبیا او را بوده است
فلکها و چیزهای چند از جانب پروردگار باو الهام خواهد که نداده باشد
سابق است و باز حضرت یحیی پیغمبر باید که من از حالا بشما میگویم که روح
القدس را که با انبیاء همکل است خدا تعالی نه بجانب سید و این روح القدس
او به برادر او متصل خواهد گردید که وصی و جانشین اوست و چون این وصی
دارد که او را دوست میدارد و همه علومی که از پیغمبران باو رسیده
خواهد نمود و هر کس باین پسر ایمان بیاورد داخل بهشت خواهد بود و در
زندگانی و خوشی خواهد گذرانید و هر که باین پسر کافر شود زندگانی ابدی را
بلکه خشم خدا همیشه درباره او باقی خواهد ماند پس بنابر این تقریر معلوم گردید
حضرت یحیی هیچگونه ربطی و دقیقه ... بلکه مراد آن بوده که مردم را او نیز

خاتم الانبیا کرده اند و نصاری که این عبارت را دلیل نبوت ثانیه کرده اند بلفظ بعضی
چه و پسری که در واقع بوده از راه نفهمیدن ترجمه چسپیده و نتایج شیطنت را
اختیار کرده اند و از مضمون باقی عبارت چشم پوشیده اند اما بحمد الله بعد از
فهم عبارت یحیی اگرچه اصل مدعا در جواب این دلیل بطلان است استنباط شده
بود بیک کرشمه دو کار حاصل شد یکی رد اثبات ثانیه و دیگری رد خاتم الانبیا
بودن حضرت عیسی که ایشان باو قایلند و ثبوت خاتمیت پیغمبر آخر الزمان
نصاری انصاف بدهند که این تفسیر عبارت یحیی تناسب تر و مطابق تر است با احوال پیغمبر آخر الزمان یا
او یا ثبوت ثانیه حضرت عیسی که ایشان ادعا دارند اما چون ظلمات کفر و نخوت
ایشان را فرا گرفته است که بر دشمنی این تفسیرات دلفریب راه باطل حق
نمیتوانسته بردن میدانم که انصاف نخواهند داد و نهایت دفع بعضی چرا که اعتنایات
دست آویز کرده اند لازم دانسته ام که ما بیشتر رشته حسد و بغض گلوی ایشان را
گرفته و راه ستری بعد از اقرار بر کفر خود نداشته باشند هر اگر ایشان در کتب خود ذکر
کرده اند که آنکس که حضرت یحیی فرموده که باید بیاید مراد حضرت عیسی است و نشان او
داده که چون او حضرت معرفت او نسبت به بندگان محجب ساخت او در ایشان
پوشیده ما در نمود پیا دست میگوئیم که اگر این تفسیر حق باشد و انکار حضرت یحیی در

یحیی

عیسی باشد لازم می آید که حضرت عیسی دروغگو باشد و انجیل متی باطل باشد زیرا که در فصل
یازدهم انجیل متی باشد که روزی حضرت عیسی از برای بنی اسرائیل تعریف حضرت
یحیی میکرده و میفرمود که آمده اند که را ببینند در بیابان آمده اید نی را که بتحریک
که باد او را حرکت میدهد که را آمده اید ببینید مردی را که رختهای فاخر پوشیده
اما آنکه رختهای نازک میپوشند در خانه پادشاهان میباشند پس که را آمده اید ببینید
پیغمبر را آری میگویم من بشما که این شخص یعنی که یحیی از پیغمبر بزرگتر است این کسیست
که صاحب قشونها در فصل سیم کتاب ملکی درشان او میفرماید که اینک من
خواهم فرستاد فرشته خود را پیش از آنکه من بیایم تو واسطه آنکه مهیا کنند راه را
ما بعد از اینها خواهد آمد بجهت آنکه فرمان فرما که شما او را میخواهید و ملک العهد
که شما او را میخواهید اینک او خواهد آمد نزد شما اما کیست میتواند فکر کند روز
آمدن او و کیست میتواند بایستد بجهت آنکه او را میبینند زیرا که او مثل آتش گدازنده
خواهد بود و خواهد نشست واسطه آنکه پاک و صاف کند نقره را بعد از این میگوید حضرت
عیسی که من بشما بگویم از آنان که از زن متولد شده اند از یحیی بزرگتر نیامده است
پس از این حرف لازم میآید که یحیی را از خود بزرگتر دانسته است زیرا که او را با آن
که عیسی این را فرموده خودش از جمله آنها بود که از زن متولد شده بودند

پس

بر انجیل متی که شهادت میدهد که حضرت یحیی میفرماید که میاید که آنشخص که از من
بزرگتر بوده من از آن او کوچکتر باشم حضرت عیسی نخواهد بود و الا لازم میاید دروغ حضرت
عیسی و یحیی و یا آنکه متی با آنحضرت افترا بسته باشد و نصاری را چاره بهتر از این نیست
دست از عبارات کتب خود که همه دلیل و حجتند بر وجود خاتم الانبیا و گواهی پیغمبرند بر بطلان
مذهب ایشان کوتاه کرده و مدعای خود را ظاهر کنند تا آنکه زیاده بر این رسوا
نشوند و باعث اظهار روسیاهی و کفر و زندقه ایشان نگردد هذا جواب الاسم الی یوم
القیمه و چون آنچه در بطلان دلیل ایشان مذکور گردید بعنوان اجمال است بخاطر
یافته مناسب دانست که از برای زیادتی الزام ایشان مفصلا هر فقره از آن فقرات
را در نظر هوشمندان باطل گرداند تا نصاری دانسته باشند که الغریق یتشبث
بکل حشیش بیهوده چنگ در این دلیل زده اند و مدعای ایشان از این عبارات بر دل
نمی آید اول آنکه حضرت یحیی در عبارت میفرماید آنکس که در عقب من
میاید بالای همه کس خواهد بود یعنی اختیار همه کس را او داشته باشد
و حضرت عیسی در فصل پانزدهم انجیل متی میفرماید که من فرستاده نشده ام مگر بجهت گوسفندان
گمراه شده از طایفه بنی اسرائیل در فصل دهم همان انجیل نقل است که دوازده حواری
عیسی دوازده نفر خود را بجهت هدایت مردم روانه میکرد بایشان گفت

نصاری

سفارشش نمود که به راههای عجم یعنی غیر بنی اسرائیل نروید و داخل شهرهای
سامریان که جماعتی از عجم بوده اند مشوید بلکه همین پیش گوسفندان گمراه
شده بنی اسرائیل بروید از این عبارات مستفاد میشود که حضرت عیسی اختیار همه
کس را نداشته است بلکه بگروهی خاص مبعوث بوده است پس آنشخص که حضرت یحیی
خبر میدهد که از آسمان میاید بالای همه کس خواهد بود نمیتواند بود که حضرت عیسی
باشد چنانچه رای نصاری است والا که اگر حضرت عیسی باشد لازم می آید که یحیی
در خبر خود دروغ گفته باشد نسبت با حضرت با عیسی در سفارشی که بحواریین میکرده
دروغگو باشد یا متی باین هر دو افترا بسته باشد چرا که هر گاه حضرت عیسی
یحیی اختیار همه کس را داشته باشد حواریین را مانع از هدایت بنی اسرائیل تنها کردن
هیچ موجب کذب قول یحیی خواهد بود و همچنین هر گاه از ارسال نمودن حضرت
عیسی حواریین را معلوم گردد که اختیار همه کس را نداشته است خبری که حضرت یحیی
میدهد دروغ و موجب کذب قول و فعل عیسی میشود بنابر این شخص موعود که
آنشخص که حضرت یحیی خبر میدهد بغیر از آنکه حضرت خاتم الانبیا باشد که احکام
تمام داشته و ملت او تمام مذاهب ادیان سابقه کشیده و مضمون لیظهره علی الدین
کله و لو کره المشرکون بالای همه خواهد بود و تعلق بغیری نمیتواند گرفت دویم

عبارت مذکور حضرت پیغمبر باید که شهادت آنکه اگر از آسمان بیاید پس کس
قبول خواهد کرد پس آنکس که یحیی ارسال او خبر میدهد حضرت عیسی نخواهد بود و لوا
آنکه شهادت او قول عیسی را جمعی کثیر قبول کردند چرا که کسی بجا نمی که از حضرت یحیی
ارسال او سؤال میکردند گفتند که همه کس پیش او میایند پس این شخص همه کس
به پیش او میایند آنکس نخواهد بود که حضرت یحیی فرمود شهادت او را کم کس
قبول خواهد کرد و اگر نصاری گویند که چه میشود این عبارت دروغ گفته باشند
کس پیش او میاید میگوییم که ایشان بحضرت یحیی گفتند که تو در آن طرف
خانه باو ایمان آورده ای و حضرت یحیی این معنی را انکار نفرمود نه نیست
که او لا حضرت یحیی و شاگردان باو ایمان آورده بودند و این باکه یحیی
بفرمود پس عیسی آنکس نخواهد بود که حضرت یحیی خبر داده است نهم آنکه حضرت پیغمبر
که آنکس که خدا فرستاد سخنان خدا خواهد گفت و حضرت عیسی نصاری را
قابل نیستند که از جانب خدا آورده باشد و کتابی از جانب خدا در میان
که نبشته باشد پس آنکسی که حضرت یحیی میفرماید که سخنان خدا خواهد گفت حضرت عیسی
نخواهد بود و اگر نصاری گویند که چون عیسی خودش خدا بود سخنی که میفرمود
است که سخن خدا گفت در عبارت یحیی مراد این معنی است و

در صورتی میشود که حضرت فرموده باشد که سخنی که خواهد آمد سخنان خدا
خواهد گفت گفتن این سخنان نفرستاده خدا تعلق دارد نه فرستنده و اگر
او دعا کنند که چون پس او آن برود یک خدا نه سخنان این سخنان او
سیم از ایشان که چون میگویند بود که فرستنده و فرستاده شده
باشند بدون آنکه خدا متصور شود و ایشان میگویند هر دو به همه جهت
اگر امتیازی در ذات داشته باشند پس چنانچه متحد شدن فرستنده و
شده محال است دعای که ایشان میکنند نیز محال خواهد بود چهارم آنکه
نصاری میگویند که پدر عیسی میدانند اگر این پسر که در عبارت یحیی مذکور است
آنحضرت میفرماید که پدر او را دوست حضرت عیسی میبود بایست حضرت یحیی
که هر کس او را قبول کند خشم بر وی بالای او خواهد بود و نه خشم خدا چنانکه
که مراد او از آن گفتن این عبارت آن بود که بفهماند مردم که این خداست آن پدر را
پسر که عیسی است بلکه همان کسی است که پیش از این عبارت مذکور را از احوال
او نقل کرده اند پنجم آنکه حضرت یحیی در این عبارت میفرماید که خدا روح القدس
نه به پیمانه میدهد و آن روح القدس که نصاری اثر او را از اجزای اقانیم ثلثه میگویند
مانند ایشان به پیمانه داده میشود و میگویند که همان یک شخص قراری گیرد و

این روح القدس نخواهد بود که نصاری ثابت میکنند و اگر گویند که این
روح القدس همان است که ما میگوییم قاعده ایشان که میگویند یک شخص
قرار دارد و بنای مذهب ایشان که نشسته اند بر هم میخورد ششم آنکه حضرت پیغمبر
هر کس به پسر کافر شود زندگی ابدی نخواهد دید و اگر این پسر آن باشد که نصاری
در ملت قرار میدهند منافات داشته خواهد بود با آنچه حضرت عیسی خود در انجیل
همین انجیل فرموده است زیرا که آنحضرت در آنجا میفرماید زندگی ابدی همین است
که کسی خدا را واحد دانند و یگانه شناسند و مرا رسول او دانند هر گاه حضرت
عیسی خود خدا را واحد دانند و یگانه شناسند و مرا رسول او دانند
هر گاه حضرت عیسی خود خدا را واحد دانند و یگانه شناسند و خود را بنده
بداری که به نصاری که از برای خدا پسری ثابت میکنند و در
کفر زندقه است اعتقاد ایشان است که هر که به شخص ثابت
بودن عیسی بر ندارد و اقرار کننده که حضرت عیسی در انجیل
گفته است بنابر این در ما بین دو محذور افتاده خواهند بود یکی
خود را دیگری اسناد کذب بحضرت عیسی دادن که
لازم میاید که خدا پسری در رسول بودن هر یک سبب شود و اگر

اگر

اینکه یوحنا در فصل هفدهم از انجیل عیسی نسبت که قایل بتوحید الهی بوده
میگوییم هر گاه یوحنا سفری دروغ گوید شنیده این عبارت که
نوشته آید از یوحنا نقل میکند نیز دروغ خواهد بود همین که احتمال کذب
کافی است از برای عدم اعتبار او پس چرا بوده نزاع در میان
خود از قید بار کفر خلاص میکند اما بحمد الله که این عبارت بر تقدیری که
افترا باشد سستم از برای نصاری برای گردیم
احوال حضرت خاتم الانبیا منطبق نمود و هم راحت روحانی
معتقدان قلاده شریعت مصطفویه ظن غالب آنکه نه حضرت عیسی
و نه یوحنا دروغ گفته باشند بلکه این دروغ را در کتابها
پیغمبران و رسولان داخل کرده اند و تا آنکه هم جنب
علما مرتب میشود بسبب اسناد اند دروغ با نبیا و اولیا نیز علما
زیرا که چنانچه حضرت داود و زبور در شان ایشان فرموده معلوم است
که ابا از داخل کردن دروغ در کتب انبیا و اولیا
که حضرت داود در آنجا میفرماید در دهان ایشان راستی نیست
ایشان خالی است گلوی ایشان قبر وا شده است نیز

افترا می‌بندند بخدا و بخدا او یوان اینها را بکن در واقع نصاری که قول حواریان
را اعتقاد کرده و بر همه ایستادگی دارند معلوم است که افکار ایشان بکجا انجامیده
رسیده دهم که این دشمنان خدا بواسطه اثبات همه روی ارادهٔ ایشان است
خود را میخواهند با خانت او ار حوالی کنند عبارتیست از فصل چهاردهم انجیل یوحنا
فقرات اینست که حضرت عیسی بحواریین میفرماید که هرگاه مرا دوست میدارید
سفارشهای مرا نگاه دارید و من از پدر التماس خواهم کرد که یک فارقلیطای دیگر
برای شما بفرستد و اسطه آنکه همیشه با شما باشد و این روح راستی است که اهل
دنیا نمیتوانند او را قبول کنند زیرا که او را نمی‌بینند و نمی‌شناسند اما شما او را میشناسید
گرفت دارای کلمات حضرت عیسی نصاری میگویند همه بهم پیوسته است چرا که
میفرماید ارادهٔ التماس خواهم کرد شخص اولست و آنحضرت خودش که پسر است
شخص دوم روح است که میفرماید که پدر او را خواهد فرستاد و روح القدس
شخص سیم است که هر سه ذات الهی یک اند اما اینجا نیز خطا کرده اند و از حق
چشم پوشیده و باطل را اختیار کرده اند جای آن دارد که ما نیز ایشان را
بر روی کوه حضرت داود به وقف طعن و نفرین کرده ایم چنانکه آن
حضرت در زبور هفتاد و هشتم ایشان را نفرین کرده که خداوندا
از حق

بر خشم خود را بالای اجماعتی که تورا نشناخته اند و بالای پادشاهان
که ترا هم باسم خود نطلبیده اند زیرا که این منافات واسطه آنکه انکار میکنند حقیقت
آن فارقلیطا را که حضرت عیسی در باب ایمان آوردن باو سفارشهای کرده است
و پوشیدن پرتو نور علامات دور البعبارت شبهات تا آنکه سراچه دلها را
نورانی کرده و هرگاه این زنادقه افترا بخدا می‌بندند و یکانگی او را بتغییر
بهم میزنند شخص است بر تغییر فارقلیطای حضرت عیسی دگرگرده استشناع مینمایند
خطای ایشان زیاد و اینجا نیز بجهة چند سبب ان میکنیم اول آنکه حضرت عیسی
میفرماید که من التماس از پدر خواهم کرد معلوم است که این پدر غیر عیسی
باید باشد زیرا که التماس از غیر کرده میشود نه از خود و چون ایشان میگویند
الپسر یعنی عیسی و پدر یکی اند لازم میآید که نه عیسی آن پسر باشد که ایشان
میگویند و نه خدا آن پدر که قرار داده اند دوم آنکه التماس کردن
و التماس کننده و اختیار نیست از جمله معلومات است و ایشان میگویند که میان
عیسی و پدر امتیازی نیست زیرا که اگر امتیاز باشد میتوانند بود که پدر دو
جهات یکی باشند چنانچه ایشان میگویند پس ثابت است که این پدر
پدر است که ایشان در ذات الهی ثابت میکنند و حضرت عیسی آن پسر هم

آنکه میگویند که این فارقلیطا ای را که بالتماس پدر خواهد فرستاد فارقلیطای دیگر
است و هرگاه نصاری فارقلیط را بروح القدس تعبیر میکنند از لفظ
دیگر که در عبارت است در روح القدس مفهوم میگردد زیرا که تا دو بار از یکجنس نباشد
لفظ دیگر گفتن صورت ندارد پس بنا بر این تاویل نصاری در گفتار حضرت عیسی
لازم میآید که روح القدس دو تا باشد و در صورت نه ایشان بر هم خورده
از بعد خواهد گردید و بنای مذهب ایشان اگرچه در واقع خراب است خرابتر خواهد
گشت چهارم آنکه حضرت عیسی میفرماید این فارقلیطا همیشه با شما خواهد بود و هرگاه
فارقلیطا روح القدس باشد که ایشان خدا میدانند لازم می‌آید که همیشه
با ایشان باشد و حال آنکه حال درباره پادریان خود قائلند که روح القدس
با ایشان است پس بنا بر این میباید هرگاه از خدا صادر شود و از ایشان
پادریهای ایشان نیز صادر نشود مشکل است که کاری است به توبه نزدیک
پنجم آنکه میباید دراین دعوا در حضور ما ثابت کنند یا کسی قلبی باشد
بعد از آنکه از جواب عاجز آمدند هرگاه خدا باشند ملک الموت بگویند که مرا
قبض روح کند و ایشان را از چنگ من خلاص نمایند اما میدانیم که زنهار
بر نقیض گذاشته اند مهر سکوت بر لب خواهند نهاد چرا که خود میدانند که بنده

هستی یا دری بوده و باعتقاد ایشان این روح القدس این بوده اگر
چنین چیزی را سوائشم عمل آورده دالا اگر این ادعای ایشان راه بجایی میبرد
البته بنده در دیگه از دین ایشان برگشته اراده اختیار اسلام میکردم
یکی از ایشان را زنده میکرد اشتم پس معلوم شد که این روح راست حضرت
عیسی میفرماید همیشه با شما خواهد بود آن روح القدس نیست که ایشان خدا میدانند
و اگر نه میباید حضرت عیسی خلاف واقع فرموده باشد یعنی که جهت
بوده و حال آنکه با ایشان نیست از این دو چیز هر کدام تسلیم میکنند بطلان مذهب
ایشان هویدا میگردد ششم آنکه معنی فارقلیطا که جرانیم در عبارت مذکور گاه
اسم مبارک آنحضرت رسول ص گذاشته است اگر از همان جرانیم بپرسیم
چه چیز است خواهد گفت که یعنی واسطه چرا که در فرس اسامی عبری که در آخر
کتاب ترتیب داده است فارقلیطا را بمعنی واسطه تعبیر نموده است بنا بر این
که این فارقلیطا روح القدس که ایشان خدا میدانند نبوده باشد زیرا که واسطه
از خود بزرگتری میباید داشته باشد تا آنکه در درگاه او واسطه تواند شد و حال
از جا بزرگتر تصنیف نشده بنابر مذهب ایشان این واسطه که حضرت عیسی وعده کرده است
که عبارت از فارقلیطا باشد نمیتواند که روح القدس باشد پس عرصه اصلاح میتوان بتغییر

و از این انکه ایمان نیاورند بمن که فارقلیطا در اصطلاح عبارت از احمد است یعنی
حضرت رسول رب العالمین که چون حضرت عیسی از جانب حق تعالی بجهة
فرستاده شده بود که کتاب پدر را بدان انجناب و عهد و پیمان از امت بوده
بگیرد تا انکه او دنیا را بوجود خود مزین سازد و باو ایمان بیاورند
که در انجیلهای ایشان سفارشها میکند و در اینجا نیز بسیار از پیش خود بسفارشها
که ای حواریین من هرگاه که شما مرا دوست میدارید سفارشهای مرا که درباره
آوردن محمد صلی الله علیه و آله بشما کرده ام نگاه دارید و بدانید که او نسبت بشما محبت
دو واسطه است میان او سبحانه و خلق او و بدانید که من هرچند از میان شما
میروم اما شما را فراموش نخواهم کرد بلکه علی الاتصال از درگاه الهی که
دل شما از پدر مهربان راست بفرزند التماس خواهم کرد که بشما واسطه دیگر
بفرستد چنانچه من میان شما و او سبحانه واسطه بوده ام او نیز واسطه باشد
و بدانید که آن سبحانه بعد از من نزد شما خواهد فرستاد و واسطه که همیشه با شما
خواهد بود یعنی دین او و واسطه بودن او بدیگری منتقل نگردد چنانچه از من
انتقال یافت چرا که او ختم خواهد بود و بعد از او پیغمبر نخواهد آمد و آگاه
باشید که این واسطه که من بشما وعده او را میدهم اسم او روح راست است

و ابطال

که اکثر در وقتی که محمد مسیح حقیقی را شناسی و پاکی میکنند و در وقتیکه او بیاید جماعتی
چون او را بمعنی که خبر ندارند و نه میبینند که اکمال در درگاه الهی چه قرب دارد
باو ایمان نخواهند آورد اما شما که چندین بار اسم و صفات و قرب
او را در درگاه احدیت از من شنیده اید که گویا حالا در نزد شما است و او را
میبینید و میشناسید امید دارم که در وقت و آنچه درباره او از من شنیده اید
تخلف در ایمان آوردن باو ننمایید اما در واقع این گروه متخذ دل الغافلت
سفارش پیغمبر خود در اجوب بجای آوردن بعلاوه سفارش عیسی در صفحه
کتب ایشان بود که علامتی از پیغمبر آخر الزمان مسطور میباشد و یکی از آن
علم قطعی داشتند اما بر عناد و کفر ان در زیده دار را حق کناره کردند و بعد از انکه
خاتم الانبیاء عرصه عالم را بقدوم میمنت لزوم خود منور گردانید با وجود
معرفت او ایمان نیاوردند چنانچه در قرآن مجید حق تعالی از ایشان خبر داده
که و لما جاءهم کتاب من عند الله مصدق لما معهم و کانوا من قبل یستفتحون
علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین و بعد از آنکه
حضرت عیسی چرا ایشان با پاک و پیروان او بهر سیدند نه تنها علامات و صفات
خاتم الانبیاء را که حضرت عیسی بایشان داده بود از کتب پیشینیان جدا کردند

بلکه کتاب آنحضرت که بر بعضی خود ایشان در این باب سپرده بود بر طرف
نمودند و دروغ و بهتان کفش را شعار خود ساختند بهایت بمضمون ید الله
فوق ایدیهم آنچه را که اتمام حجت بر ایشان میشود حق تعالی گذاشت که بر طرف
نمایند تا انکه اگر کسی قابلیت توفیق داشته باشد در انها بنظر تامل نگاه کرده
دعوی را از طریق مستقیم منحرف نسازد طایفه نصاری بنابر متابعت
هوای نفس خود را از لباس قابلیت توفیق بیرون کرده و در کفر
ضلالت ماندند بمضمون من کسب سیئة و احاطت به خطیئته فاولئک اصحاب
النار هم فیها خالدون در کار جهنم مخلد خواهند بود و بحمد الله و المنة این کمینه را
لطف الهی شامل دید امکان آن دست داد که از عبارت کتب نصاری
دین حق را استنباط نمودیم بمصداق یخرج الحی من المیت خدای تعالی تو
روزی کرده خود را از زنده این پرده بیرون کشیده و بسر چشمه آب حیات
همراه متابعت ملت احمدی رسیدیم دلیل چهارم که نصاری
وادی گمراهی از کمون عبارات کتب خود بیرون آورده اند مضمون عبارتیست
در فصل چهاردهم انجیل یوحنا و آن این است که در اینجا مذکور است که حضرت عیسی
حواریین را مخاطب ساخته میفرماید که هر کس که مرا دوست دارد البته که

۵۰

بدو گفته ام نگاه خواهد داشت و هر که مرا دوست نمیدارد حرفهای مرا بعمل نمی آورد
و آن حرفی که شما از من شنیده اید یعنی آن وعده که من بشما داده ام از من نبوده
بلکه از آن پدر که مرا نزد شما فرستاده است بوده و من او را بشما گفته ام تا
در میان شما بوده ام و فارقلیطا روح القدس است که پدر باسم من خواهد فرستاد
و او همه چیز بشما معلوم خواهد کرد و از این عبارت نصاری میگویند قوت عبارت
و بعضی که گذشته لازم میآید از این عبارت نیز استفاده میشود یعنی ثبوت شده زیرا
که اینجا همان پسر از جانب همان پدر وعده همان روح القدس میکند و در بار دیگر
او سفارش مینماید اما نیز به ستر ایشان میگوییم هر جواب که در اکثر عبارت
نیز همان جواب خود و بطلان بدعتهای ایشان میکنیم و بمقتضای
کردیم در اینجا قطع رشته حیات بکنیم بنابر چون این عبارت و فقره ذات که در
العبارت گذشته بود یکی حضرت عیسی فرمود این حرف که بشما گفته ام و آن
وعده که بشما داده ام از من نبود بلکه از جانب آن پدر بود که مرا نزد شما فرستاده
است دیگری انکه وعده میکند که فارقلیطا که من بشما وعده او را داده ام در وقتی
که بیاید همه چیز را بشما اعلام خواهد فرمود و دانستم که متوجه جواب فقره
کردیم تا انکه چیزی از عبارت و لیات ایشان بی جواب نماند و متمسک ایشان نماند

در کفر و زندقه ایشان نشود و جواب آنکه میگوییم که حضرت عیسی مفهوم میشود که آن
حضرت بجای خدا بوده باشد و ظاهرش این است که آنحضرت از برای اتمام
حجت و کلام خود اینقید کرده است که گفته است از جانب آن پدر بود که مرا
فرستاده است و مشخص است که پیغمبران بمضمون ما ینطق عن الهوی از
خود بدون وحی الهی چیزی نمیگویند اگر نصاری بر لفظ پدر حرف داشته باشند
همان معنی که گذشت کافی خواهد بود و چون اینطایفه میگویند که عیسی و پدر یک خدا اند
لازم میاید که از پدر هرچه صادر شود از پسر نیز صادر شود زیرا که ما را ایشان
ایشان هر دو یکی اند و امتیاز و جدائی در میان ایشان نیست پس ما از این
که با قول نصاری که میگویند عیسی با خدا یکیست دروغ و کفر باشد چرا که عیسی
فرموده مرا نزد شما فرستاده است در منقول مفاد مغایرت است با آنکه سخن
که فرموده این حرف را نیز عمده از من نیست بلکه از پدر است که مرا فرستاده که در
باشد چرا که سبب را اعتقاد نصاری کسی او را فرستاده است غرض حقیقت اعتقاد
نصاری حضرت عیسی لازم میاید و از صدق حضرت عیسی بطلان اعتقاد نصاری
ثابت میشود و چون بر ما واجب است که پیغمبر خدا را و اقوال صادق دارد
حکم جزم میکنیم بهمان نمیکنیم که نصاری در دعوی میکنند دروغ میگویند و افترا بخدا

حضرت عیسی بسته اند و ندانسته اند یا آنکه دانسته و فهمیده اند و چشم پوشیده اند
از آنکه حضرت عیسی خدا نبود و از وعده که فرموده وعده خود نبود بلکه وعده
پیغمبر آخر الزمان بوده است و فرقیطا عبارت از اوست که تکرار آن وعده را
دانست و خود دیده اند و دوباره ایمان باو آوردن سفارش نموده اند و آنکه نصاری
در باب کلمه ایراد میکنند و فرقیطا بروح القدس تعبیر مینمایند بنابراین است که دیده
قلب ایشان از غبار کفر و عناد و چشم ... میشود
را ... ...
خفیه ... اند ... و دوم را جواب آن است که هرگاه این فرقیطا
از روح القدس باشد و با عقاد خود شان حضرت عیسی با ایشان وعده داده
که همه با شما خواهد بود و همه چیز را بشما تعلیم خواهد نمود و میگویند که پادرای ایشان
حلول میکند هرگاه این اعتقاد دارند ساکت کردن ما را بر ایشان آسانست
چرا که در همه اطراف بتخصیص در بلاد اصفهان پادریان بسیار هستند و ادعای
میکنند که هرکس که پادریست روح القدس با او هست و در هر ... که
ایشان کس را پادری میخواهند بکنند دست خود بالای سر او گذاشته میگویند
که ای بنده بگیر روح القدس را بسم الله بیا بر یکی از ایشان و خبری چند از

که روح القدس باو اعلام کرده است بمن بگوید تا آنکه معلوم شود که این فرقیطا
که حضرت عیسی با ایشان وعده کرده است همان روح القدس است که ایشان
میگویند یا نه و این روح القدس موافق گفتار عیسی همیشه با ایشان خواهد بود
و در همه چیزها ایشان خبر میدهد یا آنکه دروغیست که برای خود پیدا کرده
پیدا ایم که چون خواهان ... در کل چیزهای فردا نداده و قدم پیش نمیتوانند گذاشت
چرا که گر این ادعا کرده ام و نفع نداده و چنانچه چیز مذکور شد نموده
مدتی پادری بودم و با اعتقاد ایشان روح القدس با من بود با وجود این
نه تنها از غیب خبر بودم بلکه از گذشته و آینده هیچ خبر داشتم و ما نور در این
الهی و شفقت حضرات ائمه معصومین پرتو دل فقیر بند است ... ...
ثابت است که آن فرقیطا که عیسی از او خبر میدهد که همه چیز خواهد گفت آن
روح القدس است که نصاری میگویند بلکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله است چنانچه گفتیم
همین که ... از گذشتها و آینده هیچ چیز نگذاشت که بوضعی نموده و اولیا
است خود خبر داده باشد و این نه مثل نصاری محض ادعا است که پادرها
خود میکنند بلکه هرکس از ایشان که یاد از غیب بکنار گذاشته حرف دروغ ... از اولیا
خود نماید کسی که از پیغمبر و ائمه در میان اهل اسلام میگویند خواهد دانست که این

صادق است و آنچه که ایشان میگویند زهی ادعا جماعتی که پادریان ایشان
باکرار برای دینداری هزار بار پادری هر ایمیکنند و شب و روز ...
تکذیب روزگار میکنند را نه بجهتی که نزدیک است روح کشف ایشان
را از آن خبث ایشان متنفر نمایند بجو ...میکنند که روح القدس در ایشان حلول
کرده است فاتک ... چنین روح القدسی که چنین ابدان خبیثه را از برای
محل خود اختیار نماید اللهم ضاعف علیهم عذابا کبیرا و دلیل دیگر که آخر و لیس آخر
فاسد و نصاری بواسطه اثبات اقانیم ثلثه شان میبینند که خدا را ثلث
بحری خود را از او استخراج مینمایند عبارتیست در فصل ... انجیل و
این است که در اینجا حضرت عیسی بحواریان خود میگوید که ساعتی خواهد
بگذرند و میدارند که عبادت خدا را میکنند و این را خواهند کرد زیرا که ...
اند و نصاری میگویند در اینجا ثابت است که عیسی پسر خدا و خدای تعالی را پدر
باشد و انها که اینمعنی را با شمه خواری ... آنحضرت و تابعان ایشان را
کشته اند و میکشند و پنداشته اند که خدا را اطاعت میکردند اما در اینجا ...
کرا ... مدعیان فرورفته و خطا نموده اند در مغایرت را برخلاف
معنی او تاویل کرده اند هرو جهت خطای ایشان را تقریر بسازیم اول آنکه

حضرت عیسی پیغمبر باشد که شما را خواهند کشت زیرا که مردم پدر را نشناخته
پس خود را با پدر بنحوی که نصاری میگویند معلوم میگردد که یکی نشناخته اند
اگر خود را با پدر یکی میداند همین کافی بوده که بگوید پدر را نشناخته اند یا که
بگوید مرا نشناخته اند از نفی معرفت هر یک از پدر و پسر نفی معرفت آن
دیگر لازم میاید پس معلوم است که چون در آن وقت اکثر نصاری علی الخصوص
میگفتند که آنحضرت خداست که ایشان پسر بودنی بجهة او خواهند
و این گمان را در باره او کرده اند چنانچه کریمه یا عیسی بن مریم ءانت
قلت للناس اتخذونی وامی الهین در جواب آنحضرت فرموده ما قلت
لهم الا ما امرتنی به ان اعبدوا الله ربی و ربکم شاهد بر این معنی است لهذا
نفی این گمان ایشان این را پیغمبر باید که با ایشان بفهماند تا ایشان
مردم را مطلع سازند که من از پدر جدا ام و آنچه ایشان در باره من
گمان کرده اند غلط و کفر است دوم آنکه از عبارت مذکور معلوم میشود که آن
پدر پدر خود شان باشد چرا که آنحضرت همین فرموده که مراد پدر را نشناخته اند
که اگر آن معنی داشت که نصاری میگویند چه بایست بگوید مرا و پدر را
بلکه موافق حرف با آن لیتن مناسب تر است که از پدر ایشان نه گمان متعلق

باشد و در صورت نه اول که ایشان بجهة ذات الهی ثابت میکنند
جز نه که بجهة حضرت عیسی او را نشناسند ثبوت میرسد
ایشان مفهوم میگردد و قول حضرت عیسی این معنی داشته خواهد بود که
بلکه به شما را خواهند کشت زیرا که نه خدا را که نسبت پیشان
نشناخته اند و نه مرا که در کتابی که در میان ایشان میگذارم
ایشان سفارش کرده ام و بآن میکنم که خدا یکی است و شریک
بغیر از بنده و فرستاده او نیستم بدین سبب شما را و پیروان
قایل میشوند بقتل خواهند رسانید و غرابت در آن است که با این کردار
پنداشته خواهند بود که خدا را عبادت و مرا اطاعت کرده اند و این
حضرت عیسی اشاره است بطغیان و عدوان و کفر ایشان که در زمان قسطنطین
و سپاه پیش شد و حرکت بعد از آنها بعمل آمده بهمه در کار است زیرا که بعد از
کفر افانیم ثلثه و شهرت این افراد و دروغ عظیم شمشیر کشیده
حتی قایل در باب حضرت عیسی معترف بوده و این کفر را قبول میکردند
رسانیدند و استطاعت ایشان در میان پادشاهان این بد مذهبان
و تعجب تا امروز مستمر و برقرار است که حتی که همین دانسته کسی بزبان

قایل بتوحید است او را مدت بکمال محجوب میدارند و بعذابهای شدید
معذب میسازند تا آنکه از اعتقاد توحید است او را بیزار میگردانند چنانچه
بیزار شده او را زنده میسوزانند و این را عبادت رضای خدا میدانند
کشف الغطاره را حضرت عیسی در انجیل یوحنا نه برای اثبات تثلیث
بلکه او برای رد و نفی و بطلان تثلیث مذکور ساخته است و نصاری چون
بمنظور آنحضرت واقف نشده اند این را بجهة اثبات تثلیث دلیل خود کرده اند
و برادر العزیز که چون انطاکیه در کتب الهی که جز اینم ترجمه کرده است
مدعای خود در باب اقانیم ثلثه زیاده از این دلایل که گذشت ایراد نموده
جواب آنها بحمد الله تمام گفته شده و الزام و سکوت آنها بعهد
بنحوی که در ابتدا مذکور گردید و دلیل عقلی و مفید علم یا ظن باشد در این باب
ندارند بسوای آنکه متمسک بعبارات کتب خود میگردند زیرا که از راه
عدم عقل ایراد دلیل عقلی ممکن نبود چرا که میگویند این تثلیث مرتبه است که از
که انسان دارد در فهمیدن آن از مستقل نیست بلکه بعد از آنکه کسی داخل
این مذهب گردیده مدتها در این دین ریاضتها کشیده آنوقت خدا او را
مید کرد با آن این معنی را توانند فهمید و جواب این حرف ضعیف رکیک

چون در مقدمه کتاب مذکور شده ایم اینجا همین را میگوییم که از برای
این مذهب همین قاعده که قرار داده اند کافی است چرا که خدای تعالی که کریم
عادل است انسان را از برای همین خلق کرده که حق را بشناسد
حق بلطف خود ایشان را داخل بهشت گرداند و اگر حق را نشناخته
بجهنمش ببرد فرستد و در واقع اگر این دین ایشان حق باشد قرار داده
دیگر هیچ معنی نخواهد بود چرا که بر تقدیر حقیقت این دین مقتضی عدالت الهی
که عقل با انسان بدهد و با عقل این دین را شناخته مستحق بهشت گ
داده است بشود و هر گاه نصاری میگویند که این عقل را ندارد و آن تکلیف
با انسان کرده است و اگر نشد را نشناسد و نفهمد و فردای قیامت
فرستد لازم میاید که خدای تعالی کریم و عادل نبوده باشد و تکلیف ما لا یطاق
کرده باشد تعالی الله عما یقول الظالمون و چون نفی عدالت الهی
که هیچ کس آن قایل نیستند اند شد پس مذهب ثالثه که لازم دارد این را
از کفرهای عظیم و دیگر آنکه هر کس ثابت است که از زمان خلقت
حضرت آدم تا زمان قسطنطین و سلوتر که این مذهب پیغمبران و اوصیا
زمان بسیار هم رسیده بودند که قرب ایشان از درگاه کبریا

نصاری انکار میکنند که هیچکدام از ایشان باین ثلثه قایل نبوده اند و خبری از ما نداشته اند
و نداده اند پس الحق که خدای تعالی از نزاع و سفسطه ایشان واقف است و دیدا که ثلثه نخواهد
بود و اگر گویند نصاری که نه چنین است بلکه همین پیغمبران و اوصیا ایشان و دیر نشینان
که پیش از این بوده اند بدین ثلثه قایل بوده اند و از دنیا رفته اند زیرا که ما از کتب ایشان
این دلایل و اسطه قبول کردن ثلثه بر داشته ایم جواب آن است که آن دلایل که بر داشته اند
اینها بوده که گذشت معلوم شد که چه قدر سعی و گمراه بوده اند دلیل دیگر ایشان نداشته
و نشنیده شدند پس از نشان دهیم که بتوفیق الله تعالی بمضمون اذا جاء الحق و زهق الباطل
ان الباطل کان زهوقا جواب از آنجمله شبهه دهیم که بعد از الزام اگر در چه ایشان
نشود از جان و زنده کانی خود پشیمان گردید بحمد الله و المنه که از الطاف الهی ما را
که پیروان شریعت غرای مصطفوی است هستیم بمنطوق و جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهدا
علی الناس و یکون الرسول علیکم شهیدا و بی گرامت شده که بهمان نقض که برای
بهره ایشان داده و دریافته میشود و در هر مذهب باطل که در دیانات و بهم است
بل میتوانیم گرد بعد از نقل عبارات کتب ایشان که هستند مذکور و انداز نقض
چند در مذهب ایشان که ثلثه است بخواطر فاطر رسیده مجرد دانست که در بطلان
این مسئله اول ذکر کرده شود تا آنکه بر ایشان هویدا گردد که عقل و دین همین است که ما

داریم چرا که اول حق را با آن ثابت میکنیم بعد از آن قبول نموده و تکلیف نفس اکردن
میتوانیم با آنکه بعد از بطلان ازو اجتناب لازم میدانیم حالا عنان قلم را منعطف
میداریم بر کرو ناو کهای دلدوز بر دو بطلان اقانیم ثلاثه که موافق عقل است از آن
وار دیگر دو وسینه تعصب و سپر عناد ایشان را چون غربال مشبک خواهیم نمود
بدانکه ابطال بعد از ثبوت مدعای خود مر فرمانه چند میگویند که هیچکدام از آنها بدعای
ایشان نزاره و دلیله که با تکلم میشود که فراید ایشان ظاهر و نقض اعتقاد ایشان هویدا
میگردد زیرا که ایشان ذات الهی را واحد من جمیع الجهات و از ما و امری
و از جمیع نقایص منزه و متصف بجمیع صفات کمال میدانند با وجود این میگویند
جوهر است و پسر است و روح القدس است و میگویند که این سه شخص میشناسند
باشد اما بدون توهم تعدد و انقسام این معنی چه که خود شان میگویند ایشان
چیز اند در آیه بر ایشان وارد میباید جواب هر کاه ایشان را اقرار اتحاد است
با وجود و حدت یه تشخصات ثلثه در ذات او قایل باشند بجهات مختلفه در ذات
او قرار دهند که بهر جهتی قابل تشخص میشود و ثبوت تشخصات ثلثه بر صورت دیگر
نصاری که گویند که مقرر است ما را جهات متعدده در ذات الهی ثابت کنیم
بوجهی که آنجهات باز سه شده ذات باشند بنحو که میگویند در ذات الهی

جهه بهم رسانده کی است که منشا جمیع آثار است و آنجهه عبارت از تشخص پسر است
که اگر آنجهه بهم رسیده که در ذات او نباشد لازم میاید که ذات الهی بی تحصل بوده
باشد و بی تحصل بودن ذات الهی نقص است و بر ما واجب است که او را
از نقص منزه بدانیم پس از برای رفع نقص آنجهه را نیز اعتبار باید کنیم لهذا این
دو جهه در ذات الهی است و بهر جهتی تشخص قبول میکند اول جواب سد باب
قرار داد ن این دو جهه در ذات الهی رفع نقص نمیکند بلکه مستلزم نقص چند
است که منزه ذات الهی بوده اند یا زمانی بوده که ذات نتوانسته و جهه از نبوده
اگر گویند که ذات بوده اما در وقتیکه پسر از او بهم رسید این دو جهت در ذات
پیدا شده میگوئیم که آیا این پسر بهم رسیدن نسبت با آن ذات مقدس
کمال یا نقص اگر گویند کمال است لازم می آید که بنا بر گفته ایشان ذات را
دیگر ذات بود و این دو جهه باو نبوده ذات الهی کامل نباشد و بوده قائلند
با آنکه همه کمالات الهی بالفعل اند یا بالقوه نسبت باید باشند و اگر گویند نقص
ثبت المطلق و اگر چه دیگر مدا شنیه بگویند که ذات الهی در همه اوقات کاملات
قبل از بهم رسیدن پسر ثبوت این دو جهه بر کامل تر بود میگوئیم که پس قرار
دادن پسر است از برای ذات الهی بی سبب و باعث باید داد

آن بصورت و سبای ثبوت او بر هم زده بر کاه این جهه ثابت نشد ثبوت آن
دو جهه بر ثابت نمیشود چرا که نصاری این جهات را از قبیل صلوات میدانند و دیگر
با فرض که بهم رسیدن این جهات از برای خدای تعالی کمال باشند میگوئیم این جهه
که شما اعتبار میکنید و میگوئید ذات الهی میباید اظهار او داشته باشد جوهر
است یا عرض اگر جوهر است خالی از آن نیست که یا عین ذات یا داخل در ذات
یا خارج از ذات اگر گویند که عین ذات است پس جهتی بهم رسید اگر گویند داخل
ذات لازم می آید که ذات مرکب باشد و اگر گویند خارج است میگوئیم هر کاه
این جهه خارج از برای ذات الهی کمال باشد چون ذات الهی قدیم است آن
جهه که مکمل ذات است نیز قدیم میباید باشد پس تعدد قدما لازم میاید و تعدد قدما را
در قول دو قدیم نزد نصاری و غیره کفر میدانند و اگر گویند عرض است لازم میاید
ذات الهی محل عرض بوده و در کمال احتیاج بعرضی داشته باشد و این
کفر است دوم آنکه اعتقاد نصاری این است که تشخصات الهی سه تا
میگوئیم موافق تقریر ایشان یک تشخص پدری که از جهه بهم رسانیدن فرزند
بهم رسید و دیگر تشخص پسری که از جهه بهم رسید که بهم رسید و آن تشخص
القدس را از کجا استنباط کرده اند زیرا که اگر منظور رفع نقص بود با اعتبار

همان دو جهة بعمل آمد پس اعتبار این شخص سیم را بغیر از اضلال شیطان چه چیز
باعث شده است و اگر گویند چون پسر بهم رسید و این نیز خداست و ذات الهی
باز در او هست همچنین که از برای رفع نقص بی خاصیت بودن ذات الهی ضرور بود پسر را
که او نیز همان ذات است ضرور است که از این نقص منزه بدانیم لهذا روح القدس را میگوییم
از پسر بهم رسیده است جواب میدهیم که همان نقصی که در پسر ثابت شد در روح
القدس نیز وارد میگردد چراکه ایشان هم چنانکه پسر خدا و با خدا یکی میدانند روح
القدس را نیز چنین میدانند پس هرگاه از برای رفع نقص از آن خدا میگویند
ضرور است که چیزی بهم برسد آیا روح القدس چه نقص دارد که رفع نقص
از او نمیشناسند پس از روح القدس که باز باعتقاد نصاری خداست رفع
نقص ضرور است و باید چیزی از او بهم رسد و نقل کلام در آن بهم رسیده میکنیم
و هم چنین الی غیر النهایه و چون بنا بر قواعد ایشان این سلسله
علیها همه باید خدا باشند تسلسل در خدایان لازم می آید هر صاحب فهمی حکم
باین میکند که خدا را تا دانستن کفر است پس نصاری بثلثه قائلند و از فرقه ایشان
موافق وثنیان هستند [illegible] خدایان متجر شود کفر است که اجتناب از او لازم و جهاد
و عین چنین جاهلی منحتم خواهد بود چراکه هرگاه قبیح شرک و عظمت کفر از برای

از برای خدا قرار داده اند و خدای تعالی بگوید تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض
و تخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا مشخص است که عباد الله این که
اند داشته و کافر دانستن کسی را که باین قایل است از ضروریات دین محمد است
دانسته دویم آنکه این طایفه اعتقادی که در باب ثلثه دارند بعلاوه آنکه
کیفیت ثلثه بودن را تفتیش کند جزای او میدهند که بدیهه هر عقل سلیم انکار
او مینمایند و آخر الامر عذری آورند که ایشان در بسیاری جاها آنکه کسی
بر او این امر منکشف گردد نحوی دیگر او را که بسیاری از ایشان گرد نهایت حیران در اعتقاد
ایشان اینست که خدا هم پدر است و هم پسر و هم روح القدس
که اعتراضات عقلی را ایشان وارد میدانند پس اگر این اعتراض که بغیر ایشان
وارد و بسیار در خبه باشد میرا از عقل دور از راه دانسته باشد این است که
سالم را فرموده است بلکه چون منظور بطلان دلایل ایشان و اعتقادات ایشان و اظهار
او قایل حکمی بودن لهذا ناچار تفنیع در ابطال مذهب ایشان کشف مینماید پس
کسی از دقایق در مورد اعتقادات ایشان در باب ثلثه مطلع نیست
میرسد که این اعتراضها چند ان نیستند در ابطال و دلیل ایشان نمیکنند هم چنین
که در دلیل سابق بعضی در آن اعتراضات موافق قواعد تمام منظور مینماید

بر آن داشته که دلیل ایشان از آنکه پسر روح و [illegible] اینست که بایست جاوارات
سرایت در خواب هم کرده است لهذا چنین مینماید و الا نصاری خودشان
می فهمند که بر اعتراض واردی بر حال [illegible] که ایشان
انداخته شده است و هم چنین از جمله چیزهای که ایشان میگویند اینست که
خدای تعالی بذات خود هم پسر است و هم پدر و هم روح القدس است اما پدر
پسر نیست و روح القدس نه پدر است و نه پسر در واقع چنین چیزی را
آنکه نعقد معلوم شد و چون نمیتوانند فهمید هرگاه باین اعتقاد باشند که ذات
الهی با وجود وحدت عبارت از این ثلثه است و هر یک از این ثلثه غیر دیگری است
ناچار باشند از برای ثبوت ثلثه باین که قایل بمغایرت مابین این ثلثه
شوند لهذا بر ایشان وارد میآید که از این اعتقاد لازم می آید که ذات الهی عبارت
از چند دیگر باشند و هرگاه در یک چیز نتوان گفت که دیگر متحقق است متعلق
این دیگر با غیر هم خواهند بود و تعدد ضرور است که باشد تا بتوان گفت دیگر و
دیگر پس بنا بر این تعدد ذات الهی مستفاد شد و نصاری بر سه طایفه گشته
خدا را متعدد میدانند و دلیل ایشان کفر ایشان ظاهر میکردیم پس اگر دست از این ثلثه
بردارند و قایل بوحدانیت الهی شوند از برای ایشان بهتر است چراکه ما اینهم

دو روز حیران مانده و در طریق رضای کسی سلوک میتوانم کرد این طایفه از منقعب
با وجود کفر و اشتغال بمحرمات میخواهند بندگی کسی را تمام کنند که بر خدا
از برای خود اختیار کرده اند از حماقت و از جهت که این طایفه حیران مانده
و طریق استقرار دارند و از اعتقاد خود مستقل نیستند دیده عقل ایشان از
ایشان کور است سیم آنکه سابق بر این از کتابهای ایشان بر ایشان
نصاری این قایلند که خدای تعالی را هیچکس ندیده است و نخواهد دید
میگویند که هرگاه خواهیم علم بذات الهی بهم رسد نمیتوانیم
باید کنیم و میگویند که ذات الهی در میان مخلوقات مثل و نظیری ندارد پس هرگاه
چون آنکه از مخلوقات است لال کننده صفات الهی نتوان بود و این
میگویند نظیر و شبیه در میان مخلوقات نداشته باشد چرا چیزی
در شخص را احاطه کرده باشد در مخلوقات از معلومات نیست
که هست یک تشخص دارد پس ایشان این ثلثه بودن ذات الهی را که
استنباط کرده اند که دست در او زده و ایستادگی در آن میکنند
آنکه بگوییم هر طایفه در راه گمراهی و بیقع تصرف در کنه ذات خدا
کفر و ممنوع است کرده است صورتی ندارد مثل [illegible] تشخص کسی

گردی دانهم باشد شروع و بعد از آنکه معلوم است شد تصرف در کنه ذات خدا نمایند چنین
کفر را ظاهر است نمیشد و از برای اسم بهره از بهایم منظر قبول در او لکاته نمیشود اثر کرد
و در واقع هر گاه در اعتقاد ایشان مناط معرفت خدای تعالی ما است دلال اند مخلوق
باشد و چنند در هر مخلوق زیاده از یک شخص ندارد و در هر فرضی که لایق ذات الهی بود
و شخص معین است باشد لاحق جماعت یک شخص از برای ذات الهی قرار
این است که شخص اعتقاد کنند در مخلوقات شده آن جمادند پس هر کس یک شخص از
برای ذات الهی قرار دادن کفر باشد و شخص بطریق اولی کفر خواهد بود و معلوم است
و افترا بخدای تعالی بسته اند و کسی که افترا بخدا به بندد خصوص چنین افترا ها
کافر مخلد در جهنم خواهد بود و بسط لفظ بعد از آنکه جواب شان را بیان کنیم
کردن این مذهب لکن در نه نه میشوند تا جواب امر لوط و در ... بیان کرده
ذکر کردیم با آنکه این علم نه از عقل بیرون است چنانچه طوایف بیکار از علمای
ایشان است واو را بر دو مقصد ای خود بسته اند دیگر تصورات او را قرار داده
و در کتب ما بر نقش بیان نمایند و در رسائل رموز معنی از برای عبید و عبادات او قرار
داده اند در کتاب خود در مسمی بای در فصل اول بسط تعلیم میکنند هر که خوا
حسنه نبودن خدای تعالی را از مخلوقات ثابت کند و اعتقاد نماید و گناه عظیم کرده

خواهد بود یکی آنکه این ها را که ادراک آن از قوت عقل انسان بیرون است سنگ گردانند
و دیگری آنکه بسبب آنکه شود که حکما و اهل عقل درباره ما برای غلط میکنند و خیال کنند
این ما بوای عقل دیگر رای ندارد و حال آنکه دارد و این راه را سپارند
همان راه را باشد و رحمت کشیدن است که پیش از این نقل نمودیم معلوم
گردان نه راهیست که کسی فریفته گشته بگشه این گمراهان قدم در راه بیراه نهاده
معلوم است که این کار جماعت عقلی را که خدا حجت کرده و برای ایشان فرق
و باطل غلط کرده است رد میکنند و افترا ها چند بر خدا بسته و اسم او را
گردند و هر گاه ایشان از پیروان خود سبب آن کار را محدود داشته باشند
عقل ثابت نمیشود زیرا که از همه عقل بیرون است و معلوم باشد که عقل قرار داده
دلیل عقلی بر ایشان پیش از این رحمت چرا باید کشید زیرا که هر دلیل عقلی
که بر ایشان وارد بیاید جواب میدهند که بر ما عقل حجت نیست دلیل کشف در دست
بلکه بر ما همین واجب است که در دین فکر کرده و با همه کشف تعصب
او را قبول کنیم و اگر امکان داشته باشیم انکار کننده نه نه و البته
نقل است نیز اما چون کار ایشان بر بیت لفظ آورد و ای است اعتقاد
پس لفظ دانند ما را نیز از ما آن است هر آن را از عقل و از نقل عاری دانسته

دوست از دلایل عقلی برداریم و بر بطلان دلایل نقلی ایشان که انها در اثبات
اصل دو تیم خود عمده میدانند بر داریم نهایت بجز آن نصاری بعد از آنکه فریب میخوردند در
برابر سؤال از کیفیت ثلاثه جواب میگویند همان جواب است که این گروه
خود یاد دارند و امر امثال این است و بر ما مشتبه است تا آنکه حقیقت
این دین را توان فهمید یعنی این همان جواب است که نصاری این است یعنی صوفیه در
برابر سؤال کیفیت وحدت وجود بیان قایلند میگویند یعنی این سر
را کسی خود بیان نرسد به بیان نمیتواند یافت و انکارش که طوار از عقل
بایشان کرده است ایشان را در باب فقه ارشاد نموده است تا آنکه بر ده مردودی
بر خود کشیده باشد که مبادا حکما و اهل حکمت و معرفت بر قبایح اعتقاد و داد
مثل همان ارشاد است که پیران صوفیه مریدان خود میکنند که مبادا با علما
در وجود حرفی بزنند چرا که سر وحدت وجود بعقل در نمیاید
میدانند که حرف زدن بی شبهه در کفر بگویند لهذا میگویند این سر
رسیده با است نه گفتنی و حکم جون دارد و در بیان که ما در بیان
پاک است اما همین که از بیان بیرون آمد تحسین میباشد و نصاری را
بر سر دار بگویند شما با همین دعوی و نزاع دارید چرا با نصاری

است پیغمبر خود نمی پردازند و اگر ما به خدا اقانیم دارند سه تا را مشکل و با کثره میدانیم
اما صوفیه شما بخدا های بیشمار قایلند و نسبت خدا به همه اشیا به ما کرده در خلق و جهند
لهذا لازم داشتیم که در ذیل بطلان مذهب نصاری چند کلمه در بیان اعتقادات
صوفیه گوش زد اهل توحید و ایمان گردانیم چرا که منظور از تحریر این کتاب
که شاید نصاری بعد از مطالعه و اطلاع بر بطلان مذهب خود بفکر افتاده از
باطل داردین خود اجتناب نمایند و باعث این نشود که عوام الناس مسلمان از ...
اعتقاد و مذهب نصاری را وقف کرده از دوام و دوام گمراهی بطالب ایمان
باز مانده و در قید بعضی در میان خود سنجیده نمیاید که با وجود آنکه امر دین و ایمان
در دین اسلام فاصله میان ما و نصاری است که تو هم مردم فریب ایشان
کمتر میرود و در همین دو قات را صرف و طرد ایشان کرده طایفه صوفیه را از سبب
آنکه اسم مسلمانی بر سر دارند حاضر و بیک تواند سالم بگذاریم و شما را از احوال
ایشان حال تمام بنا بر این راه عمده نزد اهل شبه و غافلان فایده گمراهان
معطوف کرده اند که انشاء الله هم چنانچه امید هدایت با فتن در باره
نصاری است این کتاب بسبب بصیرت و بیداری طایفه صوفیه نیز
گردیده موجب این میشود که از اعتقاد فاسد توبه کرده و از عذاب ابدی نجات یابند

باشد که بسبب محفوظ ماندن سخن بهشت جاودانی شوند و این کینه در کار الهی
داشته باشند و الّا آنکه اهل لیقه با علما پرده سیاه که احاطه بر دلهای ایشان
کرده است متاثر گردیده هدایت یابند عوام الناس که هنوز فریب ایشان را
نخورده اند یا آنکه فریفته شده امّا هنوز در ظلمت کفر ایشان چندان فرو
نرفته اند پرده سیاه دلهای ایشان را نگرفته است بسبب ارتکاب [illegible]
بنده قوم محفوظ دارند و از مذهب ایشان بیزار شوند که سخن بعد عنایت [illegible]
شوان رکردانید دیده شد که این کمترین الحمد لله تازه داخل این است شده ام [illegible]
بسوای خبر ایشان ندارم در کتب نصاری که دشمن اهل اسلام اند [illegible]
گمراه شوند میان بطلان اعتقاد صوفیه را استخراج نموده ام [illegible]
و دعاوی این قوم در میانه ندارم پس متنقل شده [illegible]
و طریقه آبا و اجداد و راستی آورده و از مذهب این گروه که در لباس [illegible] در میان
که اسلام میکردند تا آنکه گوسفندان که حضرت محمد مصطفی [illegible] آنحضرت [illegible]
خود را آگاه داشته و باشد چه تنزل است رسول خدا و شیعیان [illegible]
شوند و از عذاب ابدی بسبب متابعت آنحضرت که کشتی نجات اند فارغ گشته [illegible]
اشتغال این [illegible] که تا ابدی بهره مند شوند ان شاء الله در هیچ صورت کمترین

کمترین

کمترین بلطف الهی رسید در این مسئله که [illegible] بود بدان ای عزیز که این اسم [illegible]
که این جماعت گمراه شده خود را بآن موسوم ساخته اند عربیست و موضوع [illegible]
از برای مردم صاف قلب و پشمینه پوش چنانچه ایشان میگویند بلکه [illegible]
یونانیست و قدیم تر است که این طایفه باعتبار مناسبتی که با مردم زمان قدیم [illegible]
دارند از قبیل آنکه میراث خرس بکفتار رسیده باشد میراث بر داشته [illegible]
و در یونانی معنی دیگر دارد در اینکه شبه نیست اتفاق چنین افتاده که [illegible]
در عرب استعمال کرده اند بمعنی غیر آن معنی یونانی اراده از آن کرده میشود [illegible]
که از قبیل الفاظ منقوله باشد و بسیار است که لفظی در لغتی معنی دارد و در لغتی دیگر
بمعنی دیگر مثالست در زبان فارسی بمعنی صورت را تراشیده است که [illegible]
پرستش در زبان پرتگالی بمعنی چکمه است که در پا میکنند و مار در فارسی این
جانور است مخصوص است در زبان پرتگال بمعنی دریا مستعمل میشود و آن [illegible]
بینی بمعنی در چهره و در زبان ترکی بمعنی آتش است و آن در زبان عربیه [illegible]
از زبان [illegible] و او مستقبل است و در فارسی بمعنی اشارت [illegible]
این چیم معنی دارد و معده را میگویند و در زبان عربیه بمعنی رسیدن است و در [illegible]
شخصی اهل انداز است و در زبان لتین بمعنی سر [illegible] آمده است و همچنین بسیار است

که لفظی در هر دو لغه یکی باشد امّا هر در لغتی معنی علاحده داشته باشد پس عجبی از آن
نیست که این لفظ صوفیه که این جماعت بخود قرار داده اند عربی نباشد و یونانی
باشد و اتفاق چنین افتاده که در عربیه استعمالش کرده باشند [illegible]
بکثرت استعمال عرب را و غالب شده باشد چون مردم از اصل [illegible]
و فکر نشد عربیت گوشش ایشان غریب نمی نماید چرا که کالوین [illegible]
لغه [illegible] در عرب [illegible] لغه دیگر است در لغه [illegible] که بمعنی [illegible]
میگویند که صوفیه در لغه یونانی بمعنی عالم در هر فن بوده اما یکی [illegible]
نفر عالم [illegible] از فیثاغورث بدقت در زمان یونان بهم رسیده بوده اند [illegible]
ایشان طالس و سولان و [illegible] و [illegible] پیاس [illegible]
ایشان بعد از این اظهار شد این اسم را چون این جماعت در میان [illegible]
بعالم مشهور بوده اند حکما استعمال کردند و صوفیه که میگفتند مراد از [illegible]
بود بعد از آن بسبب نقل این اسم را بر عالم اطلاق [illegible] تا آنکه مردم [illegible]
نهایت [illegible] میخواندند و وجد میکردند بهم رسیده و این اسم را بخود بسته [illegible]
خود کردند [illegible] فیثاغورس در میان آمد چون این اسم مشترک واقع شده
بود میان حکما و این جماعت [illegible] از این اسم [illegible]

فیلسوف

فیلسوف نام کرد و چون در میان حکمای یونان [illegible] سر کرده و مقبول [illegible]
بود حکم کرد که من بعد حکما را باین اسم صوفیه [illegible] زیرا که این اسم [illegible]
بدنام شده است بلکه فیلسوف گویند زیرا که فیلسوف بمعنی علم دوست است [illegible]
یونان مناسب کسی است که دوست از دنیا بر داشته کار ایشان همین [illegible]
[illegible] لفظ صوفیه در این اوقات مناسب ایشان نیست [illegible]
سخن کالوین است که در باب اسم صوفیه در کتاب لغه خود نوشته [illegible]
این اسم بکثرت عالم بود بواسطه هر کس که در یک فن زبردست بوده [illegible]
حکمای سبعه او را بخود گرفته بودند تا چون رفته رفته بمعنی [illegible]
که هم بسبب [illegible] و دهنده مردم را فریفته میکردند [illegible]
غلط و گمراهی تعلیم میدادند بدین سبب فیثاغورس [illegible]
قرار داده بعد از آن که هیچ حکیم [illegible] نامی صوفی خود را باسم صوفیه [illegible]
زیرا که بدنامی آن جماعت که خود را صوفیه موسوم [illegible] شایع شده بود [illegible]
همان کالوین از زبان افلاطون شاهد می آورد که کلمه [illegible] صوفیان [illegible]
شکر گویند که از [illegible] مرغ ارواح [illegible]
و ارسطو در کتاب خود میگوید که اوّل [illegible] علوم تحصیل میکردند صوفیه [illegible]

و بعد از آن شعرای یونان نام این اسم را نجوه ذکر نموده تا آنکه مشغول گشت بابی او علیم
ساخته و ترتیب داده و نوشته و تعلیم میکردند و سبیلی که یکی از بهترین شعرای
یونان است در جواب قصیده که یکی از شعرای با او نوشته بود میگوید هر جا
در این زمان صوفیه آنان که عمرو و عاص و ... مردمی اند که شکلها قرار داده ... تخت
میکرد به واسطه آنکه پیغمبر مردم را از سطو و مشعل که ساخته است کتاب دارد که
شکلهای ترتیب داده اند و از او ساخته شده و از آن سبب که از صوفیان نام بوده
او را مخصوص اسم که گذاشته است و منطقه این اسم صوفیه مراقی کتب بوده و سلطنتش
از زمان قدیم ... است که حالا این جز ترتیب کردگان که اسلام یعنی قطع فرقه
او را نجوه نسبت میدهند به واسطه آنکه به دستور جهان به مد اهال قدیم بهتر که بعد از آن
یعنی شیعیان امیرالمؤمنین ... را از طرف بهترین داعیان یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
بر بایند و شمرده بیشتر به جماعت از آنکه اسمی را رسول خدا و ائمه معصومین
صلوات الله علیهم اجمعین یعنی لفظ شیعه را مخصوص ایشان نموده اند ایشان رسول کرده اند
رد نموده و استخفاف از الزام شمرده و اسمی را که بت پرستان و شیطان
فدای بهشت از آن عار داشته به واسطه آنکه در میان ایشان فرق بسیار
فاسقان و فاجران بآن مرسوم بوده اند از خود دور کرده اند و نجوه بسته و در میان

اهل الزمان

امر از آن خود را باین اسم مشهور نسبت میدهند چگونه باین طرایفان است بعضی از ایشان
بعد از آنکه بهتر از نصاری اول زمان بر در بند و باشان بعذاب ابدی گرفتار
شوند هر چند میدانم که در جهنم مرتبه عذاب اینها از نصاری زمان اول عظیم تر
خواهد بود و با اینها در یک طبقه محشور خواهد بود و چه سبب اعتقاد و اصل شده که دارم
و صول ایشان برکات جحیم غیر و صول آن نصاری خواهد بود چرا که سبب گمراهی
آن نصاری اول است که از پرتو نور محمد و شعاع شراق محبت ائمه معصومین
خود را در ظلمت آباد کفر مخفی نموده و محروم کرده اند بر این ظلمت رفته و اینها
ایشان رفت و دست بهم رسانیده و سیاه گشته و حکم کسی دارند در وقت
الحاظ لمعان نور آفتاب جمیع دنیا خود را در بیت مظلم پنهان کرده و در ردی
خود بسته باشند و با اینحال کسی که او را تکلف بر روشنی و ستیض شدن از نور
آفتاب میکنند نزاع دارد و میگوید که خوشی روشنی همین است که من دارم
نه آنکه تو نشان میدهی اما این طوایفان حال یعنی صوفیه ایران از نصاری
بدترند چرا که لطف الهی شامل ایشان شده و در اسلام تولد نموده اند
و شیر از مادر مهربان یعنی اسلام را خورده اند و همین که خود را میبوده
دانسته اند از راه غرور از دعا حال کسی دارند که دست از پستان مادر خود

چشم و دل خود را بسته و بهر طرف دست و پا در خود را میزند و فریاد میکند که مرتورا
در غفلت هیچ نگاه داشته از شیر بی نمکی بدنیت پدر ما در پای دیگران
رفته و گدائی کرده و خود را از شر ایشان سیر میکنم و ما در اشفاقانه میگوید
که ای فرزند من چرا چشم هم بسته و دست از پستان من بر داشته ای دیگر از کدام
چشم خود را واکن و پستان مرا بدست گیر تا این لذتها که در شیر من هست
یابی هرگز دیده که کسی دست از مرغ بریان بر داشته بخوردن گوشت
مرده مشغول شود اما هر چند ما در سعی کند شاید آن فرزند از نجات ابدی ننموده
دارد و جواب میدهد که من زنده ام و احتیاج بزندگی تو ندارم در دروغ
جماعت صوفیه همین حال دارند که اسم شیعه را از خود سلب کرده و با هیچ
باسم نصاری مرده چسبیده اند نمیدانند که اگر در مذهب نصاری و حکما
زندگی میبود که در میان ایشان بودم اگر زنده بودم چرا دست از آنها
بطلان مذهب اینها مشغول گشته و حقیقت این دین اسلام از نفس میکردم
با آنکه زنده بودم پس معلوم میگردد که این جماعت حالا از من در دنیا زندگی
بودم نمیدانند زیرا که من از نور صدای ما در مهربان یعنی اسلام شنیده
خود را رد گردان شده و او را با جاه دری اختیار کرده و پستانهای او را به

خود گرفته ام و از آنها لذت تمام شیر برفاید میخورم و جماعت با وجود نزدیکی
دو تو له در اسلام از ما در خود دوری اختیار کرده اند و حالا من مراده خدا
را میخواهم و پیوسته شکر این نعمت میکنم که خدای تعالی گوشش مرا بصدای این مادر
مهربان آشنا گردانیده و چشم مرا از رای دیدن پستانهای او بینا ساخت
هر چند دهن اخلاص بمکیدن شیر او را آشنا کرده است سجده ای که مرا از اینجا
حاصل است اما در گریا را بیچاره ده پستان شیر از آن میخورم و شیر طلای
از پستان ما در خورده بودم استفراغ میکنم الحمد لله رب العالمین اگر چه
بعضی صوفیه گویند که این اسم در شان ما لحال اگر چه مخصوص رسوایان شده است اما
چون در اول وضع اسم مردم خوب بوده ما بهمان معنی او را نجوه گرفته ایم
جواب میدهیم که هر چند آن هشت نفر که بعد از آن مشعوم خوانده گشت بنجو
مردم بوده اند بر تقدیر تسلیم نجوی ایشان در سلمان و ابا ذر و مقداد
که اسم شیعه را از پیغمبر و آل عبا او قرار گرفته و نجوه و نسبت اند از ابراهیم
بهتر بوده که پیوسته از درگاه رب العالمین این اسم را کرده و طلب نموده است
چنانچه در قران وارد شده و ان من شیعته لابراهیم و هر چند معنی این نجوه
معنی نیکو باشد البته بهتر از اسمی که خدا و رسول و امیرالمؤمنین و ائمه معصومین

شیعیان خود را با مخصوص کرده اند بهتر نخواهد بود پس اگر کسی بحث
بیت چرا اسم و معنی خدا و رسول و ائمه را ذکر کرده و اسم و معنی جماعتی را که دروغ
داشته بر خود بسته و در میان ایشان اختیار کرده اند و اگر از مذهب و طریقه ایشان
که اسم را یادگار کرده اند بگویند صبر نداریم ما قبل از آن که نقل کنیم احوال
عظیم ایشان را نکنیم مجملا از احوال ایشان با ایشان تقریر نمائیم ما سبب ایشانند
در مذهب ما خود شان متغایر تر داشته اند مخفی نماند که یونانیه را ...
که اگر بگویند دیگر که حسب آنچه نوشته ایم در مشهورات معنی اسامی غیر که از دو کتاب
موجود کهنه نصاری نوشته بمعنی مرتب دهنده است و یونانی و در زبان بنی اسرائیل
بمرتب دهنده مشهور بوده است و چنین مستنبط میشود که این اسما قبل از بعثت
طریقه حکما که حالا در زمان اسلام شهرت دارد که مردم بسبب طلب آن اگر گمراه
و از حضرت بهشت و دین حق در روز قیامت پشیمانی دارند هم چنین در ایام
شریعت موسی هم منسوخ نشده بوده است کار حکمت و حکما بوده که چنین جهت
اوصاف و احوال او را ذکر کردیم جاه نقل او را ... بمردن ... دار
چرا که جواب دشمن این است که قول دشمن را در ماده که نزاع باشد شنیدن آن
جایز نیست خصوصا وقتی که دعوا با کسی باشد که این دشمن ربطی داشته باشد

بلی

پس در این ماده نقل چرا نیم که با دشمن است از برای انکار و بیان حال
جمعی که با مذهب ما اختلاف داشته باشند و اعتراضی دارد نمیباید مراد از بعثت بزرگ
این جماعت که خود را در از زمان حضرت نمیشناسید نه همه اشیا را خدا میدانستند و اما
در میان خدا اما بر مهارت رتبت و ضعف قرار داده بودند کسی که بدین مذهب بوده
و کارهای عظیم از او سر زند و در علمی یا صنعتی مهارت تمام بهم رسانید او را خدای
قوی میگفتند و بعد از فوت داو را خدای الفضل میدانستند خواه زن بود و خواه مرد
بعد از اهل آن فن که از مرتبه مهارت تر داشتند بتخانه میساختند و بعد
اثر و را با نام آن را بر او میشنیدند و در آن بتخانه قرار میدادند و در و در می پرستیدند
و قربانها از برای او میکردند باعتقاد آنکه آن خدایان حاجتهای ایشان را
برمی آورد و چون شیاطین در آن بتها داخل میشدند و با ایشان سخن
و اعتقاد ایشان بصاحب الصورت زیاده میشد و اعتقاد ایشان آن بود
که کسانی که خدا میشدند از آنها که مرتبه الوهیت بهم رسانیده بودند در عالم بعد
خود در می آورند و فرزندان از ایشان متولد میشوند و خدایان بهم رسیده و کارهای
خدایان در سر زنان یا فرزندان خود یا در بالای حکومت با هم جنگ میکردند
و بر یکدیگر مسلط میشدند غالب مغلوب را بهر صورت که میخواست متصور میکردند

میگویند این اشیا را حجارت و حیوانات همه صورت آن خدایانند که چندان
دیگری ایشان را مسخ کرده اند مصداق این مقال نقلیست که کاوس حکیم در کتاب
لغه یونانی در لغت ستورنا که اسم یکی از خدایان بزرگ از هم قدیم تر بوده میگوید
که ستورنا از همه خدایان سابق تر بوده است و زن او ایس نام داشت و از او
پسری بهم رسانید و او را جوپیتر اسم کرد و این نسبت که بعد از آنکه بزرگ
شد پدر خود را از خدای آسمان بیرون کرد و خدای آسمان را از او گرفت
شد و چون عقیده ایشان این بود که این جوپیتر از پدر خود بر رفتار بهتر
او را بچه در میکشند و چون نسبت به مردم و پدران خود مهربان تر شد او را از نامیدند
و این است جوپیتر که قبل از این در مقدمه کتاب نقل کردیم که در بیان قدیم
او را پدر خدای بزرگ میگفتند و او را دیو جو پرستیدند اما تولدات
این وضع بود که ایس مادر او در جزیره که او را کرت میگویند او را با خواهری
در یک شکم وضع نموده و اسم خواهر آن جون بود و چون جوپیتر بزرگ شد خواهر
خود را بعقد خود در آورده و این است که لفظ جون نزد ایشان بمعنی خواهر و زن
هر دو می آید پس چون ایس جوپیتر و جون خواهر او را زاید خواهر برداشته و جوپیتر را
در آنجا بره گذاشت از ترس آن که ستورنا پدرش مبادا او را بخورد چنانچه

ولدا

پسران دیگر را خورده بود و این قصه چنان است که ستورنا برادری داشت تیتان
داور او رخدایان آسمان و زمین با خود یک کرده بود و چون او را بسیار دوست داشت
شرط کرده بود که هر فرزند نرینه که از او بهم برسد او را بخورد که مبادا از برادر
او بسر خدایان و خواه اگر نه اما چون ایس حیله کرده جوپیتر را در آن جزیره کرت
و ستورنا را از آن خبر نبود جماعت کریتس که کاهنان آن جزیره جوپیتر را
برداشته و بزرگ کردند و چون بحد بلوغ رسید و یافت که ستورنا پدر او
او را میخواسته بکشد و بجز دیا بادو برادر خود که انها را با ایس در جای
دیگر پنهان کرده بود متفق شده با پدر خود جنگ کردند و او را از
خداوندی معزول نمودند چون جوپیتر بزرگتر بود از تربود خدایی
آسمان و زمین اختیار کرد و خواهر خود جون با آنکه در خدایی شریک
ماند زن خود کرد و از او آنچه پسر بهم رسید او را ولکان اسم
کرد اشتهار هم چنین فرزندان جوپیتر و آنها را در آن دیگر خدایان
میشدند چنانچه گفتیم هر کس در فنی ماهر میشد بعد از فوت او او را داخل
خدایان کامل میشمردند و اعتقاد داشتند که این خدایان گاهی بهم
دنیا پسند ایشان میآمدند و با ایشان جماع میکنند و فرزندان بهم میرسانند

واین فرزندان دو واسطه الکه خدایی با ایشان مشتغل میشود انیست که عالم
درهمی پیدا شده اند لهذا اما در هر جهتی را بعد از فوت خدایان کار
پیدا نشده و سپس دولکه یکی از بزرگان صوفیان یونانی است
نقل میکند که جماعتی که گمراه شدند و چوبی خدای بزرگ پیدا
ویک اسم چوبی نامیده شده اند و خدایان دیگر این عقاید
نداشته خود را با آنجا بیابند یعنی سپردست و سیلو و این را معراج
شکوه و سرزنش این جماعت از اینها نقل میکند در این زمان شکوه
که صوفیان اسلام از نصاری که بر خدای تند میکنند یعنی چو در زمان
چو تر خدا پیدا نشده و پرستنده اند چرا بکل متوزند و بکلاکی
دیگران قایل هستند و هم چنان که در آن زمان هر کس چوبی را از خدا
پیدا نشده و پر تو در ابتداء میگفت امروز زن در میان نصاری
مشهور است که هر کس شنیده قابل است و درج نمایند که از بزرگان
الصوفیه میگوید اگر نصاری درس تا توقف میکرد نه ما با ایشان
هیچ نزاعی نداشتیم بلکه ایشان را خوب پیدا نشنیم اما توقف
در سر خدا صورت ندارد بلکه میباید گفت همه چیز خدا است

اما تفاوت خداوندی باینجور که بعضی خدای شده و بعضی ضعیف‌تر از بعضی
اینکه اما که خداوندی در او قویتر است تسلط زیادی بهمرسانید مثل بارش
دارد باب ... و امثال اینها و اگرچه پیش از امروز همه یکخدا بوده اند و در بار کن
همه یک خدا میشوند همچون دریا که در وقتیکه آرمیده است و طوفان نیست همه یکی
دریاست همین که طوفان آمده و متلاطم در میآید موجهای بیشمار از آن بهم میرسد
بعضی بزرگ و بعضی کوچک و با هم اختلاف دارند اما وقتی که طوفان ساکن
و تلاطم برطرف گشت همه موجهای مختلف که دیده میشدند بهمان دریا گشته یکی
میشوند این تعبیه و تشبیه اینست که حالا جماعت حقیقیه این است جاهلان
اما یا مثل نصاری که در باب ثلثه میآورند مشهور است نام دارد چراکه نصاری
ثلثه مثل سیب ... اینست که او را سه تاه کرده باشی و هیچکه در آن
یکی سه پاره مینماید اما چون از هم واشده آن سه تاه یک پاره است
قبل شمع روشن است که در او موم و پنبه و آتش نماید که سه چیزند اما شمع
همچنین خدا سه شخص دارد شخص پدری و پسری و روح القدس اما یکخدا
بر این مثل این صوفیان و صوفیان این است و نصاری هر سه یک سخن است
در ایشان در اعتقاد با هم موافق و همه از یکراه بیکجا گمراهی رفته اند و اگر چنانکه ازین

با این صوفیان قدیم هستند که موافق عقل یکی میتوان ... را مثل از برای ایشان بجز آورد
آوردن و چون نتیجه درست حاصل میشود و با وجود آنکه همه ایشان اتفاق دارند که در میان
مخلوقات ذات الهی مثل و شبیهی ندارد و او را نمیتوان دید و شناخت
هرگاه ذات الهی که شناخته نشواند شد این همه مثل پوچ و نامربوط آنکه
بگویند هیچ صورتی ندارد و از برای همین اختراع کرده اند که جاهلان
را فریب بدهند با آنجا که پرستند همان حرفهایی که نصاری در باب تثلیث
گفته اند ایشان با نصاری برادرند همان را جواب میگویند که این سخن را
کسی قبول نکند دریا تنها نگشته او را نشوانند یافت و اگر مبالغه درین باب
دیگر ... من هنوز دریا تنها نگشته ام اگر او را ... میتواند بکرد
که دریا تنها گشته ایم و باین رتبه که او ... میکنند و اصل شده اند البته این
خواهید بود چه میشود که او را این خاطر ایشان بکنید در جایی که کوری ایشان
... جواب بگویند این سخن گفتنی نیست باید دل ... گرد نه در باب
سخن گفت زیرا که همین که در او و سخن گفته شود نمیشود و کفر گفته شود
که هر کس بشنود لازم است که این کس را لعن کنند و اگر ایشان را ...
کرده و با این ایشان بگویند که خدای تن ... زبان ... کرده از برای ایشان

و دلیل ذهن باشد و ایشان اظهار ما فی الضمیر خود بیان توانند کرد و بغیر از او ...
آنوقت چاره ندارند بغیر از آنکه بکلی اعتراف نمایند و کاش کی زبان نمیداشتند
تا آنکه این نام و طومار ... اما چون چنین چیز را که در زبان ایشان جاری
میشود خود ایشان میگویند که این چیزی نیست که در ذهن است بنابراین
دلیل ذهن است میباید ذهن ایشان از صورتهای حق تعالی و شیطان ...
... ایشان را ... داشته باشد و این سخنان کفر آمیز را بگویند
کرد دیگر جواب بشنوانند ... از مرتبه طلبیت تنزل نموده چون سایر حیوانات
ساکت میکردند هر چند حرف بزنی و جواب طلب نمایی هیچ نمیگویند و اگر
الشخص یکی از پیروان ایشان است که در مراتب کفر خود بالاتر ...
سیده ام از ایشان خرقه صدا یا خدا ... کرده که من واصل شده ام تو ...
خود گمان کرده کرخی بکنم چون ... این ... آنچه اما چون ...
آمده او کرده وقتی که همین صدا از خالی دیده خرقه خود را از خود دور کرده
احوال خود را که چه بهشتی دارد و اعتقاد خودش دارد برای تقویت ...
او را نگاه داشته است میطلبید و باز میگوید که برو در بقعه های نظر کن که مبادا
جاهلان بشنوند و چون آن کوچک احوال برگشت و بر خود ... خاطر جمع نمود

پس بگوید که بیاران حلوا یا مرغ بریان یا کباب و غیره را که گفته بودم حاضر کنید
تا بخوریم کوچک ابدال در زیر زمین یا کجخینه را باز کرده و آن نقدها را ابراز
میکند پس نشسته دار قرار واقع شکم را پر میکند و در وقت خوردن [illegible]
کوچک ابدال را طلب میکند و بگوید بنشین و بخور کوچک ابدال [illegible]
دن میکند چون می بیند که پیر را با وی تشفقی هست از او میپرسید که
مریدان خود را امر فرمایید که روزه بگیرند و ترک لذات نفس کنند چرا
موافق فرموده خود بجا نمی آورید خود از نعمتها میخورید و [illegible]
جواب میگوید که من واصل شده ام و ریاضتها از من ساقط شده اند اما مریدان
چون هنوز کامل نشده اند و مرتبه وصول را بهم نرسانیده اند مریدان ریاضت
باید کشید و آنکه در برابر ایشان چیزی نمیخوریم از قبیل تقیه است اما چون تو
فلان کرده بودی قابلیت بتو داده ام و تو را صاحب سر خود کرده ام اصطلاح [illegible]
موازی این نیز ذکر ابدال خود را فردی کرده و آنچه مرتاض [illegible]
لرزد حاصل میکنند و اگر گویند این اطوار پیران صوفیه را از کجا [illegible]
[illegible] صوفیه بوده جواب این است که بیان یادری گویی پیر [illegible]
زیرا که همه اربعین کاسه آب میخورند [illegible] یاری و پیر بودم و مریدان [illegible]

در مرزی که پیر از آنها مریدان هست همه را میدانم و غرض از این اظهار آنکه
شاید از ترک کردن کمترین یادری گیر را پیران صوفیه تنبه و آگاه گردیده
دست از جهل بری برداشته بواسطه اسلام مریدان شوند و چنانچه فلان
لفاری میتوانیم و ارشاد دارم که جماعتی که در آن وقت مریدان من بوده اند
به پنهان بخوانند چون می بینند که من از دینی که من در او پیشوا بوده ام برگردیده
اختیار کرده ام ایشان نیز بر دین گشته تابع من و رفیق شوند پیران صوفیه نیز
بس نگاه کنند و دست از پیر بودن که عیان جهل کشیده رد گردان عجبها
مریدان خود را تعلیم کرده اند بر نویسند تا آنکه شاید آن مریدانی و بیعت زده اند
از آن بدعتها قبح اعتقاد نمایند و در این صورت ممکن است که تو بجا
صوفیه صورة قول بهم رسانند و اما بعد از آنکه مریدان و از آن بدعت فارغ شوند
گشتی هر آینه ظاهر شدن این است که تو به پیران سوی نخواهد بود و تا همه را
عظیم بعذاب ابدی گرفتار خواهند گردید و اما حالا بمطلب اصلی که ابطال
صوفیه است رجوع کرده بگوییم که صوفیان هستند که قطعی دوار [illegible]
بهار زرعی شال ترمه میپوشند حاضر ها و لطافتها و تکلف میخورند و خود را
و لباس اهل حق میبرند و مینمایند و بگویند که ما کوچک ابدال نگاه نمیداریم

نمی پوشیم و ترک لذتها نکرده ایم بلکه خوب میپوشیم و خوب میخوریم دیگران
دنیا را معتقد و داریم چیزی که هست این است که اسم صوفیه را بخود کرده ایم
و قایل بوحدت موجودیم اما در بدیها چیزهای دیگر حرف نداریم منتظریم از آن
و از این گفتگو آن است که بخواطرشان میرسد که پیران صوفیه را همین باعتبار ترک
نعمتهای الهی و نگاه داشتن کوچک ابدال مذمت میکنند نمیدانند چرا
برای وحدت موجود و فرد و اقرار میکنند وارد و جیا به بعد از وحدت موجود
و بگویند این وحدت موجود که کسی در اعتقاد نموده است او میگیم چنین نیست
موافق عقل نباشد بلکه از گفته افلاطون و ارسطو حکیم بوده میزان عقل را
ترتیب داده اند ثابت میکنم که گفتار ایشان را بعقل خود میسنجیم تا بیابیم
که راست گفته اند در صدق قول ایشان شک نداریم اما جواب اینها را
که گفتیم ذات الهی در میان مخلوقات مثل و نظیر ندارد و گفتیم بوده است
و اگر گویند مثل دارد و وحدت موجود را مثل ثابت میکنیم میگوییم است
لاشریک له بودار فرد و یکبارگی آنچه در زیر خرقه کفر پنهان دارند ظاهر سازند
تا آنکه مردم ایشان را بشناسند و من بعد فریب نخورند و اگر گویند مثل ندارد
میگوییم پس از چه چیز ذات الهی را شناخته اند تا آنکه حکم میکنند که وجود او

مساویت و اگر گویند ما وجود او را میشناسیم اما ذات او را نمیدانیم جواب
آنکه در صورت میشود که وجود الهی عارض ذات او باشد و اما هر کس اقرار
بآن دارد که وجود الهی عارض ذات نیست و زاید بر ذات نیست پس هیچ
علاج ندارند مگر از آنکه بگویند وجود الهی عین ذات اوست بعد از این میگوییم
در ذات گفتیم در جواب نیز همان وارد است بالازم میآید که هرگاه ذات الهی
نتوان شناخت وجود او که عین ذات است نیز نتوان شناخت
نتوان شناخت چون حکم میتوان کرد که آن وجود عین مخلوقات است
برای نقص بس منعی چون وجود الهی عین ذات است لا به همین آن ذات را
نمیشناسیم یا عقلا در او فکر کنیم شناختن ذات الهی محال و فکر کردن
در او هلاکت چنانکه در کتاب کلینی از امام جعفر صادق روایت شده است
فکر در ذات خدا تعالی چگونه است هلاک میشود و از امیرالمؤمنین نقل شده
که پیغمبر فرمود هر کس در ذات خدا فکر کند ملحد میشود و هر کس در نعمتهای
الله سبحانه فکر کند موفق میشود و از حضرت امام محمد باقر منقول است
حذر کنید از فکر در ذات الهی لکن اگر خواهید نظر کنید در عظمت پروردگار
پس نظر کنید در عظمت مخلوقاتش پس از تعلیم این چنین اماما این معلوم میشود

نشناسد شناختن که ذات خدا یگانه است و کار و کردار است بلکه در ذات الهی گرویدن
هلاکت است پس چون میتوانند اینجماعت که وحدت موجود اعتقاد و اعتقادها می
دارند هرگاه وجود الهی عین ذات باشد بعضی که مدار نه حکم کنند که وجود او عین
هم مخلوقات است با شرک لفظی است یا معنوی بودن آنکه در آن ذات [illegible]
کنند اما سید ایم که چون کار ایشان انکار احادیث نبوی و ائمه معصومین
در اینجا خواهند گفت که ما کار بحدیث رسول و اهلبیت او نداریم [illegible]
ما در فن حکمت مثل سقراط و افلاطون و ارسطو و سایر حکما در کتاب خود [illegible]
ما هر کار نوشته اند وحدت موجود و سایر مسائل عقلی ثابت کرده [illegible]
ایشان بیکنیم اگر سخن از افلاطون و ارسطو درین باب واری داشته [illegible]
والا قول حضرت امیر المؤمنین ع و امام محمد باقر و امام جعفر صادق ع و حدیث [illegible]
با بها کار نداریم در موقت چنین جماعتی را بغیر از آنکه گفتم ایشان از شیاطین [illegible]
و باین سخنان خود را در دریای ضلالت غرق و بهلاکت رسیده اند [illegible]
چرا نگفت چرا که دست از نفحه خسیسات که عبارت از ولایت و متابعت [illegible]
بیت رسول خدا برداشته اند و دست به تاویل و اهیه جهنمی که هیچکه [illegible]
اختیار کرده اند شده اند و متابعت حکما الله در ایشان اثر کرده که با وجود

وادعا

وجود ایشان در وادیهای گمراهی چشم از دوست گیری قاجان در وادیهای [illegible]
جنگ در زمانه و تار در روزهای چند زده اند که قطع نظر از کثافت سخن [illegible]
ایشان هر چند است تا آنکه دست رد بر حرف سنا هم میتوانند کرد که از حکمای
خود باعث آگاهی بحث یه اگرچه از اول شروع در نقل مذاهب [illegible]
حکمای قدیم در ضمن نقل جواب ایشان داده است اما در اینجا
لازم دانست و از برای اتمام حجت عرصه ای چند در باب آنکه
متابعت ارسطو و افلاطون بکار کسی نمیاید بلکه باعث این میشود
که آدمی بگفتارهای قبیح ایشان از طریق مستقیم منحرف شود و قلم
تحریر در آورد تا بر آن جماعت معلوم شود که صرف عمر عزیز در [illegible]
تحت ایشان محض نقصان و خسران است اولا آنکه در آن وقت
که این سقراط و تابعان او از افلاطون و ارسطو در زمان [illegible]
در روی بوده اند در آن وقت از ابتدای آفرینش قریب بچهار [illegible]
و درین مدت دین حضرت آدم و حضرت نوح و حضرت ابراهیم و
حضرت موسی و از جانب خدای تعالی پیغمبران فرستاده شده
بوده و در میان هر یکی از امت انبیای مذکور قطع نظر از انبیا

وادعیا کرده علما و دانشمندان بیشمار در هر زمان بوده اند با وجود
آنکه آنکه نه حکمت سقراط و افلاطون و نه ارسطو در میان بوده
عقل داشته و خدا را میشناختند و با انکار کنندگان وجود
صانع غالب می آمدند و ایشان را ملزم مینمودند پس معلوم
میشود که دین داری و خدا را چنانکه باید شناخت محتاج بتعلیم سقراط
و افلاطون و ارسطو نیست که اگر محتاج باشد لازم میاید که خدای تعالی
در مدت بیشتر از سال این تا تمامی فرستاده باشد دین ناتمام
فرستادن و موقوف علیه اتمام او را بیان نکرده و خدا
روا نیست   آنکه در زمان حضرت رسول ص و بعضی ا
ز ائمه معصومین ع اسم این تعلیم حکمت در میان نبوده بلکه
چنانچه از تاریخ و روایات ذکر کرده اند در زمان یکی از خلفای
بنی عباس این صدای دین در میان مسلمانان بلند شده
باین نحو که چون آن ملعون منظورش آن بود که شیطنتی در میان
مردم شایع گردد که بدان مشغول گردند و دست از تتبع
احادیث آل محمد ع بردارند تا آنکه مردم رفته رفته در طلب

علمی

عموم را از امامان معصوم موقوف دارند که باعث رفع موقف از تنزل بنیان
ملکوت باطل او گردد لهذا کتب حکمت و تصانیف حکما از فرنگ طلب نموده
و بسا عی در تدریس و تحصیل آنها موسوم و سفرای قرار داد تا آنکه در میان اسلام
شایع گردیده و نقل شده است که در سال اول که مردم بتعلیم و تعلّم
حکمت مشغول گشته هفتاد نفر ملحد در همین یک شهر بغداد بهم رسیده [illegible]
تا بحوزات حکمت در بلاد اصفهان چندین هزار ملحد بهم رسیده اند [illegible]
و کثرت علمای دینی و بروز احادیث اهل بیت اند و از هم شده با وصف [illegible]
عالی دین داران مخذول شده و الله غبار در جو ایشان نیش چشم کسی را نمیتوان [illegible]
و اعتقاد در روز بروز بیهای خود مخفی بوده اند حال آن اظهار [illegible]
پس بنا براین که ذکر شد در واقع اگر خداشناسی و دین داری موقوف بر تعلیم
افلاطون و ارسطو داشت چنانچه این صوفیه و حکما که [illegible]
ملقب الاسم یکی اند بدون اعتراف نایند یکی آنکه بگویند
از ابتدای بعثت حضرت خاتم الانبیا تا هنگام حکمت را از فرنگ
آورده و شیوع بهم رسانیده دین خدا کامل نبوده است و مؤمنان [illegible]
چنان که باید نشناخته و کفار را ملزم نتوانسته کرد اگر آنرا بگویند

اعتراف بکفر نمود گرده سزا هستند بود چرا که هیچیک از فرق شیعه باین قایل نیستند بعد
جای شیعه اثنی عشری با انکه هست از پردی در راههای اقاویل حکما که از مخترعات سلطان فرنگ
برواز هر که قایل شوند که دین داری و خداشناسی همین است که کسی مواظب
عمل نمود و اوقات خود را صرف تتبع احادیث و شرایع دین رسول و ائمه هدی که
درسالهاست که اشنیده تا انکه شیطان فریب نخورده و گمراه نشوم اما میدانم
گروه باعتبار اعتراض فاسده و هیوی از خطر خود دارند حالت که اعراض تمام
گر باین فقره رو داده است جماعتی از این طایفه که باعتقاد خود شان
و سالها در مدارس اوقات خود را صرف تحصیل علم کرده بودند و خود را
مشهور دند در مجمع جمع بوده ایم و با وجود انکه فقیر بحمد الله اسلام
و احادیث رسانیده بودم حدیثی در باب یکی از ضروریات دین را از ایشان
نپرسیده بلکه فقیر بایشان تعلیم کردم و عذری میآوردند که مدتی مشغول بوده
حکمت خوانیم و چندین سال است در مشغول خواندن کتب حکمت
بوده ایم و دست ما خالی بود که حدیث بخوانیم در اینجا ملاحظه فرمایند
حیطری را از رحمت پیدا کرده اند از مرای صواب اخرت صرف کرده
وقف برای او قرار میدهند که علما رسیده نشید شیعیان علی ابن ابیطالب

اگاه کردانند

اگاه کردانند که مثل ایشان چه چیز بوده و از خود بروم کدام علم مشغول کرده
بگوییم مدرسه بنا کردن خوب نیست این را میگوییم که اگر اهل علم حدیث و دین دار
در اینجا نشنید و بسبب ان چند که بغیر از افلاطون و ارسطو کسی دیگر نیست
و دران راه ند هسته حسنه این زیاده از حسنه اصل بنای مدرسه خواهد بود
عجب است که کسی خواندن و تحصیل اقوال حکما را بر احادیث ائمه صلوات الله
مجتهدین ترجیح داده مقدم مدانند نهایت بعضی از اینها که هنوز چندان در حکمت
اند که محمد تو نه عذری در این باب میگویند هر چند العذر لیکن است اما راه بدی
وقتی با یکی از فاضلان حکمت خوان گفتگو مینمودم و خواطر ایشان اورد کردم که حکمت افلاطون
و ارسطو کار دین داری نمیاید بعد از ان ساکت شده در جواب گفت که خدا در این زمان
داشتن حکمت افلاطون و ارسطو وظیفه هر کس داده میشود من بتال انکه تحصیل
بار بار با بضاعتی میخواستم در تحصیل علم باز سبب مدار گذار نمیشود و چون میدیدم
وظیفه ترقی در اصفهان بداشتن حکمت است لهذا باین حکمت افلاطون و ارسطو
میکردیم که تفقه و حدیث بمیزان حکیم دریزمان که دست شیطان
و دست اسلام کوتاه است امید دارم که خداوند مطلف همیم عزوجل برادران دینی را
همیشه نگاه دارد از جماعتی که از برای رفع عسرت و تحصیل وظیفه حکمت خواندن مشغول میگردند

در رفع ملال ایشان عطا فرماید که تحصیل حکمت در نظر ایشان وقری نداشته باشد
انکه شک در این نیست که از زمان سقراط و افلاطون تا این زمان علمای که در این فن حکمت
در پیشه درمیان نصاری خصوص در فرنگ بهم رسیده که در اسلام کم از مرتبه انها رسیدن
نمیتوان چرا که ایشان قطع نظر از انکه اصل کتب حکمت حکما را درست دارند بعلت
ایشان بهمین حکمت شده و بان حفظ مذهب خود مینمایند بنحوی که سعی تمام
میکنند که دیگران را از ان مرتبه سعی حکمت باز دارند زیرا که با در زبان ایشان که باین امر مشغول
نمیکنند از برای انکه مراس ایشان بسبب متفرقه شدن بفرقه و بار عیال
متفرق نگردد و ایشان فرقه بسیاری هستند هر سلسله و فرقه بری دارند که او را
دستوری از لباس برای ایشان قرار داده است و هر سلسله ملبس بلباس خود میشوند
کهان هر در کتاب علیحده برای ایشان ترتیب داده است بعمل می اورند هر سلسله
برادر اعلام از اد سلسله دیگر ممتاز نیست و میباید که ایشان همه در یکمدرسه باشند
بری که مجلس ان بزرگ است دارند که اطاعت او را واجب میدانند و در همه
بیرون نمیروند و از ان خانه با اذن او حرکت به بیرون نمیکنند و اگر اذن حرکت
انهم در راهی کجا است با رفیقی که آن پر مقرر کند و اگر صبح رفته اند پیش از ظهر باید
برگردند و اگر بعد از ظهر رفته اند از شام باید مراجعت کنند تا انکه شب در ان

در خارج اطاق نمانند و در هر یک از این کتب خانهای ایشان چهار
مدرس است در در آب و هر صبح نفر در هر یکجا جمع میشوند و کار ایشان هم
هر روز از طلوع صبح در مدرسه میروند و مشغول درس و بحث میشوند تا
ساعت ظهر مانده بعد از ان در درس پیرون می آیند و بقدر یک ساعت
در اطاق تنها که دارند مشغول مطالعه می گردند اگر چنین نکنند بدری حرمت
ان مکتب را می نمایند بعد از انقضای این یکساعت یکدیگر را ملاقات مینمایند
همه یکبار ملازم خارج سلسله از حجرهای خود بیرون آمده در خانه بسیار
طولانی و وسیع که در هر طرف حجره دارد داخل میشوند و در ان منقل
می نشینند و ان کسی که در ان زمان درس حکمت میگوید بر بالای سندی
اتی نظره قرار داده اند میرود و دستوری است که در هر مدرسی دیگر
می گوید بعد از ان که استاد رسیده قرار گرفت دو نفر از شاگردان
هر روزه تعیین میکنند در پای منبر می نشینند بعد از ترتیب این وضع
فن حکمت مسئله را می دانند مشکل است مطرح میسازند و در بالای این
در مسئله بحث می نمایند و آنها قدرت ادراک خود جواب
میگویند و چون استاد در بالای منبر میبیند که شاگردان دست کم ملزم شوند

خود جواب این مسئله را بگوید بعد از آن استاد دیگر استادان مباحثه کرده بحث را تا آخر
از استاد در میمانند و بعد از آن مسئله دیگر در میان میاندازد و به دستور
اول ابتدا با شاگرد و بعد از آن استاد در آن مسئله گفتگو مینمایند تا زنگ
بطور از زنگ دیگر دوباره نواخته میشود و همین که صدای زنگ بگوش ایشان
خورد همه از اطاق یکدفعه بیرون آمده به خانه دیگر که برای سفره اطعام خلق
مقرر است داخل میشوند و در آنجا هر کدام جای معینی دارند که مینشینند و نهار
از نهار با آنکه باصطلاح صوفیه هنوز بمرتبه کمال نرسیده اند در میان استاده
و بنوبت قیام دارند در مطبخ خوردنی آورده پیش ایشان میگذارند مقدار
که هیچ یک خوردنی میاورند همینکه یکقسم خورده شد قسمی دیگر پیش میاورند
تا پنج قسم تمام شود و همینکه از خوردنی فارغ شدند برای ایشان که در سفره زیاد
که در پیش او گذاشته است میریزند در زنبیل و در میان اطاق نزد استاد به بطور
سخنی خود که دارند فاتحه میخوانند و بیرون آمده هر یک به اطاق خود میروند
تا دو ساعت بعد از ظهر میخوابند اما همین که وقت ساعتی که در هر مدرسه دارند
دو ساعت بعد از ظهر میرسد از زنگ نواخته میشود و باز در گاه میروند و در آنجا نیمساعت
مشغول مطالعه میکردند تا استاد دیگر آمده و بالای منبر برود و درس شروع میکند

بدرس حکمتی عزازان که صبح گفته شده است و بدرس خواندن مشغول میشوند
تا دو ساعت مانده به شام که صدای آن زنگ دیگرباره بر میآید از منازل خود
بیرون آمده بهمان دستور در اطاق طولانی جمع میگردند و بهمان نحو از زبان
استاد از بالای منبر رفته و دو شاگرد خود را در بالای منبر دو انبر بالا
در مسئله مشکل بحث میکنند و بعد از این با استادان در این نوع حکمت بهمان
وضع کرد که گفته شد بحث میکنند تا شام شود و همین که تمام شده همه بیرون آمده
در یک جا جمع میشوند و در آنجا یک ساعت بهای و هو مشغول میگردند تا زنگ باز
نواخته شود و بهمان سفره خانه میروند و بترتیب چاشت شام میخورند و بعد از
فاتحه بیرون میایند و در منزل دیگر یکشب مشغول هستند به قدر یک ساعت که باز
زنگ میزند و این صدای آخرین علامت وقت خوابیدن است و دیگران را دیگر
نه زن دارند نه عیال و نه وجه معاش و نه لباس چرا که همه خرج ایشان را برای
زنان در آن سکان جدا کرده اند بدون آنکه ایشان چیزی از آن داشته باشند
و بعد از اتمام هشت سال از این مدرسه به مدرسه دیگر نقل میکنند از برای
تحصیل علم دین خود در آن مدرسه که خالی شد شاگردان دیگر می آیند که
هرگز هیچ مدرسه خالی نمی ماند در آن ولایت و شاید آنکه فن حکمت درس

سیه همه مثل اینجا نیست که کتاب بدست بگیرند و یک کتاب بخوانند درس گفت
بلکه دستور است که آن دو نفر استاد که در آن مدرسه درس میگویند دو سال
یا کمتر پیش از این پس او را خبر میکنند و در دنباله کتاب افلاطون و ارسطو
کتابهای حکمت را نزد خود گذاشته و تصنیفی میکنند و در هر مسئله قولی اختیار کرده
او را به دلیل عقل ثابت کند و در اول هشت سال آن تصنیف خود را تعلیم
شاگردان میکند و ماه بماه هر مسئله که در هر روز تعلیم کرده و قولی که
در این مسئله اختیار نموده است چاپ کرده در یک ورق کاغذ می نویسد و در مدرسه
بچسباند تا آنکه همه استادان از مدرسهای دیگر که این دستور را شنیده در
یک روزی از ماه که برای این کار تعیین کرده اند و آن مسئله را که ایشان
کرده است ببینند و در هر یک از آن مسئله که خواهند با آن استاد و شاگرد
جز برای همین کار رفته است بحث کنند و او باید همه را جواب بگوید تا الزام نشود
غرض از ایراد این حکایت این است که این حکما که حالا در میان اسلام خود را حکیم
میدانند و بسبب کلامی چند که از شفا و غیره خوانده اند ایمان خود را بباد داده و بی دین و
ایمان مسلمانان شوند و میگویند که ما با حدیث کار نداریم و ارباب حدیث تعلیم داده
شفا چند اند و ما را باید موافق عقل چیزی را قبول کنیم نه بنده و ندهند که اگر از

از حکمت افلاطون و ارسطو عقل انصاف را بهم برسانیده اند که بدون احکام شرع
پیش به مذهب ما حق را مقرر است بشناسند و ثابت کنند پس چنانکه بدون
این فرنگان که بنای مهارت بر حکمت حکایات و اصل حکمت نزد ایشان است
و قائم تر این مذهب باشند و چون بخلاف این است معلوم میگردد که بدون متابعت
شریعت نبوی عقل در هیچ امری مستقل نخواهد بود و اقوال حکما که مجرد از عقل
و خیال است بکار دین و دینداری نمی آید اما ایشان آنچه گمان میبرند که
نکرده و اقرار کنند که دین نصاری توحید است چرا که چنانچه قبل از این مذکور
گردید محققی که نصاری دارند در همین است که میگویند که نصاری در توحید
مجمل ورزیده اند در واقع حمایت این او قارابا نصاری
ایشان وحدت وجود را از حکما اخذ کرده و ایشان نزد در این اعتقاد
نصاری نیز میگویند که این نکته را از افلاطون و سایر حکما مانده است هرگاه
جاودانگی در خانه یکجماعت اند و دیگر شناعه چه صورت دارد و
که کریمه و قالت الیهود لیست النصاری علی شیء و قالت النصاری لیست الیهود
علی شیء شامل ایشان توانند کرد چرا که در یهودی بودن کسی که
حواریان نیست که به تورات از این قطع نظر اینجا

و نظر بهمان پیغمبر نموده و عبرت بگیرند که تهمتها بر حضرات ائمه معصومین صلوات
الله علیهم کرده‌اند و از اعتقادی که به بزرگواری داشتیم باز میگردد اگر در آن دین متولد شده
بودم و حکمت حکما به نحوی که مذکور شد خوانده بودم برای من حقیقت و حق
پیدا نموده و اختیار کردم ایشان نیز چنین کنند و الا که دست از اقوال حکما
و دست برداشته‌اند و احادیث اهل بیت در نظر ایشان قدری ندارد
و از برای ایشان بهتر است که به مضمون کل شیء یرجع الی اصله عمل کرده و از
در اینجا هر چند به جهنم میروند اما چند روزی به سبب شرب خمر و ارتکاب محرمات و
استماع نغمات با بقیه تعیش بکنند و فایده دیگر دارد که عدد ایشان با اسلام
کمتر میشود زیرا که اگر در میان اسلام باشند هم خود در دنیا زحمت‌اند و به جهنم میروند
و هم اسلام از ایشان زحمتها میکشند چرا که گوسفندان گله اسلام را از راه برده و به
جهنم میکشند ممکن است که این جماعت از راه عناد بگویند که اگر تو عقل پیدا نموده
و حکمت پیدا نموده دست از آن دین برنمیداشتی و مردم را از پیروی عقل و حکمت
منع نمیکردی جواب میگوییم که لعنت بکسی که راه عقل و حکمت را اثبات کند اما
کدام عقل و کدام حکمت نه آن عقل و حکمتی که این جماعت میگویند مراد آن کسی است که
یافته عقل و حکمتی که خدا و رسول قرار داده‌اند شناخته‌ایم چون الحمد لله و المنة

و راه عقل و حکمت را یافته‌ام با بدو طایفه لازم است که خاطر ایشان کنم با بدانم
که راه عقل آن است که کسی توفیق یافته پیروی حکمتی که عبارت از احکام شرایع
است نموده و توقف کند بیانات حق که به تعلیم انبیاء و اوصیاء است خصوصاً
حضرت رسول و اوصیاء آنجناب که خدای تعالی ایشان را برای هدایت مردم
فرستاده است و بیانات باطله که تعلیم حکمای یونان و غیرهم است و اگر به تعلیم حکمت اشتغال
نماید منظورش از یاد گرفتن رد قول ایشان باشد زیرا که طریقه ایشان باطل است
هرکه گمراه شده است و در و گمراه شده است و بواند فایده این شعر همین است که کسی که مشغول
درس و بحث حدیث شرع پیغمبر خود گردیده و نوشته از برای آخرت خود تحصیل کند
چرا که حکمت واقعی احادیث است و متابعت احادیث راهیست که به بهشت میرود
و با فرق میشود میان شیعه و کافر اگر این جماعت که پیروان حکما اند بگویند
که ما از برای رد کردن اقوال این جماعت کتب ایشان را میخوانیم
از طریقه ایشان اطلاع بهم رسانیم   میدهیم که بر تقدیری
مقصود این باشد لازم نکرده است که کسی اوقات خود را منحصر در تتبع
کتب حکما کند و چنین نیست که خواندن کتب ایشان واجب یا استحباب
بهم رساند چرا که اگر منظور رد کردن است همچنین که رد مذاهب حکما باید

با همه گروه مذاهب باطله که در عالم است نیز خوب است پس اگر غرض مذاهب حکما
همین اطلاع بر طریقه ایشان است گرفته و میخواهند که رد آن نمایند چرا که مذاهب باطله
دیگر را ابتدا شروع در آنها نمیکنند و مطلع نمیشوند و از برای رد مذاهب حکما خود در
نکرده است که این کس الله رد گمراهی باطل ایشان به هیچ که کسی سررشته جزوی
از دانشش ببرد بلکه از برای رد آنها همین کافی است که هر اندیشه ایشان
به چه دین بوده‌اند و به کدام کتاب را از پنج کتب عمل کرده‌اند و کدام پیغمبر از
پیغمبران اولوالعزم ایمان آورده‌اند چون ثابت کنند که به هیچ پیغمبر ایمان نیاورده‌اند
و به هیچ یک از پنج کتاب را قبول نکرده‌اند ثابت میشود که پیشوایان گمراه و
اهل جهنم‌اند و هرکس پیشوایان اهل جهنم بجوید جزا است که به بهشت نمیرود
و اگر این معنی انکار مینمایند که ایشان پیشوایان اهل جهنم بوده‌اند نسبت الله
نشان بدهند که در کدام کتاب یا حدیث وارد شده که در روز قیامت
برای علمهای انبیای اولوالعزم علم سقراط یا افلاطون یا ارسطو قبله میگردد
یا بگوییم ایشان در زیر علم آنها قرار میگیرند و در سایه آن به بهشت
میروند اما میدانم که حکیم مذهبان از شرم و حیا در جواب خواهند گفت
این که تا بگویند وقتی است که سقراط و افلاطون و ارسطو با کمال متابعت ایشان

گفت شنیده‌ام که تو در خانه خود اردکی نگاه میداری با وجود آنکه اهلش فریاد
میکنند و دست گفت که من اردک را به واسطه تخم کردن نگاه داشته‌ام
تا آنکه تخم بگذارند و اردک بچه‌ها بهم رسانند سقراط گفت که من این بچه‌ها را
برای فروختن نگاه داشته‌ام اتفاق روزی آن
اردک‌ها پای باد خشونت کرده و فریاد برزد چون دید که سقراط هیچ نمیگوید
آنچه برداشته بر سر او ریخت سقراط با کمال خنده بر زبان گفت
دانستم که باران عظیمی در عقب او خواهد آمد و بعد از آن نقلها که من میگویم
سقراط خود اقرار میکرد که من شیطانی دارم که مرا از ابتدا خبر میدهد
الحاصل که پیرو سقراط افلاطون و ارسطو بوده جمیع که خود در اسلام
همچنین بر اقوال او پس از گفته رسول خدا و ائمه هدی
در روی زمین معلوم میگردد که مذهب اینها چه مذهب بوده
ایشان به کجا خواهند کشید اما تعجب از این است که این جماعت
سقراط تعلیم کرده است رد نمیکنند و شیطانهای او را قبول
و اما سخن حقی که سقراط گفته است هیچ ذکر نمیکنند
که سقراط بعد از آنکه بخود افتاد شاگردان خود تعلیم کرده است که به فضل خود

خیال کردن پوچ است پس اگر همچنان که سقراط از کتاب ... کتب
یکی از انبیای سلف باشد بضعف عقل خود اقرار کرده جا را که در آن ... نبود
دست از خیال کردن در اشیا خصوصا ذات الهی بازداشته بود و بسکه از
هرچه از من بالاتر است هیچ کار باید نداشته باشد این جماعت نیز چنانکه ... آن
مجید برده‌اند که کتاب حکمت ... است و او را از آنان که در علم ... نسخه
تعلیم بیکرف واقعی بود خود دست از خیال کردن در وجوب خدا که ...
او بجایست برسیده اشنده مثل سقراط اقرار میکردند که هرچه از ما بالاتر است
چه کار بوده نداشته باشیم ازبرای ایشان بهتر بود چرا که چون کنه ذات خدا را
دانستن محال است بعد از آنکه بسبب خیال کردن در دو گمراه شوند ... تعلیم
جواردند و ما رسطو و افلاطون بجهنم خواهند رفت و در واقع هرگاه سقراط ... های دیگر
برات اگر مرضی ندارند چرا در اینجا جاهش میدانند و بر روی از ... معصوم
که این حکمای اسلام مرضی دارند که دوای ... علاج او میکنند ...
راهیست و ایشان اثر هیچ جاهل قدم در آن نگذارد الحمدلله که ...
آن راه مینیت و حکمتی که امروز میدانیم نه آن حکمتی است که افلاطون
و ارسطو تعلیم داده‌اند اگرچه در این حکمت گمراه کننده استاد بوده‌اند امروز

بدینی

نمیکنیم با بیعقابست که در کتابهای انبیا وارد شده قایل نشویم چرا که ایشان
که این اول کفریست که زیرا که ... بر روی کتب حکما این جماعت اظهار میکنند
هیچ کافر از آن کتاب از آنکه ... است و بعقل ناقص خود بجهالت ... کافر
چند که بتعلیم شیطان سخن گفته‌اند بواسطه آنکه بنی آدم را گمراه کنند ... میکنند
و انکار میکنند چرا که صد و بیست و چهار هزار پیغمبر که خدا ... فرستاده است
و از آن خبر داده‌اند و رد مینمایند کلام الهی را که در همه کتب اشعار بر وقوع قیامت
کرده است و اگر وقوع قیامت را چون خودشان بآن قایل نشوند و ما
در آن اعتراف میکنیم پندارند که محض ادعاست هرگاه ما ... گفته باشند
از آنها که کتاب آسمانی را هرچند که محرف باشد خوانده اند
تا بر ایشان روشن گردد که آنچه در باب روز قیامت پیغمبران
صلوات الله و اوصیای ایشان خبر داده‌اند همان است که در کتب
ایشان خواندیم خبر داده است بر ایشان معلوم میشود که آنچه ما گفتیم ... بتعلیم
شیطان سخن گفته‌اند تا آنکه بنی آدم را گمراه کنند مخفی از علما ... اگر
آنکه کتاب کالوین را مطالعه ... میدانستند که این حکما چه
نحو مردم بوده‌اند زیرا که کالوین که کتاب لغة یونانی معتبر است ... صاحب آن

حکیم نصرانی بود و در لغة ... در باره سقراط که استاد افلاطون و ارسطو
بود میگوید که سقراط است آنکه پیش ... حکیم در نزد شیطان تعلیم گرفته است
و بعد از آن پیش ارکلای حکیم رفت و در نزد او درس میخواند و بعد از آن ...
عمل داشت و بعقل خود اعتماد کردن پوچ است کتاب حکمت ... را بعد از آنکه ...
درس آن کتاب مشغول گشت بنا کرد آن خود فرموده که هرچه از من بالاتر است ... هیچ
کاری نداشته باشند و شاگردان حکیم در باره سقراط نقل میکنند ...
در باب ذات اشیا و ذات خالق هیچ مباحثه نکرد از برای آنکه میگفت ادراک
ادراک حقیقت اشیا از عقل انسان بلندتر است یعنی آنها را نمیتوانند یافت
بعد از آن بچند فقره کالوین نقل میکند که سقراط دو زن داشت ...
در آنها بسبب آنکه سقراط کریه منظر بود و ... طبع او ضعیف ... بود و او را آزار میکرد
روزی که سقراط لنگ زده و از خانه بیرون کرده بود و دوباره صدای ... از منزل
... بود دوستی از دوستان او از او پرسید که زن چنین را چرا
از خانه بیرون نمیکنی در جواب گفت میخواهم در میان خانه ... خلق او ...
عادت فرمایم که چون بیرون روم ... که بمن رسد گوارا باشد و در ...
بکفایت خود گفت این ... تاب تحمل شنیدن صدای او ...

دگر

اعتقاد صوفیه و حکمای ... ایشان بوده‌اند چرا ... از نسخ الهی غافل
و ... بامنع و ... الله و ... انشده پس بنابراین که این قوم ...
و گمراه کننده‌گان بعقل خود مغرور بوده‌اند بنحوی که میگفتند پیغمبران ...
مبعوث شده‌اند ما کاملیم و احتیاج براه نمائی نداریم این است که ...
ایشان از اشخاص بر طرف نمود ... کردیده و مردم ...
این جماعت بسبب رای فاسد خود به یک نوع غضبی گرفتار شده اند ...
بر روی ایشان نگاه داشته و سخنان ایشان از جاده منحرف کرده ...
که خدای تعالی فرج آل محمد را قریب گرداند که هر کس بآنچه اختیار کرده ...
با محزون گردد   در بیان ولایت اصل دوم دین نصاری ...
مراد العزیز آنکه الله تعالی که آنچه از عبارات کتب نصاری در فصل اول ...
شده و لایق بود که ایشان از برای ثبوت ثلثه با هم ... العبارات ...
... اثبات مدعای خود می آورند و بعنایت الهی رد و بطلان اعتقاد
ایشان را دادیم و ... بعبارت را با جواب حضرت خاتم الانبیا ...
از باب رجال کرداینده و در این فصل آنچه مذکور میگردد در دلایل ...
در ثبوت جز بودن خدای تعالی بدن آنکه ثبوت پسر و روح القدس ...

حش

نامیده بجهة نمرودی آورده چون پیشش نهاده همت این داعی دوام دولت قاهره
آن است که هر عبارات که بنظر فقیر درباب ثبوت تثلیث در کتب خود ایشان مسطور است
اعم از آنکه دلالت بر مجموع تثلیث بکند یا بر کل واحد منفرداً کرده بدین اسلام از ابطال
برای ایشان جاری کرده‌اند تا آنکه نصاری هیچ وجه مستمسکی در دست نداشته و حجت بر
ایشان تمام گردد لهذا هرچند در فصل اول بیان بطلان پدر بودن خدا و پسر بودن
عیسی و روح القدس نمودیم اما عبارات دیگر داشتند که باعتقاد ایشان
دلیل هر یک از این ثلثه بر تنهائی میشد و ممکن بود که بگویند حکم بتجزی
غیر حکم کل واحد است بنا بر این دلایل هر واحد از این ثلثه که ایشان دارند
در فصل علیحده مذکور میگردد و در ذیل آن بطلان دلایل را ارقام مینماید
و این فصل مشتمل است بر بیان ادله نصاری درباب پدر بودن خدای تعالی
و رد و بطلان آن دلایل بعون الله العزیز که بسط فقیه اعتقاد دارند و میگویند خدا
خدای که یکیست پدر است در مقام بیان نمودن این معنی میگویند چون
خدای تعالی بهم رسانیده است از این صفت او تعددی مفهوم میگردد
و این بهم رسانیدن دو نحو است یکی آنکه ایجاد میکند و از عدم بوجود میآورد
و باین معنی میگوئیم که خدای تعالی پدر عیسی است زیرا که مرادف این معنی پدر

هم

بتوفیق خدا اشتهار از نشر کردن محمد شاه اخبار را این حدیث رسول خدا صلعم که کلاه مسلمانان
بپرسانم و حالات قریب بدوازده سال است که چون داشتم که از اراهی
که از متابعت حکما بدست میآید بر راه جهنم است و حکمت ایشان بجای باب برادری
جهنم کشیده است و هر کس در آن قدم میگذارد و میشود که نفر و بجهنم فرود خواهد
دست از آن برداشته و حرفها در آن نزده ام و چشم نمایند از خود را
بگفتگوی حکما و اقوال ایشان بجنبانم زیرا علاج چون میبینم که این حکمت در این
زمان شایع شده و در پای اهل اسلام مجملا این است که از زده آن نتیجت
یا چند کمراه و قات مصروف کرده و لا این مقدمات نه از راه آن که چون
عقل خود را بتعلیم حکمت رهایش نموده ایم اینها را میگویم بلکه از راه آن است
و فی در دریای فکر و تتبع اقوال حکما غوطه خورده ام و دانسته ام بسبب
این دام در دنیا چه کارها میکند و چه قدر کسان از اهل ایمان مقید گردانده
... چنانچه بنده را در آن زمان گذر بر رشته‌های اقوال حکما
کشیده بود حالا بحمد الله که از آن دام جسته خود را بخلص
دین محمدی ص انداخته ام سعی میکنم که شاید این دام را از
خدا برداشته و ایشان را خلاص کنم من آنچه

میگویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال و اگر بداینه نصیحت مرا بشنوید
و اگر نخواهند نشنوند و اگر چون نصاری در تعصب مانده و هر کس از ما شنیده
بجهنم برود ما بجهنم بر تقدیر من کار خود را کرده عذری بدرگاه الهی داریم و ثواب
آن از حق سبحانه و تعالی طلب مینمائیم و این خود معلوم است که ما را برادر دین
مذهب حکما حرجی لازم نمیآید و نقصانی نخواهیم کرد چرا که بر تقدیر صدق قول
ایشان که همه چیز خداست و اگر این مذهب را نداشته و از دنیا برویم
بنابرای ایشان باز یک قطره از آن دریا و خدائی برای خود خواهیم
بود بنابر آن که خدا باشیم کسی نمیتواند ایراد بما بگیرد که چرا خبر را
خدا ندانستی اما این احتمال هم میرود که حرف ایشان غیر صواب
و طریقه مذهب ما حق باشد بنابراین حشر خواهد بود و پای حساب
و میزان در میان خواهد آمد این جماعت با خود فکر کنند که در آن روز
چون از عهده بر میآیند و کدام پیغمبر ایشان را شفاعت خواهد کرد و دیگر آنکه
معلوم است و بتواتر رسیده است که هیچ زمین سوای زمین لوطیان
در زمین قوم لوط لعنت چنین که همه کس میدانند و تا قیامت از آن بازگو نماید
گرفتار شده است پس در واقع اگر این حکما جماعت خود چه میبود

النفقه

همه مخلوقات است و گفته‌اند بهم رسانیده است که از خود مثل خودی بوجود آورد
میگویند باین معنی خدا را پدر حضرت عیسی میدانیم و تفاوت پدر بودن خدا و پدر
مردم صاحب اولاد این است که مرد بواسطه التهاب جسمانی مثل زن و فرزند از هم
مثل خود از او بهم میرسد اما ذات الهی چون پیش از آنکه عیسی بهم رسد
بودن نسبت به پسر خود که در زمان فرستادن او بدنیا علیحده ثابت است او را
از خود نه بواسطه التهاب جسمانی بلکه بخیال و خواهش خود مثل خود نه از خود جدا
کرد بسبب جمیع التهابات واحد مثل خود قدیم بهم رسانیده است با مرتبطی که نصاری
نسبت بذات الهی میدهند و مردمان اگر فکر کنند که این چه نحو نامربوط
این اقرار را که ... ما میپسندند و تأمل میکنند که چنین اقرار را کدام
از ما قبول میکنند و ما چرا خود این را قبول کرده بنای این و ایمان خود را
بر آن گذاشته ایم اگر کسی از ما بپرسد که چون میتواند بود که ذات الهی
با وجود آنکه واحد من جمیع الجهات است چیزی از خود متولد گرداند و از او
هیچ تفاوت نداشته و چون خواهش قدیم باشد چه جواب
نقش چشم بسته او رسیده است بنحوی که فکر نمیکنند که این
را بچه دلیل ثابت میکنیم چون ... ختم الله علی قلوبهم و لهای

او را تو نور توفیق عطا باد است بهمچنین از این فکر را بمیان قسمه و چون انتقال از برای
این نام بودها مراد نبود برای آنکه اگر کسی کیفیت این معنی را از ایشان سؤال
کند بآن جواب ناصواب که از زبان ایشان در حقیقه مذکور شد میگویند برای
سرگشتگی بیشتر داخل دین ناستوده در یا عشقها کشتی اورا انبیوانی خوابیدی از
فرو میکنند چون رد جواب نامعقول ایشانرا در بیان رد اصل اول گفته ایم در
اینجا همین قدر کافیست که گرویدن چنین مذهب باطل چنین جواب نامربوطی
در کار است اما چون دلیل نقیح چند از کتب اناجیل دارند و پادریان ایشان
از برای آنکه عوام الناس را بر بیایند و بفریبند بیرون آورده اند الحال آنرا
در این مذاهب باطل محکم داشته بشنید لازم دانسته ام نقل جواب آنها نمایم
که خدا توفیق دهد تا عوام الناس ایشانرا از چنگ آن گرگان بر کر خلاص نمایم
عبارتیست که از فصل هفتم انجیل متی نصاری آورده اند که
که حضرت عیسی به بنی اسرائیل فرموده است که بدانید که نه هر کسی که رب رب میگوید
داخل پادشاهی بهشت میشود بلکه کسی که خواهش پدر من که در آسمانها است
بجا بیاورد داخل پادشاهی بهشت میشود و در اینجا پادریان بعوام الناس میگویند و معلوم است
که این خدا ایشم پدر حضرت عیسی است زیرا که عیسی خودش او را پدر میگوید پس بفتحان

گفت

گفت که عیسی دروغ گفته است پس ثابت است که او پسر خدا است مراد میباشد
میگوئیم یا در بیان دروغ گفته اند چرا که از این عبارت انجیل متی نامعقول
لازم نمیاید لازم نمیاید بجهت چند   اولکه حضرت عیسی میگوید نه هر کس که رب رب میگوید
داخل پادشاهی بهشت میشود بلکه هر کس که خواهش پدر من بکند داخل پادشاهی
بهشت خواهد شد از این معلوم میگردد که این پدر غیر آن رب است زیرا که اگر او
همو بودی است حضرت عیسی لفظ پدر و رب را با هم جمع کند و این نحو گوید
هر کس پدر رب میگوید داخل پادشاهی بهشت میشود بلکه [illegible]
حضرت عیسی معلوم شد که پدر غیر رب است و نصاری پدر را رب [illegible]
در کجا میتوان گفت که از این لفظ پدر پروردگاری که رب است الحق
بوده است زیرا که اگر این مراد بوده می بایست از برای آنکه همه کس خدا را
دانند لفظ پدر رب را با هم جمع کند اما چون لفظ رب و پدر را
بنحوی ایراد کرده و مغایرت مفهوم میگردد و نه در اول او نه در
او جمع نموده است جزم است که نه از این پدران رب و نه از
آن رب این پدر اراده کرده است چرا که آنحضرت عیسی دانست خدای
تعالی جسم نیست و مکان ندارد و در همه جا حاضر است مکان متعلق است برای او

ثابت میتوان کرد دیگر آنکه در میان طایفه یهود جمعی بوده اند که گمراه شده و خدا
را جسم میدانستند و حضرت عیسی از آن خبر داشت پس اگر مراد حضرت عیسی از این
لفظ پدر آن رب یعنی پروردگار عالمیان بود این قید را که ساکن در آسمان
است مذکور نمود که سبب ازدیاد گمراهی یهود گمراه از عبارت او اثبات
جسم بودن خدا کنند حق و درست آن است که این قید را حضرت عیسی از برای آن
آورد که از لفظ پدر او را بلفظ آورد و حمل بر پروردگار نمایند و این قید چون
مفاد حیثیت است رفع آن توهم کند و مراد آنحضرت از پدر در این عبارت حضرت
خاتم الانبیا محمد مصطفی بوده است و معنی چنین میشود که حضرت عیسی فرموده
است ای بنی اسرائیل آگاه باشید که گمراه نشوید و دانسته باشید که
داخل راه بهشت شدن اعتبار بزرگه پدر من است که اگر چون همه پیغمبران از نور او خلق
شده اند و بهم رسیده اند و من بزرگ پیغمبر تمامم هم از آن نور بهم رسیده ام و پیغمبرانرا
این سبب چون اصل من از دوست گویا من پسر اویم و او پدر من است و ساکن
در آسمان یعنی در عرش مجید نور او ساکن است دیگر آنکه چون او دین پیغمبر
مادر من مریم مراد بود بدین سبب او را پدر میگویم و در این نزدیکی باید خواهد آمد
و دین تازه از جانب حق سبحانه و تعالی برای شما خواهد آورد و در دین

اراد

او بهشت باید میباد انجود بغره شوید و بگویید که ما اسم رب پسر بر دین رب
داریم و پیغمبری داریم همین ما را بس است و احتیاج نیست که ایمان بر بیاوریم
بدانید که در حقیقت او بدنیا پا بید هر چند بشارت رب بکید و دین خود را
بتوسط موسی کلیم الله بشما فرستاده نگاه بدارید اگر با او ایمان نیاورده باشید در
زیر علم پادشاهی او که پادشاهی بهشت است داخل نخواهید بود زیرا که در زیر علم
نخواهد رفت مگر کسی که با او ایمان آورده باشد و موافق دین او که خواهش او است
راه باشد چرا که خواهش خدا است و خواهش خدا آنست که هر کس در هر دین
که باشد که دین حضرت موسی باشد در زندگی او مبعوث شود و از دین خود
برداشته با او ایمان بیاورد و موافق دین او که از جانب پروردگار خواهد آورد
رفتار کند و بدین سبب در زیر علم او داخل شود و انصاف بدهند
که تفسیر عبارت حضرت عیسی این نحو که کردیم مناسب تر است یا آن تفسیری
که نه موافق عبارت و نه مناسب مذهب که اهل کتاب اتفاق بر آن دارند
زیرا عکس اهل کتاب خود را فهمیده باشند چشم بر دین خدای تعالی از این عبارت
باز تفسیرات آن ظاهر میگردد و قائل میشوند و موافق عقل است نه باید که
چنانچه حضرت داود در باره ایشان میفرماید میدانستند و هیچ فهم

اخر خود توبه میکرفته و اکر بقول پیغمبر خود حضرت عیسی که خبر رسیده بود از آنکه حضرت
خاتم الانبیا در روز قیامت پادشاه است و شفاعت کننده است امتان را
رنگ خواهند آورد و در آنکه شفاعت عظمی در آن روز از حضرت محمد مصطفی است
الحمد لله چون ما را شکی در این نیست که شفاعت عظمی از مخصوص کرامت
بعطیه رنک و رتبی مخصوص آن حضرت میدانیم مناسب است که بکوری
چشم نصاری حدیثی دلالت را بمعنی میکند نقل کنیم که نمک داغ ایشان
کردیده و موجب سرور سینهای امت محمد مصطفی بوده باشد روایت شده از
حضرت صادق روایت کرده است که روزی فاطمه زهرا صلوات الله علیها
از پدر پرسید که در روز قیامت ترا کجا ببینم فرمودند پیش در بهشت وقتی که علم
و شفاعت کشیده ام خود را بسوی پروردکار خود کفت ای پدر اکر ترا آنجا
کجا ترا ببینم فرمودند نزد حوض کوثر در جایی که امت خود را آب دهم
کفت ای پدر اکر ترا آنجا نیابم در کجا ترا بجویم فرمودند پیش صراط
من ایستاده باشم و کویم پروردکارا امت مرا سلامت از صراط بکذران کفت
از آن جا نیابم بکجا فرمودند مرا نزد میزان بیابی ایستاده باشم و کویم
خداوندا سلامت دار امت محمد را از عذاب کفت اکر آنجا ببینم فرمودند کنار جهنم

جهنم وقتیکه ایستاده باشم و منع کنم شرارها را و زبانهای او را از امت حضرت
فاطمه از شنیدن اینها شاد شد ای عزیزمن ما را که بغایت الهی جمیع
پیشوا و مقتدای دولت در دامن شفاعت او زده ایم امیدواریم
برکت آن حضرت از شفاعت او بهره مند کرده اند بفضل خود از کردار
درکذرد چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر
که باشد نوح کشتیبان اما از احوال نصاری که با وجود آنکه جمیع کتب
علما و احوال آنحضرت پر است و حال امت متابعت که از غیر
مصطفی شده است این کور باطن توفیق نیافته اند که بدیده تامل در اشعار
نگاه کرده و خود را در ملک امت آنحضرت داخل کردانند این بود و همان
قطع نظر از آنکه عبارات کتب خود را که مشعر بر احوال خاتم الانبیا است
نفی میکنند بتعلیم شیطان کفرهای عظیم که حالا اعتقاد دارند از آنها است
که نصاری در اثبات این کفرها خود را دارند عبارت در فصل دوم
همان انجیل است که حضرت عیسی میفرماید هر کس که مرا اقرار کند در حضور مردم
اقرار خواهم کرد در حضور پدر خود که در آسمان میباشد و هر کس در حضور مردم
انکار کند من او را انکار خواهم کرد در حضور پدر خود که در آسمان میباشد

از انجا بر استدلال پدر بودن خدا تعالی است بحضرت عیسی میکنند و میکویند
که این پدر که حضرت عیسی میکوید خدا تعالی است پس معلوم میشود که خدا تعالی
میباشد و در انجا بر بادریان ایشان از راه حماقت معجز لفظ پدر کفتن
عیسی چون بنا میشد که آن پدر است خطا کرده و چندین هزار کس با خود
زیرا که حضرت عیسی میکوید هر کسیکه اقرار کند که در حضور مردم من او را اقرار
خواهم کرد در حضور خدا و پدر نیست و هر کس انکار کند مرا در حضور مردم من او را
انکار خواهم کرد در حضور پدر خود که خدا است بلکه بر دو جا لفظ او
خدا ذکر کرده اند پس از انجا ظاهر میشود که این پدر که حضرت عیسی میکوید خدا است
تا آنکه این نصاری این ما بر بوط را میکوید چرا حضرت ام نباشد که پدر عیسی است
این پدر میکوید خدا مراد پدر میکویم الکال در آسمان است و این عبارت
چنانچه سابقا کفته شد دلالت بر جسم نیست دیکر چه چیز از این میدارد نصاری
این پدر میکویند خدا مراد است پس معلوم شد که معنی کفتار حضرت عیسی است
باشد با وجود آنکه میکویند بر جسم بودن آن پدر حکم کنند و معنای آن را
ایشان نفهمیده اند بلکه تفسیر آن متعلق میشود باز با حوال خاتم الانبیا
چون حضرت عیسی کرده است خود را از بعثت او در حضرت خاتم الانبیا

میکرد و در این عبارت بزبان خود میفرماید که بر شما واجب باشد که زمانی
خاتم الانبیا نزدیک است و من بشارت دهنده ایم وقتیکه او مبعوث شود هر کس که
بوحدانیت حق تعالی و رسالت من شهادت دهد و بعد از آن اقرار کند
و رسالت او ایمان باو آورد و در من لازم است که روز قیامت که شفاعت
کننده در آن روز او خواهد بود در حضور او اقرار کنم با حضرت این بنده
امت من مرا پیغمبر دانسته و بسبب شهادت تو که من نبی بوده ام نیز ایمان
است تو امروز او را بدرکاه حق تعالی شفاعت کن حرمت که آنحضرت او را
شفاعت خواهد کرد و هر کس اقرار بمن نکرده و ایمان نیاورده با آنحضرت
من پیغمبر هادی بشارت دهنده محمدم کمراه کشته و بکوید که من خدا ام
در وقت آمدن او بدنیا باو ایمان نیاورده در روز قیامت جون
التماس کند که من او را در حضور آنحضرت شفاعت کنم با خواهش بنده
رفته بکوید که من امت عیسی ام مرا شفاعت کن بدرکاه کبریا با آنحضرت
من خواهد که یا عیسی این شخص را که میکوید که از امتان من است
انکار خواهم کرد که از امت من نیست زیرا که کسی از امت من است
من که در باب خاتم الانبیا کرده ام باو داده ام در حفظ داشته باشد و در وقتیکه

مبعوث شود و حضور او برسالت من اقرار کرده و در دست ایمان بیاورد
آیه شریفه در سوره صف و اذ قال عیسی ابن مریم الخ به کافیست و در انجیل
دیگر او بواسطه آنکه من از نور او بهم رسیده ام و شوهر مادر من خواهد بود در بهشت
پدر منست چه میشود اگر نصاری بعقب نگذارند که نه آنست اینها دلیل است …
نقل همین عبارت حضرت عیسی ذکر کرده اند مرقس در فصل هشتم نقل میکند حضرت
عیسی فرموده که هر که مرا و سخنان مرا شرمنده از این سلسله زناکار و گناهکار
بود فلیز ابنس یعنی فرزند مرد در وقتیکه بیاید او را شرمنده خواهد کرد راستی
که من بشما بگویم بعضی در اینجا ایستاده اند که شربت مرگ را نخواهند چشید تا ببینند
پادشاه خدای تعالی یعنی پادشاه بهشت که میاید بقوت تمام دارد و در فصل نهم
انجیل خود در نقل همین عبارت میگوید که حضرت عیسی فرموده هر کس مرا و سخنان مرا
مرا خفت دهد فلیز ابنس یعنی فرزند مرد او را وقتی که بقوت خود در آید او را
خفت خواهد داد و بدرستیکه من بشما بگویم که در اینجا کسانی هستند که مرگ را نخواهند
از عذاب خدا فارغ گردانند مؤید و مقوی این ها دلیل است آنکه مرقس در
چشید تا ببینند پادشاه بهشت را پس از گفتار این سه علمای انجیل که …
ظاهر میکرده که در هر سه جا مراد حضرت رسول است با وجود اختلافی که در
دارای

و این سه عبارت ثابت میشود که تاویل عبارت حضرت عیسی که انتی نقل
میکنند آنست که نصاری میکنند بلکه همین است که ما کرده ایم بجهت اول
آنکه مسیح که یعنی حضرت عیسی او را بدر گفت مرقس اگر دیگر در عبارت نقل
میکند او را فلیز ابنس گفت و فلیز ابنس بمعنی فرزند مرد است و فقط
فرزندان مرد نمیتوان گفت بلکه مراد فرزندان مرد و در این عبارت حضرت
رسول است و این اسم را گویا مخصوص او دانسته اند باعتبار آنکه چون همه
فرزندانست که از ذریه آدم بدنیا آمده اند بسبب وجود این فرزند
افزوده است این فرزند مرد که گویا مخصوص آنحضرت است بنابر این در
این انجیلها تعبیر از آنحضرت بفرزند مرد شده است دیگر چون حضرت محمد …
اولاد اسمعیل بهم رسیده است و در توریة لقب حضرت اسمعیل مرد …
در فصل شانزده هم کتاب جنس که یکی از پنج کتب توریه است نقل شده
در وقتیکه هاجر مادر اسمعیل از ساره گریخته بود در بیابان نهاده …
و در آنجا جبرئیل نزد او آمد و پرسید که ای هاجر از کجا میایی و کجا میروی
در جواب گفت که از نزد خاتم خود ساره گریخته ام جبرئیل گفت برگرد …
خود کن و بدانکه خدای تعالی میفرماید که من نسل ترا بسیار بسیار خواهم کرد …

بر نه که از جهت کثرت او را کسی نتواند شمرد اینست تو آبستنی و فرزندی از تو
متولد خواهد شد و اسم او اسمعیل بگذاری و این عجب زبن مرد خواهد بود
و همه کس با او نزاع خواهد نمود بنابر این در این عبارت تعبیر از حضرت رسول
بفرزند مرد کردن باین عبارت است که جد اسمعیل را مرد میگفته اند …
مرقس و لکا در انجیل خود میگویند که حضرت عیسی فرموده اینجا حاضرند کسانی که
مرگ را نخواهند چشید تا ببینند پادشاه بهشت را پس این پادشاهی بهشت …
غیر دین عیسی و پیغمبری حضرت عیسی خواهد بود چرا که حضرت عیسی …
قول خود پیش و دین خود پیش بدنیا آمده بودند و جوانی هم رسیده بودند …
کردند پس حرف عیسی مشخص شد که درباره حضرت محمد بود که بعد از حضرت عیسی
آمده است پادشاه بهشت بنا بعقاید اوصیا و بدین انجناب پادشاه بهشت …
میشود و در آنکه آنحضرت و اوصیای او پادشاهان بهشت و فرمانفرمایان …
مختار اند الحمد لله والمنه با آنکه درین مدت امام نصاری که خود را از امت …
پس پادشاهان محروم کرده اند و بعد از نقل حدیث دلالت به …
میکند جای آن دارد که از حضرت و ذات خود در گذشته …
که حضرت ابن بابویه در تفسیر خود از حضرت امام جعفر صادق روایت کرده است
ا

و آنحضرت فرموده است که روزی جابر انصاری رضی الله عنه از پدرم حضرت
امام محمد باقر سؤال کردند از فضایل حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود
که حضرت رسول صلعم فرمود که چون روز قیامت شود از برای پیغمبران و رسولان
منبرها از نور نصب کنند منبر من از منبرهای ایشان بلندتر باشد پس حق تعالی …
مرا ندا کند و از برای اوصیا پیغمبران منبرها نصب کنند و از برای وصی من
علی ابن ابی طالب در میان آنها منبری نصب کنند که از همه آنها بلندتر باشد
پس ندا کند که ای علی خطبه بخوان خطبه ادا کند که از خدای را چنان خطبه نشنیده
باشند پس از برای فرزندان پیغمبران و رسولان منبرها برپا کنند از نور و از برای
دو پسر من گل بستان من حسن و حسین منبر نصب کنند و حق تعالی امر فرماید
که خطبه بخوانند و خطبه ادا کنند که خدای از اولاد پیغمبران چنین خطبه …
باشند پس جبرئیل ندا کند که کجاست آسیه دختر مزاحم کجاست ام کلثوم مادر یحیی
کجاست مریم دختر عمران کجاست فاطمه دختر محمد صلعم و کجاست خدیجه کبری
ایشان جمع گردند و حق تعالی ندا کند که ای اهل محشر کرم و بزرگواری
کیست امروز پس محمد و علی و حسن و حسین صلوات الله علیهم گویند …
یگانه قهاری است حق تعالی ندا کند که ای اهل محشر امروز کرم و بزرگواری

برای محمد و علی و حسن و حسین فاطمه قرار دادم ای اهل محشر سرها بزیر افکنده
و دیدها به پوشید که فاطمه به بهشت میرود پس جبرئیل ناقه از ناقهای بهشت
برای آنحضرت بیاورده که پهلوی او را دیباهای بهشت مزین کرده
مهار آن از مروارید تر باشد و جهاز آن از مرجان باشد بخوابانند
نزد آنحضرت و بر او سوار باشد پس حق تعالی صد هزار ملک بفرستد که در جانب راست
او روند و صد هزار ملک دیگر بفرستد که از جانب چپ او روند و صد هزار
ملک دیگر که ایشان را با بالهای خود بردارند و پرواز کنند بسوی بهشت چون
به بهشت رسد نظر بعقب کند پس حق تعالی او را ندا کند که ای دختر محمد
… امر کردیم که تو را به بهشت ببرند گوید که ای پروردگار خواهم
قدر و منزلت من نزد مردم معلوم شود پس حق تعالی فرماید ای دختر حبیب من
محشر نظر کن هر که در دل محبت تو باشد یا محبت یکی از ذریه تو … بگیر
داخل بهشت کن حضرت امام محمد باقر فرمودند که ای جابر بخدا
قسم فاطمه در آن روز شیعیان و محبان خود را از صحرای محشر برمیچیند
دانه خوب را از دانه بد جدا کند ای دوستان چه نعمت …
کرامات فرموده …

از برای شفاعت اولین و آخرین کافی اند بحمد الله بالجمله که ما امروز دست در
دامن ولایت و محبت چهارده نفر است که هر کدام از ایشان دریای بی پایان
موده الهی صاحب کرم و بزرگواری اند انشاء الله خدای تعالی محبت
ایشان ثابت کرده اند اگر انصاری بعد از ملزوم شدن در مقام جواب
در آمده هر چند بکار ایشان نباید بگویند که در عبارت انجیل مرقس حضرت عیسی
میفرماید بدرستیکه من بشما بگویم یعنی در اینجا ایستاده اند که شربت مرگ
نخواهند چشید تا نبینند پادشاه بهشت را و در عبارت انجیل لوقا فرموده اند که کسانی در
اینجا هستند که مرگ را نخواهند چشید تا نبینند پادشاهی بهشت را پس اگر پادشاهی بهشت
عبارت از بعثت و ظهور پیغمبر ما باشد از آن جماعتی که حضرت عیسی …
کرده کدام یک ادراک زمان پیغمبر ما شده از آن جماعتی که حضرت عیسی …
… ادراک زمان پیغمبر فرموده بعضی در اینجا ایستاده اند …
خود شش است که مشخص شده است که آنحضرت زنده و ادراک زمان حضرت …
انبیا خواهد نمود چرا که برادعه صادق میباید که بعضی از جماعت …
فرموده کسانی هستند میگوییم ممکن است که یکی خضر و دیگر الیاس علیهما السلام
و با اگر … بعضی هستند … کتاب تغیر داده باشد در ترجمه

میشود که انکه یا باز مراد آنحضرت خودش باشد و از راه تعظیم لفظ جمع
تعبیر کرده باشد زیرا که شکی در این نیست که وجود پیغمبر خدا مقابله میکند با وجود
جمع از خلایق … مطلب که از این نکته گیریها آنقدر کار میکنند که خلاف
کفر از گردن کسی بیرون آورند اگر راست بگویند فکری درباره خود کرده
چاره روز سیاه خود را بکنند که انصاری ادعا نماید که …
و با اعتقاد خود عبارت او را رنگین ساخته اند …
اعتقاد خود گشته اند عبارتست در فصل یازدهم همان انجیل متی …
از زبان حضرت عیسی نقل میکند که آنحضرت فرموده تو را اقرار میکنم ای …
آسمان و زمین زیرا که چیزها را که از علما و فضلا پنهان کرده …
اعلام فرموده اند پدر چنین شد چونکه در حضور تو چنین مقدر شده بود …
از جانب پدر من سپرده شد هیچکس پسر را نشناخت بغیر از پدر و پدر را …
بغیر از پسر و این گروه جماعت در اینجا میگویند احتیاج به تأویل …
در اینجا خدا را خالق آسمان و زمین و پدر خود خوانده است و فرموده است …
سر یعنی پسر خدا بودن او را هیچکس نشناخت بغیر از خدا که پدر …
خدا است … کسی بغیر از خودش که پسر است نمیداند … کسی که خود …

باو اعلام نماید پس ثابت میشود که خدا پدر حضرت عیسی است … اول
که اصل دوم دینی است یعنی پدر بودن خدا … دوم که اصل سوم است
یعنی پسر بودن حضرت عیسی از این عبارت مستفاد میشود این عبارت …
این سر را کس نمیتواند بعقل که درک و نفهمد … که بسبب ریاضت …
از جانب خدا باو ملهم شود و کلام حضرت عیسی اشعار بان دارد … معلوم …
که ما گمراه نیستیم بلکه ایشان در بدعت ما میکنند گمراه و از حق دورند اما در
بعد از آنکه بعون الهی نقل کلام حضرت عیسی نمودیم معلوم خواهد شد …
ایشان در اینجا زیاده از غلطهای سابق بوده است که ذکر نمودیم …
تصریح … خطاهای … بود که یاد … ایشان …
داده … ایشان … لباس … خود …
که بعضی از ایشان از قبیل … در … ایشان فرموده است …
… خود … خیال کرده … گفته اند …
تعلیم میکند …
ایشان بمرتبه دراز شده که …

و در بارهای ایشان علم نباشد اما میباید بدانند که خدا با جرأت پس
بمضمون کلام پیغمبر خدا خطای ایشان روشن و محکوم است و خدا تعالی
همچنانچه حضرت داود فرموده است چون از کفرهای ایشان باخبر است
ربانی اتمام حجت بر ایشان نمیکند تا ... هدایت کرده است بالای
بازبوطهای کفر اینرا که واسطه خود در هم بافته ساده لوحان غافلرا
گره میکنند دلالت رد از هم و اگر خطاهای ایشان را که از زراه موقعی
بر ایشان پوشیده است ظاهر سازم لهذا خطای ایشان بحدی لازم
است که بر ایشان خاطرنشان بکنم اگرچه چنانچه ایشان نفی میکنند حضرت
عیسی که بیان ایشان پیر هدایت در اینجا بجز اینکه میگویند بدر داد اقرار
میکند که این علم ثلثه را از علمای فضلا پنهان کرده او را بکودکان اعلام
نموده است اگر معنی عبارت اینست که ایشان تفسیر کرده اند لازم میاید
کودکان کسی مکلف بدانستن ثلثه نباشد و نصاری تو میگویند که کودکان
مکلف بچیزی نیست از اینجا برسد که هیچکس مکلف بثلثه نباشد پس اگر نصاری
بگویند ایشان بقبول کردن ثلثه مکلف است که اگر ثلثه قبول نکنند خدا
او را بجهنم خواهد فرستاد پس معنی خواهد بود چرا که لازم میاید که خدا تعالی
بچیزی

چیزرا که از بندگان خود پنهان کرده باشد از ایشان قبول همان چیزرا
خواسته باشد و اگر قبول نکنند ایشان را معذب دارد و این ظلم است و تکلیف
بالایطاق هر دو بر خدا روا نیست پس نصاری را بنا بر تفسیری که خود کرده اند
چاره نیست برای اینکه بگویند که ایشان مکلف بثلثه نیست این معنی بر خلاف اعتقاد
ایشان است با اینکه قایل شوند که خدا ظالم است و تکلیف بچیزی که پنهان نموده
است کرده است و این کفریست که تو و نیز ایشان ابا دارند دیگر اینکه اگر
بتفسیر ایشان آنچه که حضرت عیسی میفرماید که از علمای فضلا پنهان کرده
تعلیم نموده علم ثلثه باشد لازم میاید که خدا تعالی با وجود اینکه مکلف نموده
کرده باشد چرا قبل از این از کتب نصاری ثابت کردیم که خدا تعالی فرموده
که اول چیزرا بواسطه عقل که بشما داده ام ثابت کنید و بعد از آن قبول
نمایید پس هرگاه چنانچه نصاری این عبارت را تفسیر میکنند علم ثلثه را خدا پنهان
نموده باشد عقل را که واسطه فرق میان حق و باطل عطا کرده است بیفایده
خواهد بود و چون این لازم بر کفر اند هیچکس از اهل کتاب که چنین چیزی معتقد
قایل نشده اند پس آنکسی که معنی او را حق طلب ساخت میگوید که چیزرا
پنهان کرده است و نصاری میگویند خداست نمیاید که خدا تعالی باشد و او را

آنچیزرا که میگوید پنهان کرده است نمیتواند علم ثلثه بود زیرا که چنین بود
حضرت عیسی عبارترا بنابالیت ادا کرد که خود میدانست که خدا تعالی
ظالم نیست و بندگان خود را آنچیزی که از ایشان پنهان کرده باشد تکلیف
نمیکند و اگر نصاری باز گویند که خدا تعالی در قبول کردن ثلثه تکلیف نموده است
در اینصورت از قبول کردن او بر ما و بر ایشان هیچکدام حرجی نخواهد بود
بلکه چون بچیزی که حالا گوئیست احتمال کفر بودن دارد داد لیکن
همچنین چیزرا هرگز قبول نکنند اگر نصاری میگویند از کودکان یا دریان
بشنه باید و این معنی را خاطرنشان بکنند اما چون مکرر این دعوا را کرده
هیچ باوری روی نخس خود را از حجاب خوف الزام بردن نیابد که نقل
در این معنی کنند پس روز بروز از فقر گریزان توانند پس معلوم میگردد
که عیسی خبر داده است که خدا همه چیزها نهانرا اعلام میکند یا دریان مانده که حکم
میدانند در واقع اگر چنین باشد و بنابر تفسیر ایشان آن کودکان یا دریان
حضرت عیسی میگویند که خدا علم ثلثه را با ایشان تعلیم کرده است یا دریان
نصاری نیستند و چون غیر از نصاری کسی دیگر باین نامربوطهای کفر
قایل نیست میاید بچیزها نیز که حضرت عیسی میفرماید بکودکان اعلام کرده

علم ثلثه نباشد و ظاهرا نصاری آن کودکانرا که در عبارت از حضرت عیسی
واقع شده است باعتبار اینکه پادریان ایشان با کودک مناسبتی دارند از این راه
میگویند آن کودکان پادریانند زیرا که همچنین که کودک جاهل است و علم بچیزی ندارد
در واقع پادریان هم نیز چنین اند خاطرنشان کرد پادریانی که اهل دارند همچنین
که از کودکان جاهلتر و نادانتر اند اگر این اعتبار پادریانرا کودکان بگوییم
مضایقه در آن نداریم [illegible] عبارت
عیسی اجتماع نقیضین لازم میاید اجزای کلام او با یکدیگر منافات دارد
که میگوید علم ثلثه را خدای تعالی بکودکان اعلام کرده است و بعد از آن میفرماید
که این معنی پیر بودن که بنای ثلثه بر آن است هیچکس نیست بغیر از پدر
هیچکس که گفته است میان نقیض این نیست و منافات این دو سخنه باشد پس بنا بر
عبارات از حضرت عیسی که او را میدانند نمیباید باشد زیرا که اجتماع نقیضین در کلام
انبیا چه جای کلام خدای تعالی بسیار قبیح است و اگر این عبارت اراده
کند این معنی که خدای تعالی بر وفق قول نصاری بکودکان اعلام کرده بوده
علم ثلثه نیست در اینصورت ولیکن این بر هم خورده و باطل کرده
حضرت عیسی میگوید که معنی پدر بودن را هیچکس نمیداند بغیر از پسر و هر کسی که

پس میخواهد او را اعلام کند پس این معنی با آنچه پیش میگوید منافات دارد و اراده
پیش از این میگویند که پدر علم نهفته کودکان اعلام کرده است و موافق مذهب ایشان
پدر و پسر هر چند هر دو یکذات باشند پس هرگاه پدر علم نهفته کودکان اعلام کرده
باشد آنکه حضرت عیسی میگوید این معنی را نفهمیده کسی بغیر از پسر و کسی که او اعلام
کنم منافی آن است بر تقدیر صدق آن این دروغ خواهد بود و بنا بر آنکه گفتیم پیغمبر
خدا دروغ نمیگوید چه جای خدا پس نصاری چاره ندارند از این تاویل یا
قایل شوند بآنکه آنحضرت عیسی پیغمبر بود که خدا بکودکان اعلام کرده علم نهفته
یا چاره باعتراف بکذب فوای خود که حضرت عیسی است نموده [illegible]
او را [illegible] و فوای دیگر واسطه خود اعتبار کنند اما چون ما حضرت عیسی را پیغمبر
و دامن عصمت او را از غبار کذب منزه میداریم بر تقدیر که از تحقیقات او باشد
لازم است که موافق حق عبارت او را تفسیر کنیم با آنکه از دین محمد پیروی [illegible]
از پیغمبری عاری کرده پس میگوییم باعتباری است که مکرر ذکر شد یعنی میگوید
آنکس که من از نور او آفریده شده‌ام و شوهر مادر من مریم در بهشت خواهد بود
بدین جهت پدر من است خدای تعالی در عالمی که نور تو را دیده اقرار [illegible]
تو از همه پیغمبران گرفت و آنکه آنحضرت را آسمان و زمین گفته است این معنی اراده

که چون بواسطه وجود شریف تو آسمان و زمین آفریده شده است [illegible]
حق تعالی بتو داده است و ترا صاحب دو فرمان فرمای این هر دو عالم گردانیده
است که آنجا که در آن عالم همه پیغمبران بتو اقرار کرده اند در این عالم [illegible]
جمیع آنها او مبعوث شدی همان اقرار بکنند زیرا که این اقرار همان [illegible]
که از ایشان گرفته شده است تا آنکه بر وفق همان میثاق اقرار را [illegible]
در این عالم از برای فوائد بسیار نوکری نو بجهت بتو اقرار بکنم و در [illegible]
از ذات خود اقرار بگیرم که مبادا فردای قیامت عذر [illegible]
درگاه الهی و حضور تو بواسطه تمام کردن حجت بر ایشان خجالت بکشم [illegible]
آنکه حضرت عیسی میگوید که چیزها را که از علمای و فضلا پنهان کرده [illegible]
اعلام نموده ام این معنی دارد که حضرت عیسی در مقام شکرگذاری [illegible]
خاتم الانبیا مکالمه میکند و میگوید که حق سبحانه و تعالی این اقرار و میثاق را
در این عالم از پیغمبران نمود و در وقت طفولیت گرفت بمن در کودکی [illegible]
عطا کرده دوستی که هنوز در گهواره بودم این اقرار از من گرفت و [illegible]
بمن شفقت کرده بجهت من در حضور همه حواریین و امت خود [illegible]
پیغمبران دیگر که علما و فضلا در آن درگاه اند تا حقیقت این اقرار و میثاق [illegible]

پنهان کرده و بمن و پسر خاله من یحیی در طفولیت اعلام فرمود و عطا کرد [illegible]
نعمت بزرگ و پروردگار خود سپاس میگویم بواسطه آنکه چون تو در این عرش عظیم
سبحانه و تعالی مشغول بقرب و رحمت او نزدیک در جانب من این شکر [illegible]
ای پروردگار تو نمیدانی که آنچه امروز در اینجا بر عرض میکنم همه راست است
این لطف که پروردگار من نسبت بمن کرده است در حضور تو مقدر شده بود [illegible]
مقرر شده بود در حضور تو در این عالم نیز در وقتی که هنوز در گهواره بودم [illegible]
من بعمل میآورد و این میثاق از من گرفت و پیغمبری بنی اسرائیل بمن بخشید [illegible]
زمان ناحال آنکه دادی که نسبت بمن مهربان تر است از پدر [illegible]
بر تو چه که سبب ترتیب منوال او و ما یحتاج دنیوی و اخروی بمن [illegible]
و عالم اسباب و واسطه رسالت من مهیا داشتن مراد در این [illegible]
نموده زیرا که از جانب او مثل پدر مهربان همه چیز بمن داده شده [illegible]
و خلقه که دارم همین است که کسی نخواهد بود [illegible]
خدای تعالی یاری نموده اند و خواهند نمود که این معنی فرزندی مرا نسبت [illegible]
بمن موضع نهند بلکه همه امت من او را فهمیده و بعضی [illegible]
نیابت لغوی ساخته و گمراه کرده و خواهند گفت که من فرزند حقیقی او ام [illegible]

که کسی نخواهد بود که فرزند بودن مرا باین معنی که در حضور تو اقرار [illegible]
پدر من و از عالم تو بواسطه روز قیامت گواه میکردم چرا نه بر آن امت [illegible]
من چرا این من نخواهد بود که آنکه را خدا باین معنی که گفته ام پدر من [illegible]
بداند که او پدر حقیقی من است و بعلت گمراه گردیده بجهنم [illegible]
فقیه که فرزند تو مهدی صاحب الزمان در زمان غیبت هر چند غائب [illegible]
از قبیل آفتاب که اگر در زیر ابر باشد اما پرتو او عالم را نورانی میدارد [illegible]
را باین معنی اعلام نموده از این ظلمات گمراهی خلاص خواهند گردانید
این است معنی آنکه حضرت عیسی میفرماید و پدر را کسی نشناخت بغیر از پسر [illegible]
که پسر خواهد او را اعلام کند الحمدلله که این کمترین یکی از جمله [illegible]
میگرید در زمان غیبت به پرتو نور هدایت مهدی [illegible] معنی پدر [illegible]
امید دارم که آنجا که انتخاب مرا از معنی پدر اعلام نمود [illegible]
[illegible] حال حقیر گردیده و نوعی شود که بسبب اعلام من جمیع [illegible]
نوع نصاری شناخته گردیده و بسبب اعلام من بر این معنی اطلاع [illegible]
آنکه هم ایشان از جهنم خلاص شوند و هم این کمینه ثواب حاصل کرده در [illegible]
در درجه شفیعان تو باشم آمین یا رب العالمین — که لطف [illegible]

اصل دویم مذهب خود با کمال گمراهی استشهاد میکنند عبارتیست در فصل دوازدهم
انجیل متی در اینجا نقل شده است که روزی حضرت عیسی در جائی مشغول موعظه بود
اینست که مادر و برادران آنحضرت آمدند و چون نزدیک نتوانستند آمد کسی نزد او
فرستادند که بآنحضرت بگوید این است مادر تو و برادران تو بیرون ایستاده اند
و میخواهند چون آن شخص پیغام ایشان بحضرت داد آنحضرت در جواب
جواب او فرمود که کیستند مادر و برادران من و دست خود بجانب حواریین که گرد
او بودند دراز کرد و فرمود اینها مادر و برادران من اند زیرا که هر کس خواهش پدر
مرا که در آسمان میباشد بعمل آورده است او خواهر و مادر و برادران من خواهد
بود و در اینجا نصاری بنابر خواهش مرادهای نفسانی خود از لفظ خواهش پدر
که حضرت عیسی میفرماید پدر بودن خدا را نسبت بحضرت عیسی که اصل فرقه دانسته اند
ثابت میکنند اما چنان است که ایشان خواسته اند بلکه عکس خواهش ایشان
از این عبارت ظاهر میگردد و جماعت از دانشمندان میدانند که در اینجا از
آنحضرت چه معنی دارد زیرا که حضرت عیسی اول انکار کرده برادران
حقیقی خود را بعد از آن دو ازده نفر حواریین خود را نسبت میدهد و میگوید
مادر و برادران من اند و بعد از آن میگوید هر کس خواهش پدر من که در آسمان

بجانه

است بعمل آورده آنکس خواهر و برادر من است پس معلوم که همچنین که آنحضرت
حواریین خود را برادر و خواهر گفته معنی مجازی اراده کرده است نه حقیقی
که حواریین برادران و خواهر حقیقی آنحضرت نبودند و پدر که آنحضرت میگوید
بمعنی حقیقی نخواهد بود با وجود آنکه قرینه است که معنی حقیقی اراده کرده
پدر حقیقی نیست نصاری را بغیر از کج فهمی چه چیز باعث میشود که حمل بر معنی حقیقی
کنند و در اینجا بر کمال دو و بود قرار نمیدهند بلکه حضرت عیسی این جواب را
نصاری فرموده است چنانچه هر کس که اندک تاملی در این عبارت کند بر
وضعی مرا نوشته شد ظاهر میگردد و در اینجا بنابر ظهور خطای ایشان
ضرور نبود و نهایت لازم بود که در اینجا نصاری آنچه حضرت داود در زبور
درباب ایشان فرموده است ملاحظه کنند تا یقین حاصل کنند که گمراهی
اظهر من الشمس است حضرت داود پیغمبر که از فرزندان آدم است
باشد هر چه در وضع نوح را دوست میدارید و گفتهها را
از یاد میبرید که خدا پیغمبر را مقدس کرده خود را یعنی حضرت محمد مصطفی
از برای تعجب همه مخلوقات آفریده داود این ایشان را بر کرده و
این عبارت حضرت داود را آوردن جهت آن بود که نصاری بدانند

کمند چون چیزی دیگر نفهمید که در این عبارت مذکور است شکر بر خداوند زیرا که
گردانید دین محمد را بر همه ادیان هر چند مشرکان نخواستند و نخواهند
که نصاری از برای اثبات اصل دین خود در وعبارت در فصل هجدهم
انجیل متی که نقل شده است که روزی حواریین پیش حضرت عیسی آمده پرسیدند
از حضرت که کدام بزرگتر خواهد بود در پادشاهی آسمانها حضرت عیسی کودکی
در آنجا ایستاده بود طلبیده او را در میان ایشان قرار داد و فرمود که
من براستی شما را میگویم که اگر ایمان نیاورید و مثل این کودک نشوید داخل
آسمانها نخواهید شد و بعد از چند فقره دیگر میفرماید که
یکی از این کودکان را سهل مدارید براستی بشما میگویم که ملائکه اینها همیشه در آسمانها
پدر من بود که در آسمان میباشد نظر میکنند و نصاری میگویند که اینجا
خدای فانه پدر حضرت عیسی خواهد باشد زیرا که آنحضرت خود را یعنی گرامی
داده است اما بدانند که در همه جا برای خطا کردن هر کس ...
نشانه دوستی بیماره است در اینجا نیز سنجید جهت خطای ایشان ظاهر و هویدا
اول آنکه حضرت عیسی میگوید آنکس که من او را پدر خود میگویم اطفال را
میباشد چنانچه قبل از این ثابت کردیم که خدا اطفال را دوست داشته است و ...

پدر میگویند خدا باشد زیرا که آنحضرت اطفال را برای آن شخص در عبادت خود قرار
داده است تا آنکه هر کس بشنود بداند که این پدر خدای تعالی است
اطفال و در همه جا حاضر است و مختار اینکه در فلان مکان است
آنحضرت عیسی که ملائکه این کودکان همیشه در آسمان بروی پدر من نظر میکنند
بر نجد ... اطفال و صورت از برای آن شخص که او را پدر میگوید ثابت میکنند
قرینه واضح شد بلکه این شخص خدای تعالی نیست زیرا که چنانچه از کتب نصاری
ثابت شود که خدا اصلا صورت ندارد و هیچکس او را ندیده و نمیتواند دید
پس آن پدر که حضرت عیسی میگوید که صورت دارد و ملائکه کودکان همیشه بروی
او نظر میکنند جزم است که خدا نخواهد بود بلکه حضرت عیسی این عبارت را
اتمام حجت بر نصاری فرموده است یعنی از این قراین بدانید که این پدر
آنحضرت است که گفته آن است من بعد از من خواهند فهمید بلکه این پدر نور محمد
که نور من از نور او آفریده ام و آنجناب در بهشت شوهر مادر من مریم خواهد
بود و بدین جهت من او را پدر میگویم بنابر اشاره عیسی بنور خاتم الانبیا
است که این عبارت را موافق حق تفسیر کنیم تا آنکه اشتباهی که در خاطر بعضی
نصاری پیدا شده بود که از خاص گمراهی خودشان که باعث ... اند

باین نوع میگوئیم که چون حواریین درباب سرکردگی پادشاهی آسمانها از حضرت
عیسی سؤال کردند آنحضرت میدانست که سرکرده آن پادشاهی حضرت مهدی
صاحب الزمان که بعضی از اسباغ یعنی حاکم بهمه پادشاهان کفار و عادل و
مسلط خواهد شد و همه را بقتل خواهد رسانید و زمین را از ظلم و کفر و جور پاک
خواهد ساخت و او را بر عدالت و دین راست خواهد نمود و خود بتنهائی از جانب رب
العالمین در روی زمین پادشاهی خواهد کرد و لهذا در جواب سؤال ایشان
کودکی طلبید و در میان ایشان گذاشت یعنی ای حواریین از من سؤال کردید
که سرکرده زمان عدالت و پادشاهی آسمانها را برای شما وصف نمایم
حرا بینید و اگر ایمان بیاورید بآنکس که در این طفل است پیغمبر آخر الزمان را خواهم
گرفت و اطاعت او کنید بمرتبه که از روی اخلاص و اعتقاد دیگر با همین او شده
و از او جدا نشوند در پادشاهی او رسیده اند و بهره خواهد داشت و با خبر باشید
مبادا که غفلت شما را فرو گیرد بجوی که در دنیا بشما بگویند که طفل چنین داراست
امامت و بهم علوم خاتم المرسلین شده است و غیبت نموده است و او خلیفت
امام واجب الاطاعه است این سخن را قبول نکنید و بگوئید چون میتواند
که خدای تعالی امر خطیر چنین را بطفل فرموده باشد و بعضی بسبب آن کفار را

بنظر حقیر اشاره به خیانت ده زیرا که او چنان طفلیست که کرده عیسی را جاییکه الحال در خدمت
درسیدالمرسلین که برتبه چهارمین است والحال در عرش چهارشنبه باشد و بعد از او
اولگاه نمیکند برابطه آنکه بچند چه امر بایشان نمیفرمایند در روی که او ظهور کند این
حاکم فرقان او خواهند بود و پس معلوم گشت که این عبارات را حضرت عیسی برای آن
بفرموده بود که نصاری حق پیغمبر آخرالزمان و اوصیای آنجناب را ضایع کرده
و خدا را بگویند بلکه برابطه آن فرموده که از کفر برگشته دین محمد را اختیار
نمایند و بامامت حضرت صاحب الامر که وصی دوازدهم آنجناب است ایمان
آورده در خدمت او بدولت پادشاهی آسمانها فایض گردند اما چون آن
ایطایفه سخن پیغمبر خدا را نشنیده و بداشته در راه کفر را گرفته و از دست بمنکر
لازم است که هم چنانکه حضرت رسول از زبان حضرت داود بایشان نفرین کرد
ما نیز از زبان آنحضرت بایشان نفرین کنیم که خداوندا گناه در بالای گناه ایشان
زیاده کن تا داخل عدالت تو یعنی زمان عدالت تو نشوند و اسم ایشان را
در زمره زندگانی محو کن تا با مؤمنان نوشته نگردند دلیل در نصاری
بیست و هشتم اثبات اصل دوم دین محمدی عبارتهاست در فصل بیست و پنجم
انجیل متی در اینکه حضرت عیسی بحواریین خود علامات که باعتقاد نصاری

قیامت است و باعتقاد ما روز خروج و ظهور قائم آل محمد است نقل میکند حضرت عیسی
بحواریین پیغمبر بود که امروز و ساعتی که در آن این علامات خواهد بود هیچکس خبر ندار
د و نمیدانند حتی ملائکه آسمانها بغیر از پدر من براستی بشما میگویم که امروز مثل روز
زمان حضرت نوح پیش از طوفان خواهد بود که مردم میخوردند و میاشامیدند
و زن میگرفتند و دخترهای خود را بشوهر میدادند تا امروز که حضرت نوح داخل کشتی شد
و ندانستند و قبول نکردند امروز تا آنکه طوفان آمد و همه ایشان را برد و همچنان
میشود روز ظهور پسر انسان یعنی فرزند مرد در آن روز دو کس که در یک زمین کار میکنند
یکی از ایشان برده میشود و دیگری گذاشته خواهد شد و دو زن در یک آسیا
گردن خورد نشسته خواهند بود یکی برده میشود و دیگری بجا خواهد ماند بدین جهت من
شما را خبر میکنم تا کشیک بدارید زیرا که نمیدانید صاحب شما کی خواهد آمد و بدانید اگر
دولتمند میدانست که دزد کی خواهد آمد تا آنکه خانه او را ببرد و مال او را
ببرد البته همیشه کشیک نگاه میداشت شما هم مهیا باشید زیرا که نمیدانید که
مردکی ظهور خواهد کرد نصاری در اینجا میگویند که این مرد که حضرت عیسی است
که غیر از او کسی خبر از امروز ندارد و خدای تعالی است و خود نیز پسر است این
غرابت که بعد از آنکه اینها را میگویند دیگر از ایشان بپرسی که این عبارات

حضرت عیسی از ظهور او خبر میدهد به کیست جواب میگویند که عیسی خودش است
که خبر بحواریین میدهد از بازگشت خود که در روز قیامت خواهد کرد از برای دیوان
کردن جمیع خلایق که زنده خواهند شد اما این طایفه در اینجا بسبب خطای
خود بمرتبه ای رسوائی بار آورده اند که اگر نه از برای آن بود که در اینجا
تمام شود و سندی در دست داشته باشند متوجه بیان خطای ایشان نمیشدیم
همین اعتبار را نداده است که خطاهای ایشان را فاش کنیم تا هر کسی که بخواهد
خطا نمودند نه تنها در دلیل که بواسطه در بودن خدای تعالی نسبت بحضرت عیسی میدهند
بلکه در همه تا دیدن که عبارات آنحضرت را کرده اند خطا نموده اند اگر آنحضرت
عیسی پیغمبر بود که امروز و ساعت را هیچکس نمیداند از این نفی کلی علم از خود
که خواهش هم میدانست چنانچه مرقس در فصل سیزدهم انجیل خود در نقل همین عبارات
حضرت عیسی گفته است که آنحضرت فرمود که روز زیرا که در امروز فرزند برد ظهور
خواهد کرد و این علامات که من از برای زمان او گفتم خبر ندارم هیچکس نمیداند
نه ملائکه آسمانها و نه پسر بغیر از پدر پس چون نصاری حضرت عیسی را
معلوم است که عیسی باقرار خود امروز نمیدانسته و از نداشتن او لازم میآید
که آن مرد که خبر از آن روز دارد و آن مرد باشد که ایشان میگویند حضرت عیسی

ان شیئی که چشمدارند زیرا که ایشان آن پسر را باید که بخدا امید دانند بنابراین
چون میشود که آن پدر غیر برادرانه که این پسر خوانده حال آنکه هر دو یک ذات باشند
و یکعلم داشته باشند که علیم دانشان باشند پس نصاری باید اقرار کنند که حضرت عیسی در وقتی
که ثبت و چیز را که میداشت بجهة پنهان کردن فرموده است که نمیدانم و در این صورت
نه خداوند پسر خداوند پیغمبر میتواند بود یا باید بگویند که متی و مرقس و لوقا آن
در انجیل خود بحضرت عیسی بسته اند دروغ صورت نه تنها همه بلکه همه ایشان
که این انجیل بسته است خراب و رسوا میگردد پس علاج ندارند بغیر از آنکه
دست از خداهای خود برداشته اقرار کنند که حضرت عیسی پیغمبر خداست و آن
پدری که ایشان میفهمند نمیتواند بود که خدای ثانی باشد بلکه آن پدر که حضرت
عیسی میگوید پدران فرزند است که از ظهور او خبر میدهد و علامات زمان او را
بشان میفرماید که در باب روز و ساعتی که فرزند مرد در آن ظهور میکند از من
سوال میکنید زیرا که خدای تعالی خبر او را به هیچکس از مخلوقات خود نداده است
نه بملائکه و نه بهمان پسر که ظهور خواهد کرد بلکه همین بس پدر او این بشارت عظیم را فاش خواهد
نمود و او را نیز هرگز نخواهد ساخت که یکی را اعلام نماید و چون آن حضرت
خدم پدر او است زیرا که از نسل و نژاد او هم خواهد رسید و پدر من است

بجهة

بجهة آنکه من هم از نور او آفریده شده ام و بهشت شوهر او در من خواهد بود
هر جهت اینجا این لفظ را پدر را العیاذ ان اجمال بشما میگویم از برای آنکه
او را پدر من و پدران فرزند مرد هر دو خوانده نه بمعنی که او در او آن فرزند را
که من از ظهور او اینجا خبر بشما میدهم انکار نموده این پدر را خدا دانسته اند
خوانده زیرا که من در این لفظ فرزند مرد که او را در اینجا از برای شما وصف میکنم
بجهت شما تمام نموده ام چرا که اگر گمراه شده آن پدر را خدا و فرزند او کرم
خدای خواسته باشید از برای آنکه من بشما میگویم که از فرزند مرد است
که این فرزند که ظهور خواهد کرد من باشم و اگر خیال کنید که بسبب فرزند بردن
بودن من این لقب بمن تعلق دارد و بدین سبب مرا هم آن فرزند شناسید
که من بودم چنانچه خود را فرزند زن از برای شما وصف کنم پس معلوم
در این دلیل و تفسیری که عبارت حضرت عیسی را میکنند چه مقدار گمراه اند چه قدر
حق دور افتاده اند جای آن دارد که من در اینجا درباره ایشان آنچه حضرت داود
در زبور هشتاد و هشتم در باب گمراهان بنی اسرائیل میفرماید بگویم که از بس
و بخشم در آورده اند خداوند را اگر راه حدیث قدسی او را نگاه داشته اند
آنکه میثاق را نگاه دارند خود را بعقب خود برگردانیده اند رجوع کرده اند بکمان

ملعونه نمود یعنی کفر قدیم نمود چنانچه پدران ایشان کرده اند
که نصاری پدر بودن خدای تعالی را نسبت بحضرت عیسی از آن استنباط میکنند
که در آیات در فصل بیست و پنجم همان انجیل متی که در آنجا حضرت عیسی بحواریین
داشت خود خبر داده که پسر انسان یعنی فرزند مرد در وقتی که بعظمت در ابر
خود ظهور کند همه ملائکه در خدمت او همراه خواهند بود در آن وقت بعظمت بر کرسی
خود خواهد نشست و جمیع میشوند همه جماعت از همه اطراف در خدمت او و او
ایشان را از یکدیگر جدا خواهد کرد از قبیل چوپان که بزها را از میشها جدا کند میشها را
در طرف راست خود و بزها را در طرف چپ خود باز خواهد داشت و آن وقت
آن پادشاه عظیم ایشان را با آنهایی که در دست راست ایستاده اند خواهد فرمود
بیایید ای رحمت کرده شده گان پدر من و در تصرف گیرید پادشاهی که از ازل
ابتدای دنیا برای شما مقرر شده بود چرا که در وقتی که گرسنه بودم مرا طعام
خورانیده اید و در وقتی که تشنه بوده ام شما مرا سیراب کرده اید و مهمان شده ام
شما مرا در خانهای خود داخل ساخته و مهمانی نموده اید و در وقتی که من برهنه
بوده ام مرا پوشانیده اید و در وقتی که بیمار شده ام بعیادت من آمده اید و
در زنجیر خانه محبوس بوده ام بشما پیش من آمده اید و در آن وقت آن

راستان

راستان جواب خواهند داد که ای صاحب ما کدام روز ترا گرسنه دیده ایم و ترا
خورانیده ایم یا تشنه و ترا سیراب ساخته ایم یا مهمان و ترا داخل خانه کرده ایم
یا برهنه و ترا پوشانیده ایم یا بیمار یا بعیادت تو آمده ایم یا در زنجیر خانه
بوده پیش تو آمده ایم پادشاه در جواب ایشان خواهد گفت که براستی من
بشما میگویم که هر چه در حق یکی از برادران کوچک من کرده اید بمن کرده اید
و بعد از این ملتفت شده بطرف چپ با آنهایی که در آن طرف ایستاده اند خواهد
گفت بروید لعنت شده گان بآتش ابدی که مهیا شده است برای شیطان
و فرشتگان او زیرا که در وقتی که گرسنه شده ام مرا نخورانیده اید و در وقتی که تشنه
بودم مرا سیراب نساخته اید و در وقتی که برهنه بوده ام مرا نپوشانیده اید
که مهمان شما شده ام مرا داخل خانه ننموده اید و مهمانی نکرده اید و در وقتی که بیمار
بودم بعیادت من نیامده اید و در زمانی که در زنجیر خانه بودم پیش من نیامده اید
در این اثنا که در طرف چپ هستند جواب خواهند داد که ای صاحب کدام روز ترا
گرسنه یا تشنه یا برهنه یا بیمار یا مهمان یا محبوس دیده ایم که خدمت ترا نکرده ایم
پادشاه در جواب خواهد فرمود که هر چه در حق یکی از برادران
من نکرده اید در حق من نکرده خواهید بود در اینجا نصاری میگویند که

چنانچه نصاری میگویند حضرت عیسی باشد و این جمع برادران او باشند
البته از مریم نخواهد بود زیرا ایشان خود اقرار دارند پسری بغیر از عیسی ولد ننمود
همچنین آنچه را که پدر حضرت عیسی میگویند یعنی یوسف نجار بوده زیرا که در انجیل آنحضرت
ثابت است که منحصر است بهمین یک فرزند و هم نمیخورد پس چاره نیست مگر آنکه اینها فرزندان
مرد که برادر این جمع کثیر است نباید که حضرت عیسی باشد و هرگاه انجیل عیسی را
بود کسی که عیسی او را پدر خود میگوید نباید خدا باشد پس ظاهر گردید که
این تاویل هیچ فایده به نصاری نمی بخشد بلکه فایده ایشان از این
که دست ازین تاویلات بی اصل و بی حاصل بر داشته بدانند که این
این شخص و حضرت عیسی از ظهور او بجز این خبر میدهد حضرت مهدی
قائم آل محمد است در وقتیکه ظهور فرماید با قشون از ملائکه که خدای
تعالی و رابطه های انجاب مرسل فرموده است تمام دنیا را مسخر خواهد کرد تا
آنکه هر کفار رحیم را بقتل رساند بعظمت تمام در پایه منبر خود خواهد نشست و از پیش
چوپان را که پیش رو از خدا کند مومنان از منافقان است چو خدا
خواهد نمود و مومنان خواهد فرمود که بیایید شیعیان من و رحمت کرده شدگان پدر
من علی ابن ابیطالب در طرف کرید پادشاهی و زمان عدالت الا که ادا از روز حق تعالی دنیا را

تمامی به حضرت عیسی است زیرا که این خبر انس یعنی فرزند مرد که حضرت عیسی
الوقت از او خبر میداد و آنحضرت مرد شخص است که واسطه دیوان کردن همه
خلایق به دنیا خواهد آمد و او آنکه با آنها که در طرف راست او خواهند بود میگوید
که دوستان پدر من معلوم میگردد که آن پدر خدای فانیا چنانچه شده زیرا که بخوان
گفت که حضرت عیسی دروغ گفته است در آنکه میگوید خدا پدر من است انا در اینجا ترجمه انسی
که دارند قدم از راه صواب بیرون گذاشته بچنین جهت خطا نموده اند
این شخص که حضرت عیسی پیغمبر ما که بعظمت و بزرگی خود با همه قشون ملائکه در روز قیامت
ظاهر شده ظهور خواهد نمود ظهر انس یعنی فرزند مرد خواهد بود و این لفظ بنا بر اعتقاد
ایشان نصاری چنانچه در دلیل سابق به ثبوت رسانیده ایم بهیچوجه منطبق بر حضرت
عیسی نیست و چرا که ایشان حضرت عیسی را ابن الله و ابن مریم میگویند و چون نه خدا
مریم را مرد میدانند پس چون میگویند که این فرزند مرد که حضرت عیسی است از ظهور
او خبر بجز از این پسر حضرت عیسی خواهد بود الکه حضرت عیسی پیغمبر ما آن شخص
با جماعتی که در دست راست او ایستاده اند خواهد گفت که هرچه با این برادران کوچک
من کرده اید بمن کرده خواهید بود و با جماعتی که در دست چپ او خواهند
فرمود که هرچه به برادران کوچک من کرده اید بمن کرده اید هرگاه آن شخص چنانکه

شما دو چیز میگذارم که یکی از دیگری عظیمتر است یعنی کتاب خدا و اهل بیت خود اما
کتاب خدا بواسطه آنکه چنگ در او زده و از دین خدا گمراه نشده و هر حقی که خدای
تعالی در آن نسبت بمن و اهل بیت من فرموده است بعمل آورید و اهل بیت من بواسطه
آنکه چون کشتی نجات اند دست از ایشان بر نداشته در دریای خشم خدای
و رسول او غرق نگردید زیرا که این دو تا همه از هم جدا نخواهند شد تا بمن
در کنار حوض کوثر بر گردند این را شنیده اید و در کتابها محفوظ دیده اید با وجود آن
برادران تمرد نموده اید قطع نظر از این که دست از شما بیعت اهل بیت رسول خدا
برداشته و دور زده و نظر نشود و با ان دین شما بوده بر داشته اید با اولاد
ما را که ذریه رسول رب العالمین بوده ایم یعنی این برادران کوچک من
ما را به شمشیر و ظلم و الم گرسنگی و تشنگی کشته اید با وجود حقی که دیگران ایشان را
میکشتند با مجوس حیا هنده بفریاد ایشان نرسیده اید و بدیدن ایشان
نرفته اید و نمایش ایشان میکردید و خند نشستند که هر ظلم که نسبت به ایشان
بعمل می آورید به ایشان میکرده اید نه چنین است بلکه هرچه با ایشان کرده اید
بمن کرده خواهند بود زیرا که خدای تعالی مرا واسطه انتقام کشیدن از ظالمان
ایشان افریده و بدنیا بدین دولت مراد داده است فرستاده است

علی فرمود و بهمه پیغمبران وعده کرده بود که این پادشاهی و این زمان شما را بعضی
که یاوران روز خوشیها و عدالت این زمان را برای شما مهیا کرده بود زیرا
که شما اگر دیده اید که بعد از آنکه پیغمبر شما یعنی جد بزرگوار من از دنیا رحلت فرموده
ابن ابیطالب پدر حقیقی من از این عالم مفارقت کرد و بعد از ده نفر از اولاد
من هر چند از نظرهای شما غایب بودم با اهل بیت جد من که فرزندان
و برادران کوچک من اند که باعث در میان شما گذارده بودم تا آنکه از ایشان
کینم با ایشان اخلاص شما را نسبت بخود که در چه مرتبه است بشکنها کرده اند روی
شما سفید که آنچه جدم و پدرم از شما خواسته بودند از زهر بانی نسبت با او
برادران من بعمل آورده اند اما بدانید که هرچه در باره ایشان کرده اید گویا
خواهید بود زیرا که مرا برادر و کار من در این زمان با این دولت که خداوند
است بواسطه آنکه هرچه کرده اید در این دنیا تلافی کنم و تلافی تمام
است که در روز قیامت که بعد از این قایم خواهد شد شما را خواهم کرد تا آنکه
پدرم که ساقی حوض کوثر است آنکار را از حوض دور کند جمیع اهل محشر از العطش گویند
خواهد رسید و بعد از این گفتگو بطرف چپ متوجه شده و به این ملعونین این
خواهد فرمود که از پیغمبر جد من شنیده بودید که بمن پیغمبر فرمود که در میان

که از هر چه بایشان کرده اید بعقوبت و عذاب چند انتقام از شما بکشم و دام مظالم من بجات
ان است و در وقتیکه لب تشنه در کنار حوض کوثر بنزد او برویم که شما مایان را
ذهیب کرده و از او دور خواهید نمود تا انتقام جدم را از فرزند وقتیکه
رب العزة در رسیده که یا محمد داخل گردان در بهشت هر که ... قبول
کرده با اولاد و احبای تو در دنیا مهربانی نموده و بعزت ...
قبول نموده است و نسبت بایشان ظلم واقع ساخته است ان ...
جدم محمد مصطفی بشما خواهد فرمود همان چیزی که من حالا بشما میگویم که برده
شده کاینده باتش ابدی که از ابتدای دنیا مهیا شده است برای شیطان
و فرزندان او زیرا که هر چه باهل بیت من و فرزندان ایشان که
من انه کرده اید برای کاشکی نصاری تا دید عبارت کتاب خود را ...
و دست از تاویلات پوچ خود که میکنند برمیداشتند بواسطه انکه از خشم و دشمن
این فقیر انس یعنی فرزند مرد که در انتظار ظهور میکنند ایمن باشید ...
انحضرت را جا بنده ای کاشکی چشم خود را در غبار ...
نفهمیده نه زبور نور و سیم حضرت داود را در انجا که انحضرت پیش از ان
صاحب زمان بود و بر جا پایم از روی انزمان میکرده و خبر از رسیدن ...

دلیل

و صاحب انتقامهای بیشمار خود از جانب خدا هر چه میخواهد کرد ای تو که
یوان زمین بتو تعلق دارد و برخیز باستقبال خود عرض بده و تلافی کن بگذار
اصحاب من گناهکاران تا کی بر خوشحال باشند تا کی شماتت نخواهند کرد
و مسیح ان را گناه نخواهند گرفت زیرا که هر که در حجت و در ذات علم کتاب
میگفت اصحاب من است ترا پامال کردند و میراث ترا بیچاره کرده اند
کشته اند و یتیمان او را بقتل رسانیده اند و گفته اند که صاحب نمیبیند و خدای
نمیداند چرا نمیدانید شما ای سفلگان زراعت و ای سفیهان دانها را
خبر نیستید باسم کاهی بخاطر خود آورده و نفهمیده انکس که برای شنوندها
گوشهای شما قرار داد آیا نخواهد شنید آنچه شما میگوئید و انکس چشم
عقل شما داد آیا نخواهید دانست آیا انکسی که عجم را تنبیه کرده
علم داده است شما را ملزم نخواهد ساخت صاحب میداند که خیالهای
همه پوچ است این صاحب من خود را ایکال امردی که تو او را تربیت کنی
و از دین خود او را تعلیم نمائی در سلطه روزهای که ظلمت خود
خلاص کرده تا که او دال بیچه هر کس که گناهکار است ... شود زیرا
هم چنین این است که صاحب دست از زراعت خود بردارد و میراث خود

دا گوارد و همین جبر سپایده حجت تمام شده بعدالت بر گردد و هر کس که دل او در است
بمعنی بر اوان اینعدالت نزدیک است اما میدانم که بر خیزاند ... اصحاب ... بحمیت انکه
برای من برخیزاند بجنگ ... حمیت انکه همراه من ایستاده ... گناه
میکنند اگر خدای من پدر من میگرد ... ذره بود که من در زیر زمین ساکت ...
اما همینکه من پای خود را حرکت میدادم رحمت تو ای خداوند من مرا ...
باندازه دردهایکه در دل خود داشتم تسلیها از جانب تو روح مرا خوشحال
میگردانید یعنی ... برابری ... نخواهد کرد تو با انکس که رحمت ...
است در کمین خواهند بود تا که جان من معصوم ترا ... حکم سخن
ناحق خواهد کرد اما تو ... که من هستی را شنیدی ...
فی گناه ایشان بایشان عوض خواهی داد و در ازا بدی خودشان ...
بر خلاف خواهی نمود بعد از این حضرت داود ایشانرا نفرین کرد ...
کند انها ارث من است اما که نصاری در سطر پدر بودن خدای تعالی
عیسی را از کتب خود بیرون آورده اند و انچه را میخواهند ... ثابت بکنند
این است و در پس پشت نشستم همان انجیل متی در انجا که نقل شده است
عیسی چون دانست که یهودان او را میخواهند بکشند ... خود را برداشته

بطوری

و انجائی که او در انجیل متی میگفتند رفت و چون بان ده رسیده حواریین خود را در انجا
گذاشته شمعون الصفا یعقوب و یوحنا را برداشته بکناری رفت و در انجا
دیگری عظیمی بانحضرت روی داد و باین سه نفر حواریین فرمود که شما ...
بایستید و انجا نگاه دارید تا من دعا کنم و اندکی بکناری برگرفت ...
و بعد از ان سجده در افتاد و در سجده فرمود ای پدر من اگر ممکن است
شربت مرگ را از من دور کن اما نه بخوئی که من میخواهم بلکه موافق خواهش تو
و بعد از ان سر از سجده برداشته و نزد ان سه نفر حواریین امد و ایشانرا در خواب
یافت را شمعون الصفا کرده فرمود که کیا ساعت نتوانستی برای من بیدار
داری و دعا کنید که مبادا که داخل وسواس شوید زیرا که هر چند روح ...
انها بیمار است و چون این را فرمود دو مرتبه دیگر از ایشان جدا شده
اول دعا کرد و گفت ای پدر من ایا ممکن نیست که این شربت مرگ ...
شود و موافق خواهش تو عمل اید بعد از این برخاسته بار دیگر پیش حواریین
امد و ایشانرا خوابیده یافت زیرا که چشم ایشان سنگین شده بود
جهت ایشانرا گذاشته بار دیگر بکنار رفت و همان نوع که پیش دعا کرده
بود باز بر دعا کردن ایستاده و در اینجا میگویند نصاری که ثابت میشود

که هرگاه حضرت عیسی با خدای قادر باسم پدر دعا میکند پس خدای تعالی باید
پدر او باشد و باین معنی را قطع نظر از این عبارات قوی میسازند از انچه در باب متی
فصل مذکور است که در وقتی که یهودان آمده حضرت عیسی را میخواستند بگیرند
شمعون شمشیر خود را از غلاف کشید و گوش یکی از خدمتکاران
قیافا را که در دست داشت برید حضرت عیسی بوی فرمود که ای شمعون شمشیر
در غلاف کن زیرا که هر کسی که شمشیر بجهه کشتن بدست گیرد بشمشیر کشته میشود
چه اینکه نمیدانی که من نمیتوانم از پدر خود التماس کنم تا الان فرستد بکمک من دوازده
فوج از ملائکه یا بیشتر میگویند نصاری اگر خدا پدر عیسی نبود چرا اگر را در خود
حمایت بگوید اما این کوربا طنان چون دلهای ایشان سیاه گشته است کتاب
خود را همین واسطه گمراه شدن میخوانند نه اینکه از برای هدایت و طلب حق
میکردند مگر اینها این پیغمبر را پیش خدا خود میسازند بنابراین در اینجا فقرات چند
دیگر خودشان ذکر نمودن بهتر است از انکه بنویسیم جواب او بشویم چرا که این
مشعر است همین لفظ پدر که از حضرت عیسی نقل شده این گمراهی از خود
قرار میدهند بعد از نقل این عبارت بهتر بیند که حضرت عیسی در چند جا خدا را پدر دیگری
گفته است اگر بمحض پدر گفتن خدا میباید خدا پدر شود در چنین جاها ما دیگر چه میکنند

چرا در باره پدر گفتن حضرت عیسی خدا را نسبت بخود همان تاویل میکنند و معنی حقیقی
اراده مینمایند اگر از برای دلیل کردن عبارتی که لفظ پدر وارد است انتخاب میکنند این
عبارت را که نقل میکنیم مگر چون لفظ پدر در ان مذکور است خوب است آن را
دلیل خود بکنند عبارت مذکور این است که در فصل پنجم همان انجیل متی در اکثر نقل
شده است که جمعی پیش حضرت عیسی آمده بودند چون حضرت دید ایشان را بسیار
در بالای کوه بلندی رفته بواسطه انکه همه بشنوند شروع کرد بموعظه کردن ایشان
و در میان سخنان بسیاری که فرمود گفت ای مردمان شنیده اید که گفته شده است
انکه دوست بدارد دوست خود را و دشمن بدارد دشمن خود را من بشما میگویم
که دشمنان خود را دوست بدارید و از برای انها که شما را آزار میکنند حقیقت
سینه همه دعا بکنید تا انکه در زمره فرزندان پدر خودشان که در آسمان است
داخل کردند زیرا که پدر شما که در آسمان میباشد آفتاب خود را در بالای مکان
بدان و نیکان هر دو را در بالای کافر و مومن میبارانند هرگاه شما
جماعتی را که شما را دوست میدارند دوست بدارید بر کاری نکرده اید چرا که
باجگیر قاتل بوده است و گناه کاران اینجا نیز میدارند که با دوستان خود
دوستی میکنند و هرگاه شما همین برادران خود سلام کنید به دیگران چه بیشتر

بر خویش آمده این صفت دارند پس میباید شما بخوی سلوک داشته باشید که
شما را متصف به ان صفت بودن دست بهم دهد و شما باید بهتر از دیگران باشید
چنانچه پدر شما بهتر میباشد میباید کارهای نیک خود را در برابر مردم نکنید از برای
انکه در نظر ایشان این افعال و جوه شرعیه زیرا که در این صورت آن تا فیرا که
پدر خود نان که در آسمان است میباشد ندارید بدین جهت در وقتی که خیرات خود را
میکنید در پیش خود از برای انکه شایع شود کرنا منوازید چنانچه منافقان که
دفترها میکنند از برای انکه در میان مردم عزیز باشند براستی من بشما میگویم که
اینها نانی خود را در این دنیا یافته اند اما شما باید وقتی که خیرات میکنید
دست چپ شما از انچه دست راست میکند خبردار نشده باشد تا انکه خیرات
شما مخفی باشد و پدر شما که از مخفی حاضر است و هر چند خانی شما را خواهد داد
و در وقتیکه دعا میکنید مثل منافقان میباشید که دوست میدارند دعا کردن
در میان مردم منافقان و در کوچهای شهرها بواسطه انکه دیده شوند براستی من
بشما میگویم که اینها نانی خود را گرفته اند مالهم فی الآخرة نصیب اما شما وقتیکه میخواهید
دعا کنید داخل شوید در اطاق خلوت خود و در او را ببندید و بپرستید مر پدر
مرجع در خلوت با پدر خود دعا کنید تا انکه پدر شما در خلوت شما را می بیند

بشما خواهد گفت انچه مطلبید در وقتی که دعا میکنید مثل بت پرستان در
زبان میباشید که چیزها در سر حرف زدن دعا مستجاب میشود خود را
بانها شبیه میسازند زیرا که پدر شما پیش از انکه مطلب بپرسید که شما بانچه
محتاج دارید پس بدرستی که دعا میکنید چنین میگوئید ای پدر ما که
در آسمانی ما جشن است اسم تو و پادشاهی تو غالب خواهش تو در زمین و
در آسمان تعمیل بیابد بده بما نان روزی مخود را و بخش جرمهای ما چنانکه
ما قرض داران خود را بخشیم و ما را باز دار از ما بیش مینداز بلکه از همه بدی ما را
خلاص ده بعد از ان حضرت با ایشان میفرماید که هر گاه شما مردم خطای
ایشان را ببخشید پدر شما در آسمان گناهان شما را خواهد بخشید و در وقتیکه روزه
میدارید مخود را از قبیل مدما عاقلان مسازید چنانچه منافقان میکنند از برای
خود را بغیر میسازند از برای انکه مردم بدانند که ایشان روزه دارند
براستی من بشما میگویم که اینها حق خود را گرفته اند اما شما در وقتیکه روزه بدارید
بر تنهای خود را عطر مالید و روی های خود را بشوئید و تازه دارید تا انکه
مردم نه شما را به چنین دانسته باشند که روزه اید در این صورت پدر شما که از نظر
می بیند ثانی شما خواهد کرد و خزینه در زمین برای خود مسازید چرا که در زمین بود به

و بید و چاپشه که او را ضایع میکنند و دزدان اند که زمین را کنده و هر چه دارد
ممکن نیست که ببرند پس خزینه از برای خود در آسمان قرار دهید زیرا که در آنجا
نه بید و نه چاپشه و نه دزد و نه پاشنه دیگر اینکه در هر جا که خزینه شماست دلهای شما
در آنجا خواهد بود و ایضا بر شما باید که چشمان شما از برای بدنهای شما چراغ اند
هر گاه چشمان شما سالم باشند همه بدن شما نورانی خواهد بود و اگر چشمان
شما سالم نباشند و معیوب باشند همه بدن شما ظلمانی میشود و هر گاه
آنچه در بدن شما که نورانی بود ظلمانی گردد پس آنچه ظلمانی بود چه خواهد شد
و دیگر اینکه هیچکه بنده خدمت دو آقا را چنانچه باید کرد نمیتواند بعلت آنکه
که یکی از این دو مولا را دیگر کند هم چنین کسی نمیتواند که خدای تعالی
را و دولت دنیا را بکند و بدین سبب شما را تعلیم میکنم از دردهای خود در این
بجهت آنکه چه چیز بخورید و بدن خود را چه چیز بپوشید زیرا که روح خود را
و بدن از پوشیدن افضل است ملاحظه کنید پرندهای آسمان را که نمیکارند
و درو نمیکنند و در انبار ذخیره نمیگذارند پدر آسمانی شما ایشان را میپروراند اما
شما از آنها کمتر بر هر گاه کسی از شما باشد که تواند تا به قد خود یک ذراع
اضافه کند پس چرا در باب لباس در خود زحمت میدهید فکر کنید در زنبقهای

صحرا که چه نحو نمو میکنند با وجود آنکه کار نمیکنند و ریسمان نمی ریسند براستی
من بشما بگویم که حضرت سلیمان با تمام استقلال پادشاهی خود که داشت
بر نسق یکی از اینها نتوانست خود را بپوشانید پس هر گاه علف صحرا را که امروز هست
و فردا در تنور انداخته میشود خدای تعالی چنین میپوشاند شما را ای ضعیف الایمانان
بهتر خواهد پوشانید پس زحمت بیهوده خود را بگذارید اینکه چه بخوریم و چه بیاشامیم
و چه بپوشیم زیرا که این نحو فکرها چیزهائی اند که کفار بی ایمان پیش از این
میکردند اما چنین نیست بدانید پدر شما که باینها همه محتاجید اول تفحص
پادشاهی خدای تعالی را و محبت او را بکنید که اینها همه از برای شما
بعد از این در فصل هفتم همان انجیل متی حضرت عیسی میفرماید که ایها الناس طلب کنید
بشما داده خواهد شد جستجو کنید که خواهید یافت و در را بکوبید که بر روی شما
باز خواهند کرد زیرا که هر که میطلبد مییابد و هر که جستجو میکند مییابد و هر که
میکوبد بروی او باز میکنند و اگر نه من بگویید کسی از شما هست که پسرش از او نان
بطلبد او سنگ عوض نان باو بدهد و هر وقتی که از او ماهی طلبد عوض ماهی
باو مار دهد پس هر گاه شما با وصف آنکه بد هستید دانسته اید چیزهای خوب را
بفرزندان خود بدهید پدر شما که در آسمانها است او بهتر از شما هر کس که خوب از او میطلبد خواهد

داد و در فصل هیجدهم انجیل میفرماید که حالت شما این است و هر گاه یکی از شما
صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود نود و نه را بر قرار گذاشته میکند و بطلب آن
یکی که گم شده است میرود و بعد از آن که پیدا شد بسیار خوشحال میشود و خاطر جمع
از آنکه از آن نود و نه دیگر گمراه نشده نمی یابد اما خواهش پدر شما که در آسمان است
چنان نیست که یکی از این کودکان گمراه شود و در فصل بیست و سیم همان انجیل
میفرماید که هیچکس را در روی زمین پدر مگوئید و پدر شما یکی است که در آسمان
است پس اگر همه عبارات حضرت عیسی خدا را پدر امت خود فرموده نقل شود
موجب تطویل میگردد و از این پنج شش فصل که یکی از آنها چیزی نقل کرده ایم
مفهوم میگردد که حضرت عیسی خدای تعالی را پدر همه امت خود فرموده است پیش
از آنکه پدر خود بگوید پس اگر بنا بر تاویلهای نصاری بگذاریم که مراد از پدر
حقیقی است جواب میدهند نصاری که همه کس حقیقة پسر خدا است یا اگر
بگویند که همه کس پسر خدا نیست لازم میآید که حضرت عیسی نعوذ بالله دروغ گفته باشد
پدر گفته است بر خلاف واقع فرموده خواهد بود و در این صورت نه خدا او را پسر خدا
و نه پیغمبر خدا خواهد بود و نصاری بی خدا و پیغمبر ماندند و خدا و پیغمبر تازه پیدا
کنند و اگر گویند که حضرت عیسی راست فرموده است خدا پدر حقیقی همه کس است

میگوییم پس بنای دین خود و عقیده که داشتن چه ضرورت دارد و چرا به تقلید ایشان غیر
خدای قایل شوند در اینصورت ناچار اند از آنکه با موحدین اتفاق نموده اعتقاد
یکی شوند و بر عقیده اتفاق اهم چنین نیست که بر بنا بر شیعه اثنی عشری
خود را فهمیده باشند توانند غالب آمد و اگر بتاویل اعتراف کنند و گویند
اینکه حضرت عیسی خدا را گفته است پدر شما یعنی مهربان است نسبت بشما
خود چنانچه حضرت داود در زبور صد و سیم میفرماید که چنانچه پدر رحم میکند
بفرزندان خود همچنین خدای تعالی رحم میکند کسی را که از او میترسند و در فصل
در فصل سیوم کتاب حضرت ارمیا به بنی اسرائیل خطاب میفرماید
در آن وقت گفته بودم که شما را بجای فرزندان خود قرار دادم
مرا پدر خود خطاب کنید بنا بر این چرا در سخن کلمات ایشان را بگیرد و در جای دیگر
عیسی پدر من گفته است این تاویل میکنند اما احتیاج بتاویل نیست
چرا که تاویل پدر گفتن حضرت عیسی خدا را روشن است و دیگر
و حضرت در فصل سیم انجیل یوحنا که باعتقاد ایشان بهترین انجیلها است خود
تاویل پدر گفتن را بجهت ایشان میکند نهایت بطایفه اراده گمراهی
میگذارند چشم از تاویل آنحضرت پوشیده

نقل شده است که حضرت عیسی بعد از آنکه کشته شده و مدفون گردید روز دوم
رجعت فرموده خود را بمریم مقدلیا نام که یکی از شاگردان او بود ظاهر ساخت
در وقتی که این مریم در نزد قبر آنحضرت آمده بود در قبر را باز کرده کسی را ندید
و دو ملک را دید که یکی در طرف سر قبر و دیگری در جانب پای قبر ایستاده
بودند چون مریم مقدلیا گریه میکرد آن دو ملک از او پرسیدند که چرا گریه میکنی
و چه میخواهی در جواب گفت که صاحب مرا از اینجا برداشته اند و در این اثنا
بعقب خود نگاه کرد حضرت عیسی را دید که ایستاده بود اما چون در صورت باغبان
آمده بود او را نشناخت حضرت عیسی فرمود که ای مریم گریه میکنی که را
میطلبی مریم بخیال آنکه باغبان است گفت اگر تو او را برداشته بمن بگو
که او را در کجا گذاشته تا من بروم و او را بردارم حضرت عیسی با او فرمود
ای مریم در این وقت او را شناخت و گفت ای ربانا یعنی ای استاد
عیسی فرموده که دست بمن مرسان زیرا که هنوز بالا بنزد پدر خود نرفته ام برو
بنزد برادران من و بایشان بگو که بالا میروم بنزد پدر خود و پدر شما و خدای
من و خدای شما این است که حضرت عیسی در اینجا معنی پدر بودن خدا را
بیان کرده است یعنی بگو ای مریم بحواریین من که چون خدای

نسبت بمن و بایشان بطریق تفاوت یک پدر مهربان است برادران من مشغول
خوشحال باشند بالا میروم بنزد یک رحمانی کسی که در مهربان بودن نسبت بمن
و شما بطریق تفاوت یک پدر مهربان است اما مبادا که از راه حق دور افتاده
لفظ پدر که من باو اطلاق میکنم پندارید که او پدر حقیقی من یا شما است بلکه معنی این است
که خدای من و خدای شما است و چنانچه بدانید که این اسم پدر که من نسبت بخود
باو مجازا میگویم بطریق تفاوت همان معنی است که شما را همیشه تعلیم کرده ام و
چون او را التماس کنید بگوئید ای پدر ما از برای آنکه توصیف کنید او را
بزیاده مهربانی نسبت بمخلوقات خود نه بواسطه آنکه او را پدر حقیقی من یا خود
بدانید که کفر عظیم است پس معلوم شد که این لفظ پدر بر تقدیری که از حضرت عیسی
صادر شده باشد بنابر بیان آنحضرت نسبت بخود و سایر آدمیان معنی
واحد دارد بمعنی که نصاری در واسطه بنوت کفرهای عظیم تفسیر میکنند و در اینجا
جای آن دارد که ما با جماعت گمراه شده آنچه حضرت موسی بکرات
است خود در توریه گفته است اراده و توبیخ بگوئیم و از آنحضرت فرموده
که ای است و دیوانه و بی بصیرت بدین افترا تلافی نعمتهای خدا را میکنید
یعنی او پدر شما نیست که شما را در تصرف خود درآورده و داشت و خود ساخت

بعد از آنکه شما را آفریده بود پس کفران ورزیده و افترا بخدا می بندید
و دور نیست که آن حواریون نا پاک در ترجمه که کرده است این لفظ پدر را در عوض
خدای تعالی داخل کرده باشند تا این حوار از او از این لفظ پدر معنی دیگری
که موجب کفر ایشان شود اراده نمایند در اینجماعت نه بر هر جا حواریین لفظ
و نه لفظ پدر را بمعنی درستی حمل کرده اند بمعنی نادرستی که من کفرهای عظیم خود را
گردانیده اند چون هر دلیل که در آن سه انجیل دیگر ایشان میدادند بتجویز آن
لفظ پدر که در اینجا واقع شده است قایم گرفته و بر کفر خود ایستاده اند و
که از برای لفظ پدر که در عبارات انجیل متی واقع شده کافی بود از برای آن
لفظهای پدر که در آن سه انجیل است و چون آن سه انجیل نقل این انجیل اند و
انجیل متی نسبت بآنها اصل است از جواب اصل لازم میآید که جواب فرع گفته
شده باشد لهذا احتیاج بنقل عبارات آن سه انجیل دیگر نداشته و علاوه این
متوجه نقل دلایل اصل ششم و جواب ایشان شدن اولی دانسته بنابر این
شروع در آن میشود و در بیان اصل ششم از اصولی که
نصاری بر آنکه این طایفه اعتقاد دارند بآنکه همان خدای پدر
پسر است و دلیل این مدعا عبارات کتب خود در انبیا درآورده اند بعد از

نقل آن عبارات بر هر ذی عقل روشن میگردد که این عبارات از بس قبیح
و نامربوط اند استناد و نقل آنها از صاحب عقل که دینی داشته باشد ممنوع است
را و چرا که بسبب ترجمه حواریین ملعون عبارات این کتب زیاده از قدر تغییر
یافته که در حین شروع در تقریر دلایل این طایفه از کثرت نامربوطی آنها سیاه
کردن صفحه را بتحریر این سیاه کردند زیرا که سوای افترا بخدا و انبیا
کذب به پیغمبر خدا چیزی دیگر حواریین ملعون انشا و کرده است که کسی آن را
حرف فکر دور تر از آنها نماید بنهایت چون این طایفه محمدول القاقبت بنا
بر آنکه تمام اعتقاد ایشان قبیح و نامربوط است از این عبارات نامربوط
استخراج مدعای خود میکنند و منفعل از قباحت چیزهای دیگر که عبارات مذکور
مفاد آنها است نمیگردند همان مثل است که چه یکی نیزه چه صد چون گذارد
در واقع هر گاه این طایفه از بی بصیرتی افترا بخدای تعالی بسته اند کجا از
ایشان عبارتی که نامربوط و نسبت با چنانچه نقل آن مناسب باشد ممنوع
بنابر این چون بنای استدلال ایشان بر این گونه دلایل است چاره
نیست سوای آنکه دلیل ایشان را نقل و مسکت رد و نصاری شده و دلهای
سیاه ایشان را بشکنیم زیرا که با اعتقاد این عبارت چنینه در باب از ازرای

ثبوت مذهب اهل ایشان لهذا نقل دلایل و رد انها را لازم شمرده که بجز
ان فاصله را مستطیع میگردد که اگر نه منظور ان بود که هر دلیلی که این علیل از مذهب
دارند از برای اتمام حجت بر ایشان همه را باطل گردانیدیم البته صحیفه میباید از
دلایل دیگر عبارت نامربوط دلایل ایشان چه بالغ گردانیم که لفظ نی
دلیل ثبوت این اصل سیم که عبارت از پسر بودن خدای تعالی باشد ان است که ان
جمعی چند نقلی است که متی در فصل چهارم انجیل خود میگوید گفته است که روزی روح
امده و حضرت عیسی را بجا بانی برد بجهة انکه او را ازمایش شیطان کند و ان حضرت
دران بیابان چهل شبانه روز روزه داشته و هیچ نخورده بود گرسنه
شد دران وقت شیطان نزد او آمد و گفت که اگر فرزند خدا هستی بگو این سنگها
که در دست دارم نان شود و او را بخوری و سیر شوی حضرت عیسی
در جواب او فرمود که در کتاب تورات نوشته شده است که انسان تنها
بنان زنده نیست بلکه بهر کلمه که از دهان حق تعالی بیرون می آید زنده است چون شیطان
این را شنید حضرت عیسی را برداشته بشهر مقدس برد و در بالای مناره مسجد
بایستانید و گفت که اگر فرزند خدا هستی خود را از زیر مناره بینداز زیرا
که در زبور داود نوشته شده است که در همین وقت خدای تعالی ملائکه را امر

خواهد

خواهد فرمود که ترا بدستهای خود بگیرد انگاه دارند تا مبادا پای تو بسنگ خورد
دارا گشتی نصاری در اینجا باعتبار انکه شیطان او را پسر خدا خوانده است
میگویند که معلوم است که حضرت عیسی چنانچه پسر خدا باشد اگر نبودی شیطان
دو مرتبه او را پسر خدا نمیگفت این عهده گواه حقیقت این نصاری است از انکار
شهادت او نمیتوانند که دور شوند و از او اعتقادی که باید دارند چون
مارد ابطال مذهب و اعتقاد نصاری است لابد هم از اینکه دلایل ایشان
را و لاتسلم جواریم و بر ان تقدیر باطل گردانیم تا بر ایشان حجت تمام شود
که این دلیلها و نقلها بر تقدیر صدق باز معاد کفرانه و دلیل حقیقت
شد لهذا بجهة چند بطلان قول ان ملعون که نصاری نقل میکنند
کرد انکه این از دو حال بیرون نیست یا حضرت عیسی خدا و پسر خدا
بود چنانچه نصاری اعتقاد دارند و میگویند شیطان به پسر بودن او
گواهی داده است در اینصورت گرسنه شدن او چنانچه
متی نقل کرده است صورت ندارد چرا که خدا از گرسنگی منزه است
نخوردن خوراک و بنا بر این انجیل متی از اعتبار میافتد چرا
که اسناد گرسنه شدن بخدا داده است و اگر خدا نبوده پسر خدا

نبوده مذهب نصاری باطل و قول شیطان دروغ بیرون آمده
در اینصورت چهل شبانه روز چیزی نخوردن حضرت عیسی
که بتجربه رسیده است که حیات انسان بعد از انکه چهل شبانه روز
نخورده باشد که بدل ما یتحلل شود معقول نیست در اینصورت
میکند که چهل شبانه روز چیزی نخوردن دروغ گفته خواهد بود
انهم دروغ گو باشد معلوم است که چه قدر اعتبار دارد و اگر نصاری
که چهل شبانه روز چیزی نخورد در باره کسی که بسبب ریاضت واصل شده
باشد ممکن است هر چند لسان الناس الملکان نوشته باشد
که اگر خواهند که قول ایشان بتصدیق کنیم یکی از ایشان که واصل شده
چهار ماه او را چهل شبانه روز چیز نه هیم و نگاه داریم تا بر ما ظاهر گردد
چهل شبانه روز زنده و صحیح باشد بعد از ان قبول کنیم که انسان میتواند
چهل شبانه روز چیز نخورد و زنده بماند دوم انکه ایشان میگویند
که حضرت عیسی خدا بود و شیطان انکار که او را آفریده بود
ساخت البته میشناخت پس چون جرات میکرد که او را ازمایش کند
و در بالای مناره مسجد قرار داد و حکم کند که خود را از بالای این مناره

باز

بزیر چیند ازد که خدا ملائکه خود را خواهد فرستاد که ترا نگاه دارد
از این احمق جماعت بپرسند که در اینجا شیطان خدای غیر وقت عیسی فرض کرده
دیگر است خدا ملائکه خواهد فرستاد و ترا نگاه خواهند داشت پس
است که قول شیطان را که گفته است اگر فرزند خدا هستی اعتبار میکنند و قول
او که گفته است خدا ملائکه خواهد فرستاد معتبر نمیدانند بلکه اگر قول شیطان را
اعتبار نکرده و قول دوم که بعد از ان گفته است که اگر فرزند خدا هستی
هم چنین کن پس نصاری در انچه اینجا افترا می بندند نه تنها از فرمان خدا برگشته
رفته اند بلکه از متابعت شیطان که پیشوای ایشان است سر باز زده اند
ان دارد که با ایشان بگوید که شما در کافر بودن از من قوی ترید
یکسخن پرسیدم و جرات در حکم جزم کردن ننمودم اما شما حکم جزم کردید
من که استاد شما بودم کیفیت ان را نپرسیدم و اگر پرسیده ام بلکه
شما را میگفتم دروغ میگوئید انکه اگر حضرت عیسی چنانچه ایشان میگویند
پسر خدا و یا خدا میبود احتیاج نبود که در جواب شیطان رجوع بکتاب
موسی کند بلکه میبایست فی الحال جواب گوید که من فرزند خدایم و هم
موسی و داود و چندین فرستاده ام تا انکه شیطان را از ننگ بیرون اورده

باشد برادر و هر کس که این معنی را قبول نکند پس معلوم گردید که آنچه نصاری در اینجا
برای دلیل خود شان وارد نموده‌اند نه تنها ایشان را رسوا گردانید بلکه انجیل ایشان
و جوانیم ناپاک که او را ترجمه کرده است رسوا و بدنام نمود لهم خزی فی الدنیا
ولهم فی الآخرة عذاب عظیم   که نصاری در رابطه ثبوت دعاوی خود در اثبات
خدا بودن حضرت عیسی بآن متمسک شده‌اند عبارتیست در فصل هشتم
انجیل متی که در آنجا نقل شده است که روزی حضرت عیسی بجزیره‌ای میگذشت
دو نفر که با شیاطین مونس و قرین بودند دید که از میان قبرها بیرون آمدند
بمرتبه‌ای مهیب بودند که هیچکس از وحشت ایشان از آن راه عبور نمیتوانست کند
چون نظر ایشان بحضرت عیسی افتاد فریاد برآوردند که ای عیسی پسر خدا
ما را با تو چه کار آیا وقت آمده که ما را آزار رسانی و چون در آن نزدیکی گله خوکی بود
شیاطین التماس کردند که اگر چنانچه ما را از این بدنها بیرون میکنی رخصت ده
ما را که داخل بدن این خوکها شویم حضرت عیسی فرمودند که بروید
پس آن دو شیطان داخل آن خوکها شدند و یکباره دویدند که همه گله
خوک بمیان دریائی که در آن نزدیکی بود افتادند و غرق شدند و دلیل نصاری
در این است که حضرت عیسی چنانچه پسر خدا باشد چرا که اگر پسر خدا نبود شیاطین او را

پسر خدا نمیگفتند جواب میگوئیم که چنین جماعتی که در راه جهالت افتاده و در وادی
ضلالت سرگشته‌اند که عمده ادله که بنای دین خود را بر آن میگذارند شهادت
شیاطین است و فکر نمیکنند و اگر ابله نباشد که ما میخواهیم ثابت کنیم که حق میشود
شیاطینی که همیشه قوت خود را صرف آن مینمایند که مردمان را گمراه
کنند چون میشود که ترک مقتضی ذات خود کرده از برای آنکه مردمان را براه راست
آورند و این قوم تنها شهادت آنها را سند هستند ظاهرا چون این طایفه گمراه باعتقاد
آنکه محب شیاطین‌اند و مناسبتی با ایشان دارند باین اعتبار اعتماد بگفته
شیاطین میکنند و میگویند که شیاطین بسبب صداقتی که با ما دارند هرگز خلاف نمیگویند
درمیان عباد الله درستی سخن و سرافراز باشیم اما بنابراین که یکی از اسباب
متعدده دانست این اسباب را داخل در قبول قول شیطان است
عمده سبب گمراهی این طایفه شیطنت جوانیم بدطینت است که کتب را برای
سالها ... است و از راه آنکه با شیاطین آشنا و شاگرد ایشان گردیده
مدعای خود شهادت شیاطین را سند کرده و داخل کتاب خود کرده است
که بعد از آن چون نصاری کور باطنان که چنانکه در کتاب آورده‌اند
متحرف کرده‌اند ... که بسبب ترجمه آن ناپاک همین نقل در انجیل مرقس و لوقا

معلوم میگردید که کار جوانیم در وقت ترجمه کردن همین تغییر و تبدیل است که کرده بوده است
اما چون دیده ظاهر او نیز مثل چشم باطن او کور بود در فصل پنجم انجیل مرقس
و فصل هشتم انجیل لوقا که هر دو همین نقل آمده است بعینه تمام او را در آن دو انجیل
ذکر کرده و تغییری که دارد همین است که در انجیل متی میگوید دو نفر بوده‌اند که شیاطین
داشتند و در آن دو انجیل میگوید یک مرد بود با وجود آنکه نصاری خود اقرار
دارند که همه یک نقل است ظاهرا از برای رسوائی جوانیم این اختلاف در این سه
انجیل اتفاق افتاده است زیرا که میگوئیم لازم میآید که از این سه انجیل یکی
راست و دو تا دروغ یا دو تا راست و یکی دروغ باشد و چون احتمال کاذب
بودن در همه آنها میرود و صادق از آنها معلوم نیست لابد که حکم
بکذب و بطلان هر سه بکنیم و عجب اینست که برای نصاری آنها را نسبت
داده است که از مثل نظیر جوانیم بمرتبه‌ای که اگر ممکن بود کسی از عمر برای
باقی باشد البته حکم میکردیم که آن جوانیم است و چون نقل دروغ را
دلیل ساختن علامت فساد مدعا است در جواب او همین ظاهر گردیدن
دروغ بودن او کافی است لهذا متوجه رد او شدن زیاده از این قابل
ندانستیم و بر فرض و تقدیری که نقل یکی از آنها راست باشد ما میگوئیم شهادت شیطان

میگوئیم که بشهادت شیطان غیر از شیطان اعتماد نمیتوان کرد
که نصاری بآن متمسک شده و افترا بخدا و حضرت عیسی بسته‌اند و میگویند
عیسی پسر خداست عبارتی است که از انجیل متی بیرون آورده‌اند و آن نقلیست
که در فصل چهاردهم میکند که روزی حضرت عیسی بحواریین خود فرموده که بکشتی
نشینند و خود به تنهائی بکوهی رفت که با پروردگار خود مناجات کنند
اما چون طوفان از طرف کشتی می‌آمد آن کشتی که حواریین در او بودند در میان
دریا بسبب طوفان سرگردان ماند تا وقت ثلث از شب گذشت در آن وقت
حضرت عیسی قدم در بالای آب دریا گذاشته متوجه نزدیک کشتی ایشان گردید چون
حواریین دیدند که شخصی در بالای آب راه میرود او را از جن گمان کرده
ترسیدند و بسبب واهمه فریاد کردند چون عیسی واهمه ایشان را ملاحظه فرمود
با ایشان سخن در آمد فرمود که خاطر جمع باشید منم در این اثنا شمعون
بحضرت عیسی گفت ای صاحب ما اگر توئی بفرما که من نیز در بالای آب دریا
راه رفته بنزد تو بیایم حضرت عیسی فرمود که بیا شمعون از کشتی بیرون
آمده شروع کرد در بالای آب براه رفتن تا بحضرت رسید اما چون طوفان
خالی از خطری نبود در حین راه رفتن ترسید نزدیک بود که غرق شود فریاد برآورد

الصاحب من برادر باب حضرت عیسی دست خود را دراز کرده و او را گرفت و گفت
که ای سست ایمان چرا شک آوردی و همینکه حضرت عیسی بر بالای کشتی آمد طوفان
ساکن شد آنها که در کشتی بودند نزد عیسی آمده او را سجده کردند
و گفتند براستی که تو فرزند خدایی نصاری باین قول میگویند که حضرت عیسی علیه السلام
پسر خدا باشد زیرا که اگر بغیر حواریین او را پسر خدا میگفتند حضرت عیسی قبول
نمیکرد اما در اینجا بر غلط کرده اند و کاتب نسخه خود را در ضلالت سیاه
نموده اند چرا که اوزاه ... بالضرورة غرب جوابهم را خورده اند زیرا که اینقول
گفته جوابهم است نه قول حواریین حضرت عیسی چنانچه از فصل ششم انجیل مرقس بیان
جوابهم ترجمه کرده است ثابت میگردد زیرا که در جائی که همین فقره را ذکر کرده است
میگوید که چون حضرت عیسی حواریین را دید که خوف برداشته اند از راه آنکه
شب بود و دیدند که کسی در بالای آب راه میرود و از بس بیدار نشسته
حضرت عیسی ایشان را فرمود خاطرجمع باشید منم و مترسید و چون آنحضرت
از دریا بالای کشتی نزد حواریین بر آمد طوفان ساکن گردید اما چون از بس
از بسیاری خوف و دلهای ایشان بسبب ظلمت جاهل کور بوده بدانستند
که آنحضرت عیسی است در اینجا بهمین اکتفا کرده است و از اقرار حواریین را

او در اکثار

که در انجیل متی ذکر کرده که بآنحضرت گفتند براستی که تو فرزند خدایی هیچ توجیه
ذکر نموده و ذکر نکرده است بلکه حواریین را بیان از ترجمه لفظی انجیل مرقس مفهوم
میگردد که رد آن تعلیم داده است باوجود اختلاف این دو انجیل کدام یک را
اعتبار کنیم انجیل متی را که میگوید وقتی که حضرت عیسی داخل کشتی شد حواریین
او را سجده کردند گفتند تو فرزند خدایی یا آنچه مرقس نقل میکند که عیسی را نشناختند
زیرا که دلهای ایشان ظلمت جاهل کور بود چه خوب میشد که اگر آن جوابهم
دشمن خدا که آن انجیلها را برای نصاری ترجمه کرده است دافرا گرده است
که آنچه خواستم داخل کرده ام و آنچه نخواستم بیرون میآید و خاطرنشان میگردد
از آن دو انجیل کدام یک ساخته اوست و معلوم میشد که او خود کور دل است
با حواریان حضرت عیسی و اکمال انصاف میدهند نصاری که آنچه این است دیده و راست
است و این کتابها چه کتابند که کسی بنای دین خود را که بهترین دولتهاست
انها بگذارد و مانند چنین بیکیتی اعتماد کند از برای آنکه دلایل شرعیت دین خود را
از آنها برون آورد و بنیاد نهند و هرگاه جوابهم بحواریین حضرت عیسی چنین
افترا البته باشد کسی که دوست دارد دولت آنحضرت باشد
چون بقول ترجمه چنین شخص اعتماد میتوانند کرد و کسی که بر چنین علمی ...

باشید و قول کتاب او را سند این حزب بدانند چون او را اثبات عیسی دو دست
خدا بودن دانسته و از برای جواب این دلیل علیل که در اینجا ادعا میکنند
همین قدر که بیان کردیم کافی است اگر زیاده بر این احتیاج باشد میگوئیم
که بر فرض آنکه راست باشد که حواریین حضرت عیسی را سجده کرده و او را پسر خدا گفته اند
از کجا سند میشود از برای پسر خدا بودن حضرت عیسی چرا که گز سبب آن بنویم
که آنحضرت خدای قادر و آنچه معنی پسر میگفته است و آنحضرت را مردم فهمیده بلکه معنی
پسر خدا میخواندند خوب است که نصاری اول بفهمند و بعد از آن دلیل خود
نه آنکه بهمین مجرد لفظ پسر راه گمراهی را پیش گرفته و بایخود فکر نکنند که آن
راه بکجا منتهی میشود که نصاری از برای اثبات پسر خدا بودن حضرت
عیسی دارند و باعتقاد خود دو پای ثقه خود را با ماث این دلیلها ثبوت این
اصل محکم میگردانند عبارتی است در فصل شانزدهم همان انجیل متی
در اینجا که نقل شده است که روزی حضرت عیسی و حواریین را
که مردم درباره من چه میگویند و مرا چه کسی میدانند بعضی از حواریین جواب
دادند که ترا یحیی بن زکریا میگویند و بعضی جواب دادند که ترا الیاس میگویند
و بعضی گفته اند که ترا ارمیا یا یکی از پیغمبران سابق میگویند اما شمعون و

دلی

که وصی حضرت عیسی بود و قول او در نهایت اعتبار است آنحضرت را
فرزند خدا گفته است ثابت است پسر خدا بودن حضرت عیسی زیرا که شمعون
در حضور آنحضرت این اقرار بعد از این اقرار را آنحضرت در حق شمعون
باز اقرار و تعریف زیادی فرمود اما از بسکه این طائفه را چشم
مینور است و دیده ظاهر ایشان تیره غفلت کور گردیده است و نفهمیدند
نقل و این انجیل مختلف واقع شده است و متوجه نمیشوند که باعث این
اختلاف چیست زیرا که مرقس در فصل هشتم و لوقا در فصل نهم انجیل خود همین
جواب و سؤال حضرت عیسی و حواریین را نقل کرده اند میگویند که شمعون
در جواب همین را گفت عیسی و حواریین از این دو انجیل پسر خدا گفتن
شمعون حضرت عیسی را نقل نمیکنند پس در صورتی که هر سه انجیلها را
کرده باشد شهادت کدام یک از این سه نفر که هر سه حواریین حضرت
اند اعتبار میباید نمود با مرقس و لوقا موافق جواب و عدالت است که چون
مرقس و لوقا دو نفرند و در نقل خود متفق اند قول ایشان را قبول و تحقیق
متی دروغ پنداشته شود اما این کینه که بر جمیع کتب ایشان مظلوم و محکم
که بر سر راست گفته بوده اند و جز ایشان تنها دروغ گو و مفتری است که در اثبات

مطلب خود چون خودش از بود این لفظ فرزند و در میان انجیل متی
از برای اقرار اتحاد بستن داخل کرده است الله تعالی علمای ایشان
یاد کرده اند که اگر آن ملعون این حرف را نمیگرد و این کتب را اشتهار
نمیکرد ممکن بود این مرض کشنده اهل دنیا را با همه بیمار سازد و
گویند چه میشود که شمعون عیسی را پسر خدا گفته است و علمای فرقه
ما گرده باشند زیرا که چون متی نقل کرده بود کافی دانسته
او نشده اند جواب آنست که سایر فقرات نقل از گوره راستی تیز مفهوم شده
بود پس بالبت مرقس و لوقا همان نقل کرده اند اگر این عبارت
که از زبان شمعون میگویند در انجیل متی بود بالبت این فقره را که چون
بنای دین نصاری بران بود هم او لیدا قدم نقل میکردند پس از نقل
ایشان معلوم است که شمعون از آن گفته و متی نه نوشته است بلکه مردم
چنان که گفتیم این را در اثبات مذهب خود داخل
کرده است و هرگاه نصاری بنابر تعصب باطل که دارند این اجزا
ما گردید و در این باب ایستادگی داشته باشند میگوئیم که بر فرض نقل
در کتب خود ذکر کنند هرگاه که همه فقراه او را نقل کرده اند اگر عبارت

که

که شمعون این سخن را گفته باشد لازم نمیآید که حضرت عیسی فرزند حقیقی
خدا را دانسته باشد زیرا که در آن زمان اطلاق فرزند خدا متعارف
الهی متعارف بوده است چنانچه حضرت موسی در فصل ششم کتاب
اشعار با همین معنی کرده است و فرموده است که چون دیدند فرزندان خدا
دختران آن زن را که مقبولند از اینها بعقد خود در آوردند پس نصاری
اگر حقیقی تصور کنند لازم میآید که آنها که از دختران انسان بعقد
در آوردند همه فرزندان حقیقی خدا باشند در این صورت مبنای مذهب
نصاری برهم میخورد و شما حضرت موسی در کتاب ایشان اهل ایمان را
برده است بلکه در جاهای بسیار مؤمنان باین اسم نامیده شده اند
انکه در زبور است داود حضرت داود بنی اسرائیل خطاب میفرماید که
چنین داشتم که شما فرزندان خدا شده اید و شما از قبل سایر مردم
حق سبحانه و تعالی در فصل کتاب ارمیای پیغمبر بنی اسرائیل
که ای بنی اسرائیل من میخواستم که شما را بجای فرزندان خود قرار دهم
بشما زمین را که همه کس از دیدن آن بیکر دید و میراث بسیار نفیس
بودم که شما مرا پدر خود خواهید بود و از دین من دور نخواهید

گشته پس معلوم گردید که فرزند خدا در کتب نصاری بمعنی بر گزیدگان
الله سبحانه و تعالی بوده است نه بمعنی فرزند حقیقی پس اگر شمعون حضرت
فرزند خدا گفته باشد بهمین معنی گفته خواهد بود و از آن لازم نمیآید حضرت
عیسی فرزند حقیقی خداتعالی بوده باشد و اگر نصاری تاویل را قبول
نداشته باشند خود بیایند و گفتار موسی و داود و جای دیگر را
کنند بشرطی که تاویلی که در اینجا میکنند همان تاویل را در گفتار شمعون
مواضع انجیل متی جاری سازند نه اینکه موافق خواهشهای خود در هر جا
قایل گردیده اند که در آن صورت خطا و قباحت گفتار ایشان
خواهد گردید چون جماعتی را که همه اقوال ایشان پوچ باشد الزام
از این بیاشد پس بعد از این اولی است که شروع در بیان اصل
نصاری درود آن نمایم و بالله العصمة والتوفیق
از اصول دین نصاری که متعلق بالوهیت است و در تقریر دلایل
میخواهند ارکان در نوشته خود را از نظر شما رد و بطلان
میدارند پس در بیان رد و بطلان دلیلهای ایشان میگوئیم
یکی از اصول دین خود را میگویند اعتقاد کردن است بکرمان بدای

بطلان

و یکیست و پدر است و پسر است روح القدس است و دلایل خداوند
کتب خود بر طبق این مدعا ایراد مینماید اما اگر ما اعتقاد دارند که همان
روح القدس در این اوان بیا و در میان ایشان حلول کرده است
و بعض ایشانست اما از فهمیدن عبارات از کتب خودشان معلوم
که روح القدس هرگز بجای ایشان کور نکرده است بلکه متوسط روح
خودشان معنی باطل از لفظ روح که در کتب ایشان واقع شده
و چندین هزار عوام الناس را از جاده حق برگردانیده و بجهنم سفر
دلایل که بر ثبوت روح القدس بودن خداتعالی ایشان میاورند
عبارتست در فصل دهم انجیل متی که در اینجا نقل شده است که روزی حضرت
بحواریین فرمودند که باخبر باشید از مردم زیرا که شما را به دیوانها خواهند
اما شما را در دفعه که باینجا برند خیال مکنید که بچه وضع مدارا کرده باشید
چه باید گفت زیرا که شما آنچنان نیستید که در وقتهای معین سخن بگوئید
حکام و پادشاهان شما را بسبب من حاضر خواهند کرد و سایت خواهند
روح پدر شماست که در شما سخن میگوید و طایفه نصاری از کثرت حماقت
در این جا میگویند که این روح خدای تعالی بوده است در نظر اول

بجا این حلول کرده است و حضرت عیسی حواریین را از آن اعلام فرموده
و اگر چنین نبود حضرت عیسی او را روح پدر شما نمیفرمود جواب آنکه این
طایفه با وجود آنکه ادعا میکنند که ما تابع انبیاء هستیم اعتقاد نفهمیده اند چیزی را
نسبت میدهند که نسبتی از برای اضافه کافیست و در انجیل چنانچه
گفته شده روح پدر شما لازم نمیاید که این روح روح خدا باشد چنانکه
میگویند که ذات الهی واحد است چه بشود که نصاری همان وضع الفاظ
را که حضرت عیسی را تاویل میکنند و میگویند در انجا بمعنی حقیقی نیست
بود و الا لازم میاید که خدا پدر غیر حضرت عیسی نیز باشد این الفاظ را
بمعنی مجازی حمل کرده و حقیقت کفر را از برای خود ثابت میکنند
که روح پدر شما گفتن حضرت عیسی انمعنی دارد که روح مخلوق خدا
اگر این تاویل نکنند چنین است که خلاف واقع باشد زیرا که مقصود
حق کرده خداست او را روح خدا میتوان گفت پس اگر چنانچه نصاری
میگویند در هر جا که اضافه باشد بمعنی پسر میاید اراده کرده شود
میاید که هر که بگوید مخلوقات خدا یا پیغمبر یا فرشته خدا بگویند که خدا اراده
کرده و این مضافها میاید باشند پس معلوم شد که این تاویل
براي

روح نصاری نتوانست که هیچ معنی بجز آن بکنند چه جای دفع عقل
از آنکه حضرت عیسی گفته باشد روح پدر شما لازم نمیاید که روح حافظ
یکی باشد اگر نصاری این اعتقاد را از مثال این دلیل ثابت میکنند
بر سر ایشان و الا که دلیل دیگر دارند چرا نقل بزبان خود زده اند
کنند تا بشنویم و اگر نه بمحض چنین عبارتها صدق مدعای کسی ظاهر نمیگردد
و از کتب ایشان ازین قبیل الفاظ بسیار است که نصاری اگر بمعنی حقیقی
حمل کنند روی مذهب ایشان سیاه خواهد شد از انجمله در فصل چهارم کتاب
شعیای نبی خدا تعالی بحضرت یعقوب موافق تاویل نصاری در حضرت
مجرد بنا بر تاویل خطاب کرده و این عبارات میفرماید که خدا ذات تو را
سازنده تو در رحم مادر فریاد رس تو میفرماید که مترس ای بنده من
همه بندگان عالم من زیرا که من ترا از میان جمیع مخلوقات خود
گزیده ام و من آبها را بر بالای اولاد تو خواهم ریزانید روح خود
خشک شده از تشنگی رود خانها خواهم تشنه لب نعف دارد و خواهم
فرستاده و بر بالای اولاد و رحمت خود را خواهم بارانید اما لازم
نمیاید که خدا روح القدس باشد و در هر نسل نشنیده ظاهر اول گرده

و اگر نه لازم میاید که اولاد یعقوب بنا بر تاویل ایشان هم خدا باشند
با آنکه پادریان و پادشاهان نصاری در هر شهر آنها بدعت و خود اولاد یعقوب
هستند فتوی بقتل ایشان میدهند و اگر گویند که این روح در خدا با اولاد
یعقوب
آن وعده داده است همان روح است که ما میگوییم نسبت پیش از زمان
عیسی با اولاد یعقوب بوده حالا از ایشان منتقل گردیده و در جسم و در ما
تشریف دارد و هر چند که در هر پادریان هست با حکمت که در جلوه
جواب میدهم که در این صورت تاویل میکنند انچه خدا تعالی در فصل
جوال نبی میفرماید که در اخرالزمان روح خود را در بالای گروهها
ریخت و پیغمبران خواهد گفت و هم پیران و جوانان و پیران
از زمان خوابها خواهند دید و جوانان آن امت چرای نبوت
نمود و بالای غلامان و کنیزان خود را خواهم ریخت در زمان زیرا
اینجور دین ایشان اینست که میاید اعتقاد داشته باشند که روح
در زمان حلول نمیکند و این وعده طول روح که خدا کرده است در
الزمان میاید بعد از نصاری اخرالزمان را زمان حضرت عیسی میدانند
بنا بر اعتقاد ایشان روح القدس در زمان حلول نمیکند میباید
این

این روح که خدا میفرماید که در اخرالزمان در بالای غلامان و کنیزان
خود فرو خواهد ریخت غیر از روح باشد که نصاری ساخته اند و از
سوران مذهب خود نموده اند با وصف آنکه خدای تعالی روح را
خود گفته است پس هر تاویل که نصاری در باب این روح که در زمان
ریخت بخاطر گنجایش برسد در آن روح که حضرت عیسی فرمود که روح
شما نیز همان تاویل را جاری بدارند اگر بمحض آنکه از روح را چون حضرت
عیسی روح پدر گفت میگویند میاید خدا باشد در انجا که خدای تعالی
فرموده است روح خود را فرو خواهد ریخت میابست بسیاری از
بودن این روح بیشتر از آن روح داشته باشند و چون میدانم که علاج
از آنکه در انجا روح خدا را بجا از آنکه خدا تفسیر کنند چنانچه در
دیده بجز تاویل نمایند اینجا نیز آن تاویل چه ضرر دارد که میکنند
بگویند که چون روح مخلوقات باین اعتبار او را روح خدا میتوان
گفت نه بهتر است از آنکه روح را عین خدا بدانند بسبب آن
در عذاب ابدی معذب بدارند زهی جماعت گمراه که هرگز تفکر
نمینمایند در طریقه گمراهان پیش رفته ثابت قدم ایستاده و بجهنم

و اگر از من تاویل این عبارت را بپرسند موافق حق اینست که میباید گفت
که این روح حضرت عیسی فرموده است روح القدس است که خداوند تعالی او را مقرر
است و موکل نموده است بر انبیا و اوصیا که در وقت ضرورت از جانب
حق سبحانه و تعالی بایشان الهام نماید و این همان خبر است که
شعیای نبی خدا تعالی پیغمبر آخر الزمان را بان وعده میفرماید که از
اولاد او که اهل بیت آنحضرت باشند هرگز جدا نخواهد رفت یعنی
به نزد ایشان تا آنکه علوم اولین و آخرین را بایشان اعلام نماید
چون نبی پیغمبر باید که همه امت آخر الزمان چه مرد و چه زن باین
از موکل بودن روح القدس باشد مفوض خواهد شد
علومی که بمردم میرسانند علومیست که روح القدس بان دوازده
پیغمبر آخر الزمان اعلام نموده است پس بواسطه گویا روح القدس
خواهد بود و باین اخبار حق تعالی فرموده باشد که در بالای مردان
امت فرو خواهد ریخت روح خود را و اگر نصاری گویند که این صفت
اختصاص بامت آخر الزمان ندارد زیرا که امم سابقه هم چنین بوده
و انبیا و اوصیا بتوسط روح القدس بایشان میرسید

پیغمبران سابق بوده اند که علوم مرا امر بحکایات خود تعلیم نمایند
و تشبیهها بمردم میرسانیدند اما پیغمبر آخر الزمان و اوصیای آن
علوم را صریح بمردم اعلام مینموده و فضیلت امت را بسایر امم
همان کافیست که آنحضرت فرموده است علمای امتی مثل انبیای بنی
اسرائیل اند کاشکی نصاری از برای آرایش انجیل مینماید
اصل خود بر میداشتند و داخل این امت میگردیدند تا آنکه بر ایشان
میگردید که این وعده حقسبحانه و تعالی درباره بوده است
شخص بعمل آمده است که نصاری از برای ثبوت روح الله
بان معنی که میگوید استدلال کرده و بسبب روح القدس
خدا تعالی را اینست که هیچ روح مقدسی در میان ایشان نیست که
خلیفه ایشان را از چشیدن عذاب و سنگینی کرده هلاک کنند
فصل دوازدهم انجیل متی نقل شده است که روزی حضرت عیسی
خطاب کرده فرموده که هر ناسزائی که بفرزند مرد گفته شود بخشیده
اما ناسزائی که نسبت بروح مقدس بگویند بخشیده نخواهد بود
درباره فلیرانس یعنی فرزند مرد بگوید بخشیده میشود اما کسی که

مقدس بگوید نه در آن دنیا و در این دنیا بخشیده میشود ای بنی اسرائیل
یا درخت را خوب کنید و میوه او را خوب بدانید یا درخت را گندیده
او را گندیده بدانید زیرا که از میوه درخت شناخته خواهد شد و نصاری
اینجا میگویند آن روح القدس با دعا میکنم ثابت میشود زیرا که اگر روح
القدسی نبود و با خدا یکی نبود عیسی او را بر غیر از بنی آدم که آنحضرت بوده
است ترجیح نمیداد و نمیگفت که اگر درباره من بد بگویند بخشیده میشود
کسی که درباره روح از روح معلوم میشود که میباید که خدا باشد اما در
اینجا تر بدستوری که در بند خطا نموده اند که ایشان ادعا میکنند
روح القدس با پدر و پسر یکیست و هر سه ذات الهی یکی اند و از این
عیسی ترجیح آنحضرت روح القدس را بفلیرانس که میگوید آنحضرت
میباید که یکی باشند زیرا که منظور این که هر چه باین کرده شود بخشیده
کرده شود بخشیده نخواهد شد پس معلوم میشود که این غیرت و اداء
افضل است و اگر نه بنابر آن نصاری هر کس هرچند بروح القدس
ها نخرزا بسته به پدر و پسر گفته خواهد بود و در آنکه حضرت عیسی

حکم مغایرت باین روح القدس و خود نمیکند که پیرات قرار داده
معلوم میگردد که این روح مقدس که حضرت عیسی در اینجا باو اشاره میکند
آن روح القدس نیست که نصاری میگویند و همچنین آن فلیرانس یعنی فرزند
مردان پسری که حضرت عیسی باشد مراد نتواند بود زیرا چنانچه قبل از این
تقریر نمودیم آنحضرت را نصاری این الله میدانند و میگویند از مریم
متولد شده است پس این فلیرانس یعنی فرزند مرد در آنحضرت جاری
نتواند بود و چون ظاهر شد که آن روح غیر از روح القدس است ایشان
الهی یکی میدانند و این فلیرانس حضرت عیسی نمیتواند بود و پس این عبارت
مدعای خود کردند و حال آنکه منافی مدعای ایشان است و دلالت میکند
که نصاری بنابر گمراهی از راه بدیهی باین دلیل مستند شده و درمانده
حیران و سرگردان مانده اند پس میباید گفت که در اینجا حضرت عیسی
مرد که حضرت خاتم الانبیا محمد مصطفی اراده فرموده است که آنحضرت از
نسل حضرت اسمعیل است که حضرت اسمعیل چنانچه قبل از این در فصل
کتاب خر پس که یکی از پنج کتب توریة است ثابت شد در توریة
است بر حضرت خاتم الانبیا و فرزند مرد صدق بلفظ آنحضرت

معنی گفتار حضرت عیسی این خواهد بود که ای گروه بنی اسرائیل
که بعد از من خاتم الانبیا از جانب پروردگار شما مبعوث خواهد گردید
و او جانشین و وصی داشته خواهد بود که پسر عم و داماد او باشد و اولاد
انجناب [illegible] خواهد بهم رسید قرابت بنت او وصی و اولاد او
با خاتم الانبیا بمرتبه ایست که گویا از راه قرابت بمنزله روح بحرین [illegible]
زیرا که روح القدس که با آنحضرت است و هم علوم او بعد از آنحضرت با این
منتقل خواهد گردید پس بنا بر این هرکس که با این وصی یا بیکی از اولاد او بغض
اولاد او که هر کدام بعد از دیگری وصی خواهند بود کافر شود
و مانند اگر بگوید گناه او عظیم‌تر است از آنکه با خاتم الانبیا مانند آن گوید
زیرا که اگر از راه نادانی با آن حضرت مانند آن گوید بعد از آنکه
بهم رساند و توبه کرد توبه کرد توبه او قبول خواهد بود اما کسیکه حق این
پیغمبر را شناسد و به وصی و دختر و اولاد او و بواسطه انتقام کشیدن از دو
نه در این دنیا و نه [illegible] از اولاد او مانند آن گوید و عداوت کند
اهل بیت ظهور خواهد کرد بخشیده نمیشود نه در آن دنیا و نه در آن عالم
بهشت و دوزخ علی ابن ابی طالب است که وصی و پدر اولاد او
نیز

شفیع روز عرصات است قلم عفو بر سینه او کشیده خواهد شد از آنکه
انها به پیغمبر مانند آن گفته باشند عذر میتوانند آورد که ما او را نشناخته بودیم
و در حق او با خبر نشده بودیم همینکه مخبر شدیم توبه کردیم و با و ایمان آوردیم
جنه بخشیده میشود و اما انجماعتی که او را شناخته و جانب چنین
اقرار نموده با وجود این بوصی و پسر عم و داماد و پدر اولاد و ذریه او ظلم کرده
و مانند آن گفته اند عذر نمیتوانند آورد چرا که اگر او را خاتم الانبیا دانسته
او را و رب فضیلت و حرمت و حق او شناخته چنانچه باید فایع [illegible] نکنند
محبان و خواری دشمنان ایشان را که خبر داده بودند قبول داشتند
و اگر صحت و علامات او را قبول کرده اند و ظلم در حق ایشان روا داشته
نیز گفته اند عذاب برای ایشان را که خبر داده بودند قبول [illegible]
بوده عذر مسموعی نخواهند داشت و مضمون آیه کریمه لنذیقنهم من العذاب
الادنی دون العذاب الاکبر در شان هر دو معذب گردیده و توبه
قبول نخواهند شد و این تاویل بیشک و ریب ثابت میکرده از جمله حضرت
عیسی بعد از این گفتار برای بنی اسرائیل آورده است که ای بنی اسرائیل

پیغمبر آخر الزمان و وصی و دختر و اولاد انجناب از قبیل درختی است
که از میوه او شناخته میشود پس اگر شما درخت را شناخته اید و او را خوب
دانسته اید چرا باید که میوه را بدکنید و با ایشان ظلم کرده و دشمنی نموده
و اگر میوه را بگوید باعتبار بد بودن او مانند آن بگویم پس ثمر
که درخت را شناخته ایم و او را خوب دانسته ایم درخت از [illegible]
او را نیز خوب دانید یا میوه را بد دانید و درخت را هم بد کنید زیرا که در
بد دانستن هر دو تقصیر شما کمتر است از آنکه درخت را خوب دانید و میوه او را
رد کرده و مانند آن بگوید و از این دلیل و مثل لازم می آید و معلوم میگردد که
اهل سنت را عذاب بسیار گران شدیدتر باشد زیرا پیغمبر را نیکو دانسته ایمان
آورده ایم اما دشمنان اولاد و پیشوایان و مقتدایان خود میدانند و
دوستی آن دشمنان خود را در ظلم انها شریک کرده اند پس ای گروه
طایفه که چون حضرت رسول فردای قیامت از ایشان سوال کنند
اگر من درخت خوبی بودم میوه‌های دل من چرا بد بوده اند اگر
بوده اند آن جماعتی که ایشان را کشته و آن جفا [illegible] را بر ایشان روا داشته
برای ایشان کد شده بودم ایشان نیز از آنها محروم ساخته‌اند چون میتوانند جواب
دهند

خوب بود که شما اینها را با ایشان بلکه بمن ترجیح میدادید و هیچ جواب نخواهند داشت
آورد و مالک بسر انجماعتی که آنحضرت در آن روز با ایشان بگوید که ای
انجماعتی را که ظلم کشته گان میوه‌های دل مرا به مبیدان [illegible] دشمنی کرده اید
بقدر بس نیست با وجود این امروز از من توقع شفاعت دارید [illegible] از
خدا شما را چرا که شما هر چه از ظلم و ستم با اهل بیت من کردید به خدا کرده اید
کسیکه بخدا دشمنی کرده باشد امروز شفاعت من برای او نیست پس
بر احوال کسیکه در روزی که کسی کسی را نیست شفیع به کسی ابرار تا او را بگویند
ای عزیزان جای شکر است و خدای تعالی بعد از آنکه ما را با ایمان مشرف
گردانیده محبت و ولایت اهل بیت را نصیب ما گردانیده خدا اینقدر دارید بر
همه را و محبت ایشان ثابت و راسخ بدارد و چون اینقدر است از الطاف الهی
بعد از اتمام این تصنیف باب علیحده از برای گمراهی و کفر اهل سنت نوشته
شده و رابو خت زبان از دراز ایشان کوتاه کرده و بر مطلب خود گواه
نصاری میرویم و چون اکثر دلایل را که انجماعت نصاری و ارسطو [illegible]
الفردوس وارد نموده در تو اصل اول در مبین ایشان را نقل کردیم و جواب همه را
گفتیم در اینجا از برای رفع تکرار بهمین دو دلیل اکتفا شده و ما

احکام پنجم اصول ایشان است و آنچه عنان قلم را معطوف میگردانیم فصل
پنجم در بیان رد اصل پنجم از اصول دین نصاری یعنی همان خدا
یکیست و پدر است و پسر است و روح القدس است پروردگار است در آن
ای عزیز من اگرچه نصاری میگویند که خدا پروردگار است و در واقع این صفت
مخصوص ذات باری تعالی است اما موافق اعتقاد ایشان آن خدائی که پروردگار
میگویند غیر آنکه ذات است که ما او را پروردگار میدانیم بلکه آن خدائی که ایشان
او را پروردگار میگویند موجود نیست زیرا که پروردگاری که پدر و پسر و روح القدس
باشد و در ذات یکی و در تشخص سه و هر سه یکخدا پروردگار جمیع اشیا
باشد بغیر از آنکه نصاری برای خود اختراعی کرده اند وجود او معلوم نیست
پس بنابراین به پروردگاری که در واقع خدا باشد اعتراف ندارند چرا
که ما میگوئیم که قائلیم و میپرستیم نمیگویند و در باب [illegible]
مطابقه میکنند و میگویند آن خدائی که مسلمانان میپرستند عبارت
دعاوی ایشان نسبت میدهند ای مستجمع جمیع صفات کمال است
است که اگر مسلمانان در شهر ایشان خدا نخواسته گذر کنند نقطه اندر [illegible]
آنچه علم است از برای آن خداوندی که نصاری اعتقاد دارند و [illegible]

جاری

جاری گردانند و اگر کسی از نصاری که مسلمان شده یا قبول دین یهودی کرده
یهودی شده باشد بدست ایشان بیفتد او را بعد از انکه با چیزی از جلادی که از
ایشان است میزنند و بدست داروغه دین خود که در هر شهر دارند میسپارند
داروغه را انگوی زیسیون میگویند پس آن بیچاره بنده خدا را در عمارت بسیار بلندی
که در وسیع روزنه نیست و مشتمل است بر اطاقهای بسیار که هر کدام از [illegible]
نصاری طلبها تراشند و در اطاقی از آن اطاقها قیدی در دست قیدی در پا
قلاده در گردن کرده محبوس میدارند بوضعی که نتوانند خوابید و نمی توانند غذا
بخورند و در آن عمارت هیچ از چیزهای متعارف نیست که گذر کند بغیر از [illegible]
برای ترتیب امور آنجا نه یقین کرده است و روزی که نوبه در آنها نمیکنند
آنکه یا یا ایشان را بهمند وقتی که غذا را در پیش آن محبوس گذاشتند
آنکه سخن بگویند بیرون رفته در آنجا می بسته زیرا که سخن گفتن با ایشان منع است
کار او را عظیم میشمارند و در اینجا چیا شد تا آنکه داروغه بآن بیرون [illegible] چند که
دیوان نشینند در روز دیوان در هفته سه چهار روز چیا شد در آنروزها
یک یک از آن محبوسان را طلبیده در حضور خود میفرمایند که اشکنجه به
کشند پس از طرز اشکنجه ایشان غریبست از آن از برای آنکه مسلمان

بعد از شنیدن شکنجه بعض نصاری را معذب بدارند نقل میکنیم [illegible]
است که تخته دارند بسیار ضخیم و پهن و دراز بر تیغه که هر گاه مردی بر آن بنشیند
تر بنشیند وقتی که در روی آن بخوابد دو دست و پا دراز کند نه پا و نه سر او از آن
تخته خارج و اضافه باشد و در این تخته شست سوراخ کرده اند و هر سوراخی بر
کنار دو کره گوسفند با ریسمانهای بسیار قوی چنین با نبده میگذارند بطوری که ریسمان
در اطراف این تخته او بچه است و آن بنده خدا را برهنه کرده و در بالای آن
تخته که بر روی ریسمانها این بسیار محکم نصب شده است میخوابانند و دستهای
او را دراز کرده او را با این ریسمانها چهار تا در سینه و دستهای او دو دو در بازو
در بغل می بندند میگذارند و چهار تا در پاهای او که دو تا در نزدیکی ساق و دو تا
ران او بسته میگذارند بعد از آن که با این وضع او را در روی آن تخته نصب کرده اند
غلامان اطراف تخته آن سر ریسمان را گره میزنند و چوب کوچکی در میان آن
ریسمانها میگذارند و هر چوبی را یکنفر داشته میتابند بمرتبه که آن ریسمانها بگوشت
آن بنده خدا فرو میرود و در وقت از آن میپرسند که در آن
دین که بودی چه کرده و نسبت بدین ما چه گفته و چه نوشته اقرار بنما
آن بیچاره بنابر شدت عذاب آنچه هرگز نبوده و نکرده و نگفته است میگوید

او نیز

و نویسنده که برای این کار اینجا حاضر اند هر چه او اقرار میکند مینویسند بعد از آن
بهمین وضع که یک ساعت یا دو ساعت او را عذاب کرده باز بر میگردانند او را
بهمان اطاق و قید میکنند و هم چنین در هفته سه بار یا دو وقتی که محبوس بسیار دارند
دو فرصت میکنند او تا آنکه بار تا مدت یکسال تمام شود او را عذاب میکنند چون
سال تمام گردید در روزی که برای همین کار معین دارند همه این محبوسان
را از خواه مسلمان را خواه یهود را یا غیر ایشان که بسبب اتفاق
بمذهب ایشان یا آنکه اجتناب مسلمان و دیگر مذهب را اختیار نموده است
محبوس کرده اند بوضع خاصی در لباسی و دلالت ذلت و خواری میکنند قطار
بداروغه داروغه و اتباع او که بسیار نه علمی در پیش و نیز در عقب
بطرف محبوسین هر دو در تمام آن شهر میگردانند بعد از آنکه میبرند بیکی از کلیساها
خود که برای این کار آراستش کرده اند و در اینجا صندلیهای بسیاری
قرار داده اند تا آنکه داروغه دین ایشان و اتباع او [illegible] برترتیب بنشینند
و آن محبوسان نیز در آن پایین بترتیب بنشینند و منبری در جای
بلندی نصب کرده اند یکی از آن نویسندها که گفتیم اقرار بعد را
میخوانند نوشته اقرار نامه که در آن سال نوشته شده است [illegible]

داشته‌اند بلای ان ان جزیره دوان نوشته را باز کرده اول مجوس ترا ان
ثبت کرده است اسم برای فلان ابن فلان ان بیچاره همینکه اسم خود را بشنید
چنانچه در میان کلیسا بر پا بایسته تا انکه همه فرنگان بتماشا آمده اند او را
به چند بعد از ان نویسنده باواز بلند شروع میکند بخواندن که می‌گوید
این است فلان ابن فلان که دین آبا و اجداد خود را فراموش کرده و ان
کلمه لعنتی یعنی لا اله الا الله محمد رسول الله بزبان رانده است و راضی شده است باو را
شنه کرده اند دو مرتبه که دران دین بوده است با این همه اقرار که در مدت یکسال دارد
عذاب مذکور کرده است میخوانند بعد از ان اگر ان شخص توبه کرد برادران اسلام
جسته است بنا بر تقصیراتی که کرده است داروغه و سایر مجبران او سیفر باید
که او را بهم بسته ببرند در شهر کردانیده و صد تازیانه یا دویست بزنند
یا هزار بعد انچه اقرار کرده است برادر برنند و بعد از ان سیفر باید که او را
قلعه برند که در انجا سه ماه یا شش ماه یا یکسال یا همیشه فرا فرز تقصیر مجوس
و اگر ان شخص تبری ننموده است و نخواهد که تبری کند یا آن مرتبه دوم
یا سیوم شده است سیفر باید که او را در میان میدان ان شهر در برابر همه
زنده بسوزانند تا انکه باعث عبرت دیگران گردیده دست از دین

بلد

باطل بردارند و مدعای اصلی از این نقل ان است که معلوم گردد بر همه کس اگر
ابطالیه در اسلام مجاورات بگویند ما بخدا و پروردگاری او قایلیم و روح القدس
چرا که ان خدا و پروردگار که ایشان میگویند در واقع خدا نیست و پروردگار
نخواهد بود چرا که این کار از جماعت از راه تعصب و عناد و لفظ علاله را
که علم است فوات برای واجب الوجودی که باو قایلیم نعوذ بالله لعنتی میکویند
باو هرگاه اگر در کتبی که دارند مثل توریه و اناجیل و لغه عبری مسطور است خداوند
عالمیان بهمین کلمه در هر کتاب بلغت انها ان خود را سوف
و موسوم ساخته است ابطالیه از راه گمراهی و از انکار میدانند
دارند بخدایی که لفظ و یادوس دلالت بر ان میکند یعنی پدر و پسر و
روح القدس معلوم گشت که ایشان خدایی اگه پروردگار سیرا
هم چرا است باین اعتقاد کسی را نمیباید قبول کند که نصاری بوجود خدا
قایلند نهایت چون میگویند که ما به خدا قایلیم و این کعشاری کو
اشنا نمیباید تر است ان میرود که ایشان بخداوند عالمیان اقرار
دارند و پرده از روی سیاه اعتقاد ایشان بر میخیزد از انچه در اصل
خود ترتیب داده اند باینکه در اصل اول پروردگار گفته اند لغت زان

پدر و پسر و روح القدس که پروردگار بودن را بعد از پدر و پسر و روح
القدس قرار داده اند از برای انکه اگر اول پروردگار اقرار میداد
شادی میشد خدای ایشان با خداها که همه انبیا میپرستند
والا ما بمتابعت انبیا او را موجود میدانیم و اعتقاد بیکتایی او داریم
خدای واحد هر چند بعد از ان گمراه شده و پدر و پسر و روح القدس
بودن او اقرار میکردند اما باز فی الحقیقه ان خدا که در واقع خداست
باعتبار تقدیم پروردگار قایل شده نبودند پس از برای دفع التباس
پروردگار بودن خدا را بعد از پسر و پدر و روح القدس بودن
او اقرار داده اند که مشعر باشد بر این معنی که ما این پروردگار را
که میپرستیم نه ان پروردگاری است که پیغمبران و مسلمان می‌پرستند
بلکه پروردگاری است که مدلول لفظ و یادوس است که ترسایان قدیم
و بت پرستان میپرستیدند و او را پدر و پسر و روح القدس میدانند
پس معلوم گردید که نصاری پروردگاری را میپرستند نه ان پروردگاری
که ما بوجود او اعتراف داریم بلکه میگویند ما ان پروردگاری را که مسلمان
میگویند قبول نداریم تا وقتی داریم با وجود عداوت میور از انجا که

الثقای

اشقیای فرنگ که زود بمذهب او نوشته است و من بتوفیق الله تعالی ما روی
او را جواب گفته ام و بعد از این انشاء الله تعالی او را فارسی خواهم کرد
نوشته است که محمد نامی در میان عرب مبعوث شده است و دین محمد
دروغ شایع کرده است پس معلوم است که ایشان خداوند را که بهمه جهان
پروردگار باشد قبول ندارند و ما سزا میگویند همچنان ما خدای سادر
پسر و روح القدس پروردگار باشد موجود نمیدانیم بلکه ان
خدایی را پرستش میکنیم که همه پیغمبران او را یگانه دانسته اند ایشان نیز
خدایی غیر از ان خدا که اعتراف دارند قبول نمینمایند و ما خداوندی را
پیغمبران او را الله نامیده اند بحمد الله والمنه موجود میدانیم و بندگی
میکنیم و این همان نهمت است که خدای تعالی در کتبی که فرستاده است امر
کرده است که او را باین اسم بطلبیم و بخوانیم و نصاری خدای را که حرام
ملعون اسم و یادوس را برای ان اختراع کرده است یعنی پدر و پسر
و روح القدس پرستش مینمایند این اسم و یادوس همان اسم عیسی
است که در میان مردم مذکور است پس چون همیشه اسم خدا که پروردگار
آسمان و زمین است الله بوده و جزو کلمه طیبه توحید است که دلالت

و بهمین بودن ان رب الارباب میکند معلوم گشت که ان خدا که نصاری
در اصول دین خود پروردگار عالمیان میدانند و میگویند که سه شخص است
است نه خدائیست که در واقع و نفس الامر پروردگار بلکه پروردگاریست
موهوم نخسته و مزور و از شیطان اورا از برای ایشان ساخته است
تا انکه ایشان را از پروردگار یگانه که خالق همه اشیاست دور گردانند و بغضب
الهی سبحانه و تعالی گرفتار سازد و این احمق جماعت بتعلیم شیطان دست
گمراهی در دامن کشیده اند و بچهار دست و پای خود را بجهنم میبرند و دلایل
که از برای پروردگاری خدای خود که پدر و پسر و روح القدس باشد
از کتب خود از زبان پیغمبران نشان میدهند همه اند دلایل که معانی
ایشان دلالت بر پروردگاری خدای واحد لا شریک له که ما اورا واحد
بذات و جمیع جهات مستغنی میدانیم میکنند و این گمراهان از راه
کور باطنی عیب را نیز انکه بر طبق مستابانه از واز برای معتقدین تثلیث
سند کرده اند و با وجود دلالت بر توحید دلیل تثلیث خود نموده اند از برای
اظهار روسیاهی و بیان گمراهی نصاری نقل اند دلایل را خود را مسبب
سرور سینه اهل توحید و باعث شکست قوایم اربع اهل تثلیث گردد تا بعد از ان

به پینند

به پینند که این عبارت دلالت به پروردگاری که ایشان میگویند نمیکنند بلکه باو
بهمان لی که ما اورا پروردگار یکتا میپرستیم و بعد از ان ظاهر گردد
که کدام پروردگار یکتاست و موجود است انکه ما میدانیم یا انکس که ایشان میگویند
از جمله ان دلایل اول اینست که در فصل اول کتاب تورات حضرت موسی
پیغمبر باید دلا بند اد دو البوهیم یعنی خدا افرید زمین و اسمان را و این لفظ
دو البوهیم اگرچه عبری بود زیرا که اسمی است از اسامی لیکن که بمعنی صاحب
هر که باشد مثلا دو البوهیم را می صاحب خانه میگویند و دو البوهیم
بولد ابدا اند اما در هر جا استعمالش میکنند دلالت بواحد میکنند بجمع و برای
این حضرت موسی فرموده است افرید پس انصاحب که حضرت موسی
در کتاب ایشان پیغمبر باید که زمین و اسمان را افرید و پروردگار یکتاست
پیدا شده نه پروردگار نصاری که اورا پدر و پسر و روح القدس است
در فصل بیست و دوم کتاب ایرد که از پنج کتب تورات است حضرت
موسی پیغمبر باید که براستی که دو البوهیم یعنی صاحب مذکور در مدت
شش روز اسمان و زمین و دریا و هرچه در اینهاست افرید و در روز هفتم از کار
کردن یعنی افریدن اسایش نمود و اینجا نیز انکه پروردگار بود که نصاری میگویند

بس
چنانچه که حضرت موسی بگوید افریننده پس چون فرموده است افرید
معلوم میکردد که همان پروردگار را پدر و پسر و روح القدس است
انکه در زبور بیست و هشتم حضرت داود پیغمبر باید که ای خداوند یعنی
صاحب من اسمانها و زمینها از تست کره زمین و هرچه در او است افریده
و دریا و طوفان تو ایجاد کرده در اینجا نیز حضرت او مخاطبه نموده
نصاری اگر اصلا داشت چنانچه بگوید الصاحبان من شما افریده اید ایجاد
کرده اند انکه در فصل سی و هفتم کتاب شعیای پیغمبر میگوید ای
صاحب یعنی ای تو تا که به تنها خداوند همه پادشاهان زمینی تو هستی
انکسی که اسمان و زمین را افریده و اینجا علاوه انکه دلالت بر پروردگاری
که تثلیث باشد نمیکند نفی تثلیث را مینماید زیرا که میگوید تو به تنهائی خداوند
همه پادشاهان زمینی که اسمان زمین را افریده انکه در فصل
چهلم همان کتاب شعیا خدای تعالی به پیغمبر باید بگفتار که ندانسته و نشنیده اید
که دو البوهیم یعنی صاحب خداوند ابدی که اخر همه اراضی زمین را
افریده است و در فصل چهل و پنجم خدای تعالی به پیغمبر باید که زمین را من افریدم
و انسان را در او من ایجاد کرده ام و دستهای قدرت من پهن کردند

واسمانها

واسمانها را و همه قشون انرا من فرمان داده ام و هم چنین در هر کتاب از کتب نصاری
بانوضع و چندین جا چنین عبارت است که همه دلالت صریح میکنند که پروردگار
یگانه است و واحد است و همتا چنانچه ما اورا میدانیم و در هیچ جا لفظ جمع
دلالت بکند بر انکه پروردگار اسمان و زمین پدر و پسر و روح القدس است
وارد نشده است برای انکه در یکجا لفظ پسر فرمیم واقع شده بود که خود ایشان اورا
کلمه پس ثابت است که پروردگار ان است که ما میدانیم نه انکسی که نصاری
میدانند که پدر و پسر و روح القدس است و بعد از ان میگویند که همان پروردگار
است زیرا که چنین پروردگار برای هرکس که از پروردگار خود خبر دارد معلوم میکند
که موجود نیست و ممتنع الوجود است بعد از انکه در دلایل اسیا نصاری
که در ادله خود اختراع کرده اند وجه وصورتی قرار داده قطع نظر از انها
هر مخلوقی از مخلوقات دلالت میکند بر خدا ثابت و بشریک بودن
نهایت انجماعت از کور باطنی غبار کفر چشم ایشان را گرفته است یعنی
نمیبینند و نمیدانند شعرای الشعرا میرزا صاحب تبریزی خال
میکند که دیده خفاش طبعان محروم این راز نیست ورنه در هر ذره ان
افتاب است و چون بطلان پروردگار نصاری که میگویند ثلث است که پدر و پسر

روح القدس شده از ابطال ان شبهه که قبل از این مذکور شده لازم میاید
که هرگاه ثابت کرده باشیم که خداوند که پدر و پسر و روح القدس باشد یکی است
پس لازم دارد که خدای چنین که ایشان پروردگار رسیدند محال باشد و خواه که
انکه او خدای که پروردگار عالمیان است بجهت داشتن دات و از اطلاقات
پسر و روح القدس بودن منزه است بنابراین در ابطال این اصل بهمین
قدر اکتفا نمودیم — در رد اصل ششم از اصول دین نصاری یعنی بیان خدا
بیان صفات ثلثه شفاعت کننده است بدان ای العزیز که شنیدن این
اصل اگر غیر از شنیدن از اصل سابق بر این نباشد البته کمتر نخواهد بود از ان و بابت
انکه برادران ایمانی بر اعتقادات نصاری مطلع گردند و بر خرافات ایشان
بر قائل بوده اند بشنوند دانستن این معنی که بچه اعتبار خدا را شفاعت کننده
میدانند لازم دانستیم که مانند ما خدا این اعتقاد را تحریر کنیم دان نقلیات
بر انهم ناپاک بعد از انکه در وقت ترجمه کردن چند این کلمه حق را ایران کرده دیگرا
واضل نموده است در توریة از برای نصاری بیادگار که نشسته است در فصل سیم
کتاب پیدایش نوشته شده است که پس حق سبحانه و تعالی حضرت آدم و حوا را فرمود
ایشان را داخل بهشت کرده ایشان را حکم کرد که از هر میوه که در بهشت است

بخورند

بخورند الا از میوه درختی که باعتقاد نصاری سبب بودن دانستن نیک و بد
زیرا که اگر از ان بخورند در همان روز که خورند خواهند مرد و حوا
حضرت آدم را روزی خواب در ربوده و بخواب رفته بود حوا را از استخوان پهلوی او
بهشت گردش در آمده بود و سیر مینمود و مار چون از همه جانوران خدا
خلق کرده بود عیارتر بود بنزد حوا آمده از او پرسید که شما چرا از ان درخت
نمیخورید حوا در جواب او گفت که خدای تعالی ما را نهی فرموده است از خوردن
میوه این درخت زیرا که هرگاه از او خوردیم خواهیم مرد مار گفت به حوا
بلکه چون خدا میداند که اگر شما از این درخت بخورید چشم شما روشن گردد
و مثل خدا خواهید بود و از خیر و شر علم بهم خواهید رسانید باین اعتبار ترا
از خوردن میوه منع فرموده است چون حوا دید که ان میوه خوش آینده
و از برای خوردن لذیذ است قدری از ان چشیده بخورد و قدری بجهت
حضرت آدم آورد که او هم بخورد و چون حضرت آدم نیز بخورد چشم هر دو
روشن شده دانستند که برهنه اند رفتند و برگ چند از درخت انجیر چیده بهم دوخته
و لباسی از برای خود ساختند در ین وقت صدای خدای تعالی که در میان
بهشت راه میرفت شنیده گریختند و در میان درختی که از درختهای بهشت

پنهان شدند و در این اثنا خدای تعالی آدم را آواز کرد که ای آدم کجائی
حضرت آدم جواب داد که صدای ترا من در بهشت شنیدم ترسیدم و پنهان شدم زیرا که برهنه
بودم حق تعالی فرمود که ترا کی گفت که برهنه بعد از انکه از ان درخت که من
گفته بودم نخوری خورده حضرت آدم در جواب گفت ای زنی که تو بمن داده
از ان درخت بمن داد و من خوردم در ین وقت خدای تعالی بحوا فرمود
که چرا این کار کردی گفت خداوندا مار مرا فریب داد و من از ان درخت خوردم
ترجمه این عبارت از برای این بود که ما خود اعتقاد نصاری را در این اصل ظاهر
کرده و از اینجا میگویند نصاری که آدم و اولاد او بسبب این گناه که خود
و حوا کرده بودند غلام شیطان شده بودند و در حبس او مانده بعد از فوت
شدن بجهنم میرفتند و از انجا بیرون نمیتوانستند امد چرا که چون گناه ایشان
عظیم بود کسی از اولاد آدم قابلیت ان نداشت که جواب او را گفته تواند
و شفاعت او در درگاه حقیقی تواند نمود بنابراین خداوند عالمیان از برای
انکه آدم و اولاد او را از حبس و غلامی شیطان آزاد کند لابد خود داخل
ایشان گردیده و داخل اولاد آدم شمرده شده در دنیا رنجها و سختیها کشیده
تا انکه کشته شود و استطاعت شفاعتی که ایشان نداشتند بسبب این رنجها و سختیها

و سیاستها

و سیاستها کشته شدن بهم رسانید این است که در اصل ششم که نقل ان مذکور شد
بگویند که اعتقاد چه باید کرد که چون خدا کشته شد رجعت کرد و در جهنم وارد شد
برای انکه خلاص کند ارواح پیغمبران و مؤمنان که در جهنم انتظار امدن او را میکشیدند
بنابراین در این اصل ششم میگویند اعتقاد چه باید کرد که همان خدا که یکی است
است و پسر است و روح القدس است و پروردگار است شفاعت کننده است
یعنی خلاص کننده ایشان است از غلامی و حبس شیطان بگو ای کشته شده بجا
عقل که چرا انسان ناپاک در همین چند کلمه که از کتب ترجمه کرده است چند کفر
شده است و در همه جا سخن شیطان را راست و کلام الهی را دروغ [illegible]
دکان شیطان را گردن ما می اندازد و شیطان که همه فساد و ابتدا از
او ساخته است هیچ متعرض ذکر او نگردیده است پس این چه کتاب است و چه
زندیقی را که راه پرستیده است و معلوم میگردد که در ترجمه کردن کتاب
رفیق او شیطان بوده و در ان امر معین و یاری کننده او بوده
حق را پنهان و باطل را اشکار کرده خذله الله الی یوم حشره مع رفیقه من [illegible]
الجحیم لا کسی چه گوید باین کفار را نعمه کفر عظیم الکفر ترک نسبت
عظمت ان خداوند که بهمه چیز قادر است و ما فوق قدرت او توانا

بهشت و ایشان را از قطره آب جهنده لباس وجود پوشانیده‌اند
این کفرها را میگویند و باعتبار قول جرا نیم ... بهمچنین عبارتها نسبت ولد
ی تعالی را در سلطنت و قدرت کامله خود عاجز میدانند و شیطان لعین را که
انبیاء حق تعالی برای خود خدا اختیار میکنند و کلام حضرت داود در باره ایشان
مصدق و کفرها و کفرهای ایشان است که فرموده است همه خدایان این جماعت
شیاطین اند پس پناه باید برد از کفرهای عظیم و اعتقادات فاسده این طایفه
بخدایی که فرمان فرمای جمیع مخلوقات است که بنده میسازد هر کرا میخواهد و رب
میگرداند هر کرا میخواهد و بارگاه احدیتش از عیوب احتیاج مبراست و ذات
و خواری در عرصه قدرت او راه ندارد و از جمیع نقصها و ذلتها منزه
قل جلاله و عظم نواله خداوندا استعلیم از تو در اینکه توفیق کرامت کنی از کفرهای
عظیم این طایفه را در نظر اهل ایمان ظاهر گردانیم و بدو تاروی و اظهار
از خطاهای ایشان رشته حیله و مکرهای ایشان را بگسلیم و تمام حجت
او را بر فرق اعتبار ایشان میباشیم بدان ای عزیز که باعث ارتکاب
این قوم بر امثال این کفرها این است که چون همه تابع و مرید شیطان اند
و کتبی که امروز در میان دارند همه بشراکت ابلیس ترجمه نموده است و از عجایب

باعتبار مشابعت شیطان عداوت قدیم با انبیا و مقربان درگاه الهی
دارد و ایشان نیز همان طریق را متخص بجمیع ... خود کرده‌اند را افترا
و بهتان نسبت بانبیا و اولیا لاابالیانه و چون شیطان بجهت دوری
محرومی خود از رحمت الهی از حق تعالی خواهش برای این بود که اولاد آدم را
بهر نوعی که باشد گمراه نموده بجهنم برد و از آن روز تا حال الی انقراض عالم
که بنا بر مصلحتهای بسیار این مهلت با ملعون داده شده است کار و سعی
او همین است که چون انبیا و اوصیا را حق تعالی از برای هدایت خلق گردانیده
بر سالت خود خاص گردانیده است که این لعنت آدم را از طرف اضلال
شیطان باخبر گردانند و راه بهشت را بایشان بنمایند اول عداوت
ارباب انبیاء و اوصیا را بظهور میرسانند و سعی میکنند که مردم در باب ایشان
اعتقادات فاسده بهم رسانیده بعضی بسبب نسبت معصیت بایشان
بعلت عدم اقرار برسالت ایشان و گروهی بسبب غلو محبت با ایشان
و قایل بخدایی ایشان گردیدن و هر طایفه از راهی بجهنم برود و از
معصوم خود را از اولاد کشیده باشد همان طریق شیطان جرانم ملعون
که برای نصاری ترجمه کرده است اول بپیغمبران بر داخته است

و معصیتهای عظیم بایشان نسبت داده است تا اگر اعتقاد این افترا
تصدیع دیگر نصاری را بر ارتکاب معاصی گشاینده و دردسری از ایشان
کم کرده باشد لهذا در فصل نوزدهم کتاب خرنیس در باره حضرت لوط
نقل کرده است که مست گردیده و بر دو دختر خود مقاربت نموده از هر کدام پسری
بهم رسانیده که ذریه ایشان دو پسر بهم رسیده اند خاک بر فرق نصاری
که بروی آن ملعون میگفتند و این افترا و معصیتها را که به پیغمبران میدهند
قبول مینمایند و هم چنین در باره یازده نفر از برادران حضرت یوسف که پدران
یازده قبیله بنی اسرائیل و انبیای بنی اسرائیل از نسل ایشان بهم رسیده اند
در فصل سی و هشتم کتاب خرنیس نوشته است که جماع کردن مشغول بودن
و سبب فروختن برادران یوسف را این بود که پدر ایشان یعقوب
از اشتغال ایشان باین امر شنیع مطلع گردانید و در فصل سی و دوم
کتاب یونس از آنها بهود اکه پدر قبیله حضرت داود و حضرت سلیمان و حضرت
مریم که مادر عیسی است دعوای ایشان است که حضرت با عروس خود نکاح کرد و
خود بعد از آنکه دو پسر او یکی بعد از دیگری در او نبوده بودند و دو پسر
فوت شده بودند مقاربت و دو پسر یکی از آن عروس متولد گردید که

یکی را فارس اسم گذاشت و دیگری را زارح نام کرد و دیگر به که حضرت داود
و سلیمان و مریم از فارس بهم رسیده اند چنانچه در فصل اول انجیل متی
و هم چنین هر یک از انبیای بنی اسرائیل را معصیتی نسبت کرده اند تا آنکه
ارتکاب گناه و معاصی در میان نصاری آسان گردد چنانچه در فصل یازدهم کتاب
پادشاهان دوم در باره حضرت داود نوشته است که آنحضرت اوریا نام
را بجهاد فرستاده بود و زن اوریا دیده عاشق شده و فرستاده او را
بجاه آورده با او مواقعه کرد حامله شد چون دانست که از آن
حامله است جری لشکر نوشت که اخبار و وقایع جهاد است و
و اهتمام اوریا و مصحوب او بود اوریا را بردی برای من ارسال کن سردار
اطاعت پادشاه خود را لازم دانسته اخبار را نوشت و بدست اوریا داد
و بخدمت حضرت داود ببرد و اوریا در نهایت استعجال نوشته را
بحضرت رسانید حضرت داود نوشته را از او گرفت و فرمود که
بخانه خود برو و جرانم ملعون میگوید علت این بود که اوریا بخانه خود
رفته با زوجه خود نزدیکی کند تا آن فرزند که در رحم آن بود و نشسته
ملحق با اوریا شود اما اوریا در خانه حضرت داود با همراهان سایر ملازمان

خوابیده بخانه خود نرفت و چون صبح آن خبر بحضرت داود رسید اوریا را طلبید
که چرا از راه رسیده برو بخانه خود نرفتی جواب داد که تابوت سکینه انبیا
امر ایشان در خیمه و سردار و سایر رفقای در بالای زمین و در این اوقات خوابیده‌اند
من مراتب قاعده مروت ندانسته‌ام که احوال ایشان را فراموش کرده بخانه
خود بروم و با ایشان مشغول خوردن و خوابیدن گردم و باز وعده خود نگاه
کنم فلاتی توقف که چنین بخواهم کرد حضرت داود چون این را شنید فرمود
خوب است امروز اینجا بمان فردا ترا روانه خواهم کرد و در آن روز اوریا را
بمهمانی خود طلبید و شراب بوی داد و او را مست کرد که شاید در حالت مستی شهوت
بر او مسلط گردد و بخانه خود رفته و با زن خود نزدیکی کند تا آن فرزند بهم
رسد اما اوریا در حالت مستی بار در بارگاه حضرت داود با سایر ملازمان
خوابیده بخانه خود نرفت چون صبح شد حضرت داود دانست
که بخانه خود نرفته است چیزی بسردار نوشت که در اول مقاتله که با دشمن
او اوریا را در جای پر خطری نگاه دارد چنان کن که کشته گردد زنده
نماند و این نوشته را سر بمهر نموده بدست اوریا داده روانه نمود چون اوریا
بسردار رسانید اطاعت پادشاه را بجای آورد و او را بکشتن داد

پس قتل او بحضرت داود رسید زن او را صاحب شده و میگویند حضرت سلیمان
از او متولد شده و در باب حضرت سلیمان در فصل یازدهم کتاب پادشاهان اول
نوشته است با وجود آنکه افترا بر او و پدر آنحضرت بسته شده ام از خدا بازگرد
داور این نسبت منهم ساخته است میگوید که چون سلیمان زمان پیری او رسید
زنان او را از طریق حق برگردانیده بودند در وقتی که پرستش خدای یگانه
بر او ضایع شده بود که خدای غیر را پرستش مینمود و دل او بخدای تعالی
نبود هم چنانکه دل پدر او داود زیرا که داود پرستش میکرد و استوار گردیده بود
بصورت زنهای که طایفه صیدونیان او را می‌پرستیدند و صورت ملک و طایفه
بنی عمون را پرستش میکرد انتهی اگر آنکه همه افترا او را اینطور بر یک پیغمبر
نسبت داده و بتعلیم شیطان داخل کتب کرده‌اند و از برای نصاری و غیره
تحریر نمایم این مختصر گنجایش آن ندارد و اما از برای ثبوت عناد و عداوت
نصاری با این که کفته او اعتقاد دارند با انبیا و اولیا همین قدر کافی بود
بهمین قدر اختصار شد در خاتمه اگر کسی است یک حرف بس است اگر جاهل است
هدایت نداشته باشند از آن که اظهار کفر ایشان از برای بیداری کافی است
و الا تطویل نگارش آن نمیاید پس بنابراین معلوم گردید از نصاری

جمیع امور مذهب خود بردی بسکنه کشتی را که جوانیم نا پاک است بتعلیم ابلیس شده
و برداشته است و این است که در همه جا پای کم از استاد خود نیاورده‌اند
که از پیغمبران رب العالمین متنفر از خود راضی نشده است در عبادت استاد
خود کرده و متوقف و کر کمراه کردن او مردم راضی نشود و با هم چنین از
اصل که نصاری از برای ثبوت آن منقل اللعون مستند شده‌اند قرار داده است
که حضرت آدم را عاصی نقیم داده تا آنکه ثابت کنند از برای نصاری محبوس شدن
بودن اولاد او را و غلامی ذریه او را و اخر الامر خدا بصورت ایشان شدن و در دنیا
زحمت یا کشیدن و اخر الامر کشته شدن را و از برای غلامی اولاد آدم از حبس شیطان
بجهنم رفتن را ما خدا شفاعت کننده صادق سپاسند و نصاری مراتب چسبیده
و خود را از شفاعت پیغمبران محروم گردانند اما این ابلهه جماعت یعنی نصاری
از آن غافلند که این نقل افترا و محض بطلان است چرا که نقل حضرت آدم در
خوردن گندم که او را از خوردن منع کرده بودند معصیتی نبود تا آنکه بگویند بسبب
آن گناه غلام شیطان شد زیرا که خدای تعالی منعی که از گندم خوردن با او کرد
خوردن نه بنا برای نصاری کرده بود منعی نبود که خوردن آن در
بر آنحضرت بسبب او حرام شده باشد بلکه بعنوان مصلحت و ارشاد بود

بود اگر میخواهید مخلد در بهشت باشید از این درخت مخورید و اگر خورید
بخود ظلم خواهید کرده اید نه بمن زیرا که بخوردن این شرط حاصل است میان
و شما محقق است که اگر بخورید باید از اینجا بدنیا بروید و از این سلطنت و لذتها
بهشت محروم گردید تا آنکه در واسطه اطاعت من که در دنیا کنید و بعد از آن
که از دار دنیا بر بدن شما بیاید من مضاعف این سلطنت و لذت
شما را عطا خواهم کرد و اگر نخورید بهمین حالت که دارید بر قرار خواهید بود
پس نهی از آن درخت شرطی بود که واقع شد نه آنکه حکم ترک آن کرده
کرده باشد بلکه ترک اولی بودن است بخود شان و علی مصلحت بود
است و اولاد ایشان چرا که اگر از آن درخت نمیخوردند همیشه در بهشت میماندند از کجا
فرق میشد میان شیعه و سنی و مسلم و نصرانی بلکه میان افراد شیعه نیز فرق
نبود زیرا که همه اولاد او بودند و در درجه و مرتبه چنانچه یکسان باشند
پس مصلحت در آن بود که بسبب خوردن از آن درخت از بهشت بدنیا
آمده بدنیا و در تکلیف است باشند تا فرق شود میان عاصی و فرمانبر
بر دارد اهل کسی ثواب و عقاب فراخور عمل قابلیت او عاید گردد و تحقیق است
که فرموده که مصلحت های عینی در ضمن داشته باشند معصیت الهی نخواهد بود.

گر نسبت بپیغمبرهای آدم و حوا ترک اولی باشد زیرا که ایشان در دنیا نخواهند
نه بهشت در آن مرتبه و منزلت میبودند با همین مرتبه که واسطه تکلیف و زحمتی که در دنیا
کشیدند قابل شدند بمرتبه رسیدند پس ایشان همه که ترک اولی نسبت
بپیغمبرهای خود کردند میتوان گفت که همین نسبت بود یعنی نسبت بایشان
که در دنیا زحمت کشیدند ترک خوردن از آن درخت اولی بود که اگر از آن
درخت نمیخوردند بدون زحمت و مشقت تکلیف همیشه در بهشت بسر میبردند
میگذرانیدند پس بنای اصل ششم دین نصاری که نسبت معصیت بحضرت آدم
و حوا قرار داده اند بعد از آن تقریر خراب گردید و اصل ششم ایشان
بعث ثابت و رسوا گشت دیگر اهل اناب برابر دیگر آنکه بر وضعی که این برا
اولا معصیت غلامی و حبس شیطان باشد که از گفته زن ... شیطان خراب
ظاهر میکرده چرا اجزای انجیر باشد که در کتب ایشان ذکر نوشته
است چنانچه در فصل ششم همان کتاب جزنیس نقل شده است که چون
خدای تعالی از آدم پرسید که چرا برهنه هستی که ترا از اکل میوه آن
منع کرده بودم خوردی جواب داد که بجهت تکلیف این زن که رفیق من
کرده خورده ام چون از زن سؤال نمود که چرا چنین کردی گفت

[illegible]

که مار مرا فریب داد و من خوردم و در اینجا نیز ذکر شیطان را هیچ نکرده است
تا آنکه تقصیر را برگردن مار بسته و نیز آنکه نوشته است در این وقت خدای تعالی
بدون آنکه از مار سؤال کند که چرا چنین کردی چنانچه از حوا پرسیده بود
امر بمار فرمود که چنین باش از برای آنکه اگر سؤال کردن حق تعالی
را از مار نوشته بود معلوم میشد که مار گفته است شیطان مرا باین کار وا
داشت چرا نمیخواسته که اسم شیطان مذکور گردد و همین نقل کرده است
که خدای تعالی بمار فرمود که چون تو چنین کاری کردی در میان حیوانات
مردود شدی و در روی زمین بشکم خود راه خواهی رفت و تا زنده خورد
تو خواهد بود و دشمنی خواهم گذاشت میان زن و تو و اولاد او و اولاد تو خواهند
کوبید و تو کین ساق پای او خواهی بود که او را بگزی و بحضرت حوا فرمود که
تناسل و توالد ترا زیاد خواهم گردانید و هر بار در زحمت وضع حمل مبتلا
خواهی شد و در زیر فرمان مرد انداخته میشوی و اختیار تو با او خواهد بود
و بحضرت آدم فرمود که چون سخن زن خود را شنیدی و از آن درخت
که ترا منع کرده بودم خوردی بزمین خواهی رفت و در آن زراعت
کرده بزحمت از ثمر او خواهی خورد تا زنده و زمین برای تو خار

خواهد رویانید و نبات او خوردنی تو خواهد بود و در عرق جبین خود نان خواهی
خورد تا وقتیکه باز برگردی بهمان زمینی که از آن برداشته شده پس سیاق
ایشان معلوم میکرد که خدای تعالی در عوض آن گناه این را تنبیه آدم و حوا
آدم و حوا قرار داده است نه انجیری که ایشان برای ثبوت کفر خود میگویند
و اگر گویند چه میشود که جزای گناه آدم و حوا این باشد و غلامی حبس شیطان
نیز بوده باشد میگوییم اولا این محض ادعا و احتمال است در کتب آسمانی
ایشان نقل وارد نشده پس دروغ خواهد بود آنکه از عدالت الهی بعید است
که در عوض یک گناه دو عقاب فرمایند و بعد از آنکه فرموده باشند ایشان
تا فرمان از بهشت بیرون روند و در زمین بمشقت و زحمت نان خورده
و بنده پاک سبحانه را بجای آرند و در آخر شربت ناگوار مرگ چشیده
این قدر آزار باز ایشان را بجهنم فرستند و بحبس غلامی شیطان
روا دارند ظاهر است که طایفه نصاری از راه حماقت خود محبوس شیطان
شده اند و نمی توانند از حکم او بیرون رفت و غلامی او میکنند
خیال کرده اند که این معنی را خدا قرار داده است و اگر گویند که خدا
اختیار مخلوقات خود را دارد و از او نمیتوان پرسید که چرا چنین کردی

پس اگر در ازای یک گناه دو عقاب قرار بدهد چه بحث دارد میگوییم
جواب میگوییم که درست که خدای تعالی اختیار تمام دارد و هر چه بخواهد میکند
اما وقتیکه منافات بعدالت او نداشته باشد و بر تقدیر تسلیم که اگر خدا
میکند منافات با عدالت الهی داشته باشد بنا بر قاعده که میگویند خدا
صاحب اختیار مخلوقات خود است و هر چه میخواهد میکند میگوییم پس خدای تعالی
اختیار آدم و اولاد او را داشت چنانچه در عوض این گناه
که فرموده بعد از موت چه مطیع و چه عاصی همه را بجهنم برند چنانچه نصاری
میگویند این را تقریر بدهد که همیشه در جهنم باشند تا وقتی قرار بدهد
آنوقت در آن توقف کرده و بعد از آن ببهشت بروند پس چرا
بود و بخود نسبت بدهد و انسان شود و سبب آن شدن یک حیله
دشمنان یک شده و سیاستها از دست بهود و هر مخلوق بودند بر او واقع
تا آنکه در دست ایشان کشته شود و نصاری که این اعتقاد دارند خاطر
نشان نکنند که آیا خدای تعالی اختیار داشت که بدون این زحمتها آدم
آدم و اولاد او را از حبس شیطان خلاص کرده ببهشت برد یا آنکه اختیار
داشت چه ضرورت داعی این شده بود که این خفت و زحمت را بر خود

بهشت بیرون آدم و اولاد او در رنجه قرار میداد و اگر گویند حضرت
مراتبست زیرا که شیطان آدم و اولاد او را در جهنم محبوس کرده بود
لازم می آید که اختیار شیطان بیش از اختیار خداوند تعالی باشد و بینی
و در این صورت شیطان خدای ایشان خواهد بود و بیش از این مذکور شد
که مطلب نصاری از این مذهب که ساخته اند همین بود که ابلیس را اکبر
اعتبار کنند اما چنان است که ابلیس بزرگش ایشان عاصی و مردود
درگاه کبریاست و خداوند عالمیان صاحب اختیار همه اشیای زمین
است و آنچه در آنهاست و خواهد بود و غیر ایشان که از تحت قدرت او تواند
باشد و همچنین در کتبی که دارند از برای اتمام حجت بر ایشان
باقی مانده و مسطور است چنانچه در فصل هفدهم کتاب جنیس
خدا بحضرت ابراهیم پیغمبر میفرماید که منم خداوندی که بهمه چیز قادرم تو
در راه من یعنی دین من راه رو و مؤمن باش من میثاق خود را در تو
میگذارم و ترا یعنی اولاد ترا زیاد خواهم کرد و در فصل سی و پنجم همان کتاب
خدای تعالی بحضرت یعقوب پیغمبر میفرماید که ای یعقوب من بعد خود را
باسم یعقوب موسوم مساز که من اسم ترا اسرائیل کرده ام منم خداوندی

خداوندی

خداوندی که بهمه چیز قادرم و در فصل سی و پنجم همان کتاب حضرت
یعقوب باولاد خود در وقتیکه ایشان را نزد حضرت یوسف او را
پادشاه مصر شده بود میفرستاد فرموده است که قیمت گندمی که
پیش داده بودند با این قیمتی که حالا از برای خریدن گندم میبرید
همراه خود بردارید و برید و برادر کوچک خود یعنی ابن یامین را نیز
ببرید که خداوندی که بهمه چیز قادر است امروز ورا یعنی عزیز مصر را بشما مهربانی
خواهد کرد و در این قبیل خدای تعالی مذکور شده البته باطول ایشان الاصلح
زیرا که هم کفر گفته اند و هم موافق کتب خود عمل کرده خواهند بود پس
بر آنچه نقل نمودیم معلوم گردید که خدای تعالی بدون آنکه خود را بصورت
کند و بتنها در دنیا زحمت و مصیبات را بنهد که مخلوق او بودند بکشند
میتوانست آدم و اولاد او را از جهنم خلاص کرده به بهشت برد چرا
که آفریدگار بهشت است و دوزخ است و داخل میکند در آنها هر که را بخواهد
و کسی نمیتواند که منع بکند زیرا که اگر چنین نباشد بهمه چیز قادر نخواهد
و هرگاه بهمه چیز قادر نباشد خدا بودن او صورتی ندارد و هر چند
که نصاری میگویند که پدر است و پسر است و روح القدس است یکی است

است که او شیطان اختیارش کم باشد اما موافق قواعد نصاری که عجب
دارد که شیطان را از خدای خود قویتر دانسته اند پس بعد از این ظاهر گردید
که اعتقادی که نصاری در اصل شریعت خود اعتقاد دارند که شفاعت کننده است
چگونه فاسد است و اصل دین ایشان چه قدر استحکام دارد انشاء الله تعالی
خداوند یگانه پروردگار که بهمه چیز قادر است بزودی حضرت صاحب الامر را
صلوات الله علیه را ظاهر کرده اند که باب شمشیر خود بنای اصل دین ایشان را
منهدم سازد که از ایشان و کفرهای ایشان علامتی باقی نماند زیرا
که اگر نه قدرت و توانائی و سطوت آن پادشاه حقیقی که حضرت داود
اشاره ببقاء او کرده است انبیا فقرا را از روی زمین بر اندازد
دعاهای ما ابقدانا ثیر میکند در زبور هم که نصاری میخوانند و بحمد الله
والمنه نسخه هست مذکور است که حضرت داود در مقام مناجات بدرگاه قاضی
الحاجات میگفت که ای خداوند من بروزی که تو پادشاه خواهی یعنی
بحضرت صاحب کوششهائی میشود آن پادشاه که در زمان او نیز آزاد
نخواهد بود و برمیتی که از جانب تو پادشاه خواهد رسید در نهایت
کار خود کند زیرا که هر چه دل او در آرزو کند تو بوی عطا کرده

ارد

هر دعاها که لبهای او در درگاه تو بآن حرکت کند رد نخواهی نمود و همچنین
رحمتها خود او را رغبت خواهی کرد و تاج بر سر او قرار خواهی داد و در تمام
از تو طلب خواهد کرد و تو ای رب العالمین عمر طولانی باو عطا خواهی
نمود که برسید از زمانها تا آخر زمان و برحمتها که از جانب تو باو داده
میشود جلالت او را عظیم خواهی ساخت و استقلال و عظمت او را
او قرار خواهی داد چرا که آن پادشاه بعزت و قوت امید که بیک دیگر
نخواهد داشت و در لطف تو که از همه عظیمتری بیرون نخواهد رفت
دست قدرت تو بر جمیع دشمنان بسبب او خنده خواهد گردید
دست راست تو غالب خواهد آمد بهمه آنانی که دشمنی تو میکردند
و اینها را در زمان خشم خود از جنس آتشی خواهی ساخت زیرا
باتش غضب خود همه اینها خواهد سوزانیده و آتش ایشان را از طرف خواهد
نمود و نام ایشان از صفحه زمین محو خواهد گردید و ذریه ایشان از نسل اولاد
آدم برطرف خواهد شد زیرا که اینها ای خداوند من نسبت بعظمت
تو خیالهای ناشایسته کرده اند و چیزهای چند که سزاوار شده با تمام رسانیدن
بر تو بسته اند و تو بایشان مهلت دادی تا آنکه برگردند با صلحهای خود

در بالای ارواح ایشان خفت و درشتی قرار داده بعد از آن خطاب بحضرت
صاحب میکند و میگوید ای صاحب من در دقیقه که تو این شجاعت ظاهر شود
در آن وقت من عظمت ترا ظاهر خواهم کرد و وصف خواهم نمود از این
توصیف حضرت داود قطع نظر از دلایل دیگر جاهای آن وارد که ما شیعیان
بسبب محبت و ولایت چنین پادشاهی در اعتقاد داشتن بر ظهور و خروج
کلاه افتخار بگنبد دوار برسانیم و نصاری را بعذاب تیر لعن و طرد گرفتار سازیم در دل
بشانیم اللهم عجل لنا ظهوره و اجعلنا من اعوانه و انصاره بحق محمد و آله
اجمعین   در رد اصل هشتم دین نصاری یعنی همان خدا با آن معاملات بازاری
گردید تجلی کننده است برای ارباب دانش تو پوشیده نماند از آنکه
همچنانکه در ضمن اصل سابق که میگویند خدا شفاعت کننده است کفرهای عظیم و
فسادهای جسیم پنهان دارند در ضمن این اصل میگویند خدا تجلی کننده است
نیز کفرهای عظیم غریب و زشتیهای عجیب دارند هر کس که اولا از اعتقاد این
جزو از دهی بدارد که این کلام خلاف معقول میگویند و درست باشد اینکه
که خدا تجلی کننده است اما قطع نظر از این هر ایشان چون همان خدای آن
پدر و پسر و روح القدس میدانند معلوم است هر صفت که از برای خداوند

خدای ثابت میکنند باز کفر است در این اعتقاد که میگویند خدا تجلی کننده است
بر تقدیری که بخدائی که ما اعتراف داریم قایل شوند باز کفر ایشان ظاهر میگردد
چون در برابر اصول ایشان لازم است که خطا رسوا ای بر صغیره و کبیره از ایشان
بکشیم لهذا توضیح اعتقاد ایشان را در این تحریر بسیار نمائیم تا که فساد آن را
که پنهان کرده اند منقش و آشکار کنیم و این است که این کفار را اندر آن خواب و در
افتاده اند و این تجلی کننده که نسبت بخدا میدهند نه با معنی است که ما آن را تجلی
کننده میفهمیم و در لفظ عقل کفری از آن لازم نمیاید زیرا که ما میگوئیم خدا
تجلی کننده است باین معنی که دلهای بندگان خود را بمعرفت خود نورانی
میسازد و در دنیا تا آنکه بر وفق خواهش انسانی وقع راه میرود و حق تعالی
از اهل فرق مینماید و در آخرت در بهشت عنبر سرشت روحهای ایشان را
مشاهده شب چهارده منور میکند و نعمتها از نقد و نیز رو ساکن ظلمه از قصور
و عمارت ها در عوض ایمان و اعمال صالحه که در دنیا کرده اند بایشان
عطا میفرماید بلکه نصاری معنی دیگر از این تجلی کننده اراده داده اند که انکار
بهشت و نعمتهای او را به همه پیغمبران و امت ایشان وعده داده است
میکنند و میگویند تجلی کننده باین معنی دارد که خدای تعالی در آخرت اکتفا بهمان

کردن ثلثه را قبول کرده اند و از باقی و پنهان برای حسبه اند خود را خواهند نمود
بهشتی که مسلمانان میگویند در کار نیست بلکه اهل بهشت ملک سازند که از دوا
انسانیه و فانیه را خواهند دید و از لقای او لذت خواهند برد اما هر کس فراخور
عمل و ریاضت که در دنیا بجا آورده و کرده است از دیدن او لذت میبرد بهشت عبارت از
است آنچه که خدای تعالی در لفظ عقل بر ایشان میکند [illegible]
آن لذتها و آنچه خدای تعالی هر کدام فراخور استحقاق خود میبرند بهشت [illegible]
و هر مرتبه که شنیده میشود و گمان دارند که لذت بالاتر از این نیست [illegible]
که از همه پست است باز همین خیال میکنند و هم چنین هم ایشان بهشت
جسمانی محفوظ اند و میگویند که در بهشت خوردنی و پوشیدنی نیست و عمارت جسمانی
نباشد بلکه بهشت و نعمتهای او همین تصور ذات الهی و صفات او است بر میکنند
هم چنین که حکما این اعتقاد را دارند و در میان اسلام بسبب اشارات خود
آن را گذاشته اند و اکثر مسلمانان در تتبع کتب ایشان میکنند
آخر الامر انکار آیات قرآن و احادیث کرده و باین معنی معتقد میگردند اما صلاح آنکه
که چون حکما گفته اند که نصاری در باب بهشت با ایشان در اعتقاد موافق
اند بوجود دیده میگویند که هم مذهبی بهم رسانیم اما غلط است این گمان را

بر هم زیرا که اگر مذهب این بهشت چنین است ایشان را آن بهشت فایده نخواهد
شد بلکه بجهنم خواهد رفت زیرا که نصاری میگویند این بهشت جسمانی
داخل نخواهد شد مگر جماعتی که ثلثه را قبول کنند و موافق دین ایشان
که ما را قرار داده است براه او روند و هر کس که بغیر از ایشان مذهبی داشته
باشد میگویند مرده بدوزخ جسمانی و در او آتش و مار و عقرب و انواع جانوران
و عذابهاست و بودن دوزخ و عذاب او را از کتب خود ثابت میکنند از آنجمله
در فصل سیم انجیل مرقس عبارتی دارند که حضرت عیسی ثابت نموده فرموده است
اگر پای شما سبب معصیت الهی شود او را قطع کنید و از خود جدا سازید
زیرا که لنگ داخل بهشت شدن بهتر است از آنکه دو پا برده بجهنمی در آتش درآید
که آتش او خاموش نمیشود و در همین جا نوران که عذاب میکنند اهل جهنم را هرگز نمیمیرند
انداخته شوید پس بنابراین اگر حکمای اسلام عرا گشته باشند و باین بهشت
رو ندهند و نصاری ایشان را هم مذهبی قبول کنند باید که یکبار دیگر انکار
[illegible] دین او را
نمایند که ایشان [illegible] در میان اسلام در باطن دین نصاری را
قبول کرده و تقیه بکنند [illegible] در دین نصاری

تقیه جایز نیست و اعتقاد ایشان این است که هرکس که دین ایشان را دارد هم
به اقرار بزبان نکند کو که کشته شود او بهشت خدا را میبیند و بجهنم نخواهد رفت
و اگر ظلم بگوید هم چنانکه من به بهشت غیر از بهشت جسمانی قایل نیستم این جهنم
قبول ندارم و از او نپرسیم جواب آنکه ما جا به دست در دین نصاری نشست
بانکه بجهنم ایشان قایل شد زیرا که ایشان خدا که گفتیم بجهنم جسمانی در حقیقت
جسمانی قایل اند و کتابها در اثبات انها نوشته اند و میگویند که اگر جهنم و عذاب
جسمانی نباشد عدالت الهی بر هم میخورد زیرا که هرگاه بدن و
روح در گناه و ثواب شریک باشند و نتوان یکی را بدون دیگری عذاب
و هم چنین عذاب نمودن یکی بدون دیگری صورت ندارد پس علاج
ندارد حکما بغیر از آنکه تکذیب رسول کنند چاره ندارند اظهر کرده که نصاری
شوند یا آنکه شیعه علی ابن ابیطالب دوازده نفر اولاد او علیهم السلام
گردیده به بهشتی که ما اعتقاد داریم داخل شوند اما چون قرآن
مجید که خدا فرستاده است و حدیث پیغمبر آخر الزمان و اهل بیت
او هم و علمای شیعه و فقها حجت قاطع اند درباره حکما و نصاری
تمام حجت شده است بر فقیر همین است که حجت را بر نصاری در کتاب سابق

تمام کرده ام میگوییم اول آنکه در باب این خیال پوچ که کرده اند بر دین ایشان
وارد نیست بجهت که هرگاه ایشان اعتقاد داشته باشند که معاد جسمانی میشود
و لعازار نصرانی این مسیح پیغمبر که نگویند که بغیر از دیدن ارواح ذات خدای
تعالی را بهشت دیگر نیست لازم میآید که اعاده فرمودن خدای تعالی
بدنها را در روز قیامت بر ایشان اعتقاد دارند فعل عبثی باشد که
خدای تعالی را ایشان و غیر ایشان مجرد از بدن دو سه سال نشده
سفر است که مجرد را بجسمی که جسمانی باشد نمیتوانند دید پس هرگاه
در بهشت بغیر از دیدار حق تعالی چیزی دیگر نباشد پس جسم جسمانی بی فایده برای آنکه
خدا را بدن نمیتوان دید بسبب آنکه مجرد ابدی بوده و اعاده کردن عبث است
اگر گویند که اعاده او فایده دارد زیرا که در بعض عالم ملائکه را بدن چنین
این هم دروغ است زیرا که ایشان هم ملائکه را مجرد میدانند
و در این باب خود رنج بیجا متعرضه لازم خواهد آمد و اگر گویند که خدا
و ملائکه را هرچند بدن نتوان دید اما چون بهشتیان بدن یکدیگر را میبینند
اعاده او را برای همین است میگوییم این سهل مطلبی است که عرض
علم بدن تعلق بگیرد که اعاده جسم جسمانی نکنند از برای آنکه بهشتیان درجه

در نعمتهای یکدیگر را ببینند و حسرت بخورند بعضی بر بعضی بلکه هرگاه شفقت
کرده ایشان را به بهشت برد اعاده نکردن جسم تا آنکه نسبت بدان
بلکه گر مثالشان نشوند بهشت دیگری بود از برای ایشان و دیگر آنکه
دست و پا در باب جسم میتوانند زد چه میگویند در اعاده اعضای دیگر
مثل دست و پا و گوش و زبان و سایر جوارح هرگاه بنابر اعتقاد ایشان
در آنجا خوردنی و پوشیدنی و کار کردن با کسی تکلم کردن و سخن کسی را
شنیدن نباشد پس اعاده این اعضا نیز عبث خواهد بود زیرا
که میگویند در بهشت مطلقا جسمی نیست که سایر اعضای بدن احساس آن
توانند کرد هرگاه جسمی در آنجا نباشد اعضای جسمانی اعاده کردن
فعل عبث است و چون فعل عبث بر خدا جایز نیست معلوم گردید آنچه
نصاری میگویند پوچ است پس اگر نصاری با حیا باشد اعتراف کنند که خطای خود
از اعاده اجسام بردارند یا به بهشت جسمانی را که همه انبیا و اولیا
از آن خبر کرده اند انکار نکنند اگر دست از اعاده اجسام بردارند به
عبث را آنچه میگویند منافات با عدالت الهی دارد موجب
برهم میخورد پس چون این شق را نمیتوانند اختیار کرد لابد

که آن شق را قبول نماید آنکه ایشان هرگاه وارد او آنکه منافات با عدالت
الهی دارد به اعاده اجسام قایل شده اند زیرا که میگویند چون بدنها و ارواح
در طاعت و معصیت شریک بوده موافق عدالت الهی آن است که این بدنها
بدون دیگری محشور نسازد بلکه هر دو را با هم از برای جزا دادن اعمال
اعاده فرمایند و در بهشت جسمانی که خدای تعالی برای خلایق مطیعها
که ارواح و ابدان کرده اند خلق فرموده و از اثبات بهشت روحانی نصاری
ساخته اند همان فساد و منافات بلکه زیاده بر آن لازم میآید چرا
که نصاری که روح در عالم تکلیف کرده است شراکت بدن بوده است بلکه بنابر
قول نصاری که روح را مجرد میدانند و میتوان گفت بدن بعضی عبادات
بدون شراکت روح بجا آورده است و سعی او در انها زیاده است مثل
روزه داشتن و ترک اکل چیزهایی که حرام است و اجتناب از ترک
محرمات که بهوای شهوانی بعمل میآید و روح را که نصاری میگویند مجرد
چیزی نمیخورد و لذت شهوت نمیبرد و خیلی از اینها ناخوشی آب و غذا
خواهش و قدرت ندارد که خود را نگاه دارد و ثواب از ترک
او معقول نیست که بوده باشد پس باید صفت این را

الهی نزد ما است که در بهشت برای این بدن بیچاره هیچ لذتی
قرار نمیدهد و هر لذتی که باشد بروح بدهد پس هرگاه در صورت عدم
اعاده بگویند که مناجات یا عدالت الهی دارد و در بهشت میگویند
که همه لذتها را روح ادراک میکند و احتیاج بوجود این بهشت که مسلمانان
میگویند نیست چرا که میگویند در صورتی که اجسام رجعت کنند بنا بر آن بهشت
روحانی باز مناجات با عدالت الهی دارد و معلوم میگردد که باشتهای خود
سخن میگویند در واقع هرگاه بنا بر اشتها سخن میگویند چون بهائم از
نظر ایشان علف است چه بابت باین بهشت که اقسام خوردنیها
در آنجا فراوان دارد و قایل بشوند نهایت بر سر اعتقاد وردی
اعتقاد و پیروی شیطان لجام محرومی در دهن خود زده از رفتن
و نعیم و تنعم بهشت ممنوع گردیده اند و اگر گویند که در آن بهشت روحانی
بدن از لقاء الهی ممکن است لذتی برد که تلافی زحمتهای او
که در دنیا کشیده است بشود جواب میگوئیم که بلند شدن این
از لقاء الهی ممکن است لذتی برد بدن را از دیدار عدم موافق
با عقل و قاعده و حکمت درست نمیاید زیرا که ایشان نیکو درنظر
خورد

ندارد که ذات الهی را مناسبت و مشابهت جواهر با عراض مجردات
و برای ذات جزئی دیگر در او نباشد پس لقای الهی بدنها را
که احساس آن نمیتوانند نمود چه لذت حاصل میشود اگر هیچ عقل حکم
نمیکند و حکمی تجویز نمینماید که چشم جسمانی موجود گردد زیرا که اگر
جسمانی تواند بود و تعریف مجرد که لامکان است برا و صادق
خواهد بود پس هرگاه نصاری اعتقاد داشته باشند که اجسام محشور
میگردند قطع نظر از لذتها لا اقل مکان میخواهند که در آنجا استقرار
داشته باشند پس اگر این بهشت روحانی که میگویند صورتی داشته
و در واقع این بهشت که ما معتقدیم و ایشان قبول ندارند در آن
باشد در انعام بدنها بمکان خواهند ماند بمکان بودن اجسام
چون محالات نصاری خوبست تخلیه کنند و اندک توسطه در آن
بهشت که میگویند قرار بدهند تا آنکه بر گرده بهمان بهشت که لامکان
و مکان از برای بدنها پیدا شود و اگر انکار بدیهی کرده میگویند
که بدنهای جسمانیه در آخرت لامکان میشوند علاج کنند این مفسده
را که لازم میاید که جسم از جسم بودن دور بدر برده شود در آن لطافت

آن بدنها که رجعت کرده اند جسمانی نخواهد بود بلکه مجرد
بشوند مجرد شدن بدنها بعلاوه اینکه محالات حکم این دارد
که کسی بگوید بدن بدنست و بدن نیست و چون صدق نقیض
بر شیئی واحد محال است پس مجرد شدن ابدان از محالات
نصاری که این را میگویند پوچ گفته خواهند بود و بیان صدق
نقیضین چنانست که از بدن جسمیت مفهوم میگردد و جسم بودن
نقیض مجرد بودن است پس هرگاه کسی بگوید که بدن لامکان
است حکم این دارد که گفته است بدن بدن نیست و همین معنی وارد
بگوید جسم جسم نیست و گفتن این قول را که جسم جسم نیست چون
همه کس میداند نامربوط است لازم میاید که مراجعت جسمانی
که نصاری میگویند یعنی بدن لامکان میگردد در آن بهشت
روحانی که ایشان میگویند بنا بر آن مرتب میشود و هر دو نامربوط
علاوه که هیچ ذی عقلی او را نمیکند چنانچه ایشان اقرار
بر عدالت الهی دارند که روح و بدن را هر دو در یک
فعل طاعت و عدم طاعت عوض بدهد و تلافی کند و دیگری را جزا
عقل

عطا نفرماید که عقل چنین کسی را مدح میکند بلکه مذمت مینماید چنانچه
مثلا اگر پادشاهی با مردم عظیم القدری بده نفر از غلامان خود
خدمتی رجوع کند و ایشان هر دو برده ان خدمت را انجام داده
بخدمت صاحب خود مراجعت نمایند و خدمت کارهای خود را عرض
دارند و آن صاحب با وجود آنکه میداند که این هر دو در این خدمت
شریکند احد هما را از آن دیگری که زیادتی ندارد و یکی را از آن غلام
خلعت و انعام دهد و آن دیگری را محروم گرداند البته هرگاه
عاقلی حکم میکند که ظلم کرده است پس هرگاه از مخلوقی که جایز
الخطا و از طینت بد مخلوط بطینت خوب خلق شده باشد چنین فعلی
باشد کی در میزان عدالت الهی سنجیده میاید که با وجود تقدس
خود و انصاف بر کمالات هر عضوی از اعضای بدن زیرا که هر کدام
برای حقی خلق کرده باشد مثلا آنکه دهن را از برای آنکه تکلم شود
بکلمات حق و از خوردن حرام و اقوال حرام خود نگاه دارد و آن
از برای آنکه گویا شود بتوحید و شکر و سپاس الهی و خود را نگاه
کند از غیبت و سایر گفتارهای نامشروع و هم چنین هر عضوی را

نصاری ابدا داشته باشد و در روز قیامت همه نعمتها را فرو باید
روح بعمل اورد و در این اعضا را همه امید محروم بگذارد و با بعضی
ان بعضی ملاقی کند چون هر دو ی عقیلی که لباس تعصب از خود
بیرون کند حکم میکند که این نحو سلوکی ظلم است بنابر انچه خدا عادل است
ظلم روا ندارد از او اولاد لازم میاید که نصاری ظلم بر نفوس
خود کرده باشند که بهشت را جائی که محروم شدن به تنهائی از ثواب
مزبت میکرد و قایل شده اند پس معلوم گردید که این اعتقاد نصاری
قطع نظر از این که خیال پوچی است کفر است که نسبت بجناب الهی
بگویند انچه نصاری انکار بهشت میکنند و میگویند خدا تجلی کند
در روز قیامت و مومنان او را می بینند و دیدن انسان به بهشت است
و میگویند دیدن بر دو قسم است یکی انکه بهمین حس بصر که جسم است
بعمل میاید دیگر انکه دیدن عقل است که توقف بر جسم بودن
را ای دید مرئی ندارد و ان قسم اول را میگویند در دنیا و عقبی
بر خدا جایز نیست هر چند بعضی از علما قدیم دین ایشان باین قائل
شده بودند اما در حال در میان ایشان قایلی ندارد زیرا که
میگویند

که میگویند چون خدای تعالی جسم و جسمانی نیست و مجردات حس بصر از جسمست
محال است که مجرد را احساس کند و اینکه بهشت بعد باقی باشند نیز
انکه از جسم بودن خود بیرون رود و پس بیرون رفتن چیزی از حقیقت خود
چون محال است دیدن خدای تعالی در دنیا و عقبی باین چشم جسمانی نیز
محال است اما بقسم ثانی که اعتقاد دارند میگویند خدای تعالی را در اخرت
بچشم عقل بسیار دیده و انکه میگویند خدا تجلی کننده است عبارت
از دیدن انسان است نسبت بذات تعالی است نهایت اینطایفه ظاهرا در وقتی
شیطان اند که از ایشان غافل شده بوده است ان اعتقاد را که در ابتدا
در دنیا و اخرت بحس و بصر نمیتوان دید بهم رسانیده در رفته بوده اند
و درست بر زبان جاری کرده اند نزدیک بوده که بان دیدن در اخرت
که ما میگوییم قایل شوند که در این شیطان لعین و پیران مردود ایشان
مطلع گردیده و عنان عقل ایشان را از راه حق بیچانیده اند و اعتقاد
دارند که در اخرت خدای تعالی را انکه میبیند و معرفت او را انکه میگویند نهایت
زیرا که میگویند چون ذات الهی بهترین موجودات است هر خوبی که تصور توان نمود
کرده بسیار در ان ذات باشد پس هر کس که او را دید در ان حال

که در ان بهشت مطلع گردند جمیع لذتها را یافته است و محتاج بلذتی
دیگر نیست چرا که هیچ لذتی بایشان لذتها نمیرسد حالا قطع
نظر از ان مفاسد که ذکر نمودیم هر گاه این مذهب را دارند کار
نشان کنند که چگونه خدای تعالی را انکه ذاتا دیدن توان شناخت
و میدانم خواطر ایشان نمیتوانند کرد پس چون بنای بهشت بر دیدن
اخرت ایشان موقوف شناختن ادراکی تامل کنند که این
مذهب بهتر بعقل بیناب ترا است ان خیال بیهوده که نصاری
در گفتار حضرت عیسی کرده اند که از بسکه از عقل دور است
دلیل عقل برای ثبوت او نتوانسته بهم رسانند و اگر بلا از این
تعصب بهمان بهشت خیالی خود دلخوش کرده بهمان ما دلیل که دارند
اکتفا دیگر در شبه هشتند و بدن را بمعنی دیدن عقل
کنه ذات خدای تعالی نگیرند تا دلیل کنند از برای ما انچه
حضرت ایوب در فصل سی و ششم کتاب خود میفرماید
که در این دنیا همه فرزندان ایشان خدا را می بینند
اما هر کدام از دور انکه حضرت شعیا پیغمبر در فصل

یم

سیم کتاب خود میفرماید که من خدا را دیده ام و انچه پولس که پیرو
مذهب نصاری است که در فصل سیزدهم کتاب خود که او را کرنیثیان
نام کرده است میگوید من در این دنیا خدا را در اینه می بینم
این همان پولس در فصل ششم کتاب اول که او را در تیماتاوس نام
میگوید که خدا او نوری است که دیده نشده و کسی او را نمی تواند دید
و هم حضرت ایوب در فصل چهل و دوم کتاب خود با خدای تعالی گفتگو
میکند و میگوید من صدای ترا شنیده بودم اما الحال چشم من ترا میبیند
ششم کتاب توریتی که یکی از پنج کتب توریه است نقل شده و خدای تعالی
بنی اسرائیل فرموده است که اگر کسی در میان شما پیغمبر باشد من خود را
در خواب بوی خواهم نمود و در واقعه با وی سخن خواهم کرد اما بنده
موسی که در میان خانه من از همه امین تر است چنان نیست زیرا
دهن بدهن سخن میگویم و او مرا اشکار کرد و بر نمادها و در
سی و سیم کتاب اخرو که یکی از پنج کتب توریه است نوشته
حضرت موسی با خدا تبارک و تعالی رو برو سخن میگفت از قبیل انکه کسی
بدوست مخصوص خود سخن گوید با وصف این در همان فصل

کتاب نقل میکنند که خدای تعالی بحضرت موسی فرموده که با من سخن
مرا بچشم زنده نخواهی دید پس از این عبارات لازم میاید که هیچکس از انبیا
میگویند که خدا در آخرت دیده میشود و در دنیا نتوانند دیده شد و اگر
ایشان باعتبار آنکه دیدن ما را قایل نشدند این عبارات را تاویل میکنند
میبایستی که هر تاویلی از برای دیدن خدا این حسن ظن میکنند که ایشان را
از برای عبارات انجیل معنی قرار بدهند والا آنچه ادعا میکنند با وجود حکم صاحب
عقل کفر و نقص ایشان ظاهر خواهد گشت که نصاری از آن شنیدن ابا
میکنند در آخرت خدای تعالی را بعقل میتوان بکنه شناخت عبارت از دیدن
معلوم است مرد در فصل سیزدهم کتاب اول که در او کرنثیان نوشته شده
دارد در کنه ذات خدای تعالی است اول وعده آن است که برایشان
ثابت کنیم حق تعالی را چنانچه بچشم عقل بتوان دید و شناخت چون
تا آنکه این که میگویند خدا تجلی کننده است بر هم خورده و بهشت و جهنم
ایشان بیکبار خراب گرده لهذا و لابد تفصیل چند که از کتاب خود
برای ثبوت این محال ایراد مینمایند اولا نقل اظهار ایشان میکنیم بعد از آن
در رد و ابطال ایشان و بطلان قایلان کفر آن مذهب ایشان را معلوم

ظاهر و هویدا گردد که آن سخن گردیده و میگویند که در آخرت
بچشم عقل خدا را بکنه ذات او میتوان شناخت عبارت است
که از زبان حضرت عیسی در فصل پنجم انجیل متی منقول است که آنحضرت
حواریین خود میفرماید که خوشحال آنهایی که دلهای ایشان پاک
باشد زیرا که ایشان خدای تعالی را خواهند دید و نصاری بنابر آن
نوع یکی از پیران خود که درمیان ایشان که صورت اظهار آن مجلسها
قرار داده و پرستش میکنند عمده و معتبرتر است که اورا اگستینس میگویند
تاویلی را در کتاب خود که برای ایشان ترتیب داده است در کتاب
صد و دوازدهم ثبت نموده است در این عبارت میگوید که مراد
که خدا را در آخرت میتوان دید چرا که حضرت عیسی در این عبارت خبر
از دیدن آن سبحانه و تعالی داده است و ما از آنچه را اعتقاد داریم
تفسیر و تاویل کرده است پس بر ما ثابت است که خدا را در آخرت بچشم
است میتوان دید اما در اینجا نیز بدستوری که در استدلال وارد
خطا نموده و چشم پوشیده و گمراه گردیده اند بوجوه چند که
ایشان آن ظاهر میگردد آنکه حضرت عیسی در این عبارت ذکر نمود

در تفسیر خود اظهار کرده اند که ذات الهی را در آخرت بکنه میتوان شناخت
بلکه همین را گفته اند و اجماع کرده که دلهای ایشان پاک است خدا را خواهند
دید پس اگر نصاری کلام حضرت عیسی و تفسیر پیر خود را بر همان
نحوی که ایشان گفته اند چرا قایل نشوند و اسکندر خلع گفتار
کرده و چیزی اضافه بر آن کرده اند دلیل کفر ایشان است و اگر گویند
که ما چون میدانیم که خدای تعالی جسمانیت و مجرد است و عقل ما حکم میکند
بآن که بحواس جسمانی احساس مجرد نمیتوان نمود لهذا ما ناچاریم از
قول حضرت عیسی و تفسیر پیر خود را حمل بر دیدن عقل و شناختن ذات
او سبحانه تعالی است بکنیم میگوییم هر منصف و محاسبه در انکار دیدن
خدای تعالی بچشم جسمانی لازم نمیاورند بار در دیدن کنه ذات الهی بچشم
عقل لازم خواهد آمد و هر صاحب عقل محال بودن آن را میفهمند زیرا
که همچنانکه در اینجا عقل حکم میکند که خدا را بچشم نتوان دید و در آخرت
نیز هر صاحب اورا که میدهد که ذات کامل الصفات حق سبحانه و تعالی
از آن جهت است که بدیده عقل ایشان مخلوق او شناخته نتواند گردید
در نوبت که دلیل نقص ایشان بفایده بردن اندها ای آن ذات

این

که این مدعا را بدلیل عقلی ثابت کنند اما چون عقل ندارند و ایراد دلیل عقلی
نمیتوانند نمود این کنه فرمایشات عبارت حضرت عیسی را خوب
که دین کیم تا آنکه بجوی که ما از دیدن آن اراده یقین و معرفت اراده میکنیم
ایشان نیز اگر توفیق یابند دیدن و شناختن را بهمین تاویل
از مفاسدی که شناختن کنه ذات حق تعالی بر ایشان وارد میاید خلاص
شوند پس میگوییم مراد حضرت عیسی از این بوده که چون نعمتهایی که
که خدای تعالی در بهشت عنبر سرشت برای مطیعان خود آفریده است
تحقیق و ثبوت و نزاکت عظمت نسبت بین نعمتهای خانه داده
برای کافر دو من خلق کرده است از قبیل نسبت نور است بظلمت
آنحضرت فرموده است که خوشحال کسی که دل او پاک
یعنی در این عالم تکلیف دل او از کفر و نفاق خالی باشد چرا که از برای
خدای تعالی در بهشت نعمتهای چند خلق فرموده است که هر که لذتش را
دریابد از نعمتهای او قدرت الهی را بمرتبه یقین بهم میرساند که گویا
سبحان و تعالی را میبینند و اگر که بیند این تاویل اینقدر
نکرده دیدن در این عالم بدست بهم میدهد زیرا که هرچه در این عالم

محقق خدای تعالی است و در همه اینها قدرت آن رب العالمین ملاحظه
میشود پس دیدن این اختصاص با حرمت دارد در جواب میگوییم که چنین نیست
اما چون این مخلوقات و نعمتها چنانچه گفتیم نسبت بنعمت و مخلوقات بهشت
اگر سنجیده شوند چیزی نیستند لازم میاید که این دیدن که از ملاحظه این نعمتها
فانی بعمل میاید نسبت بآن دیدار که در نظاره و ملاحظه این نعمتهای جاودانی
صورت میگیرد مثل کوری باشد بجهت حضرت عیسی بآن دیدار بشارت فرموده
و این دیدن را چون بمرتبه از یقین نموده است که کوری پیدا نیست و بهشت
است که نه چنان باید شما که این نعمتها هر دو دنیا پس باشند در مقابل نعمتهای بهشت
چیزی نیست که در نظر توان آورد و خوشا حال کسانی که دلهای ایشان
در این دنیا از کفر و نفاق پاک باشد زیرا که برای اینها نعمتهای چند خدای
تعالی در بهشت آفریده است که هر که در آنها نظر کند قدرت آن خداوند عز و جل
ذات او بنحوی متیقن میگردد که گویا همیشه آن رب العالمین را می بیند
چرا که علی الدوام لذت آن نعمتها را حاصل کرده و در دریای بی نهایت
ملاحظه قدرت الهی مست و بای عقل خود و دستها خواهد بود الحال از جهت
آنچه بشما تعلیم کرده ام البته او را الحق باید کرد و منظور باید داشت چنانچه

پیش

پیش از این سفارش بشما نموده ام الحال باز میگویم اگر کسی بغیر از آنچه من
بشما تعلیم کرده ام خواسته باشد چیزی دیگر تعلیم کند پس آنکس سزاوار سنجیدن
باشد او را لعنتی باید دانست و در فصل دوم همین کتاب پولوس از رحمت خدا
پولوس اقرار میکند و نقل نموده است که من مذهب خود را چهارده سال از برای
دو یاران تعلیم کردم و بعد از آنکه او را شهرت داده بودم بر فاقت دو نفر
از ایشان خود بر تواس و پیتو به بیت المقدس نزد شمعون و سایر حواریین
رفتم میخواستم انجیل خود را که مذهب من در او مندرج است با انجیل ایشان
موازنه تمام چون بانگ باب خود را بر سایر حواریین تفوق میداده و گفتگو از او
مزاج میخواستم معلوم کنم با و گفتم که چیزهایی را که من بمردم تعلیم میکنیم ملاحظه
فرمایند که اگر چیزی نیستند اینقدر عبث کرده و بیانکرده ام اما هر گفتگو با همه
ایشان در این باب بسیار کردند بر نه تنست بود که تقوی نیا کرده و مرا با او
آنکه از بت پرستان بود خوشم نمیخواستند نموده و ثابت باو کردند که ختنه
کردن خوب است تا آنکه خوشی خود را ختنه کنند پس چرا مینویسد که رفتن باسلام
با سخا سبب این بود که بعضی از برادران دینی ما هم بدروغ و عیاری داخل دین
ما شده بودند تا آنکه جاسوسی نموده شاید اختیار تامی که ما از این خدا

داشتن حضرت عیسی داریم از دست ما بدر برده و ما را بنده گردانیدم
یعنی احکام دین عیسی که شمعون تعلیم میکرد و برگردانند اما ما خود را یکساعت
در منازعه با ایشان معاف نداشته ایم و بهیچوجه ایشان را قبول ننموده ام
از برای آنکه این دین که بشما داده ام برای شما باند و آنجماعتی که خود را از چیزی
حساب میکنند یعنی شمعون و پیروان او مرا با ایشان در آنکه ایا چه چیز بوده با آنها
دخل در دین داشته اند کاری نیست زیرا که خدا متبع شخصیت مردمان نگاه
میکند از برای من همین کافی است که جماعتی که خود را چیزی میدانستند این
چیزی نتوانستند بیفزایند بلکه بعکس بعمل آمده و از من ایشان منزجر شدند زیرا
که چون دیدند که همچنانکه شمعون با انجیل که ختنه کردن در او بوده مرا هم کردم من
نیز بانجیل که حکم ختنه نکردن بوده فایز شده ام چرا که هر کسی که شمعون را
سرکرده سنت کرده ها ساخت مرا نیز سرکرده سنت کرد تا قرار داد و
دانستند که با ما نمیتوانند برابری کنند آنگه شمعون و یعقوب و یوحنا
که مردم ایشان از ستون بنا اشتهار داشتند چون دیدند که لطف بسیار باده شده
از من دست گرفته و رفاقت نمودند که ما را از ایشان جدا نمودند و
در میان جماعت سنت کننده سرکرده باشند و ما در میان جماعات سنت

نکننده

نکننده سرکرده باشیم بشرط که ما گاهی محتاج را ما را یاد کنیم نقل این بوده از برای
آن بود که پیروان خود را در مذهب خود قایم نموده و دین حضرت عیسی را
در نظر ایشان خوار کرده اند بعد از آن تا به ایشان خود میگوید که از انجیل تعلیم
که من تقویت تمام بعمل آورده ام این است که وقتی که شمعون با انطاکیه آمده
بود در آن پیش ایستاد و یکه زیادتی که در دین خود داشت و با قرار او الزام نمودم
من بروی او ایستادم و او را با نزاع رو برو نمودم زیرا که چند نفر از پیش یعقوب
و یکی از حواریین حضرت عیسی است همراه جماعتی که ختنه میکردند چیزی میخوردند
و بعد از آنکه بانجا رسیدند چون شمعون از معاشرت سنت ناکرده ها
اجتناب میکرد و بسبب پرهیز کردن شمعون سایر مردم از چیزی میخوردند
با همه سنت کرده ها احتراز نمودند کار بجایی رسید که برنواس کردن نیز
بطرف آنها افتاد اما چون دیدم که شمعون و متابعان او حرکت میکنند
و طریقه خود راه میروند در برابر همه مردم بشمعون گفتم که هرگاه تو از
اینکه یهودی هستی چرا استم بکنی لکن بر مانند یهود رسمند دیگر نام حکم
موسی را نگاه دار ندارا همه یهود نیستیم و از گناهکاران کفار نیستیم و بدو
دانست که کسی بسبب نگاه داشتن احکام دین پاک و مؤمن نمیشود بلکه بخدا ایمان

حضرت عیسی یک دشمن میکرد و می‌بینی که من و مردان من همین عیسی را
خدا میدانیم و بعضی ایمان آورده ایم تا آنکه معلوم گردد که از این ایمان پاک
و مؤمن محسوب شده از عمل باحکام دین این بت نمود تمامی آن ملعون و مردود
مریدان خود میکرد و امروز در میان نصاری آن قدر اعتبار دارد که اکثر فریقین
ازو قایل مذهب مرد را جایز باو برسانند و از او فراگرفته بشنوند اگر آن
مردود بموجب اقرار خود معلون و ناپاک و ابتدا نسبت بهبودیان دین بزرگوار حضرت
عیسی علیه السلام را خلاف دراز نموده است نصاری کور باطن بر بالگاه کرده
پرستیده و از راه زدن او که ایشان را از طریق حق منحرف گردانیده است
غافل نشسته اند با وصف آنکه انجیل که امروز دارند میگویند قول تالیف حواریین
حضرت عیسی اند از این جهت معتبر اند در چنین جا که مردودی مانند پولس درباره
بهترین حواریین چنین نامربوطی بگوید که باسبب درگمراهی ایشان گردیده است
هیچ نمیگویند از نقل این معلون معلوم گردید که این دین نصاری از کجا برقرار است
دانستی و نصاری قول او را بقول حضرت عیسی ترجیح میدهند چگونه گمراه کرده
است خلاف برحق اطلاقه در گفتار چنین مردودی همه احکام دین موسی
و عیسی را از دست رها کرده و بگفتار این دوست خدا چسپیده اند

باوجود

باوجود آنکه در انجیل که دارند و در کتاب دین خود ثبت نموده اند مذکور است
که حضرت عیسی فرموده است که مپندارید که من آمده ام دین موسی را باطل کنم
بلکه آمده ام و گفته است که در این دنیا مقدار یک ذره در شریعت تا العبد از میان نرود
بر نخواهم دید و قول این ملعون را در اعتقاد خود نسبت خیال محض میدانند
و چگونه باعث گمراهی این طایفه نمیشود و اقوال او که دیده است از نفی نهفت
نموده اند و چه بدین فدا و راحت کمینه قایل شده اند و این پولس آن
گمراه کننده است که دین حضرت عیسی را برهم زده و بدعتها احداث نموده است
آنحضرت از جاده حق موافق این تعدی که حالا هست دور انداخته و در میان
طایفه نصاری اعتبار او بمرتبه ایست که قول او را بر قول شمعون وصی حضرت
عیسی و سایر حواریین و بلکه بر قول حضرت عیسی ترجیح میدهند زیرا که با وجود اخبار
و اعلام حضرت عیسی درباب رسوخ و استقرار شرایع دین حضرت کلیم الله
سخنان آنحضرت را فراموش و بگفته پولس اعتماد نموده اند و حضرت
عیسی چنانچه در فصل انجیل متی مسطور است بایشان فرموده است که ای
من نه پندارید که من آمده ام از برای آنکه دین موسی را برهم زنم یا آنکه
پیغمبران سابق گفته اند رد کنم من آمده ام از برای آنکه دین موسی را و پیغمبران

گفته اند باتمام برسانم باوجود این تصریح حضرت عیسی سخن او را بر طاق نسیان
نهاده اند و بنای دین و اعتقاد خود بر آنچه پولس ملعون در کتابی که
بر بیران خود نوشته بود که شعر او باشد و استحقاق دین نورات گذاشته
اند و نوشته آن ملعون را ضبط کرده اند چنانچه در فصل اول کتابی که او را
نادم میگویند نوشته است که چنانچه دانست احکام دین از برای مرمیان
نشده است بلکه احکام دین و امر و نواهی از برای گناهکاران و عاصیان
و جباران وقت خالق پدر و مادر و زناکاران و اعلام کنندگان و انهائی که
آل مردم را می‌دزدند بنا حق سیفروشند و گدایان و امثال آن قسم خورده اند
و شکسته اند امثال این جماعت لازم نشده است و در فصل اول کتابی که او را
کاغطن میگویند از برای جماعتی که مذهب خود را از آن ملعون اخذ کرده بودند
چون میدید که متابعان حضرت عیسی و بردی کنند کان انجیل حضرت
در آن زمان در میان خلق اعتبار زیادی داشتند و مبادا بیروان خود دیگر شوند
شوند در آن کتاب نوشته است که تعجب میکنم از شمای متابعان انجیل
که درباب ایمان آوردن با آنکه حضرت عیسی خدا است بر دوی از من گشته
قول انجیل دیگر را قبول کرده اید و میدانم که باعث این برگردیدن شما

چیزی

چیزی دیگر نیست بغیر از آنکه بعضی شما را مضطرب ساخته اند و میخواهند حکم انجیل که کسی را
که حضرت عیسی را خدا میدانند باطل کرده اند آگاه باشید که اگر ملکی از آسمان
نازل شود و شما را بچیزی بخواند که غیر آنچه ما باشد که من احکام دین
او و فرمان پیغمبران سابق را با تمام رسانم بار برده عظمت جسم و دیگران
ایشان گرفته و تنبیه شده اند برهم زده دین را بمرتبه که نه از فروع و نه از
اثری باقی نمانده از آنچه سنت متوکدی که عبارت از ختنه کردن است قول
پولس از میان برخواسته و ترکش را واجب میدانند سنت بودن و ختنه
در کتب ایشان ثابت است چرا که در فصل هفدهم جزئیس مذکور است که
خدای تعالی بحضرت ابراهیم فرموده است که میان من و تو و فرزندان تو
بعد از تو عهدی است و آن این است که هر پسری که از شما بهم رسد او را
ختنه کنید نشان عهدی که میان من است در گوشت شما هر کس که این نشان را نداشته باشد
بنده من نیست و این عهد در میان او و اولاد و تو ابدالآباد باقی خواهد بود و در
فصل دوازدهم کتاب توسطا که یکی از پنج کتب توریة خدای تعالی بحضرت موسی
پیغمبر فرموده که بگوید بنی اسرائیل که اگر زنی بعد از حامله شدن پسر تولد
نماید نجس خواهد بود و هفت روز بعد از ایام حیض دور روز هشتم ختنه

ان پسر را ختنه کنند و بعد از ان مادر او اگرچه پاک است امّا سی و سه روز دیگر در خون
نفاس نجس خواهد ماند بعد از ان غسل نفاس بجا آورد و حضرت عیسی بر قول انصاری
باین حکم اطاعت کرده بود و در روز هشتم سنّت کرده شد چنانچه در فصل دوم
انجیل لوقا و در فصل دوازدهم انجیل لوقا مذکور است که بعد از انکه هشت روز
از تولد عیسی گذشت او را ختنه کردند و اسم عیسی نمودند این قول از جمله تثبیت
به پیغمبران دروغ است چرا که ایشان ختنه کرده متولد میشدند امّا چون چنین
در کتب وارد شده است از برای الزام از ان نقل نمودیم و هم چنین غسل و
طهارت و روزه و نماز و هرچه در دین موسی و عیسی بود همه را پلوس ملعون
برطرف کرده و افعال دیگر کافی که بت پرستان قدیم میکردند در جای
فرض و سنّت دین قرار داده و حالا نصاری انها را عبادات میدانند
که یکی از واجبات و مستحبات دین موسی را بجا آورده باشند اگر
دست با و بسایند بوضعی که مذکور گردید او را سیاست میفرمایند اگرچه
سخن و ن گوشت خوک باشد از لقمه عزیز تر نزد ایشان است که کسی را
اسلام دادن میکنند بگوشت خوک او را از ناپیش میفرمایند مدعا از کلام
در اینمقام ان است که معلوم گردد که انجماعت کافر که خود را نصاری میگویند

دینی که امروز دارند مذهب باطل است و پلوس برای ایشان اختراع
کرده است و الّا لطریقه حضرت عیسی کاری ندارند هر چند ادّعا مینمایند
پس دعوی همینم و اهل کتاب هم امّا دروغ است چون ثبوت رسید که این
بعد در مذهب خود چگونه پیشوایان دارند حالا ادیم بسر وقت عبارت
ان گمراه یعنی پلوس که گفته بوده است که در این دنیا خدا را در اینه در مز
در ان دنیا رو برو خواهیم دید تا به بینیم اینکه نصاری ادّعای این است
میکنند از این عبارت میترسید یا نه چون نصاری بر قول پلوس ازار
مایوسش که چون در این نشئه عقل ما حکم میکند که چشم جسمانی اورا
ذات حق تعالی را که مجرّد و از شباهت اجسام منزه است نمیتواند دید
دیدن که پر ما خبر داده است تاویل بدیدار روحانی میکنیم یعنی شناختن
ذات الهی که چون ذات الهی جامع همه خوبیها است و هر لذّتی تصوّر
کرده در ان موجود است پس هر که ادراک ان ذات کند اورا جمع
لذّتها کرده خواهد بود بنحوی که از چیز دیگر لذّت نمیبرند بنا بر این چه باید
همین باشد و غیر از این بهشت دیگر در کار نیست امّا نصاری بدستوری
دارند در اینجا نیز خطا کرده اند اگرچه ادّعا ت از این شر بهتر است

حرف تاویل گفتار را مربوط بپلوس شود امّا چون نصاری از تاویل کردن
لا علاج اورا تاویل باید کرد تا انکه نصاری بدانند که کلام او را بر نفهمیده اند
پس میگوئیم هر گاه پلوس گفته باشد که در این دنیا در اینه در مز خدا را می بینیم
اخرت رو برو خواهیم دید چنانچه نصاری دیدن دنیا را باعتبار انکه چشم جسمانی
مجرّد را نمیتوان دید از ظاهر خود بر میگردانند و تاویل میکنند اورا بدان که فکر
الهی هم چنین دیدن اخرت را باید از ظاهر معنی برگردانیده و تاویل میکنند بملاحظه
قدرت و عظمت الهی که مستفید یقینی باشد زیاده بران یقین که از ملاحظه
نعمتهای دنیوی مستفید میشد پس در مرجع عبارت را مخالف تاویل
مرضی بغیر از مخالفت حق و دین باعث سخن او بود زیرا که تاویل ایشان
که میگویند در اخرت خدا را بکنه عقل ادراک میکنند تا دیدن است که دلالت
میعظم ایشان میکنند چرا که شناختن ذات الله را بکنه محال است چه در این
دنیا و چه در اخرت بلکه محال بودن این واضح است از محال بودن
ادراک بعضی مجرّد را دانستی بجنبه تمامه ثابت میشود الحمد نصاری
اتفاق برین دارند که ذات الهی این قیلطات یعنی صفات و کمالات
او نامتناهی است دار غرور حصر دادی احاطه عقل بان مخفی بود ان است و میگویند

و هرچه مخلوق است قیلطات یعنی متناهی و حادث است پس بر کسانیکه
دیدن دنیوی را در همه جا تاویل میکنند و میگویند که چون نظر جسم است ادراک
ذات الهی را که از جسم جسمانیه بودن منزه است نمیتواند کرد بنابر ان
بحث میکنیم که عقل است نه از ان راه که قیلطات است یعنی صفات و کمالات
او غیر ذات اوست نامتناهی و قدیم از لیه و ابدیست بکنه بمنزله ان است
چرا که شناختن بکنه دقیق صادق میاید که بر جمیع الجهات شناخته
شود و هر گاه عقل است نه با عتبار حدوث آن قوت را نداشته باشد که
ادراک غیر متناهی تواند کرد پس چون میشود که در اخرت ذات الهی را
که کمالات غیر متناهیه دارد بکنه بتواند که ادراک کرد پس اگر فرض کنیم
که در اخرت عقل ان ادراک ذات الهی تواند کرد لازم میاید قرار
حقیقت
خود بر دن رود و در اینصورت او نیز حکم ذات الهی بهم رسانده
بودن رفتن شئی از حقیقت خود محال است ادراک عقل ذات الهی را بکنه
الهی را نیز محال است ایشان میگویند که عقل قبل از موت استعداد ان
دارد که ادراک امور غیر متناهیه نمیتوانند کرد امّا بعد از موت در اخر
خدای تعالی قوه تام بران قوه که در اوست در او ایجاد میکند که با ضافه ان قوه

ادراک ذات خدای تعالی را اگرچه نمیتوانند کرد میگوییم که این قوت اضافه
خدای تعالی بعقل ایشان عطا میکند اما او نیز مثل عقل در قوت مرکب محدود است
باید اگر اگرچه مثل عقل است و علم او را ادراک نمیکند همان بحث اول وارد
میآید و اگر گوید خدای تعالی آن قوت اضافه را بحدی خلق کرده است
که کمالات او غیر متناهی است و ادراک غیر متناهی میتواند کرد میگوییم
که درین صورت لازم میآید که فرق میان القوّة و خدای تعالی نباشد اگر
گوید فرق هست باعتبار آنکه آن خالق است و این مخلوق و کمالات او بالذات
است و از این بالعرض است از ذات او جواب میگوییم که این هم
پوچ است چرا که لازم میآید که خدا مثل خود خلق کرده باشد و کفار
در علم کلام خود میگویند و اتفاق براین دارند که خدای تعالی مثل
خود را ایجاد نمیتوان کرد و چون مثل خدا موجود شدن محال است
این قوت اضافه که نصاری میگویند که در آخرت خدای تعالی او را
چنین ایجاد میکند که ادراک کنه ذات او تواند کرد باز محال است
و چون نصاری بهشتی بغیر از این قایل نیستند معلوم گردید که بهشت ایشان
در صورت میگیرد زیرا که شناختن کنه ذات الهی از قوت نصاری [illegible]

پس علاج ندارند بغیر از آنکه بهشت دیگر از برای خود طلب نمایند و بهشت محمّدی
چون احتمال ندارد و رد و برهم میخورد و از برای اینکه در آخرت بدن
جاها میباید که لطیف کثیف در آنجا داشته باشند بهتر از آن است
چرا اعتراف دارند هیچ کس نفی آن دارد و ثابت و برقرار است و از برای
مکان خود اختیار نمایند و مثل بعد ماه و روزه این بهشت خیالی عوام الناس را
مدرکات اهل نظر نشنیده اگر همه این گفتها که بر گردن خود بار کرده اند
میگویند نباید کار از پولس که چنین گفته است با مانده است و از جمله
پولس رو این نیز دیدیم خوب است که در حرف پولس درست تأمل کنند
که با آنچه ایشان میگویند از آن مستفاد میشود با همان عادت [illegible]
حضرت عیسی را ولید اوّل یاد کردیم لازم میآید پس بر کلام [illegible]
از جمیع تفهمند میتوان گفت که پولس با وجود گمراهی در اینجا خود
چندان تقصیری ندارد زیرا که معنی گفته او این است که چون نعمتها
که رب العالمین در آخرت برای مطیعان خود آفریده است از راه عظمت
و شرافت این نعمتها که در دنیا برای مطیع و عاصی آفریده است و ادنی
آن نعمتها از کم قدری حکم سایه دارند نسبت باصل و چون بزرگوار

بزرگواری خدای تعالی از مخلوقات او دیده میشود و در این دنیا این نعمتها را
می بینیم و قدرت خالق را ملاحظه میکنیم نسبت بدیدنی که از ملاحظه نعمتهای
اخروی بعمل میآید حکم این دارد که با سینه در مرز دیده باشیم اما از دیدن
از راه آنکه افتاده به روشنی میکند که با بنا بر وعیان درست بهم میرسد هر حال
میتوان بود که پولس اشاره باین معنی کرده باشد که یعنی در آخرت از ملاحظه
قدرت الهی جناب حق تعالی که عین ذات او است آنقدر یقین بهم میرسد که گویا
رو برو او را می بینیم و دیدن باین معنی را که عبارت از ملاحظه قدرت و عظمت
حق سبحانه و تعالی است نه تنها ما در بهشت خواهیم شد بلکه نصاری هم اگر دست
از مذهب بدی که دارند بر ندارند و اختیار دین اسلام نکنند در جهنم
باعتبار ملاحظه قدرت الهی در آفریدن مارها و عقربها و انواع عذابها هم
آفریده اند را خواهند یافت و خواهند دانست که آنچه در دنیا از عذاب میشنیدند
در برابر آن عذابها راحت عظیمی بوده است و اگر در اینجا نصاری از برای خدا
اگر حرف پولس را رد کنند و قایل شوند باینکه پولس درست گفته است که با
عذابهای عظیم که در آخرت برای او مهیا شده است و چنانکه هیچ انقدر قدرت
الهی را که عین ذات او است یقین بهم میرسانیم همانا دیدن از سبب آنچه در دنیا

عذاب چنانچه گفتیم و عظمت خدا را از آنها معلوم میکردیم بهم میرسانیدیم
لیست باید دیدن که از ملاحظه نعمتهای اخروی حاصل میشود و حکم آن دارد
که چیزی را بآینه و رمز دیده باشیم و در این صورت میگوییم خوب است چرا
قول پولس را باین نوع تفسیر نمیکنند چه میشود که پولس در غیر محل خود
راست گفته باشد و دست از مذهبی که میگویند پولس نزد ایشان داده است
بردارند و دین اسلام را اختیار کنند تا آنکه در جهنم عدالت و عظمت الهی را
از ملاحظه عذابهایی که شده او بر رو نه بینند بلکه بنعمتهایی که مطیعان خود را عطا
[illegible] در بهشت رحمت کامله خود سرافراز میکنند رسیده و او
او را اگر رو برو بملاحظه نمایند میتوانند بود اگر چنانچه نصاری بسبب
دکور باطنی فلاحی تعصب در دست گرفته دلسنگ بارای دل خود [illegible]
حقیقی که گفته ایم خواسته باشند نگاه داری کنند جواب بر همه آنچه را
پولس در فصل اوّل کتابی که او را او تیموتاوس میگویند گفته است که خداوند
کسیست که هیچکس او را ندیده و نمیتواند دید پس نصاری اگر چنانچه
هر جا که لفظ دیدن واقع شده باشد تأویل بدیدن روحانی نکنند یعنی
نکنند زیرا که میگویند دیدن جسمانی مراد نمیتواند بود باعتبار آنکه خدا مجرّد است و [illegible]

جسم است و عقل حاکم است با اینکه جسم مجرد را ادراک نمیتواند کرد در این
عبارت پولس که نفی دیدن مطلق نموده است نصاری اگر گویند مراد نفی
دیدن جسمانی کرده است لازم میاید که پولس با وجود انکه نصاری میگویند
فهمیده ترین مردم بود چنین سخن بی معنی گوید که عیسی در نفی تجلی
حاصل کرده باشد چرا که وجود ... میدانست و همه عقلا حکم میکردند که خدای تعالی
چون مجرد است جسم جسمانی او را محال است که ادراک کند پس بنابر اعتقادی که
درباره او دارند علاوه انکه حضرت عیسی در او بوده است اگر در انحصار
نفی دیدن جسمانی اراده باشد معلوم میکرد که انچه درباره اعتقاد دارند چه باید
بیجا باشد چرا که این معنی تحصیل حاصل است و او رجال بودن او بر عالمیان
احتیاج نداشت که این افاده را بفرماید بنابراین ظاهر میگردد که پولس نیز
گفته ... که داشت در این عبارت اشاره باید دیدن روحانی
اعتقاد دارند و میگویند بهشت همان است کرده است و نفی این معنی نموده
یعنی که ان بهشت روحانی که عبارت است از شناختن کنه ذات خدای تعالی
از محالات است زیرا که هیچکس او را نشناخت و نمیتواند که بشناسد
دیدن روحانی که عبارت پولس را باین معنی تاویل کردیم همچنان نیست

بر

چه خواهد باشد در افاده علم کنه بلکه در کتب ایشان ثابت و محقق است
دیگر اشاره بان شده است چنانچه در فصل سی و دوم کتاب ارمیاء
پیغمبر مسطور است که انحضرت بجناب الهی خطاب میکند که خداوند خدا تو
عظیمی و از احاطه خیال همه عقلها بیرون و کسی نمیتواند که تو را بخیال بیاید
و از این کلام جزم است که نفی شناختن کنه ذات حقیقی کرده است
پس نصاری علاج ندارند بغیر از انکه حرف پولس را
تاویل کرده بگویند که نفی دیدن روحانی که شناختن کنه ذات الهی است
کرده است و اعتراف بخطای خود نمایند و اگر چنین نکنند لازم میاید
پولس بر خلاف انچه پیغمبر خدا فرموده است خبر داده باشد و
پولس از درجه اعتبار ساقط و کاذب بیرون خواهد آمد دیگر انکه نصاری
دلیل میاورند گفته که عبارت پولس دلالت بر نفی دیدن او
نمیکند با وجود انکه همان پولس در فصل یازدهم کتاب که او
درباره ... گفته است که خداوندا حجتهای تو بر خیال همه عقلا
بیرون است و راههای تو را هیچکس ندیده اند چه باید کسی
شناخته باشد علم تو را در صورتی که پولس ... اشاره باین

که خدا را بکنه نمیتوان شناخت کرده باشد دیگر اگر نصاری با انکه حرف ان
میدانسته ... برسر او بهشت روحانی نمایند محض حماقت است
این همان مثل است که شخصی الاغی میفروخت و مشتری بعد از قیمت
فسخ کرده دست برداشت از وی پرسیدند که چرا الاغ را نخریدی گفت
کرسی بخریدم صاحب الاغ راضی بود اما دلال راضی نشد حالا در
اینجا پولس که نصاری میگویند مذهب از او مانده است خودش
میگوید که خدای تعالی را نمیتوان شناخت اما نصاری قبول نمیکنند و از راه
حماقتی که دارند گویا میفهمند که پولس چه میگوید هرگاه نفهمند تفسیرها
که گفته پولس را میکنیم قبول نمایند و از این است که هرگاه پولس
گفته است که بحیثیت راههای خدا را نمیتوان شناخت در حکم
ان است که گفته باشد که ذات الهی را ممکن نیست که
کسی بشناسد پس بنابراین که کنایه ابلغ از تصریح است
فهمیدگی نصاری معلوم گردید اگر گویند در ان زمان خدا را بکنه
که پولس این کلمات را گفت نفی دیدن روحانی چون
کسی تا ان زمان خدا را بکنه شناخته بود درست گفته است

که حجتها و راههای خدا را نمیتوان شناخت پس از قول پولس لازم می‌آید
اینکه بعد از قیامت کنه ذات خدا شناخته نتوانند شد و در اینجا ... ایشان
وارد میاید که هرگاه شما باین اعتقادید که آدمی همینکه مرد اگر بهشتی است
میرود و اگر دوزخی است بدوزخ میرود پس بنابر این اعتقاد پیش از گفتن
پولس این عبارت را مردم بسیار مرده بوده اند اگر خدا را بکنه شناختن
ممکن بود بهشتیان بنابر اعتقاد شما او را شناخته بودند دیگر انکه پولس
که هیچکس او را نمیتوان شناخت و از خیال عقل بیرون است لغو
بود و قطع نظر از جا که در ان وقت در اسمان بودند و مجرد بودند و او را
ایشان دیده ... اگر شناخت خدا را بکنه
ایشان شناخته بودند دیگر این نفی پولس بی معنی و لغو بوده است
نصاری اگر بر ... منظور دارند و نخواسته باشند که پولس
... عبارت او را بهمان وضع که ما تاویل
کردیم تاویل کنند و اگر نه لازم می آید که پولس ...
که قباحت است چه باید مرد جاهل نادانی باشد و جاهل
کسی او را مقتدا و پیشوا قرار دهد اگر چه ما پولس را ... الصفات

ازاسته میدانیم اما باور بان فکری بکمال خود نمیکنند که این شئون ایشان
پوشیده گشته دارند هم برخود و بعد از بوجود شدن بیلوس استقامت احوال
دریان موقوف است بر اطاعت عوام الناس احمق چنانکه بار اعتقاد است
بیلوس ایشان را اطاعت میکنند بهم خواهد خورد زیرا که هرگاه اصل خراب گردید
فرع نیز بمستره خراب خواهد شد و اگر هنوز تعصب نصاری بعد از این از انها
کم [illegible] باشد و بنا بر پرده سیاه غفلت که دلهای ایشان را گرفته است
حق را قبول نکنند بخوانند آنچه شمعون الصفا وصی حضرت عیسی در فصل اول
کتاب اول خود که خداوندا المسیح است که ملائکه آرزو داشتند که باو نگاه کنند
زیرا که ایشان دارند که ملائکه مجرد اند از دیدن و شنیدن احتیاجات جسمانی
هست پس لابد چاره آن نگاه کردن که شمعون میفرماید که ملائکه آرزو
آن دارند شناختن روحانی باشد یعنی معرفت کنه ذات خدا و اگر
شناختن کنه ذات خدا ممکن بود ملائکه باعتبار اینکه از انسان بلند مرتبه تر اند چرا
شناخته باشند و شمعون نگوید که آرزوی آن میکنند زیرا که آرزو در چیزی
درست میباشد که حاصل نشده باشد نه در چیزی که از برای کسی حاصل
شده باشد پس هرگاه ملائکه که نصاری میگویند مجرد اند و کمال از برای ایشان

نیز

هست و همیشه در آسمان در ساحت قرب سبحانه تعالی ساکن باشند چطور گفته
شمعون کنه ذات حق تعالی را شناخت که همیشه آرزوی آن
نکنند که این نصاری میگویند عقل انسانی که در آن وقت کنه شناخته میشود در بهشت
همان است و دلالت بر باب چنانچه میکنند همان مثل است که کنگ بواره در صفت
حالا نوبت بابا رنی ادست نصاری در واقع خدای تعالی را بوجه شناختن
دار مخلوقات استدلال بر او کرده اند که حالا وقت کنه شناختن ایشان است
نی گمراهی و اهی که انطایفه رای خود اثبات میکنند پس هرگاه ثابت شد
که شناختن عقل انسان کنه ذات خدای تعالی را محال است آن بهشت
روحانی که نصاری اسباب آن را بر شناختن کنه ذات الهی گذارده اند هم
بر محال است و هرگاه بهشت ایشان چنین از آب آمد که هرگز صورت
نخواهد گرفت پس چاره با بهشت دیگر اختیار کنند تا جا بتوقف جهنم
روند ... زیرا اگر فردای قیامت که بمضمون کریمه یوم نزا المجرمون
ناکور و سلهم نصاری بعد از آن که بطلان عقاید خود مطلع گردیدند
حیا دار اکثرین گله نمایند که هرگاه تو علم بچنین بهشتی بهم رسانیدی
حیاییست رعایت هم شهرگری کرده ما را از او مطلع نکردی انها هم خود در

دانستیم که بهشت واقعی را بهمین شایعیت قرآن مجید و اخبار ائمه هدی برای
خود ثابت نموده ام نه آنچه وصف نمایم تا آنکه فردای قیامت دست مرا بگیرند
میرو نه عذر نیاورند که ما از این بهشت که خدای تعالی برای مطیعان خود آفریده
است خبری نداشتیم اگر چنانچه از آن خبری میداشتیم اطاعت کرده بنحوی خود را
که قابلیت او را هم برسانیم بهم چنین بعد از این توصیف نصاری مرا نشنیده
که خداوند کریم برای جماعتی که قبول کردند تعهد میثاق را که در عالم ارواح
از مخلوقات خود گرفته بودند چه جن و چه انس در این عالم نیز بتوسط انبیا
و اوصیا از آن میثاق ایشان را اعلام نموده است بهشت جسمانی
بنا خود نموده است و میثاق که در عالم ارواح گرفته شد این بود که اقرار نمودند
بوحدانیت خدا و انبیا و جمیع پیغمبران و اوصیا که برای هدایت خلق آمده بودند
آمده بودند و اقوال ایشان نموده خصوصا در قبول دین و شریعت
حضرت خاتم المرسلین محمد و اوصیای آنجناب زیرا که پیش از وجود
ایشان جمیع مخلوقات در عرصه وجود آمده اند ایمان بایشان آوردند
بعد از اقرار بوحدانیت الهی مقدم است بر ایمان آوردن بجمیع انبیا و اوصیا
ایشان بنابراین خداوند عالمیان عهد و پیمان از جمیع پیغمبران گرفته است بر ایشان

عهد و پیما

عهد و پیمان در باب ایمان آوردن بان خاتم المرسلین از امت خود
بگیرد چرا که راه این بهشت که وصف او را خواهیم نمود بیاد دارد که آن پل ایمان
بحضرت محمد و اوصیای آنجناب است پس کسی از این پل گذرد یعنی
ایمان بآنحضرت بیاورد داخل این بهشت میشود آن گردید چون همان
آن میثاق و ایمان را در جای دیگر خواهیم نمود حالا اگر چنانچه وصف این
بهشت را تا بجهت تقریر کنیم بهتر است چاره دانست که بهشت جسمانی است
نه روحانی چنانچه نصاری میگویند و بعضی از حکمای اسلام هم
بر شایستگی که با نصاری دارند با نقایل شده اند و بعضی [illegible]
آنکه از اخبار جمیع پیغمبران که خبر از این بهشت داده اند ثابت میشود
چنانچه بعد از این انشاء الله بثبوت خواهیم رسانید عقل نیز حکم
این بهشت جسمانی میباشد بجهة چند اول آنکه جزا بهای که بر دلائل نقلی
که بجهت بهشت روحانی داشته شد و در ردی که قبل از این بر ایشان نوشته شد
این بهشت جسمانی را ثبوت میرساند زیرا که هرگاه از آن جواب در معلوم
شد که بهشت روحانی در کار نیست لازم است که بهشت جسمانی باشد دوم
چرا که واسطه میانه روح و جسمانیت و عدالت الهی مقتضی آن است که بهشتی

برای مطیعان خود مهیا کرده باشد چون روحانیها بصورت
بقدر ذره چیا که بهشت جسمانی باشد آنکه چنانچه قبل از این مذکور شد
اگر بهشت نباشد لازم می‌آید که خدا عادل نباشد چون عدالت الهی را
انکار کردن کفر است پس انکار کردن بهشت نیز کفر است و قطع نظر از
اگر بهشت باشد و اما جسمانی نباشد باز منافی عدالت الهی است زیرا
که چنانچه ذکر نمودیم بدنهای جسمانی با روحانی در طاعت و معصیت
شریک‌اند اگر بهشت روحانی باشد بدنها را چنانچه گفتیم از آن بهره
نخواهد بود پس اگر یکی از روح یا بدن را در ازای اطاعت که کرده اند
انعام کردن و دیگری را محروم ساختن ظلم خواهد بود و چون ظلم بر خدا
قبیح و ممتنع است پس باید که بهشت روحانی با بهشت جسمانی
ثابت باشد که خداوند عالمیان بنا بر عدالت کامله خود بهشت جسمانی را
مطیعان مقرر فرموده است که در مقابل هر عمل خیر که در دنیا از ایشان
میشود نعمتی در آن بهشت ایجاد فرموده تا آنکه هیچ یک از اوامر و نواهی
بی‌اجر و ثواب نماند چنانچه از قرآن مجید و احادیث اهل بیت پیغمبر
ثابت میگردد و چون نقل همه اخباری که در باب بهشت وارد شده در این مختصر

نمیگنجد

نمیگنجد بهمین یک حدیث اکتفا مینماید چرا که از برای ما بندگان بغیر یکی داریم
احتیاج بشرح بهشت هر چند داریم و از برای صاحبان اقبال و دانش بشنیدن نیز
یک حدیث کافی است و اما اگر اهل عاقبت نه بخود بهره دولت باشند کثرت
احادیث بکار ایشان نخواهد آمد حدیث مذکور این است که شیخ اجل شیخ مفید
محمد بن النعمان قدس سره در کتاب اختصاص از احمد بن محمد بن عیسی
قمی از سعید بن جناح از عوف بن عبد الله ازدی از بعضی از اصحاب
از حضرت مبین حقایق و کشاف الدقایق امام المشارق و المغارب جعفر
بن محمد صادق علیه السلام روایت کرده است حدیث طولانی در ... فرموده
که چون بنده مؤمن به بهشت رسد ملائکه گویند نامه که نوشته شده برای
پس نامه را بیاورد که در آن نوشته باشد بسم الله الرحمن الرحیم
این نامه و فرمانی که نوشته است از خداوند عزیز حکیم برای فلان از بندگان
عالمیان پس ندا کننده ندا کند بصدای اعلی بر جمیع اهل محشر
که فلان مؤمن سعادت یافت که بعد از آن هرگز بشقاوت مبتلا نمیگردد
و تعب و مشقت او را در نمیآید چون داخل بهشت شوند در رحمتی رسد
... ریزنده و میوه‌های آویخته در ساق درختان

جاری باشد پس در یکی از آن چشمه‌ها غسل کند که حسن نضارت نعیم بهشت
بر او ظاهر گردد چنانچه حق تعالی میفرماید تعرف فی وجوههم نضرة
النعیم و از چشمه دیگر جرعه بیاشامند و او را از جمیع دردها
که در دنیا داشته اند و از تمام کثافتها که در تنها پاک گرداند چنانچه
تعالی فرموده است و سقیهم ربهم شرابا طهورا پس ملائکه بهشت او را
استقبال کنند گویند خوش آمدی پس داخل شوی در بهشت با برادران
در بهشت ابدی خواهند بود پس بجز آن در جنبانیده که از دو جانب
صف کشیده باشند که شاخهای بزرگ آنها از مروارید تر و فروع آن
... از زیور باشد و میوه آنها مانند پستان دختران باکره
پس ملائکه با ناقه‌ها و اسبان و حلی و حلل بهشت باستقبال او آیند
گویند ای دوست خدا بر هر یک از این مرکبها که خواهی سوار شو هر حله
که خواهی بپوش و بهر سو که خواهی بتاز پس هر مرکب که اختیار نماید از
شود و هر جامه را که بپوشد و ناقه‌ها و اسبان و جامه‌ها از نور
همه از نور باشد و در سرای نور بچرانند و از هر جانب ملائکه نور و غلمان
دیگر از نور بوده باشند و نزد او در بهشت چندان مسافت بگردد که

متحیر

گردد که ملائکه متحیر گردند پس ملائکه گویند که آمد مهمان خداوند مردانه باز
امر کار پس چون بقصر اول از قصرهای خود رسد که از نقره و ملکوت
آن از زبرجد یا یاقوت باشد زنان و حوریان از آن قصر مشرف گردند
گویند مرحبا خوش آمدی چون اراده نماید که در آن قصر نزول نماید ملائکه
گویند سیر نما که بغیر از قصر قصر دیگر برای تو مهیا کرده اند
خدا پس از آن قصر بگذرد و سیر نماید تا بقصر دیگر رسد که از طلا باشد
و مروارید مکلل و مزین کرده باشند پس غرفهای آن قصر جلوه نمایند
مرحبا گویند و تکلیف نزول نمایند چون اراده نزول کند ملائکه
گویند ای ولی خدا سیر نما که دیگر قصرها برای تو مهیا کرده اند پس بگذرد
تا بقصری رسد که جمیعش از یاقوت سرخ باشد و بر دیوارهای آن
و یاقوت مکلل کرده باشند و چون اراده نزول نماید ملائکه او را
قصر تجاوز نمایند تا بر هزار قصر بگذرد که از صفا و لطافت افزون
از نزول نمایان باشد و بر جمیع قصرها بچشم روشن مرور نماید و چون
باخر قصرها رسد سر بزیر افکند ملائکه گویند چه میشود ترا گویند از نور انوار
حور و قصور بیرتسم که در دیده ام قصوری عارض شده ملائکه گویند ای ولی

خدا امر کند کسی که در بهشت کوری دیگری مصاحب باشد پس بقصری برسد که از انوار آن
پرده‌اش نمایان وار از پرده‌اش اندرون نمایان باشد و بخشی از طلا و بخشی
از نقره و بخشی از مروارید و بخشی از یاقوت بنا کرده باشند و در میان آن
بر رنگ یاکرده باشند و کنگره‌های آن از نور درخشان باشد و چون بجانب آن
نظر کنند عکس خود را در دیوار آن مشاهده نماید پس حضرت فرمود که
روزی حضرت رسول حسن و جمال و طراوت و لطافت و کمال حور عین
را بیان میفرمود که ام سلمه رضی الله عنها گفت پدر و مادرم فدای
تو باد یا رسول الله آیا زنان دنیا را هم فضیلت در زیادتی بر حوران بهشت
خواهیم داشت حضرت فرمود بلی شما نیکوتر خواهید بود بسبب انوار
نماز و روزه و عبادات بر شما ظاهر خواهد بود مانند فضیلت که ابره جامه را
بر آستر باشد حضرت فرمود که حقتعالی حوریان بهشت را در جمال افزوده
ایشان را برای شوهران ایشان در دنیا چنانچه افزوده در قصرها
و صحبت ایشان را ساکن گردانیده چنانچه فرموده است حور مقصورات فی
الخیام و هر یک هفتاد حله پوشیده اند سفیدی ساق ایشان از زیر
هفتاد حله پوشیده نماید مانند شراب سرخ که در میان آبگینه سفید

بارشته

بارشته سفید که از میان یاقوت سرخ ظاهر باشد و از جماع هر یک
لذت صد برابر یابد که هر یک چهل سال خواهش مجامعت داشته باشند
و سیر نشده باشند ایشان را و ایشان همیشه جوانانند و هم بستانستنه
و همیشه باکره اند و بعد از هر مجامعت بکارت ایشان عود نماید چنانچه
که خدا در قرآن مجید ایشان را وصف کرده که فیهن خیرات حسان یعنی
نیکو اخلاق و نیکو رویند لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان یعنی پیش از
ایشان نزدیک نگردیده است نه آدمی و نه جنی کانهن الیاقوت والمرجان
یعنی ایشان در صفا مانند یاقوتند و در سفیدی مانند مروارید
که در بهشت نهری است که در اطراف آن کنیزان بسیار ایستاده اند
پس پروردگار رحمان امر فرماید ایشان را که بشنوانید بندگان
من تمجید و تسبیح و تحمید مرا پس ایشان صدا کنند ببرده و واهای آن دلفریب نغمات
که خلایق هرگز مانند آن نشنیده باشند پس بطرب آیند اهل بهشت از استماع
آن نغمها بدرستی که دوستان خدا را در بهشت حالی که با زنان خود صحبت دارند
نعمتهای بهشت متنعم باشند زنی از حوریان که در حجاب عزت و محبت
و مونس او را ندیده باشد و خوانند که از زنان او دست نقاب حجاب از روی

آفتاب برافکند از غرفه خود برو یا خدا مشرف گردد بر تو خورشید جمال
او جمیع قصور و منازل و ... او را از نور محو کرده اند مؤمن که در آن متعجب
گردد چون بجانب بالا نظر افکند نظرش بر زنی افتد که مانند او ندیده باشد
و از شعاع جمال او دیده خیره گردد پس حوری او را ندا کند که آیا وقت آن
نشد که سایه دولت بر سر ما افکنی ولی خدا گوید تو کیستی گوید من از
حورانی که مراد در قرآن مجید یاد کرده است که لهم ما یشاؤن فیها ولدینا
مزید یعنی برای ایشان حاصل است آنچه خواهند در بهشت و نزد ما برای ایشان
نعمتهاست که بخاطر ایشان خطور نکرده است پس با او جماع کند
در قوه صد جوان و یک معانقه با او در مدت هفتاد سال بوده باشد و
متحیر باشد که نظر کدام عضو او افکند بر روی او یا بر پشت او یا بر ساق
او و بهر عضو او که بنگرد از شدت نور و صفای روی خود را در آن
مشاهده نماید پس در اثنا ای زن دیگر او را ندا کند که ای ولی خدا هنگام
آن نشد است که نظر لطف افکنی بسوی ما مؤمن گوید تو کیستی گوید
من آنم که خدا رحیم در قرآن کریم مرا یاد کرده است که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم
من قرة اعین جزاء بما کانوا یعملون یعنی پس نداند هیچ نفس آنچه پنهان

مستور

مستور گردانیده خداوند رحمن برای ایشان از آنچه موجب روشنی دیده
و شادی ایشان گردد بجزای آنچه کرده اند و در روایت دیگر حضرت
فرمود که هیچ مؤمن داخل بهشت نشود مگر آنکه خداوند غنی پانصد حوری باو
عطا فرماید که هر یک حور را هفتاد غلام و هفتاد کنیز بوده باشند و هر یک
مانند لؤلؤ منثور و لؤلؤ مکنون بوده باشند چنانچه در قرآن مجید ایشان را
باین دو چیز تشبیه نموده یعنی مروارید پراکنده شده از بسیاری و نیکی
ایشان و مروارید مکنون یعنی در میان صدف پنهان که دستی
باو نرسیده و دیده او را در نیافته و هر یک را قصری بخشند از در
که هفتاد خانه باشد و در هر خانه هفتاد تخت باشد و بر هر تختی هفتاد
فرش گسترده باشند و بر روی آنها حوریه نشسته باشد از سفیدی
پستان سیاه چشمان نیکو و چشمان در زیر قصرهای ایشان
انواع نهرها جاری باشد از آنها که خداوند حمید در قرآن مجید یاد فرموده
که انهار من ماء غیر آسن یعنی نهرها از آب صاف و هرگز رنگ و مزه
و بوی آنها متغیر نگردد و گل آلود نشده و انهار من لبن لم یتغیر طعمه یعنی نهرها
از شیر که از پستان حیوانات بدر نیامده باشد که مزه آنها متغیر

گرده و بردر زمان و انهار من عسل مصفّی و نهرها از عسل صاف کرده شده و از
موم و از کثافات حضرت فرموده که یعنی از شکم مگس بیرون نیامده
که محتاج بصاف کردن باشد و انهار من خمر لذة للشاربین و نهرها از شراب
ناب که لذت بخشد آشامندگان را و دوران نمی دهد مستی و خمار بیاشد پس
حضرت فرموده یعنی شرابها که مردم بدست و پای خود نفشرده باشند لیکن
حضرت وصف نموده نعمتهای را که خدای تعالی برای مؤمنان مهیا
فرموده است چون حدیث طولانی بود و همین قدر از اوصاف بهشت کافی
بود از برای روشنی چشم مؤمنان و پریدن مرغ روح نصاری از بدن
از راه حسرت و ندامت که بسبب قایل بودن بهشت روحانی خواهند
مرد و لهذا بهمین اکتفا شد ان شاء الله حق تعالی همه برادران دینی را
بایمان کامل از دنیا بیرون برد و ببرکت شفاعت حضرت خاتم الانبیا
بان درجات رفیعه رساند آمین یا رب العالمین اما شبهه ای که نصاری
مثل حکمای اسلام بر این بهشت موصوف گرفته اند و از تردیدها و ترویجها
بیح در کار خواهند کرد از برای اتمام حجت مناسب است شبهه
ایشان نقل کنیم و جواب بگوییم تا آنکه عوام الناس بشبهه و نادانان

ازراه حق دور افتاده اند بلکه عقل ایشان مطلع گردد تا شاید براه آیت
بیایند چرا که هر وقت ایشان را باسلام دعوت میکنیم شبهه‌ها و برهانها
که باوریان ایشان دارند دست آویز میکنند بجایی که حکیم مذهبان و فرنگیه
حدیثی که دلالت بر خلاف رای ایشان میکند بشنوند سخن افلاطون و ارسطو
را سند آورده اعتماد ایشان بر حدیث پیغمبر نیست بلکه براین علما اتفاقی در کتب
واقع شده است که دلالت بر این بهشت صحیح میکند نقل مینمایم تا آنکه
که پرده غفلت دیده ایشان را گرفته است نه پندارند که این سخنها بمجرد تعصب
و عناد است و بدانند که از کتب ایشان این معنی را ثبوت میرسانیم از
انجمله در فصل بیست و چهارم کتاب شعیا پیغمبر که در میان ایشان نهایت اعتبار دارد
مسطور است که آنحضرت در درگاه حقیقت مناجات کرده و گفته است خداوندا
از اول ابتدای دنیا تا حال نشنیده اند و اگر شنیده اند گوش فرا نداده اند یعنی عقل
ایشان قبول نکرده بلطف تو آنچه تو واسطه صابران و مطیعان خود مهیا کرده
عباره در فجر صادق فرموده است معلوم میگردد که خدای تعالی برای آن
گروهی که در دار تکلیف رنجها از وسوسه شیاطین جن و انس کشیده
ایمان خود را بباد نداده اند نعمتها و لذتها در آن عالم مهیا فرموده است

ایمان را از زنگ تعصب مثل نصاری پاک نباشد و هر عاقلی از ظلمات
گمراهی با غرور از نور ایمان پرتوی بر دل انداخته باشد از این سخنان
شنیده و اگر شنود گوش فرا داده بعقل ناقص خود که مغلوب وسواس گردیده است
رد خواهد نمود چون نصاری همان طایفه اند که شعیا پیغمبر در این عبارت
خبر میدهد که حق را قبول نمیکنند لهذا ردیدها که این بهشت جسمانی را
میکنند این است که میگویند بهشت آن است که در نهایت لذت باشد و
لذتی که ارواح میابند زیاده است بر لذتی که اجسام احساس میکنند پس
الجزای که ارواح ادراک میکنند بهشت روحانی است و چون لذتهای
اجسام و ابدان در دنیا میند در برابر لذت روحانی حکم ناخوشی و زحمت دارد
پس میاید بهشت روحانی ثابت باشد و بهشتی که در کلام خدا و انبیا وارد
شده است اگر تاویل نشود و مراد از آن بهشت جسمانی باشد زحمت و ناخوشی
خواهد بود شبهه که نصاری و حکمای اسلام بسبب آن در کفر باشتباه افتاده اند
این است که مذکور گردید اما جواب آنکه ایشان بنا بر فرضی که میکنند این نحو
میمانند یعنی فرض میکنند لذت روحانی نسبت بروح و بدن بهتر است از لذت
جسمانی و امید روح است چرا که بنا بر اعتقاد نصاری که رجعت اجسام قائلند

لازم می آید که در آن عالم از لذت روحانیه اجسام بهره نباشد زیرا که ابدان که
از جسم بودن بیرون نروند قابلیت ادراک کیفیتی که روحانیه باشد ندارند
پس در آن عالم محروم و بی نصیب خواهند بود و چون محروم ساختن ابدان که
در این عالم با ارواح در طاعت شریک بوده اند از عدالت رب العالمین بعید
است بودن بهشت جسمانی که خدای در آن عالم خلق کرده است و از آن اخبار
نموده اخبار داده است عین عدالت خواهد بود و جماعتی که در نفی بهشت جسمانی
بنا اعتقاد کرده اند نفی عدالت الهی نموده خواهند بود و هرکه نفی عدالت
الهی نماید کافر است پس نصاری و حکما که نفی آن میکنند کافر خواهند بود
آنچه نسبت بهشت روحانی ادعا میکنند که لذتهای جسمانی نسبت بلذتهای
روحانی زحمت است میگوییم این معنی نسبت بروح درست است اما نسبت به بدن
که جسم است لذت روحانی زحمت است چرا چنانچه ثابت نمودیم بدن از آن بهره
نمیبرد در این صورت چرا داد بدن بچیزی که از آن بهره مند نشود و از عدالت
و حکمت الهی دور است نخواهد آمد پس لازم است از بهشت جسمانی تا آنکه
هیچیک از روح و بدن خالی واقع نشود و اگر گویند چه میشود که در آن عالم
بدن به توسط روح از آن لذتهای روحانی بهره مند گردد میگوییم بر فرضی که

و حال آنکه چنین نیست بدن ملکانی نمیخواهد که در او استقرار روح اشتغال شده
و چون در آن بهشت روحانی ملکانی نخواهد بود پس باید بهشت جسمانی قائل
شوند با آنکه ایشان از جسم بودن بیرون میروند مثل روح میشوند با آنکه بهشت
جسمانی اعتراف نمایند بآنها هیکلان نمایند و چون صورت اول محال است
دور محال بودن او حرفی ندارند بلکه در باید بصورت ثانی اعتراف نموده
و قایل بهشت جسمانی شوند اگر هنوز قبول ننمودن بهشت جسمانی را اعتقاد
دور تخی از برای خود دارند و گمان کنند که ما در ثبوت آن سندی نداریم
محض ادعا هست لازم است همچنانکه از احادیث اهل بیت رسول خدا
همینطور بر اثر حکمای اسلام خاطرنشان کردم از کتب نصاری نیز سندها
و حجتها نقل کنیم تا آنکه بدانند ثبوت جسمانی همین از قرآن مجید و احادیث
مستفاد میشود بلکه در کتب همه انبیا بوده است هر چند جز اینکه در این باب
بسی تمام انها را از کتب ایشان بیرون کرده اند اما هنوز بسیاری از آنها برای
اتمام حجت بجا مانده اند از آنجمله نقلها است که در فصل بیست و یکم کتاب یوحنا
یکی از حواریین حضرت عیسی بوده و مصنف یکی از انجیلهای مذکور است و آن
کتاب را انگلیسی میگویند بعد از آن که یوحنا نقل حشر و نشر و رفتن کفار

و منافقین

و منافقین را آتش جهنم نقل میکند باعتبار اخبار که ملائکه از جانب خدا او را
داده بود و میگوید که بعد از این زمین تازه و آسمان تازه بمن نموده شده
خواهد بود زیرا که آسمانها و زمین ها و دریاهای اول برطرف شده از آن
اثری نماند و بمن یوحنا هم نموده شد بهشتی که خدای تعالی بقدرت خود
مهیا کرده است مانند عروسی آراسته که پیش داماد میرود و صدای بسیار
عظیمی شنیدم که از نزد کرسی بیرون میآید و بمن گفت که این است بهشت خدای
تعالی که از برای انسان آفریده است و همیشه از برای انسان خواهد بود و اهل
آن بهشت از حق تعالی میباشند و حق تعالی همیشه خدای ایشان خواهد بود و آن
خداوند پاک خواهد ساخت اشکهای چشم ایشان را و مرگ بعد دیگر نخواهد
بود و نه تضرع و نه شیون و نه درد و با در آنجا نیست و بعد از این یوحنا میگوید
که آن کس که در بالای عرش نشسته بود که چه بود نور حضرت رسول ع بیان شده بمن
میگفت که تمام شد این است من همه امر تازه خواهم ساخت یعنی خدا برای بسط
همه چیز تازه خواهد کرد منم الف و یومیس که در عبری یعنی الف و یا است یعنی
اول و آخر ابتدای خلقت نبی در نور و او پیغمبر که مبعوث خواهم شد
بیوس آنها را بدرستی که همه راست است و در آن خلافی نیست من بهر کس که تشنه است

در از روز خواهم داد یعنی اما با که در دشت کربلا شهید خواهند شد و یکی باید
که ایشان را قبول ننموده اند و با جماعتی که پیشوای آن تشنگان است
ایمان آورده اند و بسبب ایمان باو در تشنگی او شریک خواهند بود و هر که در وقت
کار خوب نموده اند یعنی تلافی آن او کرده اند که ایشان را از آب خواهم داد
یوحنا تعریف آن چشمه را میکند و میگوید آن چشمه که هر یک از او یک بار آب
آشامیدن بعد از آن تشنه نمیشود و دیگر مرگ نمیبیند و باز یوحنا از نور حضرت
نقل میکند میگوید که بمن گفت هر کس صحیح کند آنها را که من نموده ام
در تصرف خواهم گرفت و هر کس که ترسناک یا شک آورده یا ناسزا گوینده
یا قاتل یا زنا کار یا قاتل بر زبان یا بت پرست یا دروغگو باشند بهره ایشان دور از آن
است بلکه سزای او در گودال آتش سوزنده و کبریت خواهد بود و آن برای
ایشان مرگ دوم یعنی عذاب دوم است بعد از این میگوید یوحنا که
از جمله آن هفت ملک یکی پیش از این دیده بود و نزد من آمده است و گفت
که میخواهم عروسی تو بنمایم پس روح مرا بر فراز کوه بسیار بلندی
برد و بمن نمود بهشت مقدس را که از آسمان پایین میآید که نور خدا
داده بود و نور او از قبیل جواهر مثل زبرجد و جواهر منظر میپاید و دیواری بسیار بلندی

داشت

داشت و دوازده در از برای او بود سه از آن درها در سمت مشرق و سه سمت
مغرب و سه از جانب جنوب و سه از طرف شمال و دیوارش دوازده اساس
داشت و میگوید یوحنا که آن ملک که با من سخن میگفت کسی در دست داشت
که از طلای احمر که بر نی مانند بود آن که ندارد که بهشت و دیوارهای
او را مساحت کنند و آن بهشت مربع بود بنحوی که عرض و طول او را اندازه
داشت و چون او را مساحت کرد با آن نی طلا که در دست داشت دوازده
هزار سیر آن داشت که هر سیر آن صد و بیست و پنج قدم بود و طول و عرض آنها
مساوی بود و چون دیوارها را بهمان نی پیموده صد و چهل و چهار ذرع شد
انجان گری که چنان ملک داشت این اشاره است زیاد تا طول آن
یوحنا میگوید که اساسهای دیوار او که دوازده بود و نه از زر و بود و همه بهشت از طلای
خالص مانند آبگینه بسیار صاف بود و اصلهای دیوارهای او را بجواهر مرصع
کرده بودند اصل اول از زمرد دوم از یاقوت ابی رنگ طلای افشان
شده سیم از زر سفید چهارم از زر سبز پنجم از نبی سفید ششم از یاقوت
زرد هفتم از یاقوت بسته هشتم از زمرد نیم رنگ نهم از یاقوت طلایی دهم از یاقوت
بنفش رنگ یازدهم از یاقوت لاجوردی دوازدهم از یاقوت

بود دوازده اسم دران بهشت از جواهر بود و جنانچه یهود از علمای خویش نقل
نمایند صاف بوده‌اند و در ان سجده ندیدم زیرا که سجده ان خداوند نه بجهت خبر
قادر است و انکار احتیاج بافتاب و ماه نیست چرا که نور قدرت الهی در ان
روشنی داده است و درهای او از روز بسته نخواهند شد زیرا که در ان مکان شب نیست
و داخل او نمیشود کسی که نجس باشد یا کار زشت از او صادر شده باشد و دروغ
گو باشد سوای ان کسانی که نوشته شده‌اند در کتاب زندگانی و بعد از آن مرا
بعد از آن نمود نهر آب زندگانی که مانند بلور جلا داده صاف بوده از دوازده
میداد و بعد دوازده ماه که هر ماهی یک میوه میداد پس میگویند که
نصاری در این باب این بهشت که یوحنا در کتاب خود این نقل کرده است یا
ایا جسمانیه یا روحانیه اگر مثل حکما که ایات و احادیث را که در باب بهشت جسمانی
وارد شده است تاویلهای پوچ میکنند و جمعی از نصاری ان واحادیث را
نمایند ایشان نیز خواسته باشند که قول یوحنا را تاویل کرده با بهشت
جسمانی خود منطبق گردانند معلوم میشود که عناد و بد طینتی ایشان بجه مرتبه
زیرا که از غایت ظهور و تصریح بر بهشت جسمانی با بهشت خود مطابق نتوانند
گردانید ازاین که از اطلاع نموده و اعتنایی نکنند پس هرگاه بهشت

لزار

که از زود طرح اولیا اثبات میکنند صورتی داشته باشند ان الذین نصب
حرامشان شود چرا که چنین بهشتی که در کلام الله طرح اقوال امتیاز اولیا
بران مرتب کرده و همین جهنم خواهد بود و لایق غضب ایشان حکمت که از ان
محفوظ شوند و زود و ذم که بجهنم نفی بهشت جسمانی نصاری این دو رنج عاید
برای خود قرار میدهد این است که میگویند اگر بهشت جسمانی بوده باشد و چیا
بچه مسلمانان میگویند انواع خوردنیها در ان موجود خواهد بود و بهشتیان
از انها خواهند خورد لازم میاید که از این خوردنیها فضله پیدا شود که باید
ان دفع شود و چون دفع شدن فضله در بهشت قبیح است چنانچه
بهشت جسمانیه در کار نباشد اما چون شعور ان همیشه در رد مطالب حقه
کار ایشان قصه خوردن است در اینجا نیز اشتها پیدا کرده از ان ذکر نکنند
و نفهمیده اند که مدت نه ماه که در شکم کثیف مادر خود بوده اند هرگاه
خداوند عالم قادر بوده که ایشان را از خون حیض که کدورت و کثافت
دارد و تغذیه کند بنحوی که تمام ان غذا جزو بدن گردیده و فضله نشد
که دفع شود پس چه تعجب است ازاین که بهشتیان به قدرت کامله
الهی در بهشت جاودانی اقسام خوردنیها که در نهایت لطافت باشند

باشند بخورند و انواع اشامیدنیها بنوشند و فضله بهم نرسد یا انکه اگر بهم رسد به راه
لطافت باشد و اگر چنانچه با عبارت انکه خود را می شناسند و از ابتدای خلقت
خود را خبر دارند از مسیحی که گفتم غافل باشند ایشان را نمیشناسد که در کتب خود
در باب حضرت عیسی میگوید اعتقاد بمضمون آن دارند هرگز دیگر است دروغ
و آن چنان است که فصل بیست و چهارم انجیل لوقا مذکور است که حضرت عیسی بعد از
چند روز که یهودیان او را کشته بودند و شاگردان او را او را دفن کرده بودند
رجعت نمود و نزد حواریین خود آمده بایشان سلام کرد و فرمود که منم نترسید
زیرا که حواریین از رو دل او دلیل اینکه خیال میکردند که او را می بینند
جوهاک و مضطرب گردیده بودند لهذا حضرت عیسی فرمود که چرا مضطرب
شده اید و خیالها در دل خود راه میدهید دستهارا و پاهای مرا بنگرید که من
همانم که بودم بیایید و دستهای خود را بالای دست و پای من بگذارید
تا بقوت لمس بدانند که روح گوشت و استخوان ندارد چنانچه می بینید
که من دارم بعد از ان از ایشان پرسید که خوردنی دارید بخورم حواریین
قدری ماهی و مقداری عسل آب دیده در دو آن حضرت حاضر کردند چون انحضرت
سیر خورد و باقی مانده را بحواریین داده فرمود که نگرد پس اگر نصاری

رس عیسا

داده نیز مخلوق است بگنجد پناه میبرم بخدا از کفاری که این کفر را
بخدا روا داشته تجویز میکند و دیگر انکه نصاری هم اتفاق بر آن دارند
که حضرت عیسی خدا را امکان است پس چون میتواند که با ذات پسر ان
کم شده در رحم مریم برای آن ذات مکان بوده باشد اگر گویند
رحم مریم از برای آن ذات الهی مکان نبود پس آنچه گویند
رهبان خدا که پدر و پسر و روح القدس و غیره است داخل
رحم مریم شد و از آنجا بدنیا آمد دروغ خواهد بود و اگر گویند
که رحم مریم مکان بود پس آنچه میگویند و اعتقاد دارند که ذات
الهی لامکانست دروغ بر دن آمد و اگر گویند چنانچه شما
میگوئید خدا در همه جا هست و از آن لازم میاید که خدا در همه جا
مکان داشته باشد ما هم انچه میگوییم که خدا در رحم مریم بود و لازم
نمیاید که رحم مکان او باشد جواب میگوییم که ما این عبارت
نمیگوییم که خدا داخل جای مخصوص شده باشد و در انجا مانده
بلکه میگوییم خدا در همه وقت بوده است و در هیچ جا خالی از آن نبوده
و مع ذلک در هیچ جا مکان ندارد و زیرا که چون نبی ما و ولی را از جناح

واستخاره را میدانیم خالق همه مکانهاست پس میدانیم که جا به مکان
محتاج نباشد اما نصاری که میگویند ذات الهی در رحم مریم بوده
به این معنی است که میگوئیم خدا در همه جا هست ما اگه گویند در رحم مریم
نیز بوده در واقع اگر به این معنی است که ما میگوئیم پس اینکه میگویند
داخل شد چه معنی است نه ماه ماندن و بیرون آمدن از مربوطات
واگر گویند این ماندن و بیرون آمدن که ما میگوئیم به تجسم تن بدن ذات
انسان که حضرت عیسی بود تعلق دارد و اما چون که این ذات با ذات
الهی یکی شده باشد داخل رحم مریم شد و بیرون آمد از آنکه میگوئیم
ذات الهی داخل شده ماند و بیرون آمد پس اگر بنا باشد داخل شدن
و بیرون آمدن بخدا هم مجاز است چنانچه روح را که مجرد است
که میگوئیم میخورد و می نشیند باوجود آنکه همه حکما میگویند مجرد مکان
ندارد و نمی خورد لازم می آید که روح خوش خورده و نشسته باشد
بلکه بواسطه بدن که میخورد و می نشیند این بنا در اینجا
که اول حدی که ما بمقتضای مضمون کلمه لاشریک له انکار میکنیم تجرد
روح است چه جمله [illegible] که نصاری قرار داده که میگویند [illegible] در مکان است

لامکان است یعنی در همه جا هست و در هیچ جا مکان ندارد زیرا که اگر
که اگر چنین باشد آنچه میگوئیم که خدا شریک ندارد دروغ خواهد بود چون
ما میدانیم که بی شریک بودن خدا [illegible] دروغ نبوده است زیرا که این
کلمه به شهادت شهادتین است که شما حضرت رسول و ائمه هدی صلوات الله
رحمت خدا به بندگان تعلیم نموده اند بلکه هر پیغمبری چنانچه از جای خود از
ایشان ثابت خواهیم نمود ما این کلمه مبعوث شده اند ائمه در اثبات
نمیگوئیم که روح چیزی میخورد و یا روح می نشیند بلکه معلوم است
که میگوئیم زید و عمر چیزی میخورند و می نشینند و دیگر آنکه با وجود آنکه حال
هیچ حکمی هر چند در مدت عمر خود برای ثبوت مجرد بودن روح فکرها
کرده و با هم توضیح و شرح است ثابت ننموده است که تا آخر الامر اگر
فهمیده اند اقرار میکنند که حقیقت روح هم از جمله چیزهائیکه [illegible]
و الا دهن پر از پوچ میگردد و در دل ایشان که مکان روح کشف [illegible]
مانده و روح ایشان از مکان بدنی منتقل گردیده و مکان دیگر
ایشان مقرر نمی برود و در اینجا اگر ممکن بود که کسی ایشان را [illegible] سخن
میگوید الله بر ایشان خاطر نشان میکردید که آن لامکان بودن خدا را

برای روح اثبات میکردیم بی معنی بوده است زیرا که چون روح ما حال در این مکان
که از جانب خداوند مقرر شده ساکن است و رجعت میکشد معلوم کردیم که مجرد بودن او
بر فرض تسلیم که روح مجرد باشد و اسناد چیز خوردن و نشستن نسبت به او بواسطه
بدن تواند داد اما نسبت این کار و آن نسبتها که نصاری بخدا میدهند کی برابر
میگویند همان خدا که پدر است و پسر و روح القدس است خود داخل رحم
مریم شد و نه ماه در آنجا ماند و از آنجا بدنیا آمد پس همه این اوصاف را [illegible] ذات
الهی ثابت میکند هیچ تاملی که میگویند از ذات الهی انسان موجود شده
نسبتی نمیدهند و اگر چنانچه ادعا مینمایند اسناد این اوصاف را که داخل شد
و نه ماه ماند و بیرون آمد بتوسط انسان بخدا داده بود چنانچه ما میگوئیم زید و عمر چیزی
خورد و نشست و روح ما و حق منظور است لازم بود که میگویند عیسی داخل رحم
مریم شد و در آنجا نه ماه ماند و بیرون آمد نسبت بخدا داد اول معلوم میگردد
که این مرتبه را ذات الهی متعلق میدانند و بواسطه حضرت عیسی این اوصاف
چیزها را برای خدا ثابت کند که واقع است پس نصاری گویند که خدا داخل رحم
مریم شد و از آنجا ماند بیرون آمد که واجب بود و شکی در کفر ایشان نباشد
اما میدانیم که خواهند گفت که ما از اول میگوئیم خدا یک است و پدر و پسر است و بعد از آن [illegible]
که ذکر

که ذکر کنیم میگوئیم داخل رحم مریم شد و نه ماه در آنجا ماند و بیرون آمد تعلق بان
آخری که پسر است دارد و بخدائی که یک است و پدر است آنجا میگوئیم
که بواسطه مردم فریبی دروغ میگویند به دو وجه اول آنکه ایشان بعد از آنکه
میگویند خدا پدر است اصل چهارم ایشان است که روح القدس از پدر و پسر [illegible]
و تقریری که میگویند که اوصاف بعد از پسر به پسر تعلق دارد در پیدایش روح القدس
که بعد از پسر میگویند تعلق به پسر داشته باشد و حال آنکه مذهب ایشان است که روح القدس
داخل رحم مریم شد پس معلوم میگردد در باطن اقبل و بعد خود ندارند بلکه همان
متعلق میسازند بآن لفظ که در همه جا مقدم است چنانچه از سیاق کلام ایشان
که میگویند همان خدا که یک است و پدر و پسر و روح است و پروردگار
شفاعت کننده است و تجلی کننده است داخل رحم مریم و ماندن و بیرون
آمدن به پسر دارد و نه بخدا که مقدم است حال است که از وقف مریم [illegible]
میکنند والا اعتقاد ایشان نیست که همان ذات خدا که یک است [illegible]
مذکور که در اصول خود میگویند داخل رحم مریم شد و در آنجا نه ماه ماند و به دنیا آمد
وانمود باطل را علانیه اظهار میکنند و در صورت آن خود کشیدها بجا میآورند
اگرچه در این اوقات جابجا میآرند در زمانی که حضرت عیسی حوالت [illegible]

و شفاعت کننده و نجات دهنده است چون عیسی ایشان را میگویند که داخل رحم مریم شد
نه ماه در آنجا ماند و بعد از آن متولد گردید لازم می‌آید که بهمان خدائی
که پروردگار است داخل رحم مریم شده باشد بنابر این چون عیسی را
خدای خود میدانند اعتقاد ایشان این است که ذات الهی داخل رحم مریم شده و حلول
نصاری که میگویند ذات الهی در رحم مریم داخل شد و در آنجا مدتی استقرار شد
که در رحم مریم برای ذات خدا مکان بهم رسید اگر گویند مکان لازم دارد پس خدای
ایشان که میگویند لامکان است مکانی باشد و ایشان دروغگو شدند و اگر
گویند مکان نبود لازم می‌آید که آنچه در اصول دین خود که میگویند که خدا است
و جوهر است و بر است و غیره است داخل رحم مریم شد و در آنجا نه ماه ماند
و بیرون آمد دروغ باشد و همه اصول ایشان هبا و افراها و بهتانها شد
که بخدای تعالی بسته باشند چرا که این اصول زنجیر که شیطانهای زمانی
ایشان را آن بند کرده است و حلقه‌های او را هیچ فتح ننموده است
که همگی گسیخته گردد همه آن زنجیر را هم میریزد و حلقه‌های آن را از خدای
خدای گردند و اگر بخواهد را از زنجیر تعصب بند کرده و این زنجیر برای
شده در بخشاید و دروغ خواسته باشند و در نسیه حق طرف لا باشد

و اگر سایل

و اگر بنای مذهب بر آنچه مذکور ساختیم نباشد حضرت مریم را در بعضی جاها مادر خدا گفته‌اند
و خدا در رحم او داخل شدن و از آنجا متولد گردیدن که در کلمات علمای خود
مذکور میسازند چه معنی دارد یعنی آنرا که خدا که میگویند عیسی بخواهند عیسی
میگویند آن کیست که ذات او با ذات الهی یکی باشد و اگر پاپها معنی این را
نامربوطها را همه روزه اعاده کردن چه نامربوط است اگر ایشان بگویند که
من روح ایشان را از خلق برگزیده ام خفت داده خفیف نموده در گوشه ام
که مراد است که مریم یا پاپ را که مرکب است از روح و بدن از خلق برگزیده شدند
و حصه ساخته ام و چون مریم یا پاپ حیوان ناطق است و حیوان ناطق مفهوم کلیست
بر همه افراد انسان صادق است بگو یا که از خلق برگزیده شدن مریم یا پاپ یا همه مردم
از خلق برگزیده خواهم بود آیا از این شخص قبول میکنند یا نه اگر قبول کنند
زیرا که میدانم خواهند گفت که مریم یا پاپ یا مادر شهر روم جهاتی با استقلال از خود
که همه کس او را نمیتوانند ببینند چه جای او را از خلق برگزیده شدند بعد از آن بفرضی که
ما قبول کنیم که او را اصفهان بدر رفته او را در اصفهان از خلق برگزیده خفیف کرده
کرده باشی و بدن او را از خلق برگزیده خفیف نخواهد کرد اما روح او را که مجرد است
چون حقی دارد و نمیتوان مرد که میگویند ایشان بحلول از خود خفیف کرده ام

و بفرضی که مجرد خلق شده است و ممکن بود که بحلول روح کسی را از بسیاری از اعراض
او را خفیف کند از کجا است که بسبب آن مفهوم کلی انسان که حیوان ناطق است
بواسطه او ممکن است که خفیف گردیده شود همه انسان بواسطه او که از طرف کسی شد
این چه دروغ است که تو بهم بسته پس هرگاه که اینها دروغ بهم بسته باشند
چون دروغ نخواهد بود آنچه ایشان بهم بافته اند و اگر اینها را محال دانسته شد
آنها که ایشان میگویند محال نیست و در اینجا حرفهای بسیار لازم می‌آید
اینها که از برای هر صاحب ادراکی که بخواند و اگر در سلسله اگر در اینها
تامل نموده دریابند که اینجا عجب چه کفرها بخدای تعالی بعد از آن خلق این
لعنت بخیل چاخی بارید و ایشان از ثواب ببرند که من سنگ مسجد
یافته ام زیرا که بهر کلمه که در باب کفرها چنین ارزد حوادث در این
کتاب میترسم صد هزار لعن بر ایشان و مذهب بد ایشان میکنم و جود این
لعنهای بسیار را ایشان مظهر میترسم لعن ایشان است تشنه گردیده ام
لعن ایشان را آب دریا که هرچند کسی بخورد باز تشنه است و رفع عطش
او نخواهد شد اما هر وقت که کفرهای این خدعهای را که کسی بر خدای تعالی
بسته اند میخواهم بنویسم با نجا طرف مکدر ام هرچند بر ایشان و مذهب ایشان

لعن بکنم

لعن بکنم باز خواهش دارم که لعن کرده شود علاجی برای تسکین تشنگی
خود راه نمی‌برم و نمی‌پرسم از دعا کردن بدرگاه حق تعالی که زود این
حضرت الامر ظهور بفرماید تا آنکه از خون این کفار که اصحاب
بشمشیر خواهد ریخت زمین سیراب شود و این دشمنان دین بعد از این
تشنگی من فرو نشیند اما السعادت آنرا در بسم کمک داده اند
میخواهم از شیعیان علی ابن ابی طالب در دفع تشنگی خود نفرین که از
که این کفار را ببیند هر اذیتی که از ایشان بر آید با این کفار رسانند
تقصیر ننمایند و اگر چیزی بغیر از لعن کردن نشود پس از ایشان التماس دارم
مع الاتصال ایشان را لعن کنند تا آنکه کمترین هم چشم در بعضی از ایشان دارد
تشنگی که دل مرا سوزانیده است تسکین یابم و از برای ائمه
شیعیان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله التماس کمترین و
رد نمایند قسم بیدم شما را بمحبت اهل بیت که محبت ایشان در
در دل محال است که جمع شوند و یا متعدد ایشان شود در ایمان
تقاعل ننمایند بحق محمد و آله چون پیش از این از برای اثبات لعنها
اول ایشان که لعن ایشان حیثیت دارد و درد آن دل و گوش میباشد

مجروح نمودن ساحت جلال ما مناسب است که برد اصل دویم بپردازیم

در رد اصل دویم از اصول هشتگانه نصاری که اعتقاد بانسانیت دارد یعنی انسان خدا
با آن صفت مذکوره که داخل رحم مریم شد و از آنجا بدنیا آمد در این اصل نصاری
در مقام ثبوت تقریر آن میگویند که شخص بشری که قبل از این بار در رد اصول
ثبات باطل نمودیم نهان شد و از مریم متولد گشت و اگر هر انسان را [illegible]
کیفیت تولد خدا از مریم بگویند می‌خواست که چون در رحم مریم ذات [illegible]
الهی [illegible] باشد و متولد گشت پس [illegible] چون انسان [illegible] شده بود از مریم [illegible]
همه انسان خدا شد و این است که مشکل نصاری که ایشان را [illegible]
آن اقرارها را که پیش از این مذکور شد یعنی خدا انسان شد و داخل رحم مریم [illegible]
نه ماه ماند و همه را حق میدانند و از برای خدای [illegible] ثبوت آنها را [illegible]
این اقرار [illegible] که خدا از رحم مریم متولد گشت و همه [illegible] خدا [illegible] حق میدانند [illegible]
خود را مبهوت [illegible] که در ابراز مخالف [illegible] این اقرارها بکنند زیرا که چون از [illegible]
کیفیت این اقرارها اطلاع [illegible] ندارد [illegible] را لعن خوانند [illegible]
چنان [illegible] که ذات [illegible] که بذات خدا [illegible] شخص بشری [illegible]
خداست [illegible] و [illegible] صفات که از برای خدا ثابت [illegible] کرده اند [illegible]

[illegible]

جبارند و میگویند کامل می شوند بشرطی که قبول کنند که در عیسی [illegible]
و انسانیت یکی شده اند بنابراین اعتقاد است که [illegible]
کتاب که از برای که طایفه از پیروان خود که [illegible]
نوشته است که همه شما فرزندان خدا هستید با [illegible] که آورده اند [illegible]
خداست زیرا که هر که از شما [illegible] ایمان آورده است [illegible]
کرده است عیسی خداست که در خود پوشانیده است [illegible]
خود فرق نمیتوانند کرد که گویند که ما یهودی و آن [illegible]
و آن آقا با من مردوان [illegible] چرا که همه شما [illegible]
که خداست و شما او را در خود پوشانیده اند [illegible]
که در کورنتیوس میگویند نوشته است که [illegible]
که [illegible] کرده میشود [illegible] چرا که [illegible]
نیست و هیچ خدا [illegible] باشد مگر یک خدا هر چند در زمین و آسمان [illegible]
هستند که خدا [illegible] گفته میشوند [illegible] که خدایان [illegible]
اما برای من یک خدای پدر است که از وی همه چیز است و ما [illegible]
و یک رب که عیسی است و خداست که بواسطه او همه چیز [illegible]

اما این علم را همه کس ندارد و بچه علم نداشتن [illegible]
ایشان [illegible] عبارت [illegible] آما [illegible]
[illegible] و اگر [illegible]
[illegible] صوفیان [illegible] عبادت سلوک را [illegible]
و غلط اندازی دارد که مذهب باطل صوفیه [illegible]
شب و روز [illegible] خود را بذکر [illegible] و فضایل [illegible]
و سایر مشایخ صوفیه لعنهم الله صرف میکنند و [illegible]
مثنویها و شعرها که کفر [illegible] در لباس رنگین جلوه داده [illegible]
میکنند [illegible] این عبارت [illegible]
[illegible] زیرا که هر چند [illegible] که کفر را [illegible]
بمردم [illegible] اما [illegible] گمان ندارم که [illegible]
باشد پس خوب است [illegible]
و کرامات را [illegible] نسبت دهند چرا که عبارت [illegible]
موافق آمده [illegible] از جمله کرامات است که [illegible]
نمی‌شد که این عبارت [illegible] خدا [illegible]

[illegible]

در شعر خود گفته است اگر کافر [illegible] که [illegible]
پس هرگاه معلوم شد که [illegible] از [illegible] و صوفیه [illegible]
و مذهب [illegible] بلکه صوفیه مقلد آن [illegible] و نصاری [illegible]
که صوفیه را غیر موجود بدانسته و [illegible] اعتقادات نصاری [illegible]
و لعن [illegible] زیرا که بعد از [illegible] شدن [illegible]
و سکوت و الزام ایشان که [illegible] صوفیه [illegible]
[illegible] از خوف [illegible] شیعیان در تکیه های خود [illegible]
[illegible] و [illegible] سکوت [illegible] خود [illegible]
که آنچه ذکر کردیم نصاری اعتقاد باین دارند که [illegible]
انسان با ذات خدا و خدا از رحم مریم متولد شد از این عبارت [illegible]
ثابت و معلوم کرد و میگویند که ذات الهی و ذات [illegible]
در یک عیسی بوجود آمده خدا موجود شده اند [illegible]
هر کس خدا شد چرا که چون [illegible] ذات انسان [illegible]
خدا از رحم مریم موجود شده بدنیا آمد پس همه [illegible]
ذات انسان در مفهوم متحدند [illegible] خدا خواهند بود [illegible]

اوّل از اصول کانسه سوم که ماننیت تعلق دارد و قبل ازین اصل
اوّل را نوشتیم ردّ این اصل دویم نیز مذکور گشته است
زیرا که هرگاه ثابت کردیم که محال است اینکه ذات سه اقنوم
ذات الهی با همه مرکب شده و یک وجود موجود شده
و یک انسان خدا و یک خدا انسان گردد چنانچه نصاری
از این لازم میآید که آنچه در این لازم میآید که اتحاد از این
اصول میگویند که خدا انسان شد و انسان خدا گشت و خدا موجود
گشته و از رحم مریم بنا آمد طفل و در روح دیگر کفر باشد
پس در اینجا بعوض ردّی که برای اصل ثالث مذکور گردد
و لازم دانستیم که رسالت پولس و اصل مذهب دین نصاری و صوفیه
با او مربوط کنیم و عبارات او را بر رو نگذاشته و کفر او را که از کفر
نصاری بدانیم بدانکه در این عبارت مراتبی چند پولس ذکر کرده است
که نصاری باعتبار همین گفته پولس است این عبارات را از
قبیل اوراد و توسته میخوانند و لا متوجه نمیشوند که چه میخواهند و از آنچه
و در آنچه میخوانند که چه لازم میآید پس از جمله مراتبه

[illegible]

که ایشان نیز مانند نصاری اشعار کلام مشایخ خود را ذکر
خفی و جلی کرده و اعتبار مینمایند چون پولس را الحال اولیای
است التماس دارم که گوش داده بشنوند که آنچه را پولس میگوید
میگویند و آنچه من بنصاری خاطرنشان میکنم حق است تا اینکه
تا اینکه معلوم ایشان شود که بنده در هر چه میگویم غرضی
بغیر از اظهار حق ندارم و بعد از آن لکن چون نصاری از او
پا بیرون اید اگر اثبات زاید تر از نصاری میگویم که ایشان هم حساب کنند
پس پولس حس می دهد که در دنیا هیچ بت پرست نیست دیدایم که هیچ خدا
بغیر یک خدا حالا چه کهایای این فقره عبارت او را اینجا ملحوظ دار
و چنان از هم شکافتم تا نصاری و صوفیه مریدان او که اولیا انگاشتی
بکنند و بعد از آن بنظر رود ارم این پولس ناپاک چرا از راه
پرده پوشی کفر خود با هم مخلوط کرده است که هر کلام که برای خوشی
و در دخواهد باشد که هر دو یک چیز را خواهند گشت یکی اگر که
در دنیا هیچ بت پرستی نیست برهنم زین قول چه خبر و محال است اگر معنی این باشد که هر چه علم بود
چه ای پولس شیطان برخلاف زمان خود بوده است بیدا که در دنیا

که بت پرستی از اوّل زمان حضرت ادریس تا زمان پولس که قریب هزار سال
می شد بسیار بوده و مرضی بود که عارض اکثر مردم آن زمان شده بود چنانچه
در فصل چهارم کتاب شعیای پیغمبر نبی اسرائیل خدای تعالی بنصیحت ایشان
فرموده اوّل توصیف توحید خود کرده و بعد از آن از بت پرستی
که همه ساکنان دنیا در آن زمان باو مشغول بودند وصف نموده و کفر ایشان
است که منم که اوّلم و منم که آخرم و منم آنکسی که بغیر از من خدا نیست شهادت دارم
من خدا نیست اگر کسی هست که مثل من باشد صدا زند و خود را ظاهر سازد
و نقل کند که شاید از آن روز که من مخلوقات پیشین را آفریدم و از اوّل
تا آخر خواهد شد پیش از وقوع بمردم نقل نماید و خدای تعالی در آنجا
خطاب میکند شخصی را و پیغمبر باید نصاری میگویند آن شخص حضرت یعقوب بود و چون
و چون یعقوب پیش از زمان شعیا سه قرب به هزار سال از دنیا رفته بود
باثبات رسانده ام که این خطاب را خدای تعالی بحضرت رسول
داشته است و چرا نام پاک اسم آنحضرت را محو کرده و نام یعقوب
و دلیل بر این مدعا مطابق گردیدن عبارات است که بر یعقوب نمیتوان
و اهل بیت او صلوات الله علیهم چنانچه مرحوم مغفور که این عبارات

بنظر اهل

بنظر اهل تامل انگاه کند معلوم او خواهد شد حقیقت بعد از آنچه مذکور گردید منقول
که از خالق بشنوای محمد بنده من ای عبدالله من ترا انتخاب نمودم
پیغمبر باید پروردگار و آفریننده تو آنکسی که از رحم مادر کمک خواهد نمود
ترا ای محمد تو ای دل ترین بندگان من و ترا انتخاب نمودم
که زیرا که من آبها در بالای آنکسی که تشنه لب باشد فرود خواهم آورد و زمین را
برای خشک شده از تشنگی نهرهای جاری خواهم ساخت و روح خود را
در بالای تو و اولاد تو قرار خواهم داد و دینهای تو را رحمت خواهم فرستاد
سبزه و چمن از دور قبل درختان بید در کنار رود ان شاخها بهر طرف
بلند کشیده دیگر خواهد گفت من از صاحبم دیگری باسم محمد او از خدا
و این بدست خود خواهد نوشت با انصاحب و بنام عبدالله خود را موسوم
ساخت پیغمبر باید این چیزها را با دشاه عبدالله و خلاص کننده او
جنود من اولم من آخرم بغیر از من نیست خدا یا اگر هست
من باشد صدا زند و خود را بنماید و ترتیب نقل کند آنچه شد از ابتدا
من مخلوقات اول خلق کردم و آینده ها را که بعد از این خواهند شد
تا با خر پیش از وقوع بگوید اما شما ای بندگان من مترسید و مضطرب نگردید

زیرا که من از آن زمان ترا شنیده ساخته‌ام و این وقایع را بنوشتگی
اعلام نموده‌ام شما گواهان هستید حالا قبل از آنکه تمام نقل شود ایرادی که براین وارد
چاره مناسب دانستیم که جواب گفته باز بعد از آن بسر عبارت برویم اگر کسی
متعجب افتاده و از تغییر اسلوب این عبارت بخاطر رساند که نامربوط است و بگوید
که چه معنی دارد که هر لحظه صدای خدا خطاب تغییر دهد گاهی شما خطاب میکند و گاهی تو
میگوید و بعد از آن میفرماید شما گواهان من هستید اما چون من در این عبارت مدتی فکر کرده‌ام
هر چند اولا نامربوط بنظر میاید اما بعد از آنکه درست تامل نمودم یافته‌ام که هیچ نامربوطی
در آن راه ندارد بلکه عین مصلحت بود که باین وضع بفرماید پس از برای اتمام حجت انکار
کنندگان آن نور در حق علی اوردن مخاطب ساخته است و آن کسانیکه اسم رسول را
محو سازند و بجای آن یعقوب نوشته‌اند چنین فرموده است زیرا که حضرت یعقوب
قطع نظر از آنکه گفتم سه هزار سال پیش از آنکه شعیا این کتاب را بنویسد رحلت
رفته بود همین مکفر بود چون اینست که گاهی بخوبی گاهی بلفظ جمع صدای خدا باو
خطاب میکند بغیر از این عبارت که هیچگونه تعلقی باحوال حضرت یعقوب
ندارد اگر چنانچه صاحبان ادراک درا و تامل کنند میدانند که تاویل
نمودن نصاری این شخص مخاطب را بحضرت یعقوب محض
عناد

عناد و حق را پنهان کردن است و اگر نه باحوال حضرت
یعقوب خاتم الانبیاء و آله مناسب است چنانچه قدری مطابق کرده‌ام
پس چون در آن زمان حقیقة این عبارت امیفرماید نور حضرت رسول و نور
امیرالمؤمنین و حضرت فاطمه و یازده فرزندان او هم پاک و یک نور بوده‌اند
از برای اتمام حجت را انکار کنندگان باین وضع با نور آنحضرت مخاطب
نماینده گاهی باصل خطاب میکند و گاهی بهمه و در آخر میفرماید شما گواهان
من هستید میخواسته است اعلام کند مردم را که خلقت نور حضرت امیرالمؤمنین
و فاطمه و یازده فرزندان او هم یک نور بوده‌اند بدین سبب برای اتمام
حجت را انکار کنندگان باین وضع با نور آنحضرت مخاطب نماید و گاهی
باصل خطاب میکند و گاهی بهمه و در آخر میفرماید که شما گواهان من هستند
میخواسته است اعلام کند مردم که خلقت نور حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و
یازده فرزندان ایشان مقدم است بر خلقت همه مخلوقات هم چنانکه
نور حضرت رسول در خلقت مقدم است بهمه مخلوقات باز
در آن زمان نور بوده‌اند چنانچه قبل از این ثابت کردم و در این عبارت

اتمام حجت را بنصاری بثبوت میرساند بعد از آن میفرماید بغیر از من
خدائی یا صانعی نیست و من او را نشناخته باشم … در باره بتها
چیزی نیستند و بتهای خودشان گواهان ایشان هستند که بتها
چیزی نیستند چرا نمی‌بینند و نطق ندارند از برای آنکه شرمنده بشوند
ایشان نخواهند اند و بتهای خویش ببینند که آنها چیزی …
برابر ایشان را ایشان خدا دانسته و میپرستند کسی دیده که …
از برای خدا را میتوان ساخت که ایشان نمیفهمند خدا را …
اما بدانند که همه پادشاهان ایشان شرمنده خواهند شد …
در آنوقت یعنی در قیامت همه یکجا در یکوقت جمع خواهند شد …
همه جمع شوند شرمنده و خوفناک خواهند بود زیرا که آهنگر …
و بربان در مطرقه و در زور قوت دست خود بت را شکل داده …
و تشنه میشود و از کار کردن مانده میگردد و چگونه میتواند …
و درودگر در خراطه درخت را با چاره را رنده …
دراز با در میاورد او را پاره کرده آنچه از تراشیدن تیشه …
انداخته مد و در میسازد بعد از آن … معقول …

میاندازد و در درون خانه خود نگاه میدارد و باین نوع از درختی …
نشانده و باب باران بزرگ گردیده است حالا برای خود میبرد
اندرخت را در آتش و آن گذاشته و نان و گوشت میپزد و قدری دیگر
در آتش روشن کرده و خود را بدان گرم میکند و آن قدری که از آن
درخت را که گفته است که خدا در برابر او سجده میکند و استغاثه به او نموده
بگوید مرا نجات ده زیرا که خدای من هستی چنین جماعتی ندانسته اند
یافته اند زیرا که چشم ایشان دیدن را فراموش کرده است و دلهای
ایشان دانستن را از خاطر بردن کرده است چون از جاده حق
افتاده اند بمرتبه در ظلمت کفر خود گرفتارند که هیچ فکر در اعمال خود
بخاطر نمیاورند که نصف این درخت را باتش سوزانیده ایم و در …
زغال نصف دیگر او نان و گوشت برای خود پخته کرده ایم از …
چرا بت بسازیم و در برابر پاره درختی که …
کنیم بدبختیکه در دل … همچنین چیزی را سجده میکند علم …
نخواهد کرد دروغ خود را نخواهد گفت که آنچه من میکنم عبث و دروغ …
پس از قول خدا تعالی نه تنها ثابت میشود که بت پرستی بوده …

برای هلاکت مردم باو مشغول میشود بلکه ثابت میشود که بت است و تغیر میفرماید که بت را چگونه میسازند و بچه وضع پرستیده میشود حال بگفته کدام یک اعتماد کنیم بشهادت خدا که میفرماید بت هست و هیچ چیز نیست و پرستش او باعث هلاکت یا بگفته پلوس زندیق که بعکس قول خدا گفته است بت در دنیا نباشد چون خداوند جل شانه از آن برتر است که قول او دروغ باشد اگر کسی اعتماد بکند پس کلام او صدق و درست خواهد بود و پلوس ملعون که گفته است بت در دنیا نباشد اگر بظاهر حمل کرده شود دروغ گفته است اما بنابر اعتقاد خودش راست گفته است زیرا که مثل صوفیه ناصاف اعتقاد و قائل بوحدت وجود گفته است و هم چیز را جزء خدا میدانند پلوس در این اعتقاد سرکرده نصاری و صوفیه است اشاره کرده است باین که چون همه چیز خداست پس در دنیا بت نباشد بلکه بت خداست اما میدانم که نصاری در اینجا در مقام پرده پوشی درآمده چنانچه صوفیه کفرهای مشایخ خود را تأویل میکنند ایشان نیز عبارت پلوس را باین نحو میسازند و میگویند که چون افلاطون در این اعتقاد سرکرده نصاری اگرچه از گفته او است

که بت در دنیا نمیباشد اما بعد از آن گفت که هیچ خدا نیست مگر یک خدا پس از گفتار بعد او معلوم میشود که از عبارت قبل اراده کرده است بتهائی که در دنیا میباشد چیزی نمیشود و خدا از آنها نمیباشند زیرا که خدا نیست و خدا نیست مگر یکی میگوئیم از گفتار پلوس معلوم است که او نفی را نخواسته است و این عذر خواهی نصاری بهانه است برای فریب دادن بچند جهت اول آنکه پلوس انکار میکند بودن بت را در دنیا و این انکار چنانچه از کتب ایشان ثابت کردیم که خدا شهادت میدهد بآنکه در دنیا بت هست دروغ است پس هرگاه شهادت به بودن بت داده باشد انکار بودن بت کرده است انکار قول خدا کرده خواهد بود پس از انکار او معلوم است که آنچه بعد از آن میگوید نه اقرار است بآن خدای که میگوید در دنیا بت هست بلکه اقرار میکند بانکه بمعنی که خدا خبر داده است که بت میباشد یعنی خدایان دروغ اند در دنیا نمیباشند هر چیز و همه خداست و این معنی از آنچه بعد از آن میگوید ثابت میشود یعنی آنچه میگوید در آسمان و زمین کسانی هستند که خدا ارباب گفته میشود و بسیار خدایان و ارباب بسیارند پس از این گفتار معلوم است

که نصاری تفسیر میکنند یعنی نیست خدا مگر یکی رد حرف خود کرده است پس هرگاه پلوس شک نیست در این که در آسمان و زمین بت و غیره هستند که بدروغ خدا گفته میشود مثل آنکه در آسمانها آفتاب و ماه و ستاره ها بسیار بوده اند و هستند که آنها را خدا میگفتند و در زمین صورتهای مختلف و درختها و چیزهای دیگر بوده اند که طایفه بت پرستان کمی با چندی از آنها خدا میدانستند زیرا که خودش میگوید در آسمانها و زمین خدایان بسیار میباشند با وجود این بگوید که نیست خدا مگر یکی معلوم است که این معنی اعتقادی خود را میخواسته است بیان کند یعنی اینها که همه خدایان گفته میشود یک خدا اند نه هرکدام علحده چنانچه میگوید که خدا نیست بغیر از یک علحده و شک نیست در این که خداها بسیار اند و قول بعد از آن شاهد است آنچه گفتیم زیرا که بعد از آن میگوید که برای من یک خدای پدر است که از او همه چیز بهم رسیده است و ما هم در او هستیم بنا براین معلوم کردید که پلوس همان معنی که گفتیم اعتقادی اوست که اراده کرده است نه آنچه نصاری برای مردم فریبی تأویل میکنند و در این فقره همان مثل دریا و موجهای او که صوفیه میآورند و میگویند که همه موجهای از آن دریا و همه دریا و آخر

و آخر همه یک دریا میباشند بکار برده است چون مذهب او این بود که همه چیز خداست از یکی شدن ذات انسان با ذات خدا و از برهم خورد شدن خاطر ایشان نصاری گروه بود که همه انسان خدا است زیرا که مقصود او باین انسان که با ذات خدا یکی شده شد بگذرد بعد از آن میخواسته است که خواطر ایشان کند جلوه هر چیز خدا است نه آنکه بعد از آن میگوید که برای من نه تنها پدر خدا میباشد اما یک عیسی خدا بواسطه او همه چیزها و ما هم در او هستیم یعنی بواسطه عیسی که همه انسان خدا است و هم خدا نیست که انسان است همه چیز خدا است یعنی چون عیسی که با خدا یکی است انسان است و همه انسان بواسطه اتحاد و در مفهوم با انسانی که در عیسی است خدا اند و چون انسان از عناصر اربعه مرکب اند پس هر چیز که از عناصر اربعه باشد خدا خواهد بود و این اعتقاد مرکب دین نصاری و صوفیه است که صوفیه میشوند اند گفتگی پلوس و نصاری مستحکم کرده اند و از ایشان در این اعتقاد پیشتر رفته اند چرا که ایشان بجدا آن کسانی که غیر از عیسی بوده اند هم از عناصر اربعه مرکب است قایل گردیده از ازل تا ابد هر چه هست خواه از عناصر و غیر باشد او را خدا میدانیم مطلب که هرچند جستجوی کتب و مذهب نصاری میکنم معلوم نمیشود که در جای

صوفیه از نصاری پایی کم آورده باشند شاگردان از استاد زیاد تر
میتوان گفت اکمال هر صاحب عقلی تامل کند در انصاف بدهد که عبارت
پلوس با همینی که من از او فهمیده ام مطابق میاید یا آنچه نصاری از برای
رفو کاری چاکهای رتور بطلان و پرده پوشی کفر او میگویند پس هرگاه
نصاری را مذهب این پیشوا اعتقاد چنین کسی باشد دیگر چرا میگویند
که ما امت حضرت عیسی و اهل کتاب آنحضرت که از جانب خدا آورده
هستیم و هم چنین صوفیه را هرگاه اعتقاد بتر از نصاری باشد دیگر چرا ادعای
میکنند که امامت علی امیرالمؤمنین و شیعه علی ابن ابی طالب و دوازده امام از اولاد
اویند آیا چه چیز باعث است که صوفیه نصاری را لعن میکنند و دوری
از ایشان میجویند و نصاری صوفیه را لعن و کافر دانسته و با ایشان لعن
میکنند پس با وجود آنکه سرکرده این دو طایفه هر دو پلوس باشند و صلح در ایشان
در میان ایشان قرار داده باشد و پیشوای هر دو باشد دیگر این دوری
از یکدیگر و این اجتناب و عداوت دارد صوفیه هرگاه از نصاری دوری
اختیار میکنند و میگویند ما مانیم انصاف بدهند که آیا در قرآن مجید خدای تعالی
در جایی فرموده است که من با همه مخلوقات خود یکی ام یا مخلوقات با من یکی

یکی اند یا پیغمبر یا یکی از دوازده نفر اوصیای آنحضرت در حدیثی فرموده اند
و ما و همه اشیا با خدا یکی اند یا هم با خدا با ما و همه اشیا یکی است اگر چنانچه بلفظ
این دعوی را میکنند پس بگویند که کلمه لا اله الا الله که خدا و پیغمبر و امامان
ایمان را گفتن آن اقرار داده اند چه معنی دارد و از توحید که خدا در قرآن
مجید فرموده است که قل هو الله احد چه فهمیده میشود اما چون میدانم که
مشایخ صوفیه هم آن کلمه شهادت و هم این سوره را لایق رتبه خود موافق
مذهب خود تاویل مینمایند و نموده اند کمترین چون در این کتاب گفتگو
با ایشان ندارم بلکه مدعا ابطال مذهب نصاری است پس هر تاویلی که می
خواهند بکنند نهایت اینمعنی را از ایشان میخواهیم تحقیق کنیم که خدای تعالی فرموده است
و ما یعلم تاویله الا الله و الراسخون فی العلم یعنی تاویل قرآن را نمیدانند مگر
خدا و آنها که آراسته اند بعلم پس کیانند اگر میگویند مولانا روم و حسن
و غیره مشایخ اند پس چرا در میان شیعیان اهل بیت پیغمبر آخر الزمان چنانکه
تشیع راه میروند و مردم را میفریبند و میگویند که ما شیعه اثنا عشری هرگاه
پیشوای ایشان مولانا و سایر ملحدها میباشند که از دوازده پیشوا التبرا نموده
و سید بنده که اینها در ایران نبوده اند و در سایر دیار ها توقف داشته اند

دشتی بوده اند یا هند یا روم یا بابوزنگ رفته در آنجا از فریب میرزاهای
مشایخ خود فریفته شده و اگر چنانچه پلوس سرکرده ایشان نیست چرا تو به
کرده جدهای خود را و کفر آباء فرنگ نیاورده اند که لعنت از پدران با اتفاق
یاران خود بجهنم بروند اگر گویند چنانچه در ایران فرنگی دشتی میباشند
چه میشود که ما هم از جمله اینها بوده باشیم و در ایران سکنی داشته باشیم و
میگوئیم که از بودن فرنگی دشتی ضرری بدین پیغمبر و ایمان شیعیان
اثنی عشر صلوات الله علیه نمیگردد زیرا که چون همه کس ایشان را میشناسند و
میدانستند هیچ شیعه فریب ایشان را نمیخورد اما شما که اسم تشیع را بناحق بخود
بسته اند اگر اما شید در لباس میش لیکن همیشه در فکر این هستید که گوسفندان از
گله اسلام بربائید لهذا چون شما در این لباس اذیت و ضرر باسلام میرسانند
اینست که کمترین سعی میکنم و تا زنده ام جهد خواهم کرد که شما را شیعیان اهل
بیت نشناسانم تا آنکه آگاه باشند و از شما فریب نخورند اما چون مراد این
کتاب عمده نزاع من با طایفه نصاری است لا لبر وقت نهایت مردم این
کافر صاحب حیله را بیدار میشوند که هرگز بفکر این نیافتند که این بدبختان نسبت به خدا داده
ایشان قرار داده است و میگویند به چیز خدا است به دین است که آن اول

که اول مرتبه میگویند که خدا یک است و بعد از آن میگویند که پدر خدا است
و پسر خدا است و روح القدس خدا است و این را تثلیث نام کرده و دین خود را
خشت میگویند چه مذهب است با وجود آنکه این هر دو را پلوس تعلیم ایشان کرده است
تامل میکنند که اگر پلوس دین تثلیث است چرا در شریک دین نمیباشند و اگر
دین تثلیث دیگر سخن او را اعتبار کردن چه صورت دارد و بایشان تکلیف همه جای
دیگر این عجب است که صوفیه را لعن میکنند مثل اینکه ویل لمن کفره
نزد و یعنی وای بر آنکسی که نزد او در آکافر بد اند و هم چنین صوفیه ایشان را
لعن میکنند و میگویند که چون همه چیز خدا است توقف در سه خدا کردن لازم
دارد انکار خدا بودن دیگر از او انکار خدایان دیگر کفر است پس نصاری
کافر اند اگر چه نصاری این طعن ایشان را جواب ندهند زیرا چرا نمیشوند گفت
که ما انکار خدای دیگران نکرده اند چرا که هرگاه در خانه صد نفر باشند
لیکن بگویند در خانه پنجاه نفر است لازم نمیاید که انکار در خانه بودن پنجاه نفر دیگر
کرده باشند زیرا که در هر جا که صد است پنجاه هم هست هم چنین بنابر قول
شما که هر چه بوده است و خواهد بود همه خدا باشد پس از جمله این همه چیزها
اگر بگوئیم سه چیز خدا است منافات با خدا بودن باقی چیزها ندارد مظاهرا نصاری

عارشان چون میباید که خود را الصوفیه هم مذهب هم اعتقاد شناسانند
و از این جهة این جواب را نمیدهند والا در جواب طعن صوفیه این جواب دارد
میباید رفع این نزاع را خواهش سر کرده هر دو این طایفه که شطاحات
بکنند والا با هم بزنند تا سیر کنیم چرا که از هر طرف که شود کشته سود اسلام است
اما منظور این است که چون نصاری ملاعین بیلوس را معزز میدانی
خود میدانند و قول او که گفته است که مسیح است در دنیا میباشد یعنی تنها
هم خدا تعالی الله عن ذلک ... ایشان شده است و همه چیز خدا است و با خود این
ادعا میکنند که ما دین خدا داریم و همه انبیا و کتب ایشان را با حضرت عیسی
قبول کرده ایم و بهمه ایشان ایمان آورده ایم بنا بر ادعای ایشان ... را
که چند چیز از ایشان بپرسیم اول آنکه بیلوس را که گفت راو که میگویند مسیح است
در دنیا است را گویند ... دار حرف او میگویند همه چیز خدا است حاضر
نشان کنید که در کدام یک از کتب انبیا که در میان شما است اول خدا تعالی
فرموده باشند که مسیح در دنیا است و همه چیز خدا است اگر بکتاب جز این کمالات
کتاب انجیل کتب توراتیه است از برای ثبوت ... بعضی استدلال میکنند که از
کتاب شما نا ... و در ... میباید زیرا که در فصل بیست و یکم از کتاب مذکور

مذکور است در انجیل از حضرت یعقوب نهایی خود را لابن پدر در دو ده
بود و هر چند این نقل نشان است که حرام زنده نبود از فصل نهایتها نهاده بنا نشسته
است درباره انجیل برهیم ... در الکتاب داخل نموده است ما ازرا ... ی
مدعای ما سند میشود زیرا که خود اعتقاد داریم که همه این کتب حضرت روح القدس که از او خدا است نوشته شده است پس مدعای شما در کجد
جز این خبر داده است که در زمان یعقوب بت بود بت پرست نبوده است رهر کا
این را است بیلوس میگوید است میت چه نامعقول است و اگر از ...
این درستی حرف بیلوس را ادعا میکنند آن برزوی شما راچون دل
دل شما را تباه خواهد کرد چرا که در فصل ششم از کتاب خدای تعالی بنی اسرائیل
اسرائیل میفرماید که منم خدای شما که شما را از زمین مصر که در آنجا مشغول
غلامی بودید بیرون آوردم اخبر باشید و نگذارید که خدا این غرها یعنی
بت و هیچ صورت و شبیه سازید نه بصورت آنچه در آسمان است از زمین
و نه بصورت و شبیه آنچه در آبها میباشد و نه بانچیزی که در زیر زمین میباشد
و بدانید که از آنها صورت نباید ساخت و نباید پرستید بلکه تعظیم هم نکنند
زیرا که من شبیه خدا و نه شما ام در فصل سی و سیم همان کتاب ورد ... شنی

که بنی اسرائیل فریب سامری را خورده بودند و جرا نیم معنوان در ترجمه
خود اسم سامری را بیرون کرده اسم هارون را بجای آن گذاشته
صورت گوساله ساخته در پرستش او مشغول گشته خدا تعالی بحضرت موسی
وقتی که در کوه طور بمناجات مشغول بود فرموده است که از این کوه پایین برو
زیرا که است قوم که من ایشان را از زمین مصر بدر آورده ام از آن ... ی
که من از جانب من است را او منامه کرده زر و گنبشته ... خود صورت
گوساله ساخته اند و او را سجده کرده اند و قربانها برای او نموده اند و میگویند
این است آن خدایی که ما را از زمین مصر بیرون آورد و میدانیم که این است قوم
سخت پیشانی بگذار که بمقتضای خشم خود را بعمل آورده ایشان را از تمام
تمام و نورا از جانب خود برامتی که از این عظیم تر زیاد تر باشند رسول کنم
پس از این ثابت شده است که بت پرستی نبوده و بیلوس خود خدا
خدا میداشت گفته است که بت در دنیا نمیباشد و اگر از کتب ... ی
کتب سیم بیرون است راستی بیلوس را ادعا میکنند در فصل بیست و ششم از
نقلهای بنی اسرائیل میفرماید که منم خدا و ندشما هیچ بت و صورت سازید
در جای بلند قرار مدهید از برای آنکه آنها را پرستش کنند زیرا که ... منم ...

به شما منم خدا وند شما و اگر کتاب چهارم تورات که او را ... تورات ای
گویند امید دارم شنیده که حرف بلوس را ثابت بیرون آورد از کتاب ... را
شما را ناامید خواهد کرد زیرا که در فصل چهارم آن کتاب حضرت موسی بنی
اسرائیل میگوید است که من در این زمین میمیرم و داخل آن زمین نیستم حاجت
که شما داخل خواهید شد نمیشوم اما از آنجا لا شما را با خبر میکنم که فراموش
مکنید عهد و میثاق خدای خود را که از شما گرفته است مبادا او را از امر فراموش
نموده صورت یا شبیه چیزهای که ... حکم کرده است را در مسازید زیرا که
از خشم خدای شما آتش سوزاننده است و ... و بعد از آن که در
این زمین که خدا بشما خواهد داد ... گشتید و فرزندان و فرزندان ایشان بنشسته باشند
اگر شما با او لا نکو ... که دیده است باشید هر چه باشد بسازید
در نزد پرودگار شما گناه عظیم است و من در حضور شما آسمانها را
و زمینها را گواهی خود طلبم و شما را با خبر کرده ام که اگر چنانکنید ... از آن
زمین شما را بر طرف خواهد کرد در میان کفار ... کنده خواهد نمود و در
این زمین از شما بسیار کم خواهند ماند و در آنجا بند که خدا یان ... خواهید
کرد که بت است انسان از چوب و سنگ ساخته شود که نمیشنود و نمی بیند و نمیخواهد و

ونمیباشاند و بنوی چیز برا در میان بنده اگر از کتاب پنجم توریة
موقع رسیده که بر شما پلوس از راستی با کوس فتوا و آن کتابها را خلاف
مدعای شما را ثابت میگرداند چرا که در فصل بیست و چهارم از کتاب
که یوشع بن نون به بنی اسرائیل میفرماید که ای بنی اسرائیل از خداوند
خود بترسید و بندگی او را با دل پاک و صادق بجا آورید و از میان خود
بر طرف کنید خدایان را یعنی بتها را که پدران شما در زمین مصر و غیره آنها را
پرستش نموده‌اند ازینجا بر روی دروغ گوی سیاه شد و از دور
اگر بنحوی اید در دروغ بر خود را راست کنید غلط کرده‌ام که رنگ روی
او را سیاه‌تر خواهد کرد زیرا که در زبور نود و ششم اگر بخوانید حضرت داود
با خدای تعالی مناجات کرده و دعا فرموده است که خدا وند امیدوارم
و ذلیل و شرمنده کنی کسانی که پرستش میکنند بتها را و بسبب صورتها و شکلها
که میسازند و خوشحال میشوند و در زبور صد و سیزدهم اگر بخوانید حضرت
داود در اینجا میفرماید که بتهای کفار از نقره و طلا میباشند صنعی که از ایشان بعمل
میآورند گوش دارند اما نمیشنوند و بینی دارند و بوی نمیتوانند دریابند
و دست دارند اما لمس نمیتوانند کرد و پاها دارند و با آن راه نمیروند بلکه

دارند

کردارند خدا نمیتوانند کرد و ثابت الله تعالی مثل آنها شوند کسانی
که میسازند آنها را و هر کس که بآنها امیدوار است پس از این
از برای نصاری اینکتبی که دارند بس است چرا پاپا و ریم اگر هوش دارند
اینها را نصیحت و آن را یاد بسند فایده نخواهد کرد و اگر نه در مسیح
کتابی است که خدای تعالی با مثال این حکایتها دروغ گوی پلوس
پاپان فقها نبوده‌اند شده بنا بر آنچه ذکر نمودیم اسحال پلوس بر دو آن
او جواب بدهند که این چیزها که خدا تعالی در کتب ایشان پیغمبران و صاحب
و پرستیدن و تعظیم نمودن آنها را منع میکند بت بودند پس اینها بت گفته در
هر زمان بت بوده است و در این زمان وفور آنها بمرتبه است و هر
از کلیساهای نصاری بیت اشکال است از برای اجتماع این حکایات که تنها را
باشند اگر گویند که بنا بر حرف پلوس و صوفیه اگرچه بتها باشند اما آنها
بت نیستند لکن بلکه همه آنها خدا اند بعد از آنکه خدا شهادت داده
باشد که بت است پس کوز قول خدا کند و گوید بت نیستند معلوم است
که چگونه کافری خواهد بود و کفر او چه قدر عظیم است اما طبع نصاری
کافر جماعت جواب بدهند که اگر اینها که خدا میفرماید بنا بر حرف پلوس

و صوفیه بت نباشند و همه خدا باشند لازم میآید که از خداوندی که منع
از پاشان و پرستیدن این بتها در همه کتب میکند خدا نباشند زیرا که منع
میکند مخلوقات خود را که آن چیزها را که او در خدا یک است پرستش نمایند
اگر چنانچه حرف پلوس و صوفیه راست باشد و همه یک خدا اند لازم میآید
که منع از پرستش خود کرده باشد و کسی که مخلوقات خود را از
پرستش منع فرماید خدا نخواهد بود زیرا که حکم ناحق کرده خواهد بود
پس اگر آنچه میفرماید که اینها خدا نیستند و بدروغ خدایان گفته شوند حق است
آنچه پوچ است که پلوس میگوید که هیچ بت در دنیا نیست بلکه همه یک خدا اند و اگر
ناحق است پس ناحق گو خدا نمیتواند بود و چون ثابت است خدا حق
گوید پس عقل حکم میکند که پلوس دروغ گفته است و اگر نصاری و صوفیه
اجتماع نقیضین را چنانچه عادت ایشان است صورت داده بگویند جمع
میتوانیم کرد کلام خدا و قول پلوس را بان نحو که بگوییم آن گفته است
بت نیست مرادش این است که چون هر چیز را خدا دانست پس فی الحقیقه
گفته است این تعطل که مردم آنها را بت میدانند بت نیستند بلکه همه خدا اند
دیگر خدا اند اگر کسی معنی و صورت موجود را بداند خواهد فهمید که قول این را

انگار

باکفار خدا منافاتی ندارد   انجه پس از این از ایشان پرسیدیم و حالا
نیز میپرسیم که اگر چنین بود وحدت موجودی که میگویند صورتی داشت
آن خداوند که کتب انبیا سابق و فرقان مجید مصطفی فرستاده است از کسی
دیگر ... وحدت موجود را تهدید است پس حالت چنانچه ذکر شد بانها
مبالغه تمام منع از پرستش بتها کنند شعاری بر وحدت موجود که
گاه مردم همه بدانند که بتها بت نیستند و همه یک خدا اند پس چون خلق نموده است
و معلوم است که وحدت موجود باطل است هر صاحب عقلی که از خدا و دین خبر
دارد و با عقل خود بسنجد که خدای تعالی چه فرموده است و این کفار که خود را
صوفیه اسم کرده اند این چه پوچ است که او را وحدت موجودی گویند
چون کفر صوفیه پیدا شد بر ظاهر کردید حالا چند کلمه در جواب نصاری
که پلوس را اعتبار کرده اند خوب است بگوییم تا ایشان نیز چون صوفیه از کفر
خود قایل گردیده بدانند که حرف پلوس را گوش کردن باعث کفر و عذاب
ابدیست اگر ایشان قول پلوس را اعتبار کرده اند بنای مذهب خود را
بر آن میگذارند بنا بر قول پلوس که میگوید همه چیز خدا است زیرا که
کسیکه یک خدای پدر قبول کرده است میداند که همه چیز از او همه چیز است میگوید ما ها

درآوردیم و یکی عیسی خداست که بواسطه او همه چیز خدا و ما بواسطه او هم لازم
میاید که آنچه در دین خود قرار داده اند هیچ بیرون آید چرا که از این کلام
پلوس صریح بیرون می آید که نه تنها تثلیث که نصاری میگویند خدا اند بلکه
همه چیز خداست پس تثلیث که نصاری بنای دین خود بر آن گذاشته اند
جواب و حرف پا در هوا خواهد بود و در این صورت طعن صوفیه بر نصاری
رواست که اگر همه کس خداست چنانچه پلوس اظهار کرده است تثلیث چه معنی دارد
اگر خدا بودن منحصر در سه است گفتار پلوس که اول تعلیم کننده تثلیث بود
و نصاری این زهر مار را از دهن او گرفته و برکشیده اند و در این عالم هم
چیز را خدا بگویند هیچ و از درجه اعتبار ساقط است هر گاه بنجیه او بر روی کار
افتاده تثلیث نصاری بر قول آن ملعون بر سر پا ایستاده اند یکبار از پا در افتاده
پس چون شان پسر بر دار شده و نصاری به تهمت آلوده و ما [illegible] اند پس بهتر
اگر نصاری بزودی این مرده را در خاک تیره دفن کنند تا نعش او دماغ
مردم را مختل ندارد و از تهمت او فارغ شوند یا اگر این اعتقاد را هنوز دارند
در کلیساهای خود که جای نجاسات کفر و زندقه است پنهان نموده
در او را قفل و مهر بزنند و [illegible] و مسیحیان دیگر [illegible] در جوار بحث شعار

کلش

کلش دین اسلام بهتر است و سوگند واگر نصاری گویند که از قایل بودن
پلوس که همه چیز خداست لازم نمی آید که تثلیث بر هم بخورد زیرا که چون این
سه خدا نسبت بسیار خدایان اصل اند چرا که بواسطه اینها همه چیز خدا
شده اند بنابراین ما از راه اصل بودن تثلیث بنای دین خود را بر آن نهاده
جواب این عذر خواهی که از برای گمراهی خود می آورند این است که هر گاه
نصاری بر آنکه این سه خدا را که پدر و پسر و روح القدس است اصل میدانند
بنای دین خود را بر تثلیث گذارند که از کار رستگار داندی دیگران ندارند هر چند
که دیگران نیز توسط خدا خدا باشند اما بهمین سه خدا قایل اند و از ذکر
دیگران بازنشسته میدارند اگر اصل بودن مناط این اعتقاد باشد
چه بایست از ذکر تثلیث برخیزند و دانسته قایل بتوحید باشند زیرا که چنانچه این تثلیث را
اصل خدا و ندی همه چیز میدانند ذات الهی را نیز بتنهائی اصل تثلیث که پدر و پسر و روح القدس
باشند میدانند پس دوست آن بود که این تثلیث نیز در اصل بچیزها که کار خدائی
ایشان ندارد و شمرده بنای مذهب خود را بتوحید که اصل همه است
بگذارد اما چون میدانم که نصاری خواهند گفت که باجابت اصل
بودن توحید را گردیم این سبب است که اول بار را بتوحید گذاشته

و میگوئیم خدا یکیست و بعد از آن میگوئیم که پدر و پسر و روح القدس است
جواب میدهیم که هر گاه ذات را اصل قرار دادیم پس هر چیزها خواه تثلیث
خواه غیر فرع خواهند بود با وجود این از میان همه چیزها تثلیث را ذات اورا
کردن و ذکر نمودن نامعقول است اگر گویند که درست است این که تثلیث و چیزهای
دیگر همه در فرع بودن مساوی اند اما چون فرعیت تثلیث نسبت بفرعیت
که چیزهای دیگر اختیار کرده ایم جواب میگوئیم که اگر سبب تفاوت که در فرع
بودن تثلیث را اختیار کرده اید و مناط اختیار تثلیث تفاوت را قرار داده اند
بایست طبقات تا لا غیر النهایه قرار بدهند زیرا که چنانچه باعتقاد ایشان این
این سه خدایان دیگر در فروع بودن تفاوت دارند همچنین میانه غیر این
تثلیث یعنی چیزهای دیگر که همه را نیز خدا میدانند تفاوت بسیار است
چرا که بعضی بفرعیت اولی اند از بعضی و بعضی باصل بودن نزدیکتر است از
دیگران مثل این که بیان مریم و ما یرا و لاد هر گاه همه خدا باشند تفاوتی بسیار
خواهد بود چرا که ایشان بگویند اگر مریم نمی بود خدای تعالی برای خود مادر
نمی توانست بهم رساند و مسئله متفق میان علمای ایشان شده است که این خدای تعالی
بی مریم نمی توانست خلق کرد پس ما با این کفرهای قرار خود داده بر ایشان بحث

دارد

دارد می آید و هر گاه شما با وجود آنکه همه چیز را خدا میدانید که پدر و پسر
و روح القدس را از میان همه چیز را باعتبار آنکه میگویند چون بواسطه
این تا همه چیز خدا شده اند اختیار کرده باشند و میگویند که اگر این نسبت است
الهی فرعند اما نسبت بدیگری چیزها چون واسطه خدای دیگران بوده اند
اصل باشند پس حضرت مریم را که میگوئید اگر او نمیبود برای خدا مادر بهم نمیرسید
زیرا که خدا اجنبی نیست که در اصل بودن کمتر از تثلیث و فرعیتش زیاده
بر اینها بوده باشد چه قصور دارد که او را نیز چون تثلیث اختیار نکنید زیرا که
شما خود میگوئید بسبب نطفه عیسی که در رحم مریم انداخته شد و از آنجا به بار آمد
و خدا انسان شد و بدین واسطه همه کس خدا باشد پس چنانچه تثلیث نسبت بهمه عیسی
اصلند هر چند نسبت بذات الهی فرع باشد همچنین حضرت مریم هر چند نسبت
با این تثلیث فرع است اما بنا بر قول و اعتقاد فاسد ایشان نسبت بدیگران
در خدائی اصل بایدش باشد زیرا که ایشان میگویند اگر چه نبود مادر از برای
خدا پیدا نمی شد و هر گاه مادر از برای خدا نبود خدا انسان بعنوان نشد
و هر گاه خدا انسان نمیتوانست شد انسانیت متحد نمیگردید و اگر انسانیت
با ذات الهی متحد نمیشد و بنا بر اعتقاد ایشان هیچ کس از اولاد آدم خدا

نمیشوند و اگر در این صورت کسی نبود که نفس نزد از غلامی و حبس شیطان
خلاص کرده اند پس هیچکس به بهشت نمیرفت و همه در جهنم ابد الآباد
میماندند پس بنا بر این همه کفرها که هر کدام مسئله اند از مسائل
اصول دین نصاری هر گاه این کفرها همه موقوف بر حضرت مریم داشته
باشند و مریم اصل اینها شده از برای خدا که همه اولاد آدم هر چند نعمت(؟)
الهی و پدر و پسر و روح القدس فرع باشد نصاری که تثلیث را اختیار کرده اند
بگویند که ما دو وجه تقصیر کرده است که او را ثلثه قرار داده اند و حفظ اگر
از اعتقادات ایشان لازم می آید که او هم باشد زیرا که همه فرع ذات
الهی هم اصل است نسبت بهمه دیگران حتی اگر هم اصل است نسبت بخود نیز
چرا که چنانچه از عبارت پلوس مفهوم میشود همه کس را خدا میدانند
بتثلیث قایل شدن نامعقول است و اگر بتثلیث قایل شدن را عذر میگویند که چون نسبت
بذات الهی اگرچه فرع اند اما نسبت بدیگران اصل اند از این جهت تثلیث را اختیار
کرده اند ما این معنی را در حضرت مریم بنا بر مذهب خودشان جاری میسازیم
پس لازم است که حضرت مریم را نیز داخل تثلیث بکنند تا اگر بهر جا آنچه بیرون در
مذهب دارند باری نیز داشته باشند در این صورت تثلیث ایشان را ابکر(؟)

۷۱

باشند چون حیوانات بیچاره را بجهنم خواهند فرستاد و چون بر جوانب را
دعوی هم درست نصاری اگر دم بریده(؟) باشند پادریان ایشان که بر نصاری
در پیش انداخته خود از دنبال ایشان بجهنم میروند چه عیب دارند همه
ایشان میگویند پادریان چون با روح القدس متحد اند اصل میشوند
و نسبت بدیگران که هنوز متحد نشده اند و بواسطه پادریان با روح
القدس همه متحد میگردند و چون پادریان گناهان ایشان را می بخشند دیگر
می بازند که او را خدا میگویند و بجز عوام الناس بیچاره میدانند همگی
گویند تا نیست پادری ساخته است خلاف و هر روز پیدا بجرد با ذات خدا متحد
میشود پس پادریان نیز اصل اند نسبت بدیگران بلکه بنا بر رای نصاری هر یک
از این پادریها اصل است نسبت بآن پادری دیگر زیرا که پادریان شب اینجا
همه کرده واسطه اتحاد همدیگر میشوند چرا هر یک از ایشان به پادری دیگر
واجب است نزد ایشان که گناهان خود را در نزد پادری دیگر بگویند و از او
بخشش بخواهد و از دست او یا از دست خود نانی که بجز میشود بخورد تا آنکه
او نیز چون از پادری دیگر طلب کرده و متحد شود پس بنا بر این مقتضای
آنچه ذکر نمودیم چه بر پادریان نیز داخل آن اربعه در کردن نصاری تا ربع(؟)

کرده اند زیرا که این بیچارگان در جای دم قرار بگیرند هر گاه چنین
شدند قبل از آنکه بجهنم تشریف ببرند مناسب آنست که هر نصرانی که در
ایران پیدا شده از قبیل سگهای شرمنده دم خود را که پادریان ایشان
در میان چهار دست و پای خود در قایم کرده از ایران بگریزند و چون
خوشحالی و بشارت دم بهم رسانیدن و برای ریم پاپ که از بدو دمی از ایشان خود را
بجای دم گذاشته است ببرند چرا که دیگر ماندن ایشان در ایران صورتی ندارد
بسبب آنکه کمترین امیدوار هستم که انشاء الله خصوصا شیعیان علی ابن ابیطالب
و اولاد اطهار آنحضرت صلوات الله علیه وقتی که بر کفرهای ایشان
بعد از مطالعه این کتاب مطلع گردیدند دیگر ایشان را امان نخواهند داد
که در بلاد اسلام زنده بمانند و زمین را بوجود نحس خود ضایع کرده اند حاشا
اگر راه روند در دکاکین مسلمانان چیزها نجس خورده اند
آنست که هر گاه چنانچه از عبارت پلوس مفهوم گردید اعتقاد نصاری چنانست
که همه افراد انسان توسط خدا ابهای حضرت عیسی خدا گردیدند پس حرام است
مسلمانان طوایف که کنند این قدر اخراجات در فرستادن پادریان
بولایت اسلام و سایر اطراف عالم بر خود واقع میسازند تا اگر پادریان مسلمانان

وغیر

و غیر طوایف را بدین ایشان در آورند چنانچه کمترین را برای همین
کار باصفهان فرستاده بودند زیرا که بنا بر آنچه از عبارت پلوس بیان
ثابت کردیم و اعتقادی ایشان است که در دید همه چیز بواسطه خدا
شده لازم است که مسلمانان چون نشانند باز خدا باشند زیرا که در مفهوم
که با حضرت عیسی بود موافق آمد پس خرج کردن و خود را از جهت دوان
از برای آنکه خدایان را اجابت کنند بجاد عین بلا و بلا است بسیار بنابر یک
از صاحبان حشمت بسیار و اقتدار که از اطراف عالم جمع باشند لازم است که بعد از
اطلاع بر مذهب نصاری و سبب سالها پادریان با طراف عالم هر یک را
با لسیار عظیم است بجهنم بفرستند با ایشان را الزام کنند که معنی خدا بودن
همه چیز را خاطر نشان کنند اما میدانم که پادریان در آن توقف خواهند گفت
که معنی ابن الله خداوند بر کسی بجا باید بغیر از آن که خدا و نه دی عیسی را قبول
نموده و گناهان خود را با گویند و از نانی که ما او را خدا میسازیم خورده
باقی کفرها که ما در دین خود قرار دادیم بجا بیاورد در اینجا میگویم که این محض
ادعاست که از برای دفع الزام مسلمان بزبان خود جاری کرده
زیرا که از عبارت پلوس که در دست او است شما است این ادعا برخلاف

شدن کسی در فهمیدن معنی آن توقف بر قول نمودن خداوندی عیسی
دکناه خویش ما کشی و از این نان خوردن از عبادت برکرده
شما معلوم نیست که وشته باشد چرا که پلوس مطلقا میکوید که از همه چیز
بواسطه که پسرات خداوندش در آن همه چیز میکوید که از همه روابط بر خدا
شد هر صاحب و بودی خواه انسان و خواه غیر انسان و اصل خواهد بود
پس اکه نصاری عقاد دارند که کسی بدون قبول نمودن کتب
مزبوره قابلیت ادراک معنی خداوندی ندارد غلطست و بارها کو نکها
که فسطین و سیلوستر و سایر رهبانان بعد از ترتیب داده برهم باقه اند
بمعنی و لغو خواهد بود زیرا که با وجود اکه پلوس میکوید از هر بواسطه
پسر یعنی عیسی خدا شد دیکر ضرور نیست که حاجات اشیا عذر بیچ نصاری را
قبول نکنند بلکه بنا را بحرف پلوس درباره اینان که داشته
و دراوست ایشان سعی لازم است برانند اکرچه لعن کردن پلوس
دیر داد دانقصور دانش این کفرها ضرورست اما حرف پلوس از اصل
دکار نیست پس بنا برکفته پلوس هرکاه ثابت شد که بیدا دراک و قبول
نمودن این کفرها همه نیز خداست و مزیست نصاری علمای دیکر
نمی‌توانند

طوایف محض غار دلجاج حرکت پادریان از فرنک اطراف عالم لغو خواهم
بود و مرتبه کر این حرکت سبب قتل ایشان خواهد شد زیرا که بجانب ایشان
کنند که بنا بر اکه عقیده ایشان همه خدا اند و بنا بر رای ما چون شیاطین اند
و رای اکراهی سلمانان میباید رفع ایشان لازم خواهد بود پس بر تقدیری
عقاید ما و خودشان واجب القتل اند دیکر امان دادن ایشان در ترک
کردن انکار اعقل نخواهد پسندید کلمه ۳ انست که نصاری
محض همکی پادریان ایشان چند کلمه لفظی که این قول افسون میکنند و اورا
خدا اعتبار کنند و از پیاله شراب راکه با افسونها مزه چند میکویند حوالی بیت
بکفته پلوس معمول عقیده میکنند و این نا فرا مثل جان دادن شراب را
روح روان میدانند با وجود اکه خدای تعالی را التجرد میدانند که بعلاوه این پادریان
ایشان لعنه بانی چون سکان کرسنه فریفته میکردانند تامل میکنند
بنا بر قول پلوس که پرستش آن هرکاه همه چیز خدا باشد
نان شراب و غیره همه داخل اند چیزهایی خواهد بود و دیکر پادریان که میکویند
ما اورا خدا میدانیم چه نامربوط است کلمه ۴ اینکه نصاری تعظیم
این نان و شراب راکه پادریان با افسونهای خود درست کرده اند بمرتبه تعظیم میکنند

اکر دست یا از عوام کسی تا آن برسد حکم بریدن دست او میکنند زیرا که میکویند
عضوی که بخدا رسید بچیزی دیکر نباید برسد بنا بر اعتقاد
ایشان این فعل پوچ و لغو نیست زیرا که هرکاه قایل اند باین که همه
چیز خدانست چنانچه آن نان و شراب خدا اند الحکی که دستها و تنهای ایشان نیز خدا نیست
پس اکر بنا بر این که از عضوی که بخدا رسید باید برید خوبست که تمام اعضای
این کفار را بضرب تیغ ابدار ریزه ریزه کنند زیرا که بنا بر قول برکرده
خود که همه چیز را خدا میدانند لازم نیست که همه اعضای ایشان در خدا ال کرده
شده باشد و موافق قرار داد پادریان هر عضوی که بخدا رسید بر
بریده است پس اندیشه باید اعضای این کفار را از هم باشند و اکر کسی را
ممکن باشد هیچ عضوی را در بدن ایشان درست نکذارد و تنجم اکه الهی
بحد نیست که بنا بر قول پلوس میکنند و همه چیز را خدا میدانند با وجود
این اعتقاد از راه حماقت همه چیز را انکار میکنند و از میان همه نصارا
صورتها که از چوب و سنگ و چیزهای دیکر میسازند اختیار کرده مخصوص
میکردانند و ایشان را از میان خدایان دیکر بعبادت و نذرهای عید
سه کیها نحوی که در هر یک از کلیسا های ...

دو بیت باره بزرین بت قرار میدهند و شب و روز قندیلهای طلا و نقره
در برابر انها اویخته و در میان ان قنادیل چراغها در برابر بتهای خود روشن
نکاه داشته و مرتبه ان جمادات را مرصع و لباسهای زیبا آرایش میکنند
و هیچ یک از خاتون حرم اغوه ایشان و زنان جمیله ایشان نمی‌توانند این نحو
خود را بیارایند بلکه تاجهای مرصع که بر سر انها میکذارند در کم کسی از
پادشاهان ایشان مثل ان در خواب بر سر خود دیده است چه جای
بیداری و نذرهای و قربانیها که دارند در برابر ان بتها بالفعل میاورند
برای هر یک از ان بتها که در کلیسای ایشان است در هر سال روز مخصوص
برای عید او قرار داده اند که در ان روز در کلیسا های ایشان زینت و زیور
چیده اند و ان بت را از انجا ساعتی بشب برده که در عرض آن جمیع
شده است بشرب مشغول میشوند و بعد از ان رختهای فاخر بر او پوشانیده و در روز
دیکر ان قبها را راسته میکنند در جای مخصوص که از برای ان بت در ان روز
مهیا شده او را نصب میکنند زیرا که هر یک از ان بتها که در ان کلیسیا است
جای مخصوص و محرابی دارد و چندین شمع کافوری در شمعدان انها طلا
روشن میکنند و در ان روز در پیش روی ان میسوزانند یا در بالای ...

او نماز میکنند از انواع گلها و بوهای خوش که در پیش آن چوب که می‌بینند
و نمیشنوند میباشند و منقلهای طلا و نقره با زنجیرهای طلا از برابر او داده
بجنبانند که در آن روز عید پا و دریان و پیر نصاری که از همه کلیسیا جمع
گردیده اند و نماز برای آن بت میکنند و سجده های متعدد مینمایند در برابر
او میکنند و بسیار چیزهای خوشبو در آن منقلهای پر از آتش ریخته بخور مینمایند
مطلب پیشوایان در آن روز چنین زینی کردن این خوانها گرداند
که البته باید بسازند از برای آنکه گوش آن بت که نمیشنوند در آن روز عید
خود را از شنیدن صداهای خوش محروم نماند چه بجای نفر یا بیشتر بسیار
زیاد دریان دارند که در علم موسیقی استادند از برای همین که در چنین روز
هرکدام به صدای تازه و هر صدا را به مقام علاحده در برابر آن بت خوانند
یا نمایند پس با اتفاق یکدیگر آوازها را با هم ساز میکنند از عود و سرود چهار
و نفر و کمانچه در همه کلیسیا برای چنین روزی همیشه میباشد در برابر آن
بت بمقامهای مختلفه مینوازند هر کسی که برای این کار تعلیم گرفته و استاد
شده است در آن روز مستحق نواختن او میباشد بعد از این نماز و نغمه
و از خواندنها و شراب خوری و سایر فجوران بعمل آورند در جهان دو شب

و اعتقاد ایشان همه چیز خدا باشد و دیگر این چوب و سنگها و سایر جمادات
عبادات کردن و هر چه نفیس تر باشد از طلا و نقره و جواهر و گلها و بو
های خوش و زر بفتها و موم و روغن صرف ایشان نمودن چه معنی دارد
همه چیز خدا است از اینها بهتر بسیار است پس ایشان را اختیار کردن و اهتمام
ریاضت در عبادت ایشان کشیدن چه صورت دارد زیرا بسیار میشود
جمیع گرد در برابر آن تنها ریاضتی که در عبادت اینها میکشند در آن روز
عید و عاشورای ایشان خودکشیها نمایند بجهنم سپردند پس هر گاه بنا بر اعتقاد
ایشان همه چیز خدا است همه چنانچه صوفیه پیران سپری ردی را که دجالی نسبی
چون میگویند تجلی الهی در اینها بیشتر است از سایر مردم تعظیم میکنند ایشان
نهایت بنا بر این که انسان را خدا میدانند و خود واقف نیستند از آن بت
خود را پرستش کنند چرا که هر چند بنا بر تعظیم میگویند تنها هم خدا مینمایند اما
چون بواسطه آن میگویند خدا یا چیزهای دیگر سرایت کرده است
انسان که افضل از سایر چیزها است اولی است به پرستیدن اگر میگویند
بنا چون جمادند و ما در جمادیت با ایشان شریکیم از این جهت رعایت
نسبت کرده ایشان را محض بعبادت گردانیده ایم میگوئیم بغیر از آنکه

به سنگ و طلا و نقره جمادات بسیار میباشد اینها را چرا پرستش کرده
و پرستش نمی‌نمایند میدانم که در اینجا جواب خواهند داد که ما بغیر این چوب
سنگ چیزهای دیگر را نیز پرستش میکنیم هم چنین نیست که عبادت ما منحصر
به چیزها باشد بلکه روغن زیت و آب نان و شراب را نیز میپرستیم میگوئیم
منظور ما این نبود که بد کرده اید که چیزهای دیگر را نمیپرستید ایشان
اعتراف میکنند بلکه چیز دیگر نیز منظور بود چنانچه در وقت فروغ آن
مذکور خواهیم کرد اما آنچه اینست که چون نصاری همه چیز را خدا میدانند
چرا بجای شراب بول و نجاسات دیگر را سجده نمیکنند زیرا چون بتعظیم
همه یکی اند میخواستم که خاطرشان بکنند چرا شراب را بر بول ترجیح داده اند
بنا بر مذهب ایشان بول نهایت مقدم باشد زیرا که از وجود اعتقاد
ایشان که باعتقاد ایشان در خداوندی افضل است جدا میگردد پس
بنا بر گفتار خود نهایت بول را افضل بدانند اگر با منع تنها برنهد
چنانچه ظاهر اکسی بپرسد که با وجود آنکه بغیر از خدا سجده کردن
جایز نیست چرا این صورتها را پرستش نموده و سجده میکنند و خود را
پرست مینمایند جواب میگویند که ما بت پرست نیستیم بت پرستان در آن

که فارغ شدند بعد از پیشین و سه تور است که آن بت را با همان زینت
در بالای تختی که بزیورها و جواهر آراسته اند و اقسام گلها پاشیده اند بدست
و چهار نفر از پا و دریان آن تخت را بر دوش گرفته و جوه
و تابوت میت بر دوشهای
میگیرند و پا و دریان دیگر و نصاری شمعهای کافوری روشن کرده در
دست گرفته ارباب موسیقی با سازها در پیش میروند و میخوانند و بعضی
رقاصی مینمایند باین موضع در تمام دور شهر آن جور را در دوش گرفته
گردانند و هر کوچه که میاید از و گذر کنند آن کوچه را آب پاشی و دیگران
و بقالیهای خوب و رزهای در نفت و زینت مینمایند بهر تقدیر باعتبار آنکه
هر کلیسیا چندین بت است که در عوض سال هرکدام روز معینی از برای جهت
خود دارند تمام سالها دریان و اتباع ایشان چون خران در عزا سال
چنین صحبتی روز کار میکنند را نند بعلاوه این صحبت برای آنها دو آل
شراب که خدا میسازند این پا و دریان که هر روز هر یک نوبت خود در آن
آن بت نماز میکنند از جهت شراب حوزها ز دارند که دستهای جمله
کردن عوام الناس بار کرده اند مطلب که این خرها هر چند پالان افسار
گرای بر پشت خود گذاشته اند اما این روزه و نیا بسبب یادگاری

چراگاه و آب و علفی برای خود مدارک دیده اند زیرا که بتها بار
بذرهای مردم گرفتن آن عید کرده اند یا دربان فرموده اند
آن عید را بگیرند بعضی میگذرانند و هر روز اخراجات عید چنین را
یکی از مالداران می اندازند و اگر کسی بخواهش خود نذر کرده باشد
موقوفات آن بت با چراگاه خود را از آب و علف بی بهره نکند زیرا که
احمق در آن دین است که در هنگام روانه شدن بجهنم از برای آنکه
بت که با او را میخ نه بندند در جای قایم نمیشود و بدرگاه حق تعالی شفیع
شود املاک و مداخل بجهة خرج روز عید بتها وقف میکنند و همه آن
موقوفات را با دربان خرج آب و علف خود ملتجا بند بهر وضع و
در آن روز پیغمبر را اخراجات با دربان بعد از عبادت آن بت که
ذکر شد بمهمانیها میروند اما بسبب ذکر نمودن سعی و اهتمام نصاری در بت
پرستی آنست که مسلمانان آنقدر اهتمام در عزت و محبت و حرمت دین پیغمبر
خود ندارند از ملاحظه اوضاع نصاری عزت در ایشان اثر کرده
بعد ذریه را و ودایع خدا و رسول آن ندیدید و حقارت نگاه کرده
انها تقصیر کنند و سبب دیگر آنکه نصاری بت پرستند هرگاه با گفته بی اعتقاد

و این صورتها را که از چوب و سنگ و غیره تراشیده ایم سجده و پرستش
نمیکنیم زیرا که میدانیم که چوب و سنگ اند اما چون شبیه بصورت خدا ساخته
شده اند سجده و پرستش و بتها را میکنیم خدا را سجده و پرستش کرده ایم نشان را
مردمی و از اوضاع و اعتقادات ایشان بلند نشده باین جواب فریب
میکنند و نمیدانند این فریبنده کان در ضمن این جواب معنی بیلوسی اگه
بت نیست و همه یکجند است پر در اثنید اما کهی از اقوال و افعال ایشان
چنانچه کمترین میدانم مطلع باشد خوب است از ایشان پرسیده خدا دید
بال ساینه و از جسم و جسم بودن منزه و مبراست چه شباهت دارد بصورت
سنگ یا چوب با شما خود میسازید دیگر بپرسید بسبب آنکه شباهت بخدا دارد
او را امیر پرستیم و سجده میکنیم اگر کسی شمار رجال بکنند و شما را باد شبیه نماید
بگوید فلان رضوانیا مثل سنگ یا چوب است یا خوش میاید شما را یا نه
اما چون میدانم و بد خواهد امید پرستیم از شما هرگاه با وجود آنکه کار
های که میکنید معلوم است بشما از جا داده است کمتر بد از تشبیه نمودن شما از
خوش نیاید و بد آید چسم تجویز میکنید خدا را که از نقش بهت جسم
منزه است بجمادات تشبیه کنید او را در جمادات بپرستید خدا نیاید

پس چون هر عقل حاکم است که خدای تعالی هیچ شباهتی باین جمادات
که شما می پرستید ندارید و البته از تشبیه کردن شما او را بجمادات بدش میاید
ثابت گردیده آنچه شما بهانه از برای بت پرستی خود میجوید بیوجه است و آن
لعن که به بت پرست میکنید بخود شان راجع میگردد و قطع نظر از این بهانه
که شما برای بت پرستی خود جسته اید همین که جزئی که شباهت بصورتی
دارد جاری میگردد اما در نان و شراب و سایر جمادات و صورتها کجا
نمیشد و شما پرستش میکنید چه خواهید گفت در اینجا بغیر از آنکه بگفتار پر فرد
بیلوس ملعون پناه برده بگوئید چون بت در دنیا نمیباشد دیگر خرج
بکجا است از این جهة ما بت می پرستیم علاجی ندارید و اگر چنانچه به پناه گفته
رجوع آید بجا ابها در دلها باین کفر قبل از این داده ایم خواهید رخود
از آن دیگر گریز گاهی از برای شما نمیماند بغیر از آنکه پر معاذی
کشیده لعن خدا و جمیع مخلوقات را بشما میکنند اگر توانید که بهای
خود رد کنید از برای آنکه بر شما ظاهر گردد در آن افعال اتفاق
هستید از جاهای متعدد در کتب که در دید و انها را از جانب خدا
نقل کردیم که خدای تعالی از افعال ضمنی منع میفرماید و بهر از افعال قبیح

چنین کنید لعن میکنند پس اگر خواهید بانها رجوع کنید تا بر شما معلوم گردد
والا که میگوئید آنها گذشت حالا تازه میخواهیم هر چند نقل بسیار است
از راه اختصار تحریر همین یک نقل را از برای شما در اینجا ثبت داشتیم
معلوم شما شود که عذر بت پرستی ندارید و خدای تعالی در کتب خود
از افعال شما هزار سال پیش از آن خبر داده و بسبب آن بر شما لعن کرده است
و بعد از این دیگر بهانهای بیجا از شما نخواهیم شنید اگر نسبک شود و بعلهها
بیشمار و چون شیطان رچند شما را سار خواهیم کرد و نقل مذبور در فصل
ششم است بارو ک نبی که یکی از پیغمبران بنی اسرائیل بود و نصاری او را
از جانب خدا پیغمبر میدانند و هر چه در آن کتاب نوشته است اقرار دارند
کلام رب العالمین آن کتاب را بدو جهة معتبر میدانند یکی باعتبار آنکه
خدا میدانند نقل میکنند در میان اهل ایمان از زمان میگفت آن انجا
اسرائیل وقتی خواهد آمد که شما در میان کفار پراکنده خواهید بسبب گناه
خدا از جانب آنجا نه اورده است دیگر آنکه در زمان از میان و اوها
گناهانی که بدرگاه حق تعالی کرده اید در آنجا نه از برای چه و شکاف
با نها مخلوط خواهید سخت اما از راه و لطف احسان خبر میکنند تا راه خوب

داخل زمین ایشان شوید چون در آن زمان میبینید که در زمین
بسیار بتخانه‌ها زنند و بت نگاه بدارند بدبختیه میفرماید وقتی در
زمین کفار داخل شوید آنچه در زمین خود ندیده بودید خواهید دید خدا
یان از طلا و نقره و سنگ و چوب ساخته که پادریان در بالای دوش
خود برمیدارند و آنها را سیر میدهند از برای آنکه کفار ایشان ترسیده
با خبر باشید مبادا خود مثل آن جماعت کرده از آن تنها ترسیده از
برای آنکه در آن وقت رسیده که از حال شما را تعلیم میکنم در دفتکه حافظ
و جمع کثیر از پیش و عقب آنها یعنی تنها سجده میکنند و پرستش بنمایند شما
جان و قلبی در میان دل خود بدرگاه خداوند عالمیان بنالند
که ترا ای رب العالمین بد تنها باید سجده و پرستش باید نمود از آنکه
در دل خود بگوید معلوم میگردد در دین حضرت موسی نقره واجب بوده
چنانچه در دین ما واجب است بعد از آن میفرماید خدای تعالی که
در دل خود این تضرع را کردید بدانید که من ملک خود را بجهة
تعیین خواهم نمود و شما را از همه خطرهای انتها نگاه دارد و در این
بشما چون با او سپرده ام از او باز خواهت خواهم کرد چرا باید از آن تنها

بتها برسید در جائیکه زبان آنها را دروگر تراشیده و ناوک سلامت
بعد از آن او را بنقره و طلا مطلا کرده اند چه خبر از ایشان میگوید
با وصف آنکه سخن نمی توانستند گفت دروغ گویند و اگر شان تنها در
خواهید دید از طلا ساخته شده اند زیرا که همچنانچه زنت رو برای خین
بهم ساینده زیور و آرایش را دوست میداریم هم چنین آن بت پرستها
چون میدانند که تنهای ایشان چیزهای زشت اند بجهة آنکه حس عاری
در نظر جاهلان پیدا کنند ایشان را از طلا میسازند و تاجهای طلا
بالای سر تنها که خدایان خود میدانند میگذارند و بعد از آن پادریان
از آن طلا و نقره از دزدیده در احتیاج خود صرف مینمایند و از آن طلا
و نقره بفواحش پسران ساده میدهند و با ایشان فجور مینمایند
چون آن تنها را خدا میدانند همان طلا و نقره که از پادریان کرده اند
از برای خدایان خود نذر کرده و باز بدست پادریان میدهند
کرده زیورهای برای ایشان میزنند بدانید ای بنی اسرائیل
چنین خدایانند و اگر از طلا و نقره و از سنگ و اگر از چوب
این میشند بدین علت پادریان برای ایشان لباسها از رشته

بتها برسید در جائیکه زبان آنها را دروگر تراشیده و ناوک را از
لباس پوشانیده اند مکرر و پاک میکنند از برای آنکه زنگ نگیرند و موریانه
ایشان کار نکنند و گرد و غبار که از زمین بر خواسته و در بالای آنها منعقد
نشسته بر خیزد و بدانید که آن خدایان عصا به دست ایشان پادشاهی جلوس
مملکت است در دست دارند مثل مردان با وصف آنکه قدرت ندارند
و اگر کسی با ایشان خفت رساند با او فرمایند که او را بکشند و نیزه
و تیرزن در دست دارند اما اگر کسی با ایشان نزاع کند و دفع
ایشان کرده نمیتوانند با او جهاد کنند و از هر دزد و ترجمانهای ایشان از
برای دزدیدن زیورهای ایشان داخل شود خود را و مال خود را
محافظت نمیتوانند کرد و بدین علامتها پیش از شوق شدن از خدا
اطاعت شما را خبر داده ام در دیگر ایشان را پند بدانید
نیستند و از ایشان نترسید در زمانی که خدایان از قبیل کوزه
از شکسته شدن دور می اندازند و هیچ کار از او نمایند
آنچه فرموده ام اینست که در یک خانه انهار الف
حس و حرکت با چشم پر از گرد و غبار از حرکت پاهای

اینخانه مشبوک نشسته پادریان درهای اینخانه را بقفلهای عظیم محکم
بند و از قبیل کسیکه بسبب گناه عظیم پادشاه او را حبس کرده باشند از جهه
کسی دیت خود را نگذارد آنها را در اینخانه محکم میسازند و
در اینخانه را میبندند و خدایان خود را آن پادریان قایم و محکم نگاه میدارند
که مبادا از دزدهای ایشان را ببرند و در برابر آنها چراغها و شمعهای بسیار
میکنند با وجود آنکه هیچ یک از آن تنهایی از آن شمعها را نمی بینند
شاهنهای چوبی که در خانه نصب کرده میباشد زیرا که اعتقاد دارند دلهای
ایشان مارها را از زمین میلیسیدن و بر میدارند هر چند جانوران ایشان را
و لباسهای ایشان که پوشیده اند میخورند خبر نمیشوند و روهای ایشان
سیاه میباشد از دودی که در اینخانه میشود و بویهای خوش
عبرت پادریان در برابر آنها میسوزانند و در بالای سر و بدنهای
خفاش را بابل و سایر پرندها و گربها ابر زند و می نشینند
آنها را منع نمود از اینجا بدانید ای بنی اسرائیل که خدایان نیستند
سرشته زر را از آن طلا که همه دارند نور و صفا ندارد و اگر کسی

پاک نکنند طلا نخواهد تافت و بدانید که در وقت ریخته گدازگر
ایشان را ساخته است از ان جهت حس در ایشان نیست و در ایشان زرده ها
خریده شده اند هر چند بقیمت زیاد خریده شده اند روح در انها نیست
یاور و دشمن را درمیان میگردند تا قدر ان ایشان ظاهر گردد تا
انها را پرستش و تعظیم نمایند و شکسته شده نتوانند زیرا که انها چنین چیزی
هستند که اگر در وقت بردن انها زمین بیفتند بخودی خود نتوانند
برخواست و هر چند کسی دیگر ایشان را راست کند نتوانند ایستاد و چون
منحنی میگذارند نذرها که در برابر انها میگذارند از قبیل نذر مردها است
خرکه اشتیه میشود و ان نذرها را پادریان بفروشند و از قیمت انها کار
زشت بعمل میاورند و چنان نیست که ان نذرها در وجه زنان عاجزها
مردان فقیر و بیمار صرف نمایند و مصارف اوقات ندارند و بلب زنان
و نفقه بران نذرها برسد بدبخته تما و اهل اجانند و خدا پرستند
علامات اشتباط کنند که خدایان نشنته مبادا از ایشان بترسند تو
فکر کنید که انها را بجهت چه خدایان میگویند بدانید این کفار
خود را نذر میکنند که در خانه خدایان خود که از طلا و نقره و چوب

خود ساخته اند نمیکنند و در همان خانه پادریان زنهای
پاره و پوشیده و سر و ریش تراشیده و ساکن و کارشان اینست درراز
خدایان خود مانند سگان صداهای باریک میکنند و شیون میکنند
کسیکه از برای مرد خود شیون میکند مخفی نماند و این قول حق تعالی
نقل میکنند اشاره است بنقل کارهای عجیب چند نصاری در شهرهای
خود میکنند انشاء الله تعالی بعد از اتمام ترجمه اشعار نقل خواهیم کرد
خدای تعالی میفرماید بدانید که زینها پادریان زیورها و لباسهای
خود را بیرون اورده و زنان خود را با بهای آرایند از
معدوم میگردد که پادریان حال و زن نمیکنند و عزب میگردند
و رود خود را احداث کرده اند زیرا که از زنان حضرت عیسی
پیش در این پادریان که خدا پرستند اما چون رسم بابا
داشتن فرزند بزرگ نمودن تضییع میکنند فرموده پیغمبر
زن نکنند و اجازه پادشاهان و او هر که زن برای اقرار نکند
و در نزد ایشان اید اگر خواهند با او مقارنت کنند تا باعث
ان زن و شوهر گردد پس خدای تعالی بسوز قدیم میفرماید که پادریان

و لباسهای خدایان خود را بیرون میکنند و بزنان و فرزندان
خود میپوشانند زیرا که انها چنان خدایانند چنانچه عبادتها
که برای ایشان میکنند ملاقی بکسی نمی توانند کرد هم چنین از حقی
بایشان رسانند انتقام نمیتوانند کشید و هم چنین نمیتوانند پادشاه
بتخت نشانند یا معزول سازند و نه دولت میتوانند داد و نه میتوانند
گرفت و کسیکه برای ایشان نذری کرده باشد و نذر خود را وفا نکرده
خلاف ان نماید از ایشان هم باز خواست نمیتوان کرد و کوران بینا
کرده و نه بیمار را از کوری نگاه میتوانند داشت و نه بیوه زن رحم کرده
پرورش یتیمان نمی توانند نمود زیرا که خدایان این کافر جماعت
طلا و نقره و سنگ و چوب ساخته شده اند از قبیل سنگ اند که در کوهها
باشند بسبب بیفایده بودن انها هر کس انها را پرستیده باشد خجل
شرمنده و پشیمان خواهد گردید و این عجایب است چون
در ایشان لنگ است او را در برابر بت از تنها بار میدارند
مبایسته که زبان گویایی ان لنگ بده گویا بندارند
و حرکت داده نیست کار را ایشان خود با وجود نطق قدرت

حرکت نمی توانند داد و یا انکه حرکت و نطق ندارد که بعمل میتوانند
اورد و بعد از این خدا تعالی میفرماید از اینها شما خبر میدهم بدانید
هرگاه بتهای چینی چون جماد اند قوت حیوانی هم ندارند چون میتوانند
به پندارد که اینها خدا اند و چون خدا اگر شده میتواند شد زیرا که تنها
در رود گر و زرگر ساخته شده اند هیچ نیستند و از برای ایشان نیست میشود
سوای انچه پادریان در ایشان قرار میدهند بخاطر خود بیارید مرگ کار
که این چنین بتها میسازند طولانی هم نباشند پس انچه میسازند چون میتوانند
خدا باشند و حال انکه سازندگان ایشان مرده و برای ایندگان جز
زشت یادگار بعد از خود نگذاشته اند با از این زشت تر چیزی میباشد در خدا
میگویند چون اگر جنگ و لایت ایشان بیاید پادریان بتها و بتدارها
کنند که اما چگونه خدایان را محافظت نمایند و در کجا ایشان از انها
قایم سازند پس هرگاه این بتها خود را از شر ان نگاه نمی توانند داشت
و از هیچ خطری محافظت خود نتوانند نمود و چون کسی گمان تتواند برد
که خداوند حضرتها کسی چشم در دمی بینند که از چوب مطلا و نقره
ساخته شده اند اما وقتی خواهد امد که همه کس دان کفار دیا و شاهان

ایشان که اعمال اینها را خدا میدانند خواهد دانست که خدا نیستند مگر
مصنوع انسانند و در اینها هیچ از خداوندی نباشد زیرا پادشاهان
مملکتی نمی توانند نشانید و باران را برای ایشان نمی توانند فرستاد
و دیوان نخواهند کرد و هیچ یکی را از ذلت خلاص نخواهند نمود زیرا
توانائی ندارند از قبیل زاغی که در میان زمین آسمان آویخته باشند
که بسیار میشود که بتها و بتخانه‌های کفار آتش میگیرند چون پادریان
شاهده میکنند از برای محافظت جان خود میگریزند و اینگونه خدایان نقره
و طلا و سنگ و چوب را که در میان آتش اند و همچو چوبهای همه سوخته میگردند
چون میتوانند پنداشت و قبول کرد که خداوندند زیرا که نه دزدان
و نه راهزن خود را خلاص توانند کرد و بسیار میشود که در بتخانه‌های
داخل میشود و رختها و زیورها که در بر دارند بیرون کرده ایشان را
میگذارند و بدون آنکه توانند ضرری با و رسانند بدبخته پادشاهی
دکو زده اپاره در خانه کسی شده بهتر اند از خدایان دروغ چنانکه
پادشاه در نظام ولایتی وجودش فایده دارد کوزه لعابی
فیضی میرساند و هم چنین دریچهٔ در خانه لطف میکنند و آفتاب و ماه

و از این خدایان بهتر میباشند بجهت آنکه در ها باعث محافظت چیزهای
که در خانه است میشوند و آفتاب و ماه و برق و ستاره نور و از نده همیشه
فیض میرسانند چراکه برای همین آفریده شده اند و برق در هنگام
میزنند و بسبب بارشش فیض بهمه کس میرسانند اما بخلاف این خدایان
دهنا بالعرض و نه بانجا یه شل یکی از اینها هستند لهذا هر کس نباید بداند
خدا نیستند چراکه چنین چیزها اند که دیوان نمیتوانند کرد و نفع و ضرری
نمی توانند رسانید پس نباید از ایشان ترسید زیرا که هیچ اثری
خود نمیتوانند رسانید و نه مثل آفتاب نور دارد و نه مثل ماه روشنی
دادن زنده‌ها از ایشان بهتر اند زیرا که قوت آن دارند در وقت گریز
بیرون طاقی بگریزند و بهر وضع که باشد دفع ضرری از خود می توانند
اینها بخود هم نفعی نمیتوانند رسانید پس هیچ وجه و هیچ صورت ایشان
خدا نباید دانست و از ایشان نباید ترسیدن جانوران نشسته
بر چوب خوفی ندارد بلکه خوف از طرف بیشعوری میباشد
اند آنچنانکه خدایان چوبی ایشان را ورق نقره و طلا

کرده اند درخت خوار داری در میان باغی است که طیور در بالای
می نشینند و مستی که در تاریکی گذاشته باشند چنان است خدایان
از طلا و نقره و چوب ساخته اند از رنگ قرمز از خونهای ریخته
و آنچنانکه خدایان خود را با زینت میدهند چه باید دانست که خدا
همچنانکه انعامی که خون او زینت او شده باشد خورده شده از
موریانه خورده خواهند شد و وقتی خواهد آمد که اینها در دنیا
رسوائی خواهند بود و بهترین کسی آن مومن است که بتها نداشته باشد
چنان کسی از خفت و رسوائی دور خواهد بود و تامل کند حالا صاحب
احوال و اوضاع نصاری و از این ترجمه عبارت کتب ایشان معلوم
هرگاه در همین کتب مفصل از کتب ایشان در باب بت و بت پرستی
نتهدید و تاکید حجت را بایشان تمام شده باشد پس در همه کتابهای
اتمام حجت در چه مرتبه خواهد بود و با وصف همه آن تنبیهات نخوانده
دارند که در جانب خدا آمده است کفر ایشان تا بدرجه ایست که
آنکه خلق و را بعبارت ایشان را منع کرده و مذمت نموده
نموده اند چنانچه در نقل عبارتها ایشان در کلیسیا برای بتهای خود

میکنند و سجده ظاهر میکردد و اگر کسی کلیسیاهای ایشان را ببیند بتها
که به بتها میکنند دیده باشند را و هویدا خواهد گشت که کفر ایشان
است که اگر خدای تعالی بجای این ایشان را منع فرموده است
بتها باین نحو که حالا اهتمام دارند که میفرمایند که بت پرستان
خود را اندر بتها نموده و بتخانه خدایان خود میفرستند وعده نمود
عوض از نصاری که در شهرهای خود کاری چند میکنند تحریر عایم
شود که رسم پاپا و پاپایان این قاعده را در میان نصاری قرار داده
اند از برای آنکه همه آنچه را خدا مذمت کرده بود و بعمل باید آوردن
که دستورات در میان فرنگ و صلحای نصاری هر دختری از
خود را که مقبول تر است نذر میکند که او را امتی باسم حضرت عیسی
بخشد بعد از نذر همین را اندر بلوغیت رسیده باشد
و چون در پهلوی هر کلیسیائی که در دیار نصاری میباشد مکانی
وسیع بطور مدرسه متصل بان کلیسیا است که منقطع تمام
بتخانه میباید راه باشد از برای نشیمن دختران نذری قرار داده
و قرار داده اند میکنند به بتخانه و در هر یک از این مدارس متصل به کلیسیا

هشت صد نفر دختران میباشند که همین باسم دختراند زیرا که کارگذارد
مقتدای ایشان پادریان که همیشه در انجا تردد مینمایند از برای نماز بعضی
که دارند از برای ان دختران کردن در وقتی ان پادری از برای ایشان
نماز میکنند اندختران میاید از پا سرا و اقسام سازها بدست گرفته زنند و
خوانندگی میکنند تا ان پادری ملعون از نماز و زبان ادکاهی کلام خود که
چهار ساعت میکشد خلاص شود بعد از فراغ از نماز قوطی دراز
نازک مثل کاغذ پرنجتا ای و در هر یک از ان نانها صورتی که ادعای عیسی میکنند
نقش شده است ان قوطی را بدست میگیرد و بجای انده دختران همه سر را
زانوی خود ایستاده اند ان قوطی را در بالای سفره که برای همین کار
ساخته شده است میگذارد و دور ان سفره چندین شمع از موم کافوری دو شاخه
و ان نانها طلا گذاشته و اقسام گلها پاشیده اند چون و شب است که هر یک
از ان دران روز خلوت کرده و گناه هفته خود را با پادریان چه ازو ان
گناه شنیده ان معترف اند بگویند پس چند نفر از ان پادری میایند نانها
که گفته اند تو تاوه با ترتیب با ادب تمام در برابر ان دختر گناه ایرا
اعتقاد دارند خدا است اول سجده میکنند بعد از ان نزد یک یک پادری

را تو میشنند و پادری یکی از ان نانها بدست میگیرد و میگوید این نان
و جون حضرت عیسی خدا ان ان واقعی جانکه در اسمان میباشد بعد از ان
بدختران تعلیم میکنند که اشاره بان نان کرده بگویند ما خدان از زیم
که تو داخل خانه دل ما شوی اما از برای همین کافیت پیکس تو ره جهای
ما شفاعت کرده میشود بعد از ان نقرها دهان خود را باز میکنند پادری
مجلق هر یکی از ایشان یکی از ان نان میاندازند و واجب است دندان
نرسانند زیرا که پادریان خاطرشان کرده اند خدارا دندان زدن
جاویدن با ادبیت و اگر دندان باو برسانند خون از ان خواهد چکید
بدیختند همیکه پادری ان نان را بحلق ایشان که نشت پادری دیگر پیاله
از طلا و نقره در دست دارد که ان پیاله را از برای همین کار ساخته اند
جرعه شراب به هر یک از ان دختران میخورانند تا انکه ان نان را از گلو
برند همچنین اندختر بیمار با چونفر تا پادری امده از سال میکند زیدوی
وضعی که ذکر شد ان نانها را بایشان میخوانند در وقتیکه یکی از انها
بیمار شوند بابا سید خلوت در اختلاط پادری خود را بیمار میسازند میاید
یکی از پادریان در حضور اش او نشسته خلوت کرده گناهان خود را بگوید

و گاه باشد که در اثنای گفتن گناهی که از پادریان ارون هوش
هر دو بعمل امدن کرده است نزد اهل گناه ان بیا پادری عرض کنند که ابرا
که پادری گناهان او را بخشید به تجانه بیاید و گنجینه که از نقره یا از طلا
مطلا کرده را در باز میکنند و قوطی پر از نان مذکور شده در میان
یکی از نانها را در میان نعلبکی طلا میگذارد و قوطی را باز در همان گنجینه میگذارد
ان نان را از روی دست گرفته و با دحاق اندختر بیمار میبرد بوضع
ذکر شده با و میخورانند که اندختر براستی بیمار بوده است از ان بیمار خلاص
رفت با ونسهای متعدد که دران مدرسه مدرسهای دیگر بیست انند
برای انکه پادریان مطلع شوند زیرا که بنحوی مذکور شده هر سلسله در از
خود را به پر مخصوص میسازند و باعتبار رنگ لباس و ادب رخت پوشیدن
بر پا و داده است هر سلسله از ایشان از سلسله دیگر ممتاز است چنین نشنند
پادریان مدرسه دختران در زنده که متوجه شنیدن ایشان میشوند
نماز کردن دو فتح موزون انها بدیشان فتق در اول چون پادریان
صدای ناقوس را از مدرسه دختران سلسله خود میشنوند هر کدام باز
اندرسه داخل گردیده با اندختران مخلوط میشوند و متوجه رفتن از

و نماز طولانی ان دختر متوفی میگردند و بسیار میشود که ان دختر
مرده را دفن میکنند چند نفر از عاشقان و معشوقان چه از پادریان
چه از دختران بوسیله المرد و بهم رسیده و از شربت وصال یکدیگر چشیده
دار غصه و اقع که مرده بودند زنده میشوند بمرتبه که نطفه هم در بطن اندختر
حیات پیدا میکند اما بعد از ان دختران از حیات ان نطفه اطلاع بهم
بهم رسانند و دواهای چند بخورد اندختر داده و ان نطفه را چون
پادریان از صوره پانقیب کرده و مرده میسازند حکایات عاشقی و معشوقی
ایشان نه قاعده است که مخفی باشد و پادریان از اظهار ان مضایقه دا
داشته بلکه این همه دستوریست از جمله دستورهای مخصوص قرار داده اند از انرا
هر یک از پادریان در میان نذری معشوقه میباید داشته باشند برسبیل
در تمایل فیما بین ایشان در کار است پیشکشها از حلویات و بار خراید
خوردنیها و ملبوسات برسم تواضع اندختر بچه پادری عاشق خود میفرستند
کار و پادری همین است و منتظر روزهای جشن باشد که ملاقوس میان
دختران کند اما وضع داخل شدن دخترهای بتخانه که دختر انسان بخواهد
نذر میکنند باین نحو است هر کس که دختر خود را به بتی نذر کرده باشد و بخواهد

مهر میباید که اقلاً پنجاه تومان باشد رسم نگذشته‌اند از این جهت این مرد بسیاری
دختران مداخل عظیم دارد و سوای این اگر صاحب ثروت باشد ملکی نیز
وقف میکند که از مداخل آن هر ماه بقدر یک تومان باید خرج داده شود
برای خرج یومیه باقی مخارج و ضروریات که از سرکار مدرسه میدهند چنانچه
باب پادریان مذکور نمودیم بلکه آن یک تومان را برای همین میدهند تا زینت
معشوق خود را چنانچه شربت و حلوا میچشانند از عشرت و انحلال خود
نگاه تواند داشت لهذا پادریان نذرها میکنند تا اینکه از خرج دادن
معشوقه خود برمیدارند بعد از آن که پدر تدارک دختر خود را دید دختر را
او را بدست پیره زنها که متکفل احوال چنین دختران میشوند میسپارد
اهل مدرسه از مدارس از دختران هر سه سال عجوزه را از برای
بابوری تعیین میکنند از برای اینکه در آن سه سال حکومت برا بکنند بعد از
اینکه پدر خود و دختر خود را با آن پیره زن سپرد و دستور نیست کسی دیگر او را
نبیند یا با او حرف زند حتی خویشان نزدیک او و نهایت ... میدهند
میدهند که در سالی یکبار با پدر و مادر سخن گوید بعد از آن مطلقاً کسی دیگر
ایشان را نمی بیند و حرف نمیزنند و تمام رجحات ایام ...

اند دختران منحصر است به پادریان اما آن پیره زن وقتی پدر دختر خود را
با او سپرد او یکی از آن دختران او را زینت کنند میگویند این دختر
بسیار و تا اینکه او را بت پرستی باد و بد زنا یکبار چند ...
بفرمایید و آن را سال با جنت و زیارتش میگویند بعد از آنکه سال ...
تمام کلیسیا و مدرسه را آرایش میکنند و از اقسام گلها و جاهای مخصوص ...
دور و وقف معینی همه پادریان و دختران اللیله در آنجا جمع میشوند ...
اند دختر و آن بتی که باسم حضرت عیسی تراشیده اند میکنند ...
پادریان که در بالای منبر یا از بفت گرفته نشسته است میآورند ...
همینکه به پیش پادری آمد در برابر او بسجده میافتد پادری از ...
گذشت بر تو زند که آیا در این مدت یکسال زنا که بحضرت عیسی ...
خوشت میاید میخواهی که تا باشی در این زندگی بمانی و بعقدیت ...
بعد از آنکه بعقدیت در آمدی دیگر از اینجا بیرون نتوانی رفت ...
دست پدر و مادر و پادریان میگوید بلی همینکه بلی گفت آن دختران ...
بدست شروع میکنند به نواختن و خوانندگی کردن و پادریان ...
بیرون میآورند و لباس نو در او میپوشانند بعد از آنکه رخت نو ...

پادری را و بعد از آن هریک از آن دختران را در بغل میگیرد و ...
مرتبه هم فشار میدهند بعد از آن از بتخانه بمدرسه میبرند پدر او دختر ...
است که همه آن دختران مهرها میکنند پادریها هدیه میدهند و پدر ...
مهمانها برای دختران میکنند و بمدرسه ایشان حاضر میکنند و بخوشحالی مشغول
میگردند بعد از خوردن و نوشیدن دختر را گرفته باطاق خود میبرند
و مکانی که فرش پاکیزه افتاده است رخت خواب افتاده و در میان
رخت خواب تمثال صورت پسری تراشیده با طلا و انواع جواهر ...
کرده که گذاشته اند عروس را میبرند و در پهلوی آن بت میخوابانند ...
آن بت را در بغل گرفته بخوابد غرض که آن دختر از غصه خود ...
پادری با مردی دیگر نیست تا صبح خواب میکند و چون صبح شد دختر ...
که به ترس مانده است غصه و به تنهایی پادریان از شوهر دادن او ...
او را دون و شب دل او را از هم خوابیدن افسرده کرده اند ...
غصه چنین کرده اند و مبلغی مال و دختر صاحب جمال در تصرف خود ...
نموده اند که در وقت ضرورت لذت از آن جمال ...
پادریست دیگر به همه چیزها که نقل کردیم از افعال و احوال ...

نصاری و پادریان حق است بانه اگر گویند درست است پس افعال را
درین فصل ترجمه کردیم که خدا منع و مذمت نموده است همان ...
حالا در کلیساهای ... درباره پرستش تنهای خود و تعمل ... و زنده ...
نشسته و بند اشته اند در کفر و گمراهی ثروت قدم میزنند پس ...
چرا بت پرستیهای دیگر مثل هنود و لعنت میکنند هم چنانچه هنود ...
بدانند و اگر تالثی بهم رسیده از قبیل مسلمانان هر دو طایفه را لعن کنند ...
کدام لعن را بجز دیگری ... هریک میگویند دیگر را لعن کرده ...
کاری ندارد و همان مثل است که دو سگ داخل خانه شده اند صاحب خانه
و دید که سگها داخل خانه او شده اند از راه اینکه مبادا چیزی ...
ز و که چخ چخ آن سگها یکدیگر نگاه کردند هریک میگفت که چخ ...
کاری است اند یکدیگر با آن سگ همین را گفت و نزاع ...
چیزی فرمود هر دو را چخ اسم دارد حالا هر گاه مسلمانان میگوید
بت پرست نصاری میگوید هنوز بت پرست اند هنوز میگویند نصاری ...
پرستی میکنند لعن آنها را میکردند اما در واقع مسلمانان هر دو را
و هر گاه این دو طایفه هر دو هم کار باشند دیگر نصاری میگوید ...

در کتاب در باب بت و بت پرستی خبر داده و منع فرموده است هنوز تعلق
دارد و غلط است زیرا که چشم کور خود نبینند آنچه ایشان در کلیساهای
در عبادت بت بجا میآورند نزدیک است که بت پرستی باشند و آنکه تعظیم
و تعلیم کرده ایشان همان است خدا در کتب ایشان منع فرموده است از
برای اتمام حجت مکرر بر ایشان اعاده نموده است اما هنوز اگرچه در آن
که نصاری بت پرستی بیدا اند و میگویند مذمت پرستی با ما کار ندارد
باز بیهوده میگویند نهایت هر چند کورند چون نبینند نصاری بت پرستی
ز زبیدان ایشان بدر برده اند میگویند اینها بت پرستی ما را از قدیم
و بد نام کرده اند بت پرستی که ما میکنیم در برابر بت پرستی اینها حرمت
مستحق لعنت نه ما لعنت خدا ان شاء الله تعالی هیچ یک از اینها در روی
در واقع تعجب از این است که چرا شیطان برای هر دو طایفه
و به ظاهر جهتش این است که میخواهد هر دو طایفه بهم دیگر مشغول باشند
مذمتی که خدای تعالی در کتاب انبیا بت پرستنده فرموده است
بوده در لعنت شریک باشند اگرچه معلوم است کسی دل کور
و هر دو یکی اند و هر چه خدا فرموده است از مذمت تعلق دارد

شیطان چنین منظور افتاده است اما نصاری هنوز میگویند
ما بت را پرستش نمیکنیم بلکه صورت ها شبیه خدا و پیران خود و تعظیم
مینمائیم اما قطع نظر از این که آنچه ایشان در باب پرستش میگویند
همان است که هنوز میگویند این عذر همان عذر بدتر از گناه است
زیرا که آنچه میگویند که تنها شبیه خدا اند قبل از این رد نمودیم
چیزی نمودن کفر است اما آنکه میگویند این صور تنها شباهت
اصل شباهت درست است اما پرستیدن و تعظیم نمودن نامعقول است
و قول خدا خواهد بود که در کتب ایشان فرموده است اما
راه آنست که پیشان در بت پرستی و در ارتکاب کفرهای عظیم
از جا دادت و از لعنت پیشان بلند میشد پس چون در فهمی
با ما تر از جمله چیزی است از عالم غیب که باز برای اتمام حجت
چنین شده که پیران خود را بچهار شبیه نموده اند اما کفر بودن
پیران ایشان از آنچه قبل از این از قول خدا تعالی در کتب
کردیم ظاهر میگردد زیرا که در آنجا بتاکید تمام حق تعالی ایشان را منع
کرده است برای خود شبیه هیچ نه شبیه آنکه در آسمان و در زمان

و در روی زمین است و نه شبیه آنچه در زیر زمین در آبهاست از آنها هیچ شبیه
سازند و پرستش نکنند زیرا که منم به تنهائی خداوند قادر تعالی میگویند تو
که آیا پیران ایشان در آسمانند یا در زمین اند یا در میان زمین یا زیر
زمین یا در آبها اند پس هر جا که باشند خدای تعالی مطلق منع فرموده
همه میکنند پس هر گاه نصاری تنها را هم سازند و هم پرستند و هم تعظیم
دیگر چه عذر میتوانند آورد و در بت خود را از منع مذمت خدا بیرون
نصاری یک سخن در اینجا میتوان گفت پس یعنی میگویند برای ما و آن
جهنم تشریف دارند و خدا ایشان را در آنجا داده است ایشان نیز نهداً
صورتهای ایشان را میسازیم و تعظیم و پرستش مینمائیم در اینجا میگویم آنکه
ایشان در جهنم اند یا در آن جنت اما خرم است در جهنم یا در آسمان یا
زمین یا زیر زمین یا در آبها خواهد بود و به هر تقدیر منع خدا از صورت
است و میدانم که اعتقاد دارند که جهنم در زیر زمین است پس باز خود
تاکید خدا در باب شبیه صورت ساختن نصاری قطع از آنکه آنها
تعظیم و پرستش میکنند بمحض ساختن آنها فرمان خدای تعالی را رد کرده اند

داخل بت پرستی شمرده میشوند خصوصاً حالا که به ساختن و تعظیم کردن
اکتفا نموده اند پرستش چند تنها را میکنند که هیچ بت پرست در دنیا
به ایشان نمیرسد چنانچه از افعال ایشان که در باب بت پرستی نقل نمودیم
معلوم گشت پس ثابت است که نصاری در بت پرستی نظیر ندارند و در تنها
بیشماری و در هر یک از کلیساهای خود از مذمت پرستی ایشان ظاهر
هویداست و احتیاج به ثبوت ندارد و حاجت ایشان در این در حیوانات از جهات
عبادت آنها را اقرار دارند شاهد بر اینکه آنچه پیلوس در کتاب خود
میگوید بت در دنیا نمیباشد کذب واقع بوده است زیرا در زمان
آن ناپاک و قبل از آن و تا حال بت در دنیا بوده است و بت پرستی
میکردند پس چون معلوم گشت پیلوس در آنچه گفته است دروغ گفته است
بسبب که دروغ گفته است که باشد او را سرکرده دین خود کردن کفر است
پس رد ی نصاری و پیلوس میکنند و اعتبار گفتار آن ملعون مینمایند
و چشم از کتب خدا و گفتار انبیا پوشیده و داشته اند عین گمراهی است چون
... هم مذهب اینکار حاجت برای خود اختراع نموده اند تعلیم
پیلوس بر پا ایستاده است بعد از دروغ گو دکان فروختن آمدن ملعون

تمام مذهب این کفار سرنگون گردید خصوص بت پرستیها میکنند بسبب اینکه
قدم این طایفه در بت پرستی تدبیر بت و شیطان از برای ایشان کرده در
ره در اب ریخته است این که ایشان میگویند چنانچه در کتب از جانب خدا منع
وارد شده است هیئت صور یا شبیه امری نه وارد شده است از صورت
ساختن زیرا که خدای تعالی بحضرت موسی فرموده است صورتها را بسازند حضرت
سلیمان در کتب هست صورتها ساخت پس اگر صورت سازی ها در جایی منع
شده است اما در جای دیگر امر شده است بنابراین ملامتی در این باب
نیست و در صورت ساختن و نگاه داشتن بت پرستی نخواهد بود
امر خدا است که به پیغمبر خدا فرموده بود چون میدانم این خیال باطل
جانهای دیگر سیری کرده اند و بدانش خود فکنده اند از برای انکه
طعن لعنتی را در باب بت پرستی ایشان میکنند باین برار خود دفع نماید
خرد رو استیم و عبادات کتب ایشان را در سند بت پرستی خود نموده
نمایم و بعد از رد آن جواب معلوم کرده این طایفه از کرامات [illegible]
راده و بدون انکه این اسرار دانش ایشان افتاد علاج نخواهد داشت
پیغمبر از انکه دست از بت پرستی بردارند یا چون دیگر بدارند [illegible]

بپرستان تعین کرده اند و منتظر باشند که تا پنج دل ایشان فرو رود
است که میگویند بعد از انکه بنی اسرائیل از زمین مصر بیرون امدند خدا تعالی
بحضرت موسی فرموده است که قبة الزمان بسازد و بزرگ جانبی که از جانب
خدا مقرر شده بود بعد از ان در فصل سی و یکم کتاب دویم خدا تعالی بحضرت
موسی پیغمبر میگوید که من تعین کرده ام که شخص [illegible] ابن [illegible] ابن اوری که
از قبیله یهودا است و من او را مملو ساخته ام بروح خدا و علم و دانش و راه همه
کارها از برای انکه تواند تصرف کند در هر چیزی که از طلا و نقره و مس و سنگ و
و جواهر و چوبها خواهد بسازد و برای او رفیقی قرار داده ام او نام [illegible] ابن [illegible]
نک از قبیله دان و در دل هم انانکه در این باب تعلیم دارند علم گذاشته از برای
انکه بسازند تخته میثاق را و تابوت شهادت را و تخته که در بالای ان
تابوت بجای سرپوش است باعث بهانه که نصارا برای بت پرستی
خود می اورند و میگویند که خدا تعالی خود این هنرها را تعلیم فرموده
که از چوب و سنگ و غیره چیزها بسازند پس هر چه از اینها ساخته شود
بفرمان خدا است و این کفر را که بخدا بسته اند قوی میکردانند از
انچه در فصل پانزدهم همان کتاب مذکور است که خدا تعالی بحضرت موسی فرمود

که چون تابوت شهادت بسازی تخته از طلا در بالای او قرار بده سرپوش ان باشد
از دو طرف ان تخته دو ملک از طلا ساخته قرار بدهی که بالای ان
هر دو طرف ان تخته را که سرپوش است بپوشانند و روهای هر دو طرف [illegible]
باشد و از انچه در فصل بیست و یکم کتاب توریه که یکی از پنج کتب توریه است
مذکور است که بعد از انکه بنی اسرائیل از زمین مصر بیرون امدند به سبب
نافرمانیها خدا که کرده بودند مدت بسیاری در بیابان تیه سرگردان
ماندند بحضرت موسی اعتراض کردند که ما را چرا از زمین مصر بیرون
اوردی برای انکه این عذاب بسیار [illegible]
و سلوی که برای ایشان هر روز خدا تعالی از اسمان میفرستاد که هر خوردنی
که خواهش دل ایشان بود بلذت ان در دهن ایشان میشد [illegible]
نداریم و از این غذای سبک نازک چون مکرر خورده ایم ملول شده ایم پس بجهت
خدا تعالی با خشم در امده مارهای بسیاری در میان ایشان فرستاد که
ایشان را نیش میزدند چون بسیاری از بنی اسرائیل بزخم ان مارها کشته شدند
بحضرت موسی رجوع کرده بعرض رسانیدند که یا موسی سبب نافرمانی تو و خدا تعالی
گناهکار شده ایم حال که اعتراف بگناه خود داریم بدرگاه الهی دعا کن تا این

تا این مارها را از میان ما برطرف کند چون حضرت موسی دعا کرد خدای تعالی
بان حضرت فرمود که صورت اژدهائی از مس بساز و او را بجای بلندی قرار
ده هر کس را ماری گزیده باشد چون بان اژدها نگاه کند صحت خواهد
یافت و مار گزیدگان از گزیدن خلاص میشدند نصاری با انچه در فصل ششم کتاب سیم
پادشاهان نقل شده است که حضرت سلیمان در وقت ساختن بیت المقدس
صورتها که در شکلهای درختان خرما و گلهای در کار مسجد نقش فرمود
و در فصل هفتم همان کتاب مذکور است که حضرت سلیمان فرمود در
دریاچه بسازند و در کنار لبهای ان دریاچه دوازده صورت گاو نقش کرده بودند
سه از ان گاوها بطرف مشرق و سه بطرف مغرب و سه بطرف جنوب و
سه بسمت شمال پس نصاری از اینها میگویند که صورت ساختن و در کلیسا نهادن
[illegible] مخالفت امر الهی نیست بلکه موافق دارد با امر خدا و طاعت
الهی اما چون این طایفه بنابر کوری طبیعی که دارند قدر حجتها که در کتب ایشان
گذشته شده است نشناخته اند و دیده عقل خود را جلا نداده اند
بر تو لغزیده و خطا کرده اند بجهت انکه اول انکه در مقدمه این کتاب
نموده ایم که مترجم ملعون و کتب ایشان ترجمه کرده است خود اقرار میکند

و من داخل کرده ام و ساخته ام و پیدا نموده ام هر چه خواسته ام
پس بنا بر این میگویم و این سندها از آن جمله است و چون رسم بت پرستی شایع بود در کتب آسمانی را ترجمه کنند و هر دو بت پرست بوده اند از برای
صورت دادن بت پرستی خود این ها را داخل کتب سماوی کرده اند این
سخن ثابت میشود از آنچه در هر کتاب ذرکتی و ترجمه کرده است و در آن جمع شده
بعضی از آنها را پیش از این مذکور نمودیم خدای تعالی مطلق فرموده است صورت
سازید و همه پیغمبران که بدنیا آمده اند چون از صورت ساختن منع میکردند
اند فرموده است بود بن و عبارت ترجمه چرا نهم در بابهای اول است پس
از این بیانها میکنیم که آنچه او از خدا انبیا و باب صورت ساختن در کتب
ایشان فرموده است حق است و این عبارات که بر خلاف منع آن است که
وقتها واقع شده اند میباید که چرا نهم یا که داخل کرده باشند و اگر انکار کنند
و گویند که داخل نکرده است بلکه فرموده خدا است ثابت میشود که در کتب ایشان
از قول خدا انبیاء دو قول منافی همدیگر شده باشند و این صورت هم کتب ایشان
باطل و بی اعتبار میگردد زیرا که کتابی که در او دو قول منافی یکدیگر مذکور
شده باشد قول خدا و انبیا نمیتواند بود و این کتاب را اعتماد کردن

کردن محض بی عقلی است اگر فرض تقدیر که این عبارات در کتب ایشان
فرموده خدا باشد و حال آنکه محال است که گفته خدا باشد اینگونه پرستی که نصاری
بتهای خود را میکنند از آن عبارتها جواز آن مستفاد نمیشود زیرا که
بحضرت موسی و سلیمان خدا نفرموده است که ملک و اژدها و غیره بسازند
و در جای بلند بگذارند و در برابر آنها قندیلها روشن کرده و کندر و سایر بوی
خوش بسوزانند و نماز در برابر آنها بجا آورده و از آنها را سجده
کنند و استغاثه از ایشان نمایند و بگویند ای خدای ما مطالب ما را برآور
چنانچه نصاری در برابر بتهای خود که در کلیساها گذاشته اند بعمل می آورند
و همین فرموده است که آن تخته تابوت الشهاده را بصورت دو ملک و در و دیوار
بیت المقدس را بصورت درخت و گاو و غیره زینت کنند از این
که از برای زینت مسجد یا خانه بصورت جانی باشد از کجا میرسد که از برای
عبادت و تعظیم جایز باشد که کسی صورت بسازد مثلاً اگر کسی حلقه مرصعی برای خانه
خدا یا و بزدا بیعی ندارد که کسی سجده و عبادتی که مخصوص خدای تعالی است
بآن حلقه بکند و آنچه در باب آن اژدها که میگویند خدای تعالی
فرموده بود بحضرت موسی بسازد دعا میکند بر فرضی که این را خدا فرموده

باشد خود نقل میکنند که از برای آنکه هر کس باو نگاه کند از زخم مار آتشی
شفا یابد فرموده که این اژدها را موسی بسازد نفرموده بود که باو سجده بکنند
چنانچه نصاری بتهای خود را میکنند و نفرموده بود که در برابر او مراسم سجده کنند
چنانچه نصاری میگویند که ما سجده که در برابر بتهای خود میکنیم سجده خدا است
و نمی فهمند این عذر بدتر از گناه است و از کتب ایشان ثابت میشود که این صورتها
شریک خدا قرار داده اند زیرا که در فصل هیجدهم کتاب پادشاهان نقل شده است
که پادشاهی از ایشان که حزقیا نام داشت چه در راه خدا مناسب بود بفعل آورد یعنی بتخانها
که بتها در آن گذاشته میبود خراب کرد و بتها را شکسته ریزه ریزه نمود
و شکست آن اژدها که حضرت موسی ساخته بود چه آنکه بنی اسرائیل در
نزد او کندر میسوختند پس از اینجا معلوم میشود که آن اژدها از برای رفع آزار ها
ساخته شده بود و خدا نفرموده بود که او را سجده کنند چنانچه نصاری درباره
بتهای خود میگویند و همین فرموده بود که هر کس باو نگاه کند از زخم مار آتشین
شفا یابد همین معلوم میگردد که آن اژدها را علامت قرار داده بود از برای
اهل توریة که از آن مار که بخدا و موسی کفر بوده اند استغفار نموده بودند تا آنکه
فرق شود و شناخته شوند توبه کنندگان از عاصیان که توبه نکرده بوده

بودند از معصیت خود چنانچه بامت آخر الزمان فرموده است که رو بکعبه
عبادت کنید و بنی اسرائیل را مقرر کرده بود که رو به بیت المقدس آنحضرت
خدا را آنجا بیاورند از برای آنکه در دنیا فرق شود میان خدا پرست و گروهی که
از درگاه خدا دور رانده زیرا که خدا پرست همه طرفی که خدا فرموده است رو
میکنند و عبادت مینمایند و عاصیان دور از درگاه آلهی بطرفی که بتهای ایشان
یا چیزی دیگر که بجای معبود قرار داده اند رو کرده سجده مینمایند معلوم میشود
که این پرستش عاصیان که از درگاه پرستش خدا باشند بلکه عبادت آنحضرت است
که او را معبود قرار داده اند رو باو سجده مینمایند و آنچه که در باب علامت
بودن آن اژدها بیان نمودیم ثابت میشود از آن که در کتاب ایشان مذکور است
که خدا تعالی انبیاء را باینکه بحضرت موسی فرموده که بصورت اژدها را بسازد فرموده است
که او را در جای علم بگذار پس آن اژدها چنانچه گفتیم علامت بوده است و اگر نصاری
گویند که ما بت ها را نیز علامت دانیم و سجده که بطرف بت میکنیم همین مثل آن
سجده است که بنی اسرائیل رو به بیت المقدس و اهل
اسلام رو به کعبه میکنند   است که میگویند جواب
است زیرا که ظاهر است بصورت خانه که کسی ساخته شده
و نامی براو گذاشته شده و بآن نام او را نمی پرستید و از آن مراد

همطلب دارد چنانکه ان بت گذشته است رو بدانجا سجده کرده عبادت می نمایند
اما اهل اسلام همچنانکه بنی اسرائیل در ان زمان بیکطرف رو میکردند و بیک
اسم خدا را میخواندند ایشان نیز همه رو بکعبه خدا را بان اسمیکه خود
خبر داده است نام میبرند نه باسم انکه رو بان میکنند یا خدا را بنام کعبه
خوانده و رو به کعبه سجده میکنند پس انکه سجده شان در برابر بتها مثل این سجده
نیست ظاهر و هویداست اقتباس مع الفارق است و این بیهوده اند بت پرستی
نخواهد شد پس معلوم میشود که سجده مسلمانان رو بطرف کعبه سجده بت نیست بلکه
سجده حق سبحانه و تعالی است و قطع نظر از اینها همه بنی اسرائیل که رو به بیت المقدس میکردند
از جانب خدا مامور بان شده بودند چنانکه در توریه ثابت است مسلمانان را نیز امر شده است
از جانب حق تعالی که رو بکعبه طاعت الهی را بجا بیاورند چنانکه از قران مجید ظاهر میگردد
بدینجهة هر عبادتی که مسلمانان رو بکعبه بجای می اورند و هر طاعتی که بنی اسرائیل
رو به بیت المقدس میکردند همه عبادت و طاعت الهی محسوب است زیرا که بفرمان او عمل
کرده اند اما در باب بتها که در کتب نصاری امری واقع نشده که رو به انها سجده کنند بلکه از کتب انها
که دارند چنانکه مذکور شد واضح شده است پس هر طاعتی که بان وضع و هر قسم

قسم باشد رو بان بتها که بجا میاورند طاعت الهی نیست بلکه نافرمانی ان
سبحانه و تعالی و محض کفر خواهد بود اما چون در اینجا حرف کعبه مذکور شد
نصاری را بر مسلمانان اعتراض چند در باب خانه کعبه و حجر الاسود و مهرهای نماز
که شیعیان بران سجده میکنند هست که در هنگام لعن کردن ایشان
بسبب بت پرستی ان اعتراضها را وارد میسازند و باینوسیله بت پرستی خود را
در نظرها نیکو و بهره میسازند مناسب دانستیم که سخنهای ایشان که بران خانه
و حجر الاسود که در او نصب است و مهر نماز که شیعیان در ان سجده میکنند وارد نموده اند
نقل کرده جواب میگوئیم تا انکه بهانه و عذری از برای این کافر جماعت
نمانده و به ایشان بفهمانیم که خانه خدا چه و حجر الاسود که در انجا نصب است
چه معنی دارد و مهری که شیعیان در وقت نماز بر او سجده میکنند چه سبب دارد و این
کافر جماعت بعد از انکه در برابر بت پرستی زبان ایشان از بیهوده گوئی
کوتاه گردیده این عذر را که … میکنند و میگویند که بت پرستی ما به انکه
مسلمانان در باب کعبه و حجر الاسود و مهرهای نماز بجا میاورند تفاوتی ندارند
زیرا که مسلمانان رو به کعبه و حجر الاسود و سجده میکنند و حاجیان حجر را
تعظیم بجا می نمایند و بوسه میزنند در عبادات خود و سجده بمهری که … می کنند

پس بت پرستی نصاری زیاده از ان نیست که مسلمانان رو بکعبه نماز می اورند و تعظیم
که بحجر الاسود میکنند و سجده که بر مهر میکنند بت پرستی نیست افعال ما که در برابر
بتها که در کلیساها داریم و ایشان را سجده میکنیم بجا می اوریم نیز بت
پرستی نخواهد بود پس تو به فرمایان چرا خود و بر دیگران میگیرند هرگاه
سجده بر غیر خدا نزد مسلمانان بت پرستی باشد نصاری چه تقصیر دارند که
بسبب سجده که در برابر بتها میکنند ایشان را بت پرست میدانند و از گردد در
خود غافل نشسته اند اگر مسلمانان ان سجده را که رو به کعبه و حجر و مهرها
میکنند سجده خدا میدانند ما که نصارائیم نیز سجده خود را که در برابر بتها که در
کلیساهای خود میکنیم سجده خدا میدانیم پس چرا ما بت پرستیم و مسلمانان
بت پرست نباشند جواب این عذرها ان است که میان سجده مسلمانان و سجده
نصاری تفاوت بسیار است اول انکه در باب کعبه و حجر میگویند جواب بشنوند بدرازا
و در باب مهر گویم و بشنوید چنانکه در باب کعبه مذکور شد که رو بان کردن
الهیست پس سجده با … که بحجر دران خصوصیت سجده نیست که امر حق … بجا اورده میشود و طاعت
الهی خواهد بود اما سجده نصاری که در برابر بتها روی میکنند سجده بت است که … چنانکه از کتاب

از کتاب ایشان بثبوت رسیده که حق تعالی فرموده است که هیچ صورتی را نباید
پرستید پس معلوم است که سجده مسلمانان رو بکعبه و حجر سجده طاعت و فرمان
برداری و سجده نصارا در برابر بتها سجده معصیت و نافرمانی است و حاصل سجده
که نافرمانی الهی باشد بت پرستی خواهد بود اگر گویند مسلمانان کعبه را بنابر انکه میگویند
خانه خداست رو به او سجده میکنند و نمیدانند که خانه از برای خدا قرار دادن
کم از بت پرستی نصارا نباشد زیرا که در جائی که همه کس میدانند که خدا مکان
ندارد و در همه جا حاضر است چون میتوان گفت که خدا بجائی مسکن دارد بلکه
هم مکدارند و خانه بسازند و ان را خانه خدا اسم گذارند و رو بطرف او عبادت
عبادت کنند پس بنابر انکه خدا در همه جا حاضر است هر کس بهر طرف که رو کند و عبادت
نماید عبادت خدا کرده خواهد بود و دیگر خانه معین از برای خدا قرار دادن
و رو بطرف او سجده کردن معنی ندارد … انکه خدا فرموده باشد که تنها از
برای او بسازند هیچ معنی ندارد بلکه در نظر عقلا که از خدا بخبرند عیب می نماید زیرا که
خانه و منزل خدا … می اید که ان خانه مکان او باشد پس الله … که هر
کس قرار داده اند که … مکان ندارد و دیگر … از برای او تنها … ازاده

لطف و احسان او را با بندگان خود و فرق شدن میان او رسم شکر گذار و نعمتی
کفران نعمت کن ضرور است که خانه باسم ان سبحانه یا در رسانی باشند ما انکه مکان
برسبیل رعایت قرب و منزلت ان شود و نزد صاحب خانه حرمت پیدا کنند چنانکه
متعارف است که هر صاحب خانه میدارد که اگر دوستان مخصوص او بدرگاه فقیر
داورا در فقر بجسته اخلاص خود را بر همه کسان که در ان نزدیکی منزل کنند با خلاص زبان
در ملاقات و التماس عرض کنند از برای آنکه بنده ها هم از صاحب خانه باخلاص بنمایان
هر کس امد و رفت دوستانی را بخانه ان و التماس ملاحظه میکنند میداند که این نزاع
بدان واقف شد نسبت به ایشان مهربانی جلوه بسبب آنکه اخلاص به استحقاق و ادراک
و باعث ان میگردد که ان ملتمس صاحب خانه بود اخلاص اند و دوستان را
که همه وقت به رغبت او میروند ملاحظه کرد زیاده برچشم انچه از او بر اید در بها
انسان از مهربانیها دریغ نخواهند کرد هم چنین بندگان خدا و بندگان ایمان که دولت
و التماس است صاحب همه کس بعض مخصوص است زیرا که بهر کس احتیاج ندارد و هر کس محتاج
به او است و نعمتها همه مخصوص نعمت وجود که اعظم نعمتهاست از جانب ان فیاض
بهر کس میرسد هر چند مکان اند اشته باشد ضرورت که خانه در جهت باشد تا انکه

تا انکه از امد و رفت بندگان به ان خانه فرق شود میان شاکر و عاصیان کافر
که خدا را بدان خانه احتیاج نباشد همین به نفع بندگان و در انجا بندگان خدا را
از راه لطف و مرحمت خانه در زمین میباشد و باعث نزدیکی بندگان را
به رحمت ان سبحانه و تعالی و نصاری که بنده از برای فرق کردن میان
دوستان و دشمنان خانه از برای غیر خدا اگاه باشد و در کار ان اما خدا
وند عالیان به علم کامل خود اطلاع بر ما فی الضمیر هم بندگان دارد و دوستان
از دشمنان میداند و شناختن شکر گذار از کافر نعمت احتیاج باید در
مدار و پس بنا بر این بودن خانه از برای خدا اینجا یه خواهد بود این
جا چنین باید داد که هر چند خدا تعالی به علم همه چیز دارد و هر چیز را میداند
میداند اما مخلوقات ان سبحانه نمیدانند زیرا که اگر خداوند عالیان بعلم کار
خود با بندگان معامله میفرمود تکلیف نمی فرمود پس میباید که بنا بر عدالت وجود
از روز ازل چنین مقدر کرده است که با بندگان حجت تمام نکند که ثواب
بدهد و عذاب نکند بنا بر این قاعده هر چند ان سبحانه تعالی خانه ندارد
وجود ان خانه دوستان شاکر و دشمنان کافر را اشناسد اما بنا بر اتمام حجت
بر بندگان خود با اختیار انکه مطیع را بهشت و عاصی را بدوزخ مقدر فرموده

که بوده از برای فرق شدن میان عاصی و مطیع خانه داشتن خدا را
از جمله ضروریات است و الا اگر خانه نمیداشت گویا حجت بر مخلوقات خود تمام
نکرده بود و فرق میان عاصی و مطیع در نظر بندگان ظاهر نمیشد بنا بر این
تقریر لازم میاید که مسلمانان زیارت که بفرمان خدا انخانه را میکنند و طواف
که بدور انخانه مینمایند خدا را در انجا ساکن ندانند یا انخانه را مکان از برای خدا
قرار داده باشند و در هر جا باشند رو بانخانه سجده میکنند همین مدار و سجده
دیوارها کرده باشند چنانچه نصاری با وجود منع الهی در کتب ایشان تمثالهای
خود را سجده میکنند زیرا که مسلمان در وقت سجده کردن یا در کعبه طواف
کردن اسم انخانه و دیوار را نمیبرند چنانچه در وقتی در تمثالهای خود را سجده میکنند
اسامی ایشان را بر زبان جاری میگردانند اگر گویند ما در وقت سجده کردن
اسامی را بر زبان خود در انظهار الصورت ایشان نمی شود مریم یا نام تمثال انقدر
بزند زیاده است از گناه زیرا که سجده میکنند و در هنگام سجود نام پیرند که ما
همیشه بت پرست بوده‌اند بعد از انکه نجس رشد صورتهای ایشان را از چوب
و غیره تراشیده اند و در برابر انها سجده بنام ان بت پرستان که یاد کرده
اینمعنی را انکار کردن بگویید چنانچه مسلمانان رو بخانه کعبه میگویند سجده است

خداست میکنیم نه در برابر صورت خدای خود سجده بجا میکنیم جواب میگوییم
که چنانچه قبل ازین ثابت نمودیم و خدا فرموده است هیچ صورت از برای ان
کردیم و خدا را شبیه بچیزی نمودن کفر است اصل صورت ساختن از برای ان
معقول است انکه سجده کردن و پرستیدن ان صورتها چگونه کفر نباشد بقطع
نظر از این هر گاه میگویند این صورتها صورت خداست با وجود انکه خود اقرار
دارند و خدا یکیست و ازین جهت اجسام متعدد ایشان همه صورتهای متعدد
ایشان در همه کلیساها دارند با شکال مختلفه بعضی زن و بعضی از بعضی
صورت پیر و بعضی جوان چه صورت دارد اگر میگویند که همه صورت خدا اند
پس این همه اقرار دارند که خدا واحد است و مجرد است از صورت جسمانی ندارد
چه معنی شبیه خواهد بود و اگر گویند یک صورت خدا و دیگران صورت
جاهای ایشان اند میگوییم هر گاه بنا بر معنی خدا در کتب ایشان کرده
صورت خدا را ساختن و سجده نمودن کفر باشد صورت پیران و خلق کدام
گریه اند که ایشان را سجده کنند اگر گویند در ان منع خدا فرموده باختیار سجده
بوده است یعنی فرموده است صورت بنا پرستیدن مسازید و در کجا جنب
چه ضرور در رد باید داده در ایام کدام یک از کتب ثابت است انقدر

سجده با پیش صورتها منع نشده باشد اگر در کتبی که دارند فرمایشی
و از جانب خدا درباب سجده نمودن مسلمانان رو بخانه کعبه وارد شده
بایشان رسیده است دیگری و درباب سجده نمودن بتها یا پیش صورتها در ان
کتب مذکور است ایشان را این ریختند و با دیگر تنها ایشان تمام بخوانند
و بدانند که مثل ایشان نبینم که حرف ما صبرا کردن کسی کرده دیگر
بخواهیم رسانم کنند و بخوانند فصل بیست هفتم کتاب دوم از انامی که از
پنج کتب توریه است انجا را که حضرت موسی از جانب پروردگار
میفرماید و در روزی که از بیابان به خلاص شده اردن نهر را عبور
نمایند ان سنگها را که من بشما نشان خواهم داد بالای هم بگذارید
گچ بمالید و بچسبانید و از ان سنگها خانه از برای خدا خود بنا کنند
ان سنگها را بکلنگ یا التی دیگر تراشیده باشد و در انجا قربانیها
بجهة خدای خود بجا اورید از انجا معلوم میگردد که صورت ساختن
رضای خدا است چه جای پرستیدن و سجده نمودن پس نصاری را
صورت ساختن به هیچ صورتی نمیتوانند ساخت بنابر قول موسی
لازم نیاید از این فرموده خانه برای خود بنا کنند خدا را مکان

جسمانیت لازم اید یا ان عبادت باید بنی اسرائیل بفرمان خدا اوشان
موسی در انجا بیکر و ندبت پرستی باشد پس هم چنین عبادت در باید
مسلمانان بخانه کعبه و روبکعبه میکنند لازم ندارد و در ان خانه را مکان
از برای خدا مکان قرار داده باشند و خدا را جسمانیت بدانند و اگر هنوز
و بدان یا وه گو با ایشان بسنگ رو و طعن شکسته باشند

باشند و بگویند عبادت ها در برابر بتهای خود بهمان معنی دارد و مسلمانان
در برابر کعبه میکنند و حضرت موسی وقتی که بنی اسرائیل فرموده است

جواب میگوئیم

در سنگهای خانه برای خدا بنا کنید تا در انخانه عبادت خود ادا کنند
الهی مقبول تواند کرد و اینکه منع میفرماید که از سنگ تراشیده بکلنگ یا التی
دیگر اهن و فولاد بسازید یعنی هم چنان تراشیده بالای هم بگذارید
و گچ بچسبانید و اگر نصاری وجه این منع را حضرت موسی فرموده است
بدانند و در کتبی برای ایشان تفسیر کرده اند نوشته باشند یا ندیده باشند
خاطر نشان بکنیم هست چون خداوند عالمیان میدانست که
گمراه خواهند گشت و سنگها را بکلنگ و چیزهای دیگر تراشیده و صورت
مختلفه از انها خواهند ساخت در برابر خود باز داشته سجده و عبادت

انها را بجا خواهند اورد و خدا را بهانه این بت پرستی خواهند کرد لهذا
حجت بر ایشان تمام کرده بحضرت موسی میفرماید و بامت خود بایست
کتاب شریعت تورا خواهند داشت بگو که خانهای من بنا بنهند بجهة
انکه در انخانهای پرستش مرا بجا اورده و بمن تقرب بجویند از برای بنا کردن خانه
من از خانهای کفار برای بت پرستی بنا نزنند نباید از سنگهای تراشیده
شده و بکلنگ یا الت دیگر از اهن و فولاد و غیره تراشیده باشند
انکه بصورت مرد یا زن ساخته باشند نه انکه پر از صورتهای سنگ تراشیده
و طلا و سایر جمادات کرده دیگر بنهند انخانه خدا است عبادت در ان
در برابر تنها بجا اورید عبادت نداشت و بت پرستی نیست خدا را
نصاری بگویند انچه از توریه نقل نموده اند همین است که بنام خدا
خانه داشته باشد و عبادت کنند کاشی در انجا نه از کفاری خدا را
اعتبار بهم رسانند تا انکه مسلمانان بعضی ساده در ندانی در هر طرف
عالم هستند رو بکعبه میکنند از این عبادت ظاهر میگردد پس معتقد
میشود مسلمانان بکعبه سجده میکنند نه بخدا بای تا این طایفه
کردار باطنی ازرا میگویند گویا نخوانده اند یا اگر خوانده نفهمیده اند

اند اگر فهمیده اند از راه عناد و گمراهی از ما مخفی میدارند فصل ششم
کتاب پادشاهان از اینجا نقل شده است که حضرت سلیمان بعد از اتمام
بنای بیت المقدس در برابر بنی اسرائیل فرموده است که مبارکست
خدای من و خداوند بنی اسرائیل که با پدر من تکلم نموده و فرموده
من با بنی اسرائیل را از زمین مصر خلاص کرده ام انتخاب شهرها نمود
شهر او در ان شهر خانه برای من بنا کرده شود و اسم من در ان جای
انخانه باشد اما الحمد لله چون انتخاب نمود خداوند داود پدر من
او را پیغمبر و پادشاه بنی اسرائیل گردانید و بعد از پیغمبر فرمود
داود و بگو اما تو برای من خانه بنا خواهی کرد در انجا کن تو بوم
خواهم در وقت ساختن کتب از بعد و نصاری نسبت ان را
هفتم کتاب پادشاهان دوم و تمام این عبادت در انجا مذکور است
و در او ساختن شوم مذکور است معلوم است حرفها از برای
دراجای نموده است در کتاب تمام عبادت باین نحو مسطور است
الهی و خدا ابتدا پیغمبر فرموده و بگوید بنده من داود بعد از

تمام شود از دنیا رحلت نمای فرزند تو را من نبوت و پادشاهی را
باو بخشیده ام از برای آنکه مستحکم گردد دولت پادشاهی او بر بخشنده
بودم بنا خواهد کرد خانه از برای من حضرت سلیمان بعد از انقراض
رو به بنی اسرائیل کرده فرمود که خدای تعالی امروز وعده خود را
بعمل آورد و برای من در جای داود پدرم را از جانب پروردگار
گرفته و در بالای تخت او نشستم و خانه بسلطان رب العالمین ساخته
و در آنخانه جای ساخته ام و تابوت را که میثاق خدا در آن
گرفته بود در میان اوست در آنجا گذاشته ام پس در برابر حرم
در برابر محراب دست بلند نمود در اثنای مناجات طولانی در
ربانیا نمود این چند کلمه را ادا فرمود که ای خداوند بنی اسرائیل
آنکه از مثل تو نباشد التماس دارم بنی اسرائیل هرگاه از این شهر بجنگ
رجوعی دیگر داشته باشند بیرون روند در هر جا که باشند باید رو
عبادت کنند در ساحت عظمت تو در خواب میکنم در هر طرف [illegible]
زمین چون رو بآنخانه دست بلند کرده دعاهای ایشان را [illegible]
و در فصل سیم کتاب حضرت دانیال پیغمبر نقل شده که چون پادشاه [illegible]

و ارباب حضرت دانیال را در سلک امرای خود منتظم گردانید و نبوت
آنحضرت در نزد او زیاده از دیگران گردید مرتبه آنحضرت را ارادت
و به گرده حمد گردانید چون امرا خبر یافتند از زیادتی مرتبت او [illegible]
و دانیال را بهمتی از نظر پادشاه بیندازند روزی در خلوت [illegible]
اشاره رسانیدند که امرا و عمال همگی مشورت نموده صلاح در این
دیده ایم که امر فرمائی و رقم باطراف صادر شود که همه خلایق
[illegible] در مدت سی روز بغیر از تو هیچکس خواه خدا و خواه از خود
آن نوع چیزی طلب ننماید و مقرر بداری که هر که در این مدت سی روز چیزی
از غیر پادشاه طلبید در حکم پادشاه تخلف نماید او را در زندان شیران
بیندازیم منظور امرا از این تمهید این بوده چون شنیده بودند حضرت دانیال
دست از نماز و دعا بدرگاه خدا برنخواهد داشت باین وسیله خیانت او را
ظاهر گردانند او را بکشتن بدهند چون پادشاه غرض امرا را نشنیده بود
و دولت ایشان قبول کرده رقم باطراف [illegible] گشته خواهد
حضرت دانیال بنابر توسل بحضرت [illegible] در جلال از حکم پادشاه
نموده در خانه خود بعبادت مقرره دست بر روزی سه مرتبه رو به بیت المقدس

کرده نماز و رکوع و سجود اشتغال مینمود حتی آنکه درهای خانه را در آن
عبادت میکرد باز گذاشته بحالت امامری درکمین بودند [illegible]
غافل در وقتی که آنحضرت رو به بیت المقدس بدرگاه الهی تضرع
مینمود بخانه او داخل گردیدند پادشاه را از طاعت نمودن دانیال
مطلع گردانیدند اگر از تقصیر دانیال درگذری او در سیاست [illegible]
جرأت دیگران بر مخالفت تو گردیده و فرمان پادشاه را
نخواهند ماند من بعد رعایا اطاعت نخواهند کرد پادشاه بنا بر
حضرت دانیال را فرموده که در زندان شیران انداختند [illegible]
آنحضرت را از شر شیران محافظت فرموده [illegible] پادشاه
از ملاحظه این معنی اعتقاد و اعتماد بر دانیال زیاده گردید [illegible]
قصد هلاکت آنحضرت کرده بودند بخوراک شیران داد [illegible]
نخواهد [illegible] گردند
هر چند [illegible]
هرکس [illegible]
گردد که رو بکعبه کردن مسلمانان عبادت محض
مطلب

نمودن ایشان خدا را نیست بلکه پرستیدن است زیرا که چنانچه گذشت
نه تنها بنی اسرائیل بلکه پیغمبران و نصاری قایل بر ثبوت این [illegible] میشدند
رو به بیت المقدس که خانه خداست میکردند و عبادت مینمودند [illegible]
گفت که بنی اسرائیل چه جای پیغمبران بت پرستی میکردند پس هرگاه از
کتب ایشان ثابت میگردد که خدای تعالی خانه میدارد در دنیا [illegible]
عبادت کردن فعل پیغمبران است چنین طاعت البته [illegible]
خواهند بت پرستی خود را در همه کتب منع از آن فرموده [illegible]
مسلمانان [illegible] زیرا که مسلمانان [illegible] عبادت
که رو بکعبه نماز میکنند بامر خدای تعالی است [illegible]
در هر جا که هستند رو بآنخانه کرده عبادت پروردگار خود [illegible]
منظور ایشان اطاعت البته آنکه مثل نصاری [illegible]
سجده و تعظیم میکنند و از راه بهانه جویی میخواهند بت پرستی [illegible]
مسلمانان [illegible] بکعبه میکنند [illegible] اما نه چنان است [illegible]
کرده اند بعد از آنکه [illegible] فایده برای ایشان [illegible]
کنند [illegible] دیگر [illegible] آنچه ثابت گردید [illegible]

گفت که در دنیا خدا را میباید خانه داشته باشد و در هر جا مطیعان هستند
رو بآن خانه کردن نماز گذاردن ایشان فعل بیغیرتست اما از کجا معلوم
میگردد که باید در خانه خدا سنگی منصوب است مسلمانان بهنگام برد
ندارند و در هر جا رو بکعبه سجده میکنند سجده بآن سنگ ذکر کرده خواهند
هرگاه سجده را هم در برابر بتهای خود میکنند و میگوییم سجده بجا آورده اند
بت پرست میدانند سجده که خودشان رو بحجر الاسود کرده بجا میاورند
سجده خداست یا بت پرستی خواهد بود اگر سجده مسلمانان بت پرستی است
بازبت پرستی نخواهد بود و پس معلوم نمیشود و میان پرستش بتهای هنود
مسلمانان به آن سنگ هیچ تفاوتی نیست زیرا که اگر ایشان در باره خدا
تعالی میگویند که خدا حکمت داده را به شما باید پرسش کرد و بتهای
آنچه مسلمانان نسبت بحجر الاسود بجا میاورند همان است در باره
خود بجا میاوریم است جواب بعنوان نصاری یا ملاعین مسلمانان هستند
با اعتقاد خودشان جواب است که میگوییم هیچکس ایشان را در بت پرستی
ملزم نخواهد ساخت اما از برای آنکه بر ایشان معلوم گردد هیچ
بنای او را هیچ و فرض و دروغ گذاشته اند چیزی نیست که ایشان

ایشان به برکت و از رحم خود قابل شوند لازم است جوابهای
این جواب نامربوط را ازین بگوییم الف نصاری از خود و بزرگان
اهل اسلام عبادت بناه در وقت زیارت کعبه معظمه انجا سجده بنده
بحجر الاسود میکنند چنانچه عبادت خودشان است در کلیسا عبادت بتهای
خود را از برای بتها میکنند و این خیال فرض دروغ است
حجر الاسود در خانه خدا و مسلمانان با امر الهی بطواف مامور شده اند
نشده و کسی امکان تواند بود زیرا که حجر الاسود در آن بنا
نه در میان خانه بلکه همان حضرت آدم بعد از او حضرت ابراهیم
خدا بنا کرده اند در میان واقع است اطراف آن دعا مسلمانان
میکنند رو بآن خانه است و از جمیع تنها حالت نه رو بآن حجر طواف میکنند
آن خانه است نه به در حجر الاسود و اگر نصاری گویند چون سنگ در آن
منصوب است هر چند اصل آن خانه خدا باشد اما هر کس رو بآن
آن سنگ را دور کن است از طواف میکنند و هم چنین کسی رو بآن خانه
کند ملتفت و رو بآن سنگ عبادت نکرده باشد که هرچند
ازین فعل لازم نمیاید عبادت ایشان بآن سنگ تعلق بگیرد

جواب سوم

تعلق بگیرد با فضل جائی که در خانه معین باشد چنانچه نصاری در کلیسا مجسمه
و بتهای خود را در بالای آن بحث قرار داده اند و عبادت دیگر در کلیسا میکنند تعلق بآنهای
دارد که تنها در آن نصب شده است اما حکایت عبادت مسلمانان که به حجر
نصاری اعتراض میکنند از آن قبیل نیست زیرا که حجر در رکن بیرون خانه است
در رکن بیرون افضل مکان از خانه نخواهد بود نصاری بگویند عبادت مسلمانان
بآن تعلق میگیرد بلکه افضل مکان اندرون خانه و پس خانه
و نصب شدن حجر در رکن بیرون از برای آنست هر کس بخواهند
بجا بیاورند تعلق بحجر در بیرون خانه است ندارد و بلکه بگوییم آن مکان
ندارد و تعلق و اختصاص خواهد گرفت از برای آنکه شبیه آن مکان بود
معبود حقیقی خانه او عبادت او را یاد کرده میشود از همه جز آن است
است از رحمت و لطف او وارث بندگان او میگردد اگر ملتفت
حجت و لجاجت کرده بگویند که سنگ اگرچه در رکن بیرون
منصوب است اما جزوی از خانه خواهد بود و عبادت و طواف
که رو بطرف کل خانه است میشود بطرف آن سنگ
و جز خانه است نیز شده خواهد بود الف از آن لازم

جواب

لازم در این مکان نامربوط است زیرا که شخص بخانه کسی میرود
آمده باشد کسی را و بگوید چون تو در وقت آمدن اول در نزد آنگاه
خانه او از چوب است رسیده و حلقه در آن در بود زده صاحب خانه
نکرده بلکه بدیدن تو همان تخته و حلقه در آمده خواهی بود
و آن شخص مخاطب هر دو بکس را هرزه گویی میپندارد و اگر صاحب
دوست داشته باشد بشوق رساند و اصحاب خانه خاطرنشان کنند که آنرا
بدیدن او نیامده بوده است بلکه البته بدیدن تخته و حلقه در آمده است
خانه از کج فهمی او آزرده میشود و دیگر بدان بحث بنقد را ذهن او اگر بخود
نمی سنجد در این مورد و است من وقتی و از خانه خود حرکت کرده
مرا گرده بود و در میان خانه ساکن نه آنکه تخته در و حلقه آن در دستی
آورده داشته اند و خواهد گفت و غلط نگرده بدیدن من آمده بود
خانه پسند است و دیدن او از روی محبت کرده است هم چنین است گفتار
نصاری در این امر او لازم است و او عادل نگردند زیرا اهل ملت خود علم
دارند و میدانند و مسلمانان خود نیز میفهمند که اراده بیغمبر خود
کعبه میروند که نیت و که قصد در هر جا هستند رو بآن خانه عبادت کنند

بنیاد نهند پس نصاری میخواهند ظاهر شان کنند مسلمانان حجر
چرا بی پرده را عبادت کرده اند نه خدا را دل آنست داشته اند
هم چنانکه در آن شکل صاحبانه زر آتش پرستی هم حسود از زده و اعتقاد
پنداشت هم چنانچه خدایی تو ز زر زرین طایفه هر چند از زرده
سبب از زرده تر کردیده و خدات آتش ان را مضاعف خواهد کرد اند
و اگر نصاری در اینجا بگویند خدا هم میدانند ما در دقتی رو به بت نکرده
عبادة میکنیم که نیت العبادة را بجا میآوریم زیرا که نیت عبادت خدا
نه عبادة بتها پس رو به بت کردن چه ضرر دارد جواب آنست اگر به
ساختن و در کلیسا قرار دادن در او با عبادة کردن از جانب خدا
شده بود این عذر صورتی داشت اما بنا به آنکه قبل از این در آن کتاب اول
کردیم بمقتضای منع الهی بت ساختن و در کلیساهای آنها قرار دادن
و سایر عبادات مذکوره در برابر ایشان بجا آوردن نمی الفت
خدا تعالی است و چنانچه ثابت نمودیم بت پرستی خواهد بود و پس
مسلمانان با قبار آنکه در رکن خانه نصب است رو با و میکنند و هیچ ربطی
مناسبتی با آنچه ایشان در برابر بتهای خود میکنند ندارد زیرا که نصب

کردن این سنگ برای آنست که نشانه باشد از برای طواف کنندگان
بتخانه خدا امر بزیارت او فرموده است تا آنکه آن هفت شوط در
دور خانه بنمایند از آنجا ابتدا کرده و بانجام و با تمام برسانند
باشد از برای مسلمانان و عدد طواف خود را نگاه داشته و در هیچ کدام
کتب اسمایی نیست که در او جرایم کرده است مذهب پرستی است اما نصاری
خود را سعی میکنند مسلمانان بت پرستی نکنند و بتقدیر تسلیم مسلمانان
بت پرستی نکنند اما هرگاه در واقع خودشان میدانند که پرستش
پرستی نداشتن مسلمانان ایشان را چه فایده از برای ایشان خواهد
و اگر مسلمانان خود میدانند و خدا شعران مطلع اند و در دو
کردن و عبادة نمودن بت پرستند و خدا را بجا یا پرستش
زیرا اگر افعال ایشان نسبت بکعبه و نصب نمودن حجرت پرستی
چنانچه نصاری ادعا میکنند لازم میاید حضرت موسی که بنی اسرائیل
بنی اسرائیل در برابر تابوت الشهادة عبادة میکردند با اینکه
صورت ملک رضوان الهی در طرف آن تابوت نصب کرده بود
منع نشده است و مذکور نگردیده است بت پرستی اما نصاری در فصل

از فصل بیست پنجم کتاب سفر منقول است ثابت کردید بت پرستی میکرده
باشند چون استشهاد بت پرستی بحضرت موسی و انبیای بنی اسرائیل
دادن نکوهست هم چنین نصاری نسبت نصب نمودن حجر الاسود در
خانه خدا و رو بآن عبادة بجا آوردن نسبت بت پرستی مسلمانان
میدهند نکوهست و اگر آنچه درباره حضرت موسی و انبیای بنی اسرائیل
در برابر تابوت الشهادة آوردن ایشان با وجود آن دو صورت ملک
در دو طرف تابوت نصب شده بود دیگر نشده تا دلیل میکنند مسلمانان
کعبه و حجر الاسود را در رکن خانه خدا از مسلمانان می پرستند قطع نظر
جهتهای سابق ذکر شد از ایشان بت پرستی فرمودن خدا بحضرت موسی
ان دو صورت ملک را در دو طرف تابوت نصب شده بود میگوید
میکنند مسلمانان در باب کعبه و حجر الاسود بیمار ایشان خواهند گفت
اگر جهت نصب کردن حجر الاسود را در رکن خانه خدا را مسلمانان پرستند
قطع نظر از جهتهای سابق ذکر شد از ایشان می پرستیم فرمودن خدا بحضرت
موسی بر آن دو صورت ملک را در دو طرف تابوت الشهادة نصب نماید
چه جهت داشت بر جواب ایشان بدهند مسلمانان نیز بکار او خواهند داد

داد و اگر نه هر کاری که از جانب خدا امر بآن شده باشد لازم ندارد
که جهت آن را نصاری که در نهایت حماقت اند بدانند و اگر گویند آنچه گفته
از برای نصب کردن بکار میآید این را مسلم داشتیم اما بعضی که مسلمانان
بعد از افعال حج تا به سنگ میکنند در وقت افعال حج او را در بغل میگیرند
با خود را بآن میچسبانند اگر بت پرستی نباشد چه چیز خواهد بود جواب آنست
که مراد مسلمانان از این دست مالیدن در بغل گرفتن تعظیم آن سنگ نیست بلکه
او را شاهد میگیرند از برای آنکه در فردای قیامت گواهی بدهند که کسی که برد
او در قبالت بآن که عهد میثاق که خدای تعالی از آن گرفته بود بجا آورده
وادا نموده و بزیارت خانه کعبه آمده همچنین هر کس که با ایمان درست حقیقی
را که عبارت از حج باشد بجا می آورد و میباید که نزدیک آن سنگ
رفته داد از استشهاد بگیرد و اگر نصاری شعور بگویند که چه معنی دارد که
خود را بجاهای مالیده و از ایشان میان خود و خدا قرار دهد اگر کسی جهاد باشد
از جهادی این توقع را میندارد جواب می باید داد که شاهد
گرفتن حجر الاسود همان معنی دارد که از یوشع بن نون در فصل بیست
و چهارم کتاب آن حضرت مذکور گردیده است و آن این است که حضرت

که حضرت یوشع در وقتیکه بسبب غلبه پیری دانست که انتقال او
با دوست نزدیک است همه بنی اسرائیل را جمع نمود میثاق ایشان گرفت
وهم میثاق در کتاب توریه که دین خدا دران مضبوط است ثبت گردانید
بعد از ان سنگ بسیار بزرگی برداشت واو را در بالای درختی که درمیان
خدا واقع شده بود نصب فرمود وهم امت خود را یعنی بنی اسرائیل را فرمود که این
سنگ بر شما گواه خواهد بود برای اینکه همه سخنان مرا که در باب فرمان خدا شما
گفتم شنیده و شاهد است تا اینکه فردای قیامت شوند دروغ گو بخدای خود
مینند و بعد ازین حضرت یوشع امت خود را هرکس بجائی فرستاد و مرد
حش بریاض رحمت الهی پرواز نمود پس نصاری بنابر بیولی که میکنند
جواب بدانید که چون میشود که یوشع بن نون که یعنی خدا وصی موسی
و بر همه بنی اسرائیل مقتدا میشوا بود از جانب خدا سنگی را یادبود در اثبات
گواه بگیرد تا انکه در روز قیامت گواهی بدهد وهم بر سخنان او که با ایشان
فرموده بود از برای انکه کسی از بنی اسرائیل بر خدای خود دروغ نموده نشوند
بندند و ایا این سنگ بزرگ را که یوشع نه در رکن بردن یا در میان
خانه خدا در بالای درختی که در انجا بود نصب فرمود و او را شاهد گرفت

گرفت جماد بود یا نه اگر جماد بود چه معنی دارد که بنی اسرائیل در نزد خدا
شهاده قرار داد و هم سخنان که یوشع فرموده بود شنید چون در
حفظ نگاه میتوانست داشت تا انکه فردای قیامت هرکس که دروغ
بخدا ببندد شهاده داده او را شرمسار گرداند و بگوید که این بنده دروغ میگوید
اگر با وصف جماد بودن این همه کارها از وی مدحه میشود که حجر الاسود با انکه
جماد است عهد و میثاق که مسلمانان در برابر او داده میکنند و با بیاید نه مانند
تواند شنید برای انکه تا فردای قیامت در نزد پروردگار خود
در حق ایشان شهاده بدهد زیرا که برای همین کار با امر خداوند پروردگار
در رکن بردن خانه خدا نصب شده است و اگر گویند انسنگ که یوشع در
بالای درخت درمیان خانه خدا نصب فرموده جماد نبود بلکه خدا این کار
از وجون میاید او را گواه گرفت اهل اسلام درباره حجر الاسود همین را
خواهند گفت و هرحجتی که ایشان را بر این گفتار مسلمانان را بکنند همان بحث را
بر اهل اسلام را با ایشان دارد خواهند ساخت پس بهتر ان است که
مهر سکوت بر دهنهای هرزه گوی خود بزنند تا دست طعن و اعتراض بر خدا
کردن بر دارند و اقرار کنند که انچه اهل اسلام میکنند در واقع بنابر کتب ایشان

هم خدا پرستی است و هرچه خود شان در کلیساها بجا می اورند شهاده و
ایشان هم پرستی کفر است جواب میگوئیم که نصاری بنابر اعتقاد
کفار عربرا با دین حق چه باشد میگویند که با نچه از کتب با نقل کرده ایم
ثابت میشود که حجر الاسود از برای اهل اسلام میتواند در نزد خدای تعالی
شهاده بدهد اما از انجا ثابت میشود از همه تعظیم و تکریم که ما میشنویم که مسلمانان
نسبت او بجا می ارند چون اسلوب این سخن و ندانی در رد ان بیهوده
گوی ایشان نمانده است مناسبت که از ابر سنگ نقل بعض منظم
جرس کشته کردانیم تا انکه از راه وی و دانی من لعبدیت بدین حق شوند
رسانید و از انست که دران فصل کتاب مذکور نقل شده است که چون
حضرت یعقوب از برادر خود عیص بگریخت بجائی رسیده با رزحمت
و تعب راه از برادر خود کشیده گرفته گردیده بود چون شب در امد سنگی
از جمله احجار که در انجا بود در زیر بالین خود بجای بالش گذاشته و خوابش
در ربود در عالم واقعه چنان دید که نردبانی از زمین گذاشته بودند که بطرف
ان سر با سمان بجه بود ملائکه را دید که از اسمان بان نردبان نزول
میکردند و صعود میکردند و صاحب را دید که بر بالای انطرف نردبان

بسان منقل بود نوشته است نصاری الفاظ را چنین تفسیر کرده اند
و ما ها بنابر انکه خدا را هیچکس نتواند دید بنور حضرت خاتم الانبیا محمد مصطفی
تقریر نموده ایم انخطاب حضرت یعقوب فرموده منم خدای پدر تو
و پدر تو اسحق این بنا بر انست که در توریه چون لفظ خدا بر پیغمبران
بسته است زیرا انچه در انحضرت فرموده است منم خدای پیغمبر پیغمبرا
چه پیغمبران پدران ابراهیم و اسحق خواهد بود و این که گفتیم اطلاق خدا
میکردند اند در فصل هفتم کتاب ثابت میشود زیرا لفظ
یعنی خدا است در پیغمبر استعمال شده است در انجا خدای تعالی در حق پیغمبران
بنی اسرائیل را بحضرت موسی مخاطب نموده فرمود من ترا دو فرعون
یعنی پیغمبر فرعون نموده ام بعد از ان انخطاب حضرت یعقوب منم
که بتو خدا هم دادن زمین دران خوابیده همین خواهی شد یعنی اولاد
زمین راه دران خوابیده همین خواهی شد یعنی اولاد همین قوم
شد از تمامی بسمت شرق بمغرب و جنوب و شمال همین گشته
بود به هر طرف و دوری ترا نگردانم با این زمین را خوابیده است
تا انکه هرچه بتو گفته ام با تمام برسانم از خدا در حق است خواهم کرد چه

حالا تو گفته ام بحرمت من تو و اولاد تو لطف کند و دست یار توام اثبات
در خواهش اینها از درگاه رب العلمین تا آنکه انسبحانه هم اینها را نبوت داد و
بخشد و مخفی نماناد که در آنجای که حضرت یعقوب در او خوابیده بود
و بیت المقدس در دنیا کرده شده و در آنخواب حضرت یعقوب تشبیه
و معراج نمودن پیغمبر آخر الزمان را از بیت المقدس باسمان نموده این
احتمال هم میرود که این عباره بوضعی دیگر بوده است اما مترجم نادانی در
ترجمه کرده است چون مخفی نمودن حق و بعثت و معراج حبیب الهی
منظور او افتاده بود والفا هرا که اینقدر تغییر نموده بنابر تغییر خود عباره
اصل خود را پردن کرده است بعد از آن نقل شده است حضرت یعقوب
چون از خواب بیدار شده با خود گفت در بخاشن در او خوابیده ام
نیستی و جای صاحب خواهد بود یعنی چون صاحب اینجا معراج خواهد فرمود
این جای صاحب است تا حال غافل بودن در انمکان و در داستیع
بوده چون حضرت یعقوب از دیدن انخواب ترسناک گردیده
انمکان عجب جای مهابت است بغیر آنکه خانه خدا است دیگر در آسمان
دیگر نخواهد بود و در اینجا حضرت یعقوب جای عروج حضرت رسول اظهار

و اظهار نموده است زیرا که چون آنکه در آسمان و در معراج خانه بود
نگاشته شده حضرت رسول الله در آنجا داخل آسمان گردیده است اینجا
نگاشته را در آسمان بنده است بعد از آن منقول است که حضرت یعقوب
سنگ را که در زیر سر گذاشته بود در برداشته و تعظیم نموده او را به برپای
و نشین معطر کرده اند و در جای بلند گذاشت برای آنکه بجای القاب
لقب گشت دیگر نگفتند پس بگوییم به اهل بیت ایل گر یعنی خانه
اهمال جواب بدهند نصاری هرگاه یعقوب این پیغمبر عظیم الشان
بیدانند سنگ را برداشت و در جای بلند گذاشت و تعظیم نمود و معطر
فرمود چه تعجب دارد و اگر مسلمانان حجر الاسود را در خانه خدا است
تکریم کنند اگر تعظیم اهل اسلام الیت حجر بت پرستی بیدانند به
درباره حضرت یعقوب بت این سنگ نقل شده است زیرا پرستی
بود و چون پیغمبر خدا را نبوت او بنصاری ثابت است به ثبت بیع
بیدانند نه کفر خواهد بود این منع بهمند باین تعظیم نمودن مسلمانان
حجر الاسود را فرقی را برای بت پرستی خود پیدا کنند مثل این تعظیم

و انبیا دادم با چنین پرستش بغیر از خدای تبارک و تعالی بکسی دیگر داده
اند زیرا که خدای تعالی در همه کتب باشان فرستاده است از پرستش حقیقی
برای غیر انسبحانه کردن منع نموده است چنانچه مکرر از برای اتمام
قبل از این از کتب نصاری باشان نمودیم و اگر هنوز زبان حجت
دارند بگویند که شرافت و حرمت این سنگ از کجا معلوم است تا آنکه
باید او را تعظیم نمود بگویند اینکه حضرت داود در زبور صد و دوم
خدا تعالی در باب او مخاطبه نموده تم کدام سنگ است زیرا حضرت است
که خدا دانند انبیکرا و ایشان نعتی بوده آن بنای خود یعنی فلار بیت
المقدس ساخته اند و نموده اند در سر رکن گذاشته شده است این کار
که صاحب خواهد کرد و عجب خواهد نمود در چشمهای اصحاب
رسولت او را در رکن کعبه نصب کرد و بیت المقدس از قبله بودن
و کعبه این سنگ در او نصب شده است قبله خواهد ساخت پس معلوم
این سنگ شرافتی و عزتی داشته است حضرت بنابر شرافت
در ازمان این کز ملاحظه نموده است نصاری حالا خود انصاف
بکنند با این شرافت در خانه خدا منصوبست هرگاه ردبانی نمودی کرده

سجده کردن نفرموده خدا باشد بر مسلمانان چه بحث دارد و ساید انبیانی
ایشان معلوم نیست سنگ استنجای کدام یک از شیاطین اند و نعداد تعظیم
پرستش و پرستیدن اینها منع فرموده باشد تعظیم و پرستیدن اینان تصاویر
کدام سند صورت جواز بدهند خاک بر سر نصاری و نهای ایشان
ملا و علمای نصاری اند اما چون بیدانم نصاری سعی در کنج کاوی کرده
بشیعیان اثنی عشری حرفی در باب مهر گذاشتن در وقت نماز سجده بر آن
کردن خواهند داشت هر چند پوچ و بمعنی است اما بجهة آنکه برای نیشتار
ایشان هیچ گونه جهتی نماند و چیزی باشد دل خوش کنند برای ایشان
نباشد ضرور است این سخن ایشان را نقل و در رد ی گفته جواب آن
لازم کردانیم و آن حرف اینست بگویند شیعیان در وقت نماز کلوا
از خاک بدست خود ساخته اند در پیش خود میگذارند در وقت نماز کرده
و سجود بان مینمایند پس این حرکات شیعیان او را انکار بگویند چنانچه
و بت اینکنند بلکه بر آن خاک او را تبرک میدانند کرده اند چون
مثل افعال بت و او را بر نهایت پرستی میتوان گفت اما در اینجا
عادة ایشان است زنهود و ما بر تو طفلی کفتن را انکار برده اند

است اول آنکه این طایفه برای بت به بهترین فرقه از فرق اسلام نیستند
فرض بوچی نزد خود کرده و این سخن را میگویند یعنی فرض کرده اند
نماز قصد سجده بر آن مهر یا بر آن زمین و مهر در امکانات میکنند و آن
زیرا که شیعیان در نمازی میکنند هیچ وجه اسم انکار را نمیزنند و یاد
نمیکنند و قصد ایشان در نماز هیچ گونه تعلقی با آن مهر ندارد و پس معلوم است
عبادت ایشان را با مهر یکجا میآورند مخصوص جناب خدا تعالی است
و انکاک و خطا در آن هست چنانچه در باب عبادت در اثبات نموده ام
عبادت یگانه که به تعلق میگردد بلکه متعلق است بصاحب خانه چون نظارگی
دیده اند که شیعیان در وقت نماز آن خاک را در برابر روی خود میگذارند
استنباط کرده اند عبادت ایشان با آن خاک تعلق میگیرد اما غلط استنباط
اند زیرا که این بحث ایشان وارد باشد لازم میآید هر کس در روی زمین
عبادت کند و قدری از زمین پیشتر بر خاک است در برابر او واقع میشود
اگر گویند بنا برین میباید کسی بت از خاک سازد و پرستش نماید بت
نباشد جواب میگوییم هیچ بت نیست زیرا که کسی بت از خاک سازد را
نماید قطع نظر از بت او پرستش بت تعلق میگیرد و علامات قرار جعل

معلوم است که عبادت با آن بت تعلق دارد چنانچه نصارای آن بتها را
از خاک میسازند شکل یکی از مخلوقات میسازند شکل بودن آن بت دلیل
دلیل است بر آنکه آن بت مخصوص عبادت است دیگر آنکه بتی از خاک میسازند
او را در جای بلندی قرار میدهند و در برابر او خاک دیگر یعنی زمین
سجده میگذارند قرینه دیگر آنکه آن بتها که بصورت مردمان یا غیره
ساخته اند هر چند از خاک است شمعها و قندیلها روشن میکنند و بدور
بتها میکنند و بوهای خوش میسوزانند و چون در بلندی واقع اند زرد
میکنند نه آنکه در برابر پاهای خود بلا تشبیه مثل مهرهای ما در زمین
گذاریم رو با آنها کنند بلکه بتها از ذات آن بلندتر اند و در آنها استنجاج
و صاحب خود را میطلبند قرائن بسیار است و بتهای نصاری مخصوص بعبادت
اند که از خاک ساخته باشند از آنجمله آن است که اگر کسی در زمین میاندازد
بد میآید ایشان را اگر خود بیفتد افتادن آنها را انفعال بد داشته جهل
بر حدوث امر ناشایسته میکنند و او را بر میدارند از بس آن علامات مخصوص
آن بتها را خدا میدانند و این افعال جزای در همه کتب ایشان
خدا تعالی از آنها منع فرموده است چنانچه قبل از این از کتب نصاری

سادسم اما شیعیان چون مهرهای خود را در زمین میگذارند در آنها سجده
میکنند معلوم است آنها خدا نمیدانند و نماز سجده برای خدا میکنند هیچ
از آن افعالی که نصاری نسبت به بتهای خود بجا میآورند شیعیان نسبت به
مهرهای خود بفعل نمیآورند زیرا آنها را در جای بلند نمیگذارند و شمع
و قندیل از برای آنها نمیسوزانند بلکه رو با آنها کرده خدای خود را
راست رو پیشه و شریک در بالای آنها سجده میکنند چنانچه پیغمبران داد
صلحا و پیشوایان سلف در همان با مثل آن سجده پرستش او در کتابها
سلف بر خود را بر خاک گذاشته سجده و عبادت بجا میآوردند اما کسانی
خاکی بود در زمین موجود بود زیرا بر زمین سجده میکردند اما شیعیان
با آنچه پیغمبران و غیره میکردند اکتفا نموده اند از کربلای معلی از تربت
وادی را تبرک و متبرک میدانند و شکل خاصی مدور یا طولانی میسازند
بالای آن سجده میکنند پس افلا میتوان گفت آن خاک بلا را نظیر
و مهر میسازند باین نحو پرستش شد جواب آنست این بحث و مثل حوادث
بر شیعیان بغیر از خاک کربلای معلی در خاک دیگر سجده جایز ندارند

اما

اما چنین نیست بلکه در هر خاک پاک نماز و سجده را جایز میدانند هر چند
در خاک کربلای معلی سجده خدا را بجا آوردن را اقدام میدانند
زیرا انبیای سلف و امامهای ایشان این کار میکردند از ایشان
خاک پاک هم مباشرت سجده خدا را بجا میآوردند جواب سیوم چنین
چون انبیای سلف و امامهای ایشان مرخص نمودن عبادات
در غیر مساجد بجا میآوردند بدین سبب هیچ مسجد با غیر از اوقات عبادت
همیشه در بسته بودند احتمال نجاست در زمین آنها کمتر میرفت و خاطر
اوجمع بوده باشند بدین جهت در مساجد خود بر خاک زمین آنها که گذاشته سجده
واجب بجا میآوردند اما امت پیغمبر آخر الزمان بسبب قرب درجه رسالت
شفیع همه زمین طاهر است و کدام زمین پاک نیست مشکل بود شیعیان
طالب دوازده فرزندان واجب الاطاعه آن حضرت در دوتا
کدام زمین طاهر است و کدام زمین در همه زمین حکم کردن بجا
امت پیغمبران آخر الزمان مهر از برای سجده کردن از خاک
از طاهر بودن اوجمع دارند ساخته با خود میدارند از برای آن جا

وقت نماز در باب خدا بایشان فرموده است داخل شود در آن مکان
پاک سجده بدرگاه الله سبحانه و تعالی نمایند اگر انصاری ترک سجده کنند
در آن فضیلت و زیرا که این است در زمان پیغمبر از جانب خدای تعالی
و همه زمین مسجد ایشان شد و نقل شده است در زمان آنحضرت که
زمین مهر ساخته باشند و سجده خدا در آن مهر که بیاورد و پس هر سال
شیعیان رسم محدث بدعت خواهد بود باید صورت ... اسلام
چنین باید داد در آن زمان حضرت رسول در میان امت نزد سلاطین
چنین باید داد در آن زمان حضرت بگذارند بنا بر آنکه آنحضرت بیان
دنیا با قطعات زمین علم داشته سند است نماز کردن در کدام زمین
جایز است لهذا اسلامان با آنحضرت اقتدا نمودند و احتیاج بمهر نداشتن
پیدا کردند نشستند و الحاحی بسبب ... اقتدا با آنحضرت را
ایشان دست هم بستند در آن حضرت در میان ایشان نزد
تحقیق ... و اگر بجای دوری حرکت میکردند اگر داود ...
امیرالمومنین با ایشان بود و از فعل آنحضرت مطلع شده کدام زمین
اقتدا با دیگر میکردند ... نماز میگذارد در ... آنکه ...

او جایز است و الا آنحضرت میپرسیدند اگر اتفاق چنین میافتاد
سوا حضرت رسول و امیرالمومنین هم بایشان بودند بنای شرع در
چنین وقتی پر ظاهر است در هر زمین و در شبه نداشتن علم هم رسیده
آنجا نماز گذارده و سجده پروردگار را بجا میاوردند اعتراض کرده بگو
هرگاه بنای شرع بر ظاهر است حالا شیعیان چرا مثل نجاعتی و قبل
از این بوده معمول نبیدارند جواب آنست که شیعیان زمینها که
دیده‌اند نماز کنی بر طریقه و شیوه مومنان سابق باشد صحیح است ...
ایمان اما چون احتمال میرود خصوص در این زمان از نجس ...
پاک سجده در او جایز دیده‌اند نجس باشد بدین جهت بنا بر احتیاط
بعضی جاها که او در دیده‌اند در او هیچ شبهه و دغدغه نیست ...
فرموده خدای تعالی باشند بلکه موافق کتب امروز در میان انصاری
است امری است موافق رضای الهی است چنانکه از نقل هست که
و در او سجده پروردگار خود نمودند بهتر دیده‌اند این چنان است
در دیگر از نسخ کتب نوشته است ظاهر میکرد خدای تعالی در کتاب
موسی فرموده است بگو بنی اسرائیل را برای خود بسازید خدایان از طلا

و نقره بلکه برای من بسازید جا از خاک خالص شده تخته که در بالای
آنها قربانها و نذرهای خود را از گوسفندان و گاو ذبح کنند چنانچه
از سنگ برای قربانهای من جا قرار میدهند باید از سنگ نتراشیده
آلات تراشیده باشند اگر چنین سنگها باشد آنجا از آنها نجس
خواهد بود و جا با چنین برای قربانهای من مسازید مرتفع تا زینه
از برای رفتن بر سطح آن احتیاج نداشته باشند مبادا از آنکه
شما ظاهر گردد و پس از کتب انصاری معلوم است که خدای تعالی
از خاک برای عبادت الله سبحانه قرار میدادند نه بنا که خود را از
بطهور میرسانیدند مخالف رضای او بوده موافق فرموده او
اما برای اتمام حجت بر نصاری در بالای سنگ تراشیده در برابران منع
شده است چنانچه از افعال اعمال ایشان ظاهر میگردد خلاف امر الهی
بجا آورده از سنگ نتراشیده در مکان بلندی قرار میدهند که
باید از برای رسیدن بآن سنگها بالا رفت و در بالای آن
پیاله شراب میگذارند پادری از پادریان چند کلمه میخوانند در
آن کلمه مخاطب میسازند و اعتقاد نصاری آن است که آن پیاله ...

گفتن آن کلمات خدا میگردد و همچنین که کلمه دیگر آن پیاله که شراب ملوث
میکرده‌اند و اعتقاد دارند که آن پیاله شراب بمحض آن کلمات صلیب
چون حضرت عیسی که او را خدا میدانند میشود و این نازا خداست نقش
و آن پیاله شراب را خون عیسی کردن قربانی نهاده‌اند و آن سنگی
که در بالای آن قربانی را بعمل میاورند با ترا آری میسازند حالا انصاف
بدهید هر نصارانی که بموافق کتب ایشان با شیعیان که مهر از خاک میسازند
و در بالای او سجده پروردگار خود میکنند با فرمان خدا کرده‌اند
یا نصاری که خود کور گشته بنهای خود عبادت بجا میاورند و اگر
گوید آنچه خدا فرموده بود از خاک آب زند برای قربانی کردن بوده
است که سجده را دکنید جواب آنست که چون نصاری عیسی را که در باطن
و ظاهر کور ندیده کتب خود دانا و بینا فهمیده‌اند از آنجهت این سخن را میگویند
زیرا که اگر کور نبودند صفحات زبور حضرت و نعم را خوانده باشند و نازل
نگویند که چرا که حضرت داود در آن زبور است آخر الزمان نباز رسانید
که علمای نصاری در آخر زبور نوشته‌اند از قول خدای تعالی مغفرت باد که
بشنوید ای امت من که بشما سخن میگویم و ای عبدالله که از برای تو نهاده

میدهم من که خداوند توام از زبحه قربانیها از تو سئوال نخواهم کرد
زیرا که قربانی من از شما خواسته ام همیشه در نزد من میباشد و لن
قربانیها قربانی حیوان است زیرا که من از شما گوساله‌ها از برای قربانی
خواهم طلبید و از گله‌های شما گوسفندان بجهه ذبح نخواهیم خواست و اگر بگوید
من قربانی هم چنین نخواهیم اسم حیوانات وحشی و گاوهای کوهی از
و تمام طیور آسمان یعنی آنهائی که در زیر آسمان پرواز میکنند من خیم
وخوش آیندگی آنها در قبضهٔ قدرت من میباشد من گرسنه نمیشوم
که با شما محتاج باشم و بر تقدیری که گرسنه میشدم احتیاج اظهار بشما
وطلبیدن اینها بد اسم زیرا که زمین و هرچه او را پر میکنند از من است آیا
شما پنداشته اید که من در آخر الزمان گوشت گاوهای شما را خواهم خورد
وخون گوسفندان شما خواهم آشامید چیزی که از شما خواهم خواست
این است که تسبیح کنید مرا که خداوند شما هستم نذرها که برای من اعظم
ترم نکنید با تمام برسانید و هرگاه که این قسم با تسبیح سعی آورید در
روزی که در آن روز همه کس مضطرب خواهند بود هر طلبیدن شما را خلاص
خواهم کرد بعد از آن که شما را خلاص خواهم کرد داشته که من از همه اعظم ترم پس از آن عبادت

معلوم دیگر

تبیع قربانی از امت آخر الزمان خواسته است و دیگر باشان داب
گردانیده است آن است نفس خود را الکی ردا طاعت و اجابت ترز
منهیات قربانی گردند به نمازی مشتمل است بر تسبیح و تقدیس الهی
قربانی خود را در آن درگاه مقبول داشته اند اورا حجت نموت
با آن از آنچه در توریه فرموده بود جای در حطه قربان من
می زید از خاک خالص او را ساخته باشید لازم مبایده جای قربانی
امت پیغمبر آخر الزمان عبارت از تسبیح است و سجود نماز میکنند
از خاک ساخته شود زیرا که خدای تعالی در توریه نفرموده است
برای من در بالای مطلق خاک بکنید بلکه خاک را حق نفرموده که گفته
در بالای جائی او را از خاک خالص ساخته باشید قربانی بکنید پس
است مهر ای پیشعیان زیرا که تسبیح و سجود الهی که باشد
از خاک خالص میسازند محض طاعت خدای تعالی است نه قربانی
پرستی چنانچه نقاری سکه بند دستبان در واقع از نقاری
ورا نیدی خود را نقاری شریک کرده اند کان و ارباب
بشیعیان اشی عشری طعن مینمایند اما نمیدانم نقاری دستبان

باین اسنادست از طعن شیعیان درباب انمع نبدارند سکوبنده
ز آنچه ثابت نمودی این قدر معلوم شود مهر از خاک ساخته
در بالای آن سجده خدا را بجا آورد جائز باشد مستحب است اما
دران شیعیان انتهر را روی خود از راه تعظیم سیمالند
دست خود را بر آن خاک مالیده بعد از نماز رود اعضای خود
اما اینگونه حرمت و تعظیم را شیعیان با آن خاک میکنند مثل آنکه گفت
پرستی نیست بلکه بت پرستی خواهد بود جواب میباید داد نقاری
هرگاه حسن و قبح چیزها نفهمند لازم ندارد چیزهای حسن را قبیح حرف
بدانند این تعظیم شیعیان بعد از سجده رود و کار خود را آن
بت پرستی نیست بلکه بت پرستی نبودن عین الطاعت الکنت
اول آنکه خدای تعالی در فصل سی کتاب ارز و بگاز نیج گفت
بحضرت موسی فرموده ای موسی از بهترین خوشبوها ازیب
کافور و روغن زیت عطر بکر دار آن عطر خوشبو کن خیمه شهادة
سکینه آن کشته در بالای او طرف طرف شمعدان هرچه
است با منقلها دانها بوهای خوش بسوزانند که آنچه خوشبو و رسم

جای قربانیها را یعنی آنجائی را و قربانگاه را گرده بشود هرچیزه
بقربانی گردن خلق در آن و همه آنها را از آن عطر مذبور مالیده
خوشبو گردان تا برکت داشته شود و بجدی هرکس از بنی اسرائیل
دست خود را بر یکی از اینها بمالد دست او برکت شود پس نمازین
جای قربانی بنی اسرائیل در بالای اینها میسایده است
شرافت و حرمت داشته اند خدای تعالی بحضرت موسی فرموده
عطرها آنها را خوشبو کند به بنی اسرائیل بفهماند اینها همه متبرک اند
اینها تجدید و نبود از بنی اسرائیل دست را بآنها میرسانند دست او متبرک
رز او آنها الت نقرب نمیشد بوده اند چه فرق دارد هرگاه
رحمت از راه لطف پیغمبر آخر الزمان آن قسم بنی اسرائیل میکرد
در امت آنحضرت موقوف کرده و نخواسته باشد در عوض آن
تسبیح عبارت از نماز نوعیه است از ایشان خواسته باشد شهیدان
است پیغمبران آخر الزمان مهرهای خود را الت اسباب
ایشان است عزیز بدانند پس چرا اسباب قربانی بنی اسرائیل
باشد و چیزی شیعیان در بالای آن نقرب نمیدانی خود

بزرگ و عزیز نباشد بعد از آن نقور ثابت شد مهرهای شیعیان
بنا برانکه جای قربانیان خدا است نشیع است مباشند اگر شیعیان
انام مسجود دستها و بدنهای خود را بان مهرها رسانند و اعضای
بزرگ میکردند اما میدانم نفاری ادعسان خواهند گفت این
مسلم داشتیم اما از اینجا لازم نمی آید هر خاکی که مهر از دساخته و سجده
حق تعالی دران بجا بیاورند بزرگ و دشمن کرد و پس اگر دو
بازرگ شود و اعضا را دو رسانند و تعظیم نمایند بت پرستی اما
خاک کربلا را بر خاک تمام زمینها تفضیل میدهند از آن مهر
شفاعت از مهر دردی از آن میخوانند بگویند که صورت
تعظیم و تکریم نمودن ایشان خاک را اما میفهمیم عزیز و شریف
ایشان آنخاک نه از آن راه است سجده و تسبیح و بالای آن بنا
بلکه چون میگویند چون امام ایشان حضرت امام حسین در کربلا
بوده است بدین جهت آن زمین تعظیم کرده خود را میمانند
منافقان یعنی نفاری دشمنان اعتراض بر شیعیان عمده میبدانسته
مناسب است و چند جواب این اعتراض بایشان کرده این

ایشان بزنیم جواب اول آنکه ایشان دروغ میگویند و آنکه شیعیان
آنخاک را بجز و همین از کربلا بر داشته شده است و احترام مینمایند که
از آن راه به سجده بر روی کار خود را و بالای آن بجا آورده اند
و شیعیان اگرچه آنخاک از کربلا برای سجده نمودن خدای خود
میدارند بر خاک همه زمین مقدم داشته و ترجیح میدهند اما از
دیگر اگر مهر ساخته بر آن سجده رب العالمین بجا بیاورند باز تعظیم و
احترام آنخاک را میکنند پس ثابت شد و علت نمودن مهر خاک کربلا
همان سجده خدا در آن بجا آوردنست نه آنچه نفاری دستی اعتقاد
نظر از آن چه بشود و هر دو این سبب را در تعظیم نمودن خاک کربلا منظور
شیعیان افتاده باشد زیرا هر یک از اسباب شعده و متواند است
آنچه نفاری میگویند و بزرگ داشتن شیعیان خاک کربلا را بسبب اینست
امام ایشان در آن زمین ریخته شده است حق اما از این جهت نمودن
لازم نمی آید و شیعیان از حق بیرون رفته کاری موافق رضای خدا
و تجویز عقل نشده مرتکب شده باشند زیرا هرگاه حق تعالی چنانچه مرکوز
شده و نموده باشد قربانیان و بسیار عبادات برای من میکنند و در جای که

از خاک ساخته باشید بفعل آورید و معلوم باشد عبادات خدا در
خاک با غبار و دلالت بر خضوع و فروتنی مرضی افتاده باشد پس شیعیان
و باید بر خاک سجده کنند هرگاه متعدد و ریشان شود و از خاک آن
زمین ها و بیش بسیار در شرافت او واقع شده است بهترین خلق خدا
جد و پدر و برادر آن زمین در راه خدا قربانیان شده و بخون
آن قربانان سرشته باشد مهر ساز ند و سجده خدا بفو را دران بجا بیاورد
باید از زمین دیگر و با قبار امر چنین شرافتی بهم نرسانده است بلکه بسبب آنست
در آن کارهای زشت و بت پرستی واقع شده باشد نسازند و در آنجا
خدای خود را تقدیم رسانند وای بر حال آن بدکیشان و ترجیح اوراد
بجد بزرگوار چنین مقتولی اما آن اوراد ده باشد او را پیغمبر میدانند و او
خوانده و شنیده باشند خون او در زمین کربلا ریخته گردیده از گوشت
پیغمبر بهم رسیده بود و با وجود این اعتراض بر شیعیان کنند چرا آنگاه
چنین بزرگوار دران بدون احترام کنند و تا هیچ نمایند بزرگ
خدای تعالی چنانچه از تورته نقل نموده ایم مر ما را اما مهای اسمعیل را
دکو سفندهای قربانیان و در قبه از آن و بالای مرکب است برکت گفته اند

اگر نفعا یا

باشد پس چرا شیعیان خاک زمینی که بهترین خلق خدا بعد از جد و پدر
و برادر او در آن زمین در راه خدا قربانی گردیده و خون او بر آن زمین
ریخته باشد تبرک و عزیز و گرامی بدارند و چرا خاک آن زمین را سجده خدا
نمودن اولی از خاکهای دیگر بدانند بگو بنداین لوازم و بعد
در این افهام گو رهنمود و بسیار خلق میکرد و در برابر او فرزندانش
میگویند بهترین پیغمبران بود و اولاد و اکثنات بهترین اولاد انبیا
بوده اند و با وصف این از برای آنکه با قاتلان اولاد نرنگ مخالف
باشند که از آن قاتلان را نمیدانند و واجب القتل میدارند پس دیگر
اولاد پیغمبر اخلاص ورزیده و تعظیم قتلگاه و جای خون ریختن
کشند مثل بناداران بشمارند اما برای ما نفاری ایم و قبول نداریم
شما او را اولاد او را این کفار چه فایده میکنند زیرا اما علم عرفت است
اولاد پیغمبر شما نداریم ربا ظاهر است نفاری انست هرچه ادعا شد
سیبان کفته جانست نقور نمودید اما آنچه میگوید درست اولاد پیغمبر
شما را معلوم است غلط گفته اید زیرا از کور باطنیهای خود با وجود
در همه کتب اشعار بعث در بزرگواری پیغمبر باشند در شرف اولاد

و ذلت داده لاوا و بدرگاه الهی محروم گردیده اند با انکه وارث اینه
شناخته اید اما لرزاده غنا و صد پار دی حق گذاشته خود را نابینا
سید هید به تقدیر دران لوازم ده و دیل سبنان دار دمباید
خواهید بود و اگر انجاک خاک زمین قتل گاه جان گشته
کتاب شعیان بنی وعده باد هید به پادشاهان شیعه بار پاش
تو نای چشم خود خواهند گردانید زیرا ه منتظر ره بهای خودرا
درراه خدا بدست امت جفا کار مذبوح گردیده خواهند تا ابد اگر
هید دیتی رکتاب شعیان سلاح خشند از کترین خر دارم و مجتهد
اگر کافر نشند بشنوید دا باین بیاد رید ا رنقل جهای دنهم کتاب
بنی خانکه کمترین تقبر نموده ام به دلیل عقلیا ثابت نموده ام جدا
با اهل بیت او سعرا فرازمان ار صحرای کربلای ز دشمنان خدا
انسایته خفاا دیده دکشته گردیده خطاب کرده میفرماید ای
چیب من کاظرت رسد دران زحمت مصیبت بنار معطلت
گرفتار گشته من را خلاص نتوانم کرد من خداوند توانم بنا
رغلوقات خود تمام متحو استم بکنم از این مصیبت عظم زا ز ر اخلاص

نموده م اما فراموش نکرده ده و انکه نشنده ام هم چنانکه ممکن نیست فرزند را
زرا د متولد شده باشد درحالت چنینی ادرا هیند رحم نکرده اورا
هم چنین محالست و من تورا فراموش نوده رحم نکنم نفرحی پدری
بهم رسد فرزند خود را از اد متولد شده درچنین جای رحم نکنند اما
نخواهد بود من تورا فراموش نایم ورحم نکنم ابنت من بدستهای
کامله خود تر ا درشهر علم خودم اند اشته بودم قرار داده م
دران شهر امده اید و حصار انشهر خواهید بود و همیشه درنظرم
هرگاه چنین است انها میخواهند نسل شما را منقطع گردانند چون
زراده خود را اما تمام برسانند بدانکه انجا یعنی میبایست عله
ای هندی ماذیل این عبارة هست یعنی میبایست عاد رگاه
ودرعزت و غمخواری زبان بهشت حسن حسین با تمام برسانند
این نه نفر فرزندان ایشان بدبنیاد ان نوشته خدای تعالی
کرده است ظاهر گردد خدای ما به انجاغتی میبایست باشند
ان دیوار با عوض فعلکی می نبای ان دیوار ها را اخراب نمایند
پردن خواهند رفت یعنی از دنیا بسبب دعمی کرده اند ان

بزرگواران وین خواهد بنا بنیا بنید بردی خواهند رفت و به جهنم داهل دراهل خواهند
گروهید بعبرازای فرو دشا لی خطاب بنور حضرت امام حسین علیه السلام کند گویا گرفت
اولاد و امجاد ادرالعبر از زیارت انحضرت امام حسین بهم رسیدند و از شیعیان با خلاص
صلاة اطراف بزیارت انجناب میاییت بردند ودرعالم نور با انحضرت منم خود نیز به
و چشم خود را باطراف انها بلند کن وبین انهارا انجات نوجمع خواهند
بجیات پا تولد و یا حاجات برکنند با دکیم سا فقین بست یعنی
خواهند کرد و انهابدنیا باتیند اما همه انهارا البلاس خواهی پوشید
ایشان زینت کرده خواهی شد از قبیل عروس بدان سبب اگر انجا
رسانیدند به زمین خراب بیابان خواهش دقترین بر انهارا
ساکن گردانم تنگ خواهد گردید بگوشهای ایشان خواهی شنید
بتو خواهند گفت فرزندان تو جای ما تنگ است مقرار کن را
دراو ساکن شویم درانوقت دردل خود خواهی گفت انهارا
که متولد گردانید من خود را بخلف نیند اشتم در دقتی که
دل بر داشتم اهل و عیال خود را گرفتار شدید م گمان کردم
کسی در دنیا نخواهد ماند وقت اثابت از زمین بازد اشته کشته شهید

که اشتند پس این تا کی بودند بدین جهت ارخالا خدا وندت میفرماید
و بدان ای بنده من چنین وقت و عزت کامله خود بسوی انجم خواهم
کرد و در میان طوایف لوای خود بلند خواهند ساخت در بغلهای
خود پسران و دختران درد و شهای خود و دختران ترا خواهند بود درزمانی
زمین گذاشته مجله خواهند کرد و خاک پای تورا تو بهای
چشم خود کرده زبان خواهند برداشت و در انوقت شکار خواهی
دانست منم انکه خود به و حکمن نیست زشنده حقیقت شوند هرچه
امید بمن دارد و اگر چنین تو غیر تو این سعی را استعباد کنند دیون
بتوانند و یعنی تسلط عابر گرفته چیزی و تصرف توانند واز
دیگر باره از دست او خلاص شود در خاطر میفرماید خداوند بر اینکه
اسیر شده گان از دست اهل استیلا و طغیان گرفته خواهند شد
تواناب تصرف نو و گرفت خلاص خواهد گردید به ایمان و دیوان
حق گردند من وبا ان ایشان را خواهم کرد و هم اولاد
زا من خلاص خواهم نمود بدشمنان تو گوشهای خود
شما را خواهم خوار اینند دخون حود را

از قبیل شراب ناریده و معاف نگشته اشامیده و بهشت خواهند شد
و خواهند دانست هر کس دوست خداوند خلاص کننده امر هر گاه
خدای تعالی در کتب آسمانی بخونخواری حضرت امام حسین در عوض ظلم‌هایی
که بر او رفته وعده فرموده است که شیعیان انتقام این ظلم را از اعدا خواهند کشید
واقع شود و قبل از آنکه آنجناب به دنیا بیاید وعده کرده باشد
زنان ایشان چه جای اتباع ایشان روی خود را به خاک
سجده و تعظیم بر آنحضرت خواهند نمود که در پای زبان از زمین
دیگر خواهند برداشت چه تعجب است از این شیعیان خاک اقوی
آن در راه خدا قربانی شده مخلوط گردیده باشد انتخاب کنند از آن
سجده پروردگار خود را در آن بجا آورند آن خاک را تعظیم
نموده بزرگ بدانند روی‌های خود را بر آن مالیده از زیارت
و رد آن بخورند خاک او را از فرق آن ترجیح دهند و زکات (؟)
تکریم نمودن شیعیان لیست یافت خاک از راه شرافت ترک
رو نشوند لازم است سعی رفیق بیفت یا ذوات بکنند الحمد لله و المنة
در غبار رستان این یادشاه فرق بندیگاه خود را زینت داده
افتخار

افتخار بکنند و ما مرسانیم مخفی نماند و می‌تواند بود در حسب شیعیان و را
دادن خدای تعالی در خاک تربت مقدس آنحضرت این باشد از اعجاز
که حق سبحانه و تعالی بحضرت اما حسین عمر او کسب بنی دولته تعویض
مطالبه نماید زیرا که بامید شفاعت هر کس حتی پادشاهان و بزرگان عالم
ایشان آن تربت مبارک را بامید شفاعت بزبان اخلاص حوالت شود
جان از ظروف زبان برسید از آنجا بکند آن آن در روی خود را دو سیده و
اگر کسی برسید او تجیده که پادشاهان و زنان ایشان جامه روی خود
به خاک کربلا سجده و تعظیم بحضرت کنند که بعمل آمده است
در کمرر مانده آن تجیده بعمل آمده است مثلا دیگر مرا ظاهر شده است از زمان
دولت پادشاهان رفیع الشان مغفوریه مانند خاقان سلیمان شان
شاه اسمعیل و دیگری خاقان جنت مکان شاه طهماسب و خاقان گیتی
ستان عباس ماضی و خاقان خلد آشیان شاه صفی و زاده برکت
از ایشان پادشاه و وزرا و نقباء اور و مروج مذهب ائمه اثنی عشریه
بصوانه تقدیم رحلامی طریق زیارت رفتن هرگاه حرم محترم آستانه را
با پرده‌گیان حرم خود به آستانه بوسی آن مشرف بدین رسیده

در برابر مرقد مطهر آنحضرت و اولاد و دودمان خود زمین بوسه و سجده
سجده و تعظیم نموده‌اند و سابق بر ایشان عضد الدوله و معزالدوله پادشاهان
دیالمه و غیرهم نیز باین شرف مشرف شده‌اند و کرسوز
گفته باشند و گویند که از کجا ثابت است که آن ستم دیده معصوم مظلوم در راه خدا
که خدای تعالی در کتاب شعیا درباره او و اولاد او وعده فرموده نکند حضرت امام حسین (ع)
است

و است قطع نظر از مطابق بودن این عبارت با آنچه واقع شده
بر آنحضرت و اولاد و آنحضرت و وقوع آن وعده چه میشود دانست
چشم از غبار تعصب پاک کرده بخوانند در کتاب ارمیای پیغمبر
در فصل چهل و ششم خدای تعالی از زبان ارمیا در باب اشعیاء
آنجناب خبر داده است میفرماید در کنار رود فرات زینت
مغلوب گردیده و شهید خواهد گشت قربانی خداوند صاحب جنود
در زمین دور کنار فرات بسمت شمال آن واقع است پس اگر بتقاضای
بودن این عبارت شعیا را با حوال حضرت امام حسین و اولاد
انکار بکنند بگویند و خود طرف شما نمایند آنچه قربانی بود خدا
راه دوست بقربانی خود موسوم میسازد و بگویند در شما یا در زنان پاک

از زنان ایشان واقع خواهد شد بنا بر نقوب این قربانیها از اعدا و ادوار
شان او بکنند اما میدانم در اینجا چون دیگر از کاکاهی نمیدانند انجیل
مهر سکوت بر لب نهاده بنا فهمی اعتراف خواهند کرد و انهند شایسته
بایشان بفهمانم در این قربانیها بود از برای چه در راه خدا قربانی شده
است بخوانند آنچه خدا بحضرت موسی داد و در فصل دوازدهم کتاب
از دوم میفرماید تا معلوم شود در آن قربانیها نقوب و حرمت که بوده
از او خدای تعالی میفرماید بحضرت موسی و هرون در ملکی که بنی اسرائیل
مامور شده بوده از مصر بیرون روید و بگوید بنی اسرائیل در روز دهم
این ماه یعنی محرم الحرام هر صاحب خانه گوسفندی یا بره
شان جدا کرده برای من قربانی باید نمود و از خون آن گوسفند
از برای من قربانی کرده اند بر دو لنگه درهای خانه خود باید بمالند
تا آنکه چون نصف شب شود و قدرت من بواسطه ملک خونهای مردم
از برای آنکه هر نفر را یعنی فرزند اول هر دودمان را در مصر هلاک
و چه در زمان چهارپایانت نقل رساند خون آن گوسفند یا حیوان
که قربانی کرده و بدرهای خانه خود مالیده اند علامتی باشد از برای

ازبرای ملک من رزا و چون خون آن گوسفند را بدر خانهای ایشان
ملاحظه نماید کاری بکار انها و بفرزندان ایشان نخواهد داشت و هر خانه که در
دران خون آن گوسفندان را ملک نبیند البته آنخانه بغضب من گرفتار خواهد
شد پس مثال انصاف دادن شرط مردیست هرگاه نصاری اقرار نمایند از
اینکه در زمان حضرت موسی بوده است شبیه آن در آخر الزمان نیز
خواهد بود و هرچه در ایام موسی رو داده است باید در آخر الزمان
در روز دهم محرم در راه خدا قربانیا گردید سر مبارک او را از بدن جدا کرده
گوسفندان بی عیب ایشان جدا کردند چه کس بوده است بهتر از او
و انصاف دادن چون پیغمبر و حسین بن علی معصوم از معاصی بوده
یافت کسی را که این مصایب را رو داده و واقع شده باشد پس خود دلالت
و گفتهای دست دیدن خود را بر خاک کربلا بخون قربان شده در راه
خدا مخلوط کرده است بالند و آشنا کرد اکسیر اجر و ترک گشته
آن خون مظلوم آیا آن بیاورند اگر چنین نکنند بتحقیق دانند که
رز ملائکه بعذاب معصیت کاران خدای تعالی مقرر خواهند شد الی الله
بتحقیق در زمان حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه ظهور کند باکثرت
و عونی

هزار ملائکه برای انتقام کشیدن از مستحقان و خلاص نمودن مومنان
باشند البته جماعتی که خون آن قربانی را اعتقاد نکنند در مناص گرفته
است و ایمان باو نیاورند رستگاری نخواهند یافت چون در درگاه
اعتقاد بآن قربانی کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله
است و از شرکهایی که در مذهب اعتقاد باطل خود بر خدا اقدام
درند بزاری جسته اقرار کرده دست خدائی بغیر از ذات خداوند پروردگار
نکرده و اعتقاد کنند که از جمیع ممکنات است و هیچ چیز را بهیچ وجه از شریک شدن
ممکن نیست و ایمان بیاورند بان پیغمبری که خدا از برای هدایت ایشان
فرستاده یعنی محمد مصطفی و اقرار نمایند که علی ابن ابی طالب
وصی و جانشین رسول خدا و پدر بزرگوار ذبح عظیم است و در بهر کس است
پدر برادر و ته نفر از اولاد او قربانی درگاه الهی شده اند از خدا
پروردگار برای عاصیان مقرر فرموده است خلاصی نخواهند یافت چنانکه
چنانکه درهای خانه هر کس که خون آن گوسفند بی عیب و نشان رنگین نشد
بود البته بعذاب الهی گرفتار گشت همچنین هر کس در روز غضب رستگاری
ابا جد الله حسین و خون قربانی خود را رنگین نکند و پدر و برادر و ده نفر از او

اولاد و احباء او ایمان نداشته باشند از عذاب الهی رستگار نخواهد شد
چون در باب بت پرستی که نصاری بآن مشغولند و از آن ابا نمی نمایند بحث طول
کشید و بحمد الله والمنه حجت بر ایشان تمام کرد و جواب شبهات
ایشان تمام گفته شد حال وقت آنست که از اصل چهارم ایشان که تعلق
بان بحث دارد چون خواب گذشته دست بر داشته متوجه شویم و جواب
جواب نمودن اصل سیم ایشان شویم والله المستعان
از اصول سبعه نصاری که تعلق بان بحث دارد یعنی همان خدا که متولد
از مریم بود از دار کشیده شده و کشته گردیده باید دانست که این اصل را بنا بر کفرهای
سابق از ایشان مذکور ساختیم ثابت کرده اند و اعتقاد نموده اند زیرا که میگویند
بر گناهی که حضرت آدم در بهشت بعلت خوردن از میوه از درختی که خدای
تعالی از خوردن آن منع فرموده اند خورد و اولاد او و علام شیطان گردیده و در
جهنم محبوس بودند خرد و ریز که خدای تعالی انسان شود و در رحم مریم داخل
گردیده و نه ماه در آنجا مانده و متولد گردد و در دنیا باز ابعاد رود از زر تمام این
زحمتها کشته شود تا آنکه توانسته باشد و اولاد آدم و آدم را از
غلامی حبس شیطان خلاص گرداند و میگویند که اگر کشته نمی شد آدم و اولاد آدم

ادم ابد الاباد در جهنم میبایست باشند بنا بر انجیل مذکور عیسی زنده بود بلکه
کشته شدن با بر صفتی که اعتقاد دارند و ایشان را خلاصی نمود ابنست اکفر
عظمی نصاری در این اصل بر گردن خود سر باران کفرهای سابق نموده اند
اما چون این کفرهای با پرهوا را در طی این دو اصل سابقه رد نمودیم و ادله که در آنجا
مذکور نمودیم الزام خطای ایشان در این اصل ظاهر میگردد بنا بر حفظ از
خوف تکرار و در این همین قدر مناسب دانستیم و آن مرکز ادراین کافر
جماعت بنا بر آنچه در اناجیل خود داخل نموده اند و حال در اینجا مذکور است
بحضرت عیسی با وصف آنکه او را خدا میدانند ارادت یهودان مسیح اند
چگونه او را بنحوی که نصاری اعتقاد دارند ذکر کرده و بعد از رد و ابطال
خاطر نشان نصاری میکنیم که حضرت عیسی انکه بود خدای تعالی
با رفعت درباره امت او را از میان ایشان باسمان
از برای اتمام حجت بر نصاری ان شاء الله تعالی در وقتی
که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه ظهور نماید از آسمان
فرود خواهد آمد باتفاق ملائکه که در ملکوت بیاشند همراه
حواریین خود اند آنچه در مذهب ایشان که جواب رندیق

درکتاب او که برای نصاری نوشته وساخته بهت مذکور است کشته شدن
شدن حضرت عیسی را از لجا استنباط کرده درست شدن او را امیدوار است
که در هجدهم انجیل یوحنا مسطور است تحقیق این انجیل مذکور است باعتبار زیاده
چون درمیان نصاری از سایر اناجیل و دارند بیشتر اعتبار دارد و اعتقاد دارند
از ان دیگران میکنند لهذا قول او را از برای انتخاب نمودن ذکر کردم اکنون
بعد از ترجمه انچه درینجا میگوید ان اناجیل را برابر قیاس کرده معلوم گردد از کل
یوحنا در یکی از حواریین حضرت عیسی است جانیم ملعون میگوید حضرت عیسی چون
موعظه را که درباب جدا شدن خود از امت بر ایشان با تمام رسانید حواریان
خود را برداشته بباغی در اطراف رود خانه حردام بود رفت و تمام نقاق
ایشان داخل ان باغ گردید یهودا نامی که باعتقاد نصاری که از جمله حواریین
عیسی بود میگویند در طمع دنیا پولی که از یهود گرفته بود انحضرت را بدست یهود
داد تا او را بدار کشیدند چونانچه میدانست در اکثر اوقات حضرت عیسی با جمله
حواریین بان باغ میرفتند راهنمائی کرده جمعی کثیر از سپاهیان یهود و خدام
را برداشته و ملعونان چند کرفته و با نفاق ایشان با حربها از چوب و تخته
و شمعها و فانوس متعدده روانه گردیدند و انحضرت را در ان باغ بگیرند

بگیرند اما چون حضرت عیسی میدانست که بر او چه خبر روی خواهد داد
پیش را داشان امده پرسید که مقصود شما ازین جستجو کیست جواب دادند
خدای میخواهیم انحضرت فرمودند که عیسی منم چون یهودان این سخن را
شنیدند تمامی بار خود را رها کرده بزمین افتاده اند بعد از ان حضرت بار
دیگر فرموده میخواهی بمنظور از این اجتماع دادن تمام جواب
کفته عیسی ناصری را میخواهیم انحضرت فرمودند من بشما گفتم منم نگاه
مرا میخواهید دارا داده وارید مرا بگیرید باری با این ها یعنی حواریین کاری
نداشته باشند و ایشان را رها کنند درین اثنا شمعون شمشیر را با تمام
از غلاف کشید و حواله یکی از ملازمان خلیفه یهود کرد و ملکوس نام داشت
گوشش را است او را جدا نمود حضرت عیسی رو بشمعون کرد فرمود که شمشیر
خود را غلاف کن ایا میخواهی انشربتی که پدرم برای من مقدر کرده است
و را بچشم لت لشکر درگرد های اولاد یهودان انجوم اوردند حضرت
عیسی را گرفته و به بستند و او را ام چنین بسته نزد پدر زن قیافاس که در ان
سال خلیفه یهود بود بردند خلیفه یهود از جانب قیافاس کسی بود که یهود
فتوی داده بود که مزور است و مردی کشته گردد و شفاعت کرده

نتواند کرد اما چون از حواریین همین شمعون و یکنفر دیگر همراه حضرت
عیسی رفته بودند ان یکنفر چون با خلیفه یهود آشنا بود و داخل خانه خلیفه
گردید شمعون در بیرون در دروازه ماند ان یکنفر که با خلیفه آشنا بود
دید که شمعون ان جا ایستاده و به کنیزی که دربان بود داده از در
شمعون نیز داخل خانه گردد بعد از ان مرخص نمود شمعون داخل گردید
چون انکنیز دربان خانه دید گفت تو از جمله حواریین انمرد هستی انکار
اورده اند میباشی شمعون جواب داد من از حواریین نیستم
زنها و یتا ریها چون ملازمان بسیار از سرما اتش روشن کرده خود را گرم نمود
شمعون نیز برای دفع سرما خود را نزد ان مردم نموده گرم شدن مشغول گردید
پدر زن قیافاس از حضرت عیسی سخنان او و حواریین که شنیده بود پرسش نمود حضرت
فرمود که من در دنیا همیشه اشکارا سخن گفته ام و هرگز در پنهان سخنی نگفته ام پس چرا از من
سوال میکنی که چه گفته ام از انان که شنیده اند از ایشان سوال کن تا بگویم من با ان
چه گفته ام راستی که ایشان میدانند که من چه گفته ام در وقتی که حضرت عیسی
این سخن را فرمود یکی از ملازمان خلیفه سیلی بر او زد و گفت که چنین جواب
برئیس خود میدهی حضرت عیسی ملتفت باو شده فرمود که اگر من بد گفته ام شهادت داده

مرا او را ان بده گفته ام مرا زم سازد و اگر نیک گفته ام چرا بر من سیلی زدی
پدر زن خلیفه او را بسته کرده نزد خلیفه فرستاد و اما شمعون در دست
از برای گرم کردن خود اتش بود حاضران از وی پرسیدند ایا تو از
حواریین حضرت عیسی میباشی شمعون در جواب گفت نیستم باز یکی از ملازمان
خلیفه و با شخص که شمعون گوش او را بریده بود و خویش او بود گفت
من تو را همراه باغ دیدم شمعون باز انکار کرد و من نبودم و در ان وقت
خروس صدا زد اما چون ملعونان یهود ان حضرت عیسی را از نزد خلیفه
بخانه پیلاطوس که مردی کافر از جانب قیصر حاکم بود بردند و یهودان
داخل خانه او نگردیدند زیرا که چون صبح روز عید ایشان شده بود
میخواستند که نجس نشوند تا بتوانند خوردن عید خود را و نمیخواستند داخل دار الاماره
غیر مذهب شوند از راه انکه ساده انجس کردند از قربانی ماندند
پس بیرون پیلاطوس از خانه خود بیرون امده نزد یهودان
رسیده و چه شکوه از این مرد دارید یهودان در جواب گفتند اگر او
گناه کاری نبود او را اورده بدست تو نمیدادیم پیلاطوس با ایشان گفت
او را بدست شما میدهم و دیوان او را موافق دین خود بکنید یهودان

در جواب گفته ما نمی توانیم کسی را بکشیم درین وقت پیلاطوس
دیگر باره داخل دار الاماره خود شد و حضرت عیسی را طلب نموده از وی پرسید که
تو پادشاه یهودان هستی حضرت عیسی با و گفت آنچه میگویی از خود میگویی
یا کسی درباره من از برای تو گفته است پیلاطوس گفت تو میبینی آیا
من یهودم خلفا و قوم تو را بدست من داده اند بدین جهة من از تو سؤال
میکنم چه کار کرده حضرت عیسی در جواب گفت که پادشاهی من ازین
دنیا نمیباشد زیرا که اگر از دنیا میبود البته اتباع من بدست یهودان
نزاع نمینمودند اما حالا که نزاع ایشان از برای آنکه مرا بدست آنها
نمی بینم میدانم که پادشاهی من از دنیا نباشد پیلاطوس با و گفت در این صورت تو پادشاهی
آنحضرت جواب داده تو میگویی من پادشاه و در اینکار متولد شده ام
برای آن بدنیا آمده ام تا آنکه بر آنچه راست باشد گواهی دهم پیلاطوس گفت
راستی چه چیز است و بار دیگر از خانه خود نزد یهودان رفته بآنها گفت
من در او گناه هیچ جهة نمی یابم اما شما عادة دارید در روز عید فصح
کسی از محبوسان شما به بخشم بنابران آیا میخواهید پادشاه یهودان
را شما ببخشم ایشان فریاد برآوردند که این را نمیخواهیم بلکه برعوض او

در عوض این شخص برابا نام را و مرد دزدی بود میخواهیم در آنوقت پیلاطوس
تازیانه بدست گرفته بر وفق قول نصاری آن قدر تازیانه بر او زد که به پنجهزار نفر
رسید و جمعی از لشکریان شاخهای درخت خار را گرفته و تاجی از آن ساخته
بر سر آنحضرت نهادند و لباس سرخ رنگی که بوضع لباس پادشاهان
بود با و پوشانیدند و نزد او میآمدند و از راه استخفاف میگفتند السلام
علیکم ای پادشاه یهودان و در اثنای گفتن این سخنها بر او میزدند
پیلاطوس بار دیگر بیرون رفته بایشان گفت اینک من او را برای شما بیرون
میآورم از برای آنکه او را بشناسید زیرا که من در او هیچ گناهی نیافتم در
اثنا حضرت عیسی با آن تاج از شاخ درخت خار در حالتیکه آن لباس را
داشت پوشیده با و شاباشیت از آن خانه به بیرون نزد یهودان آمده و بایشان
گفت که اینست آنمرد چون خلفای یهودان و عمال ایشان او را
دیدند پیلاطوس را فریاد زدند که او را بدار بکش پیلاطوس چون این را شنید
ترسید بار دیگر داخل خانه شده آمد از او پرسید که تو از مردم کجایی
او را گفت پیلاطوس فرمود که با من سخن نمیگویی مگر نمیدانی که اختیار
آن دارم که ترا بدار بکشم یا رها کنم در آنوقت حضرت عیسی سخن در او جواب داد

او فرمود که اگر از بالا اختیار بتو داده نشده بود هیچ اختیاری در باره
من نمیداشتی بدین جهة آنکس که مرا بدست تو داده است گناهش بیشتر است پیلاطوس
چون این سخن را سعی بسیار نموده که او را رها کند اما یهودان فریاد کرده
میگفتند که اگر تو او را رها کنی دوست قیصر نخواهی بود زیرا هر که خود را
پادشاه میکند دشمن قیصر میباشد اما پیلاطوس چون این سخنان یهودان را
شنید عیسی را بیرون آورده بر مسند خانه نشست روز عید بود و بیهودان
گفت اینست پادشاه شما یهودان هر چند او را میشنیدند بیشتر فریاد میکردند
که دور بردار و او را بدار بکش پیلاطوس از ایشان پرسید میخواهم پادشاه
شما را بدار بکشم خلفای یهود جواب دادند ما پادشاه نداریم مگر قیصر
در آنوقت پیلاطوس او را بدست ایشان داد تا بدار بکشند یهودان او را
او را گرفته بیرون آوردند دار بردوشش نهاده بردند بجائی که آنرا
جای کله مردگان میگفتند در آنجا او را بدار کشیدند و در میان دو نفر
دزد که دزدی کرده بودند آنها را از دو طرف همان دار کشیده بودند
و دار عیسی در میان بود و پیلاطوس فرمود که در بالای آن دار عیسی را
او کشیده بودند نوشته بگذارند و آن نوشته مشتمل بر این کلمات بود

بود که برای آنکه هر کس او را تواند خواند به سه لغت نوشته بودند یعنی عبری و رومی
پادشاه یهودان بسیاری از یهودان آن نوشته را اتفاق افتاد
خواندند زیرا که مکان دار در نزدیک شهر بود و بلسبه گفته یعنی عبری
و لاتین نوشته بودند اگرچه مردم در چنین جمله مضمون آن نوشته واقف
میگردیدند چون خلفای یهودان از کیفیت آن نوشته مطلع گردیدند
به پیلاطوس چنین نوشته در دار حضرت عیسی گذاشته است و نزد او آمده
الحاح بسیار نمودند که این نوشته بردارد و اگر خواهی چنین بنویس که او خود
میگفت منم پادشاه یهودان اما پیلاطوس بحرف ایشان گوش نداده
و التفاتی نکرده فرمود که هرچه من نوشته ام همان است دیگر تغییر نخواهد
یافت اینست ترجمه لفظ بلفظ حکایت کشته گردیدن حضرت عیسی و دار
یوحنا نوشته شده است و در آن سه انجیل دیگر هر چند در الفاظ با وجود
آنکه نصاری میگویند که باستصواب روح القدس نوشته شده است اختلاف
با نقل این انجیل دارند اما بنا بر اتمام حجت نصاری در مدلول الفاظ
اختلاف واقع نشده و مضمون اناجیل در این نقل همین است و دیگر
نمودیم و نصاری بنابر اعتقاد خود حضرت عیسی با وجود آنکه او از خدا میدانند

همان خفت با سیاستها کشیده است و شد نقل مذکور درین باب
گردیده اند و خود را در این اعتقاد درست میدانند اما چون در ضمن ادلّه
که با صل اول از اصول ایشان متعلق است وارد ثابت کرده ایم
در ایشان چند برهان خاطرنشان نموده ایم که انسان شدن خدا و حلول
و از مریم متولد شدن محالست لهذا در اینجا متوجه رد این اعتقاد ایشان
نمیشویم زیرا هرگاه ثابت شد که خدا انسان نمیتواند شد و از مریم متولد
نگشته است این اعتقاد که میگویند در دست طوایف ضعیف او که یهودان
باور رسید باطل و فاسد است پس بنابراین در رد اصل اول مذکور
نموده ایم این اصل دوم وارد است در نفی بودن رفت...
در اینجا خلاف بودن اعتقاد ایشان را درباره حضرت عیسی ظاهر گردانیم
تا بدانند که آنحضرت کشته نشده بلکه یهودان شبیه شخص است ندیدم
اینجا چه مرض کلای ایشان را گرفته است که کشته شدن شبیه حضرت
مذارند و میگویند آنحضرت خودش کشته گردید ظاهر چون شیطان
الکذاب زاد ورشتهای کفر ایزد اغفل نموده است لفظ زیاری
دارد در اینجا از برای زیادتی کفر نصاری یکباره از آن ابرد

برداشتن چنین رنگی بر آب زده کاری کرده است که اعتقاد ایشان
شبیه بحضرت عیسی نداشته باشد و باینعلت شبهه عظمی در دین خود داخل
کرده باشند بدرکات جحیم روانه گردند اگر کشته نشدن حضرت عیسی از
از بعد کی نصاری واضح تر است و شبهه در این بیت یهودان ...
دارد کشیده اند چنانچه خدا تعالی جلّه در قرآن مجید خبر داده است و اهل تفسیر
و بجز ازینها صاحب تفسیر منهج الصادقین است منقول نموده
جمعی را بگذشتند تا قصد قتل حضرت عیسی نمایند و در هر جا فرصت یابند
او دستی پیدا کنند کار او را بسازند واضح است و بانواع حیله ...
مدت دراز در خانه محبوس ساخته و آنحضرت قبل از آن ...
حواریین را جمع کرده ...
اطراف عالم بجهت دعوت مردم بدین حق متفرق گردند چون یهودان
در شب در خانه محبوس نموده بودند تا صبح او را بدار ...
او را میداشتند علی الصباح مجتمع گردیده ...
خانه فرستادند تا حضرت عیسی را بیرون آورد و چون حق تعالی ...
سان زده بود همین که یهود آنجا نه در آمد عیسی را ندید خدا تعالی او را

صورت او را مثل عیسی گردانید وقتی که بیرون آمد خواست بگوید عیسی در
اینجا نیست یهودان در روی او بخشند و او را از بادران نموده بکشتند
و در ند ... برسد و شبیه حضرت عیسی کشته گردیده است بدلایل
اول آنکه بنابر آنچه در اناجیل ایشان مذکور است یکی نیست در آنکه یهودا
است و عیسی را یهودان حبس نمودند کم شده مفقود الخبر گردید ...
چون ... گردید گمان کردند که او حضرت عیسی است ...
او بخشند و نصاری اعتقاد دارند که آن مصلوب حضرت عیسی است ...
یهودا خیال کرده اند میگویند چون حضرت عیسی را ... یهودان
در اهتمای ایشان کرده بود از میان خلایق روی پنهان کرده
رفت و خود را از خلق در او بخت نیا چه در فصل هفتم متی منقول است
چون صبح جمعه و عیسی در آن کشته گردید طلوع نمود همه سرکردهای یهودا
جمعیت نمود مصلحت دیدند که حضرت عیسی را چگونه بکشند ...
آوردند بدست پیلاطوس حکم دادند تا آنکه حکم بقتل او کند ...
همان وقت چون عیسی را به یهودان داده بود از میان ایشان ...
و بصحرا رفت و خود را از درخت ... کشید پس بنابراین نقل از کتب ایشان ...

معلوم است و یهودا نام در میان جماعتی که حضرت عیسی را گرفتند ...
همان صبح که با اعتقاد ایشان حضرت عیسی را از حبس بیرون آورده
زوند غایب شده است و ایشان خیال کرده اند که بیابان رفته خود را
از خلق او بخته است از همین ثابت میشود که یهودا از ان کشته شده بود
احوال حضرت عیسی و یهودا انکه غایب شد یعنی نسیدانسته ...
یهودا است با آنکه یهودا بصحرا رفته و از خلق خود را او بخته است پس ...
رای نصاری حکم جزم میکنند بر آنکه حضرت عیسی کشته شد اگر نصاری
گویند که حکایت عیسی و یهودا بر ما شبه نیست زیرا که متی بعد از آنکه ...
و در همان صبح یهودا غایب شد میگوید که بیابان رفته و خود را ...
در او بخت پس جزم داریم که عیسی المصلوب بود و یهودا انکه در صحرا
گشت جواب میگوییم که آنچه از کتب شما معلوم میگردد همین غایب شدن یهودا
است در همان صبح زیرا همانرا او دعا میکنم اما آنچه میگویند که بعد از آن
در انجیل نوشته شده است که در بیابان خود را از خلق در ...
او بخته است دلیل ندارد و معلوم نیست قول متی باشد زیرا که بنابر ...
در دیباچه جزء اثم مذکور است که میگوییم که کتب ایشان ...

دیدم بابا ترجمه نمودم بیرون کردم و داخل شدم هرچه خواستم چنانچه در
مقدمه این کتاب مذکور گردیده آن تتمه از جمله آنچه الحاق کرده
داخل کرده است تا آنکه مذهب خود را که کشته شدن حضرت عیسی است
کند حالیه بر تقدیری که این تتمه قول متی باشد از برای آنکه تو
یهودا خود را از خلق برکشیده بر متی لازم بود که نقل نماید او را
بشهادت اشخاص این فعل را ادعا کند زیرا که متی خودش در آن زمان نزد
اگر هم بود نمیگوید که من او را دیدم پس معلوم است که آنچه داخل انجیل
نوشته شده است که غایب شد اصل انجیل و قول متی است و تتمه نصاری
میگویند اگر چنانچه متی نوشته باشد اعتماد و اعتبار ندارد زیرا که
در این باب ذکر کرده است و اگر چنانچه متی ننوشته است الحاق
جرائم خواهد بود پس بر تقدیر موافق قول خدا که در قرآن فرموده
انجیل نصاری ثابت میشود که حضرت عیسی یهودا کشته شد یکی دیگر
آنچه میگویند که حضرت عیسی کشته شد محض ادعای خلاف واقع خواهد بود
دیگر آنچه میگویند در کتبی که در نزد مضبوط است که یهودا برادر
حواریین حضرت عیسی بود جواب اعتقاد ایشان درباره عیسی داده

داده میشود زیرا که این ادعا با اعتقاد ایشان منافات تمام دارد پس اگر
چنانچه راست باشد یهودا از حواریین عیسی بوده و واقع چون عیسی از یهودا
داده بود و در بیابان رفته و خود را از خلق او لحظه لازم میاید خدای ایشان
جاهل باشد زیرا که ایشان اعتقاد دارند که حضرت عیسی خدا بود و علم غیب
ذات الهیت او را حاصل بود بنابراین میگوییم از کسی که خدا باشد و علم
غیب داشته است و نشسته باشد بسیار بعید مینماید که از میان جمیع خلایق
دوازده نفر حواریین را انتخاب کند تا آنکه ایشان را با اطراف عالم بفرستد
بر جمیع مخلوقات دین خود را بواسطه ایشان تمام کند آخر الامر از آن دوازده
یکی کافر گردیده خدای خود را بکشتن دهد بعد از آن خود را از خلق برکند
پس اگر چنانچه ادعای نصاری اصل داشته باشد لازم میاید که در آن
حضرت عیسی هیچ یکی از آنها اعتبار دین عیسی نکردند حجت الهی تمام نباشد
زیرا که اگر ایشان را مواخذه نماید که چرا قبول نکردید دین را از
حواریین خود که برای اتمام حجت انتخاب کرده بودم ایشان
میتوانند داد که نفی عدالت الهی کنند یعنی میتوانند گفت خداوندا
انجیلها که ایشان تعلیم کرده بودند میخواندیم یکی از جمله آن دوازده نفر

که برای هدایت ما انتخاب نموده بودی آخر الامر کافر شده تو را بکشتن
داد و بعد از آن رفت خود را از خلق برکشید پس ما از این بابت
دیگر ایمان نتوانستیم آورد زیرا که احتمال میرفت که آنها از این قبیل
کافر شده باشند و بر تو افترا بسته و این دین را با ما تعلیم نموده
ساخته باشند لهذا ما به ایشان و دینی که تعلیم میکردند اعتماد ننمودیم
چون بر صاحب عقل هویداست که این جواب مقبول است نصاری که
میگویند که یهودا با وجود آنکه از حواریین انتخاب کرده حضرت عیسی بود
آخر الامر کافر شد و حضرت عیسی را بکشتن داد و بعد از آن رفته خود را
بدار کشیده لازم میاید خدا ارشد کافران اتمام حجت نکرده باشند چون
کسیکه از خدای خود اندک چیزی در دل پنهان ندارد و تا عادل اند
قبول میتوانند کرده که اینکه خود عادل حجت مخلوقات خود تمام ننموده
تکلیف قبول کردن دین خود را با ایشان بکند و چنانچه تکلیفی و اگر
قبول نکنند ایشان را در جهنم مخلد بدارد پس ثابت است آنچه در باب
مذکور نوشته است که یهودا کافر شد و خدای تعالی او را
و خود را از خلق برکشید از جمله حواریین انتخاب کرده خدا بود

خلاف واقع است بلکه میباید دانست آنکسی که غایب شد حضرت عیسی بود
و خدای تعالی او را از دست یهودان خلاص نمود و بقدرت کامله خود او را
باسمان برد و آن یهودان ایشان مشتبه گشته پادشاه یهودان بود
را حق تعالی او را بصورت عیسی بر ایشان نمود در گرفتند یهودان او را
پندار کشته خود ای نخواهی گرفتند و بدار کشیدند و صدق این مدعا از
انجیل برنابا که بظهور میرسد چنانچه در حاشیه دل آنکه برنابا میگوید
یهودان ناگاه آمده بودند که حضرت عیسی را بگیرند یهودا با ایشان بود
هیچ اظهار نکنند در انجیل خود که از حواریین بود یا غایب شده و برفت
و خود را از خلق برکشید بلکه آنچه در انجیل برنابا نقل شده است همین است
یهودا آن بود و این قید ظاهر از برای رد قول نصاری میگوید
حواریین بود واقع شده است زیرا که اگر از حواریین یهودا در حضرت
عیسی را یهودا آن فروخته بود میبایست با حواریین باشد با آنکه
همراه یهودان بود در آن مجلس یهودان آمده بودند برنابا میگوید
حضرت عیسی و یهودان و حواریین هم با هم مخلوط شدند اگر یهودا از
حواریین بود میبایست برنابا او را داخل حواریین بشمارد و بگوید یهودا

باحواریین بود یا افلا گوید که یهودا که از حواریین بود همراه و
یهودان اند لهذا محل همین را میگوید که یهودا با یهودان بود
اشاره با همین میخواسته است بکند که یهودا همین یهودان بر نفاق و طایفه
یهودا آمده بود و اتفقه را در گرفته شدن حضرت عیسی گرفتار آوردند و در میان خانه
داشته با فرقه خود با یهودان بودند لهذا دوم انکه در عجایب از اناجیل
نسبت به یهودان وقتی که حضرت عیسی را آوردند و در میان خانه پیلاطوس
که از جانب قیصر حاکم بود و مجلس درآوردند شکوه را کرده باشند که این
رد سخن و پادشاهی بهتان کرده است تا انکه هکان ان زمان برده که او حضرت
عیسی الهی است بلکه انکه از فصل ششم همان انجیل یوحنا معلوم میشود این او
انشخص مصلوب عیسی بوده است زیرا که در ان فصل نقل شده است که چون به
یهودان ملاحظه نمودند که حضرت عیسی به پنج نان و دو ماهی پنج هزار نفر از ایشان را
سیر نمود و از باقی مانده دوازده زنبیل پر کردند گفتند که راستی
که این مرد همان پیغمبر است که میبایست بدنیا بیاید و ما انتظار او را
میکشیم و یوحنا نوشته است که چون حضرت عیسی یافت که یهودان
برای این امده اند که او را بجبر برده و پادشاه خود کنند تنها از دست ایشان گریخته در کوهی

یا در کوهها پنهان شد هرچند که کشتن عیسی الف بد نوشته در جرایم و نوشته است
با انکه در اصل انجیل یوحنا نموده است و نه معنی گفتار یهودان ایشان را
دلیل نموده اند اما اینمعنی هویداست که یهودان چون در کتب خود خوانده
بودند که جمع کثیر را از طعام قلیل سیر نمودن کار از علامات پیغمبر آخر الزمان
است چنانچه از انجیلات وقتی که در دنیا بود دیگر زنجیل آمده و دیده گردید
در حضرت عیسی چنین معجزه را رای العین مشاهده نمودند بدین نسبت او را
خاتم الانبیا پنداشته البته آنکه خاتم المرسلین است که ما در کتب خود
خوانده دیم که خواهد آمد و همه کس انتظار او را میکشند با یکدیگر گفتند که شاید
او را خاتم پیغمبران دانسته را اینمعنی یاد با این یاد ریم حضرت عیسی وقتی
این معنی را یافت چون میدانست که ایشان در مظنه خود گمراه شده بودند
زیرا او حضرت انشخص موعود نبود بلکه بشارت دهنده بر کسی بود که
میگردند از برای انکه در گمراهی ایشان دخل نداشته باشد از ایشان
گریخته خود را در کوهی پنهان نمود پس اینمعنی بشارت دهنده در برابر انکه حضرت
عیسی بعلاوه انکه هرگز دعوی پادشاهی یهودان نکرده بود بسیار
ایشان هرکس او را پادشاه پنداشت از وی میگریخت چون اثبات این

معنی و بطلان سایر اعتقاد نصاری که درین باب دارند با اعتقاد
دنیا و دلیل ایشان را از همان عبارت انجیل یوحنا که ترجمه نمودیم بهتر از سایر عبارات
ثابت میشود لازم دانستم که ان عبارت را برای نصاری ظاهر نمایم
زیرا که هر فقره از فقرات او دلیل میشود بطلان مدعای ایشان و حقیقت
مدعای اهل اسلام را نصاری میدانند انچه میگوییم حضرت عیسی کشته نشد
بلکه شبیه او که پادشاه یهودان بود بدار کشیده شد محض حرف ما نیست
بلکه از کتب ایشان اینمعنی را استنباط کرده ایم لهذا میگوییم از جواب
سوال پیلاطوس که حاکم کافر بود با انشخص یهودان گرفته و او را
بدست او سپرده بودند معلوم میگردد که حضرت عیسی نبوده است بلکه پادشاه
یهودان بوده خدای تعالی بنابر عقیده و اهتمام او در قتل حضرت
عیسی او را بدین پیشه گرفتار نموده بود زیرا که پیلاطوس چون ظن قوی کرده
بوده انشخص یهودان او را عیسی می پندارند شنید پادشاه ایشان است
بران زود پرسید که تو پادشاه یهودان هستی از استفهام او معلوم
نصاری که نتیجه او بدتر از نقل یهودان است ظاهر میگردد و دوات ان
انشخص محبوس پیلاطوس را فرزند است برانکه چه یهودان در باب حضرت

حضرت عیسی اشتباه افتاده اند اما انکاری غلط محض سادی بعد از آن
کرده اند زیرا که انشخص در جواب گفت تو از خود این را میگویی یا یهود
بر خاطرشان کرده اند اگر ایشان این معنی را تو گفته اند مرا اشتباه پیدا
بشناخته چرا که ایشان امرای او بودند و همیشه با من اختلاط میمودند پس
پس چرا این امرا با لشکر یهودان اتفاق نموده تا بمنازعه در زندان
میخواهند مرا در دست یهودان بکشتن بدهند اما من چون طالب را
ایشان ملاحظه نمایم جزم میدانم که پادشاهی من از خدا دیگر در دنیا
نیست زیرا که خدای تعالی مرا چون بسبب گناه من بضرورت کرده
چنین مبتلا فرموده است مرا از پادشاهی معزول نموده است و از اوج عزت
بحضیض ذلت و پستی رسانیده است پس از کسی که خدا او را از پادشاهی
کرده بود معزول نموده باشد تو چرا می پرسی پادشاه یهودان هستی
دانند عالی فوقی میگردد در شبیه کم نماید با انکه پیلاطوس بعد از شنیدن
این جواب گفته است که تو پادشاه یهودان هستی چون من دیده ام
نور او در اطاق در میان خانه نیست داخل گردیدی یا دست یهودان
عیسی را در ان محبوس نمودند مثل ایشان در زمین مرخص شد دعا...

ان اطلاق ان شده و او را پردن ارزد و بمیرم و همین نوزرا بشما داده
وکسی دیگر در انجا نیست پس از این جواب مبهم تو میباید تو متهم بوده
باشی و باین صورت برگشته زیرا که این مع از مذهبی و من دارم تناسخ
تناسخ و دوزخ است چون پیلاطوس از بت پرستان رومیان بود و
مذهب ایشان این بود که خدای تعالی بزرگ ایشان در خدای کمال
و عظمت میکردند ایشان ظاهر الصورت مردم ضعیف با حیوانات یا جمادات را سجده
مینمودند و انانی که مرتبه ایشان پست بود کافرهای وثنی بسیار
ایشان ظاهر الصورت پادشاهان را میکردند چنانچه ما امروز در میان هنود نیز
بسیار کسان را مانند مذهب هستند پس بنابراین فائده پیلاطوس گمان در
کردن این پادشاه بنا حق گناه کار کرده بخواهند بقتل رسانند کرد
شخص محبوس پیلاطوس داده است یعنی تو میگویی من پادشاهم و در
تناسخ بودن پیلاطوس را دلهان پادشاه کردن او در این باب
این جواب الشخص بران است که ظاهرش تو میخواستند بکشند حالا
خود در انجا حقی و مرا اطاعت میکردند نفیس حالتی عرض شاهد بنظم

میکنم هرچند خود میدانم پادشاه ایشان بوده ام زنده است بیک
کنم درین ده اهمال نکنم و تا حال بوده ام با نه بدین جهت تو که ازین
و اباتو ان پادشاه و اخل اطلاق کردیدی با جلیس و اذیت دارن
محبوس بودن جرات نکنم و صریح بگویم با من ان پادشاه یهود انم
احتیاط کرده همین میگویم که تو میگویی من پادشاه یهودانم و اجواب
و نفی پادشاهی خود را نکنم باعتبار است چون من در پادشاهی
در زنگ متولد شده ام در دروغ گفتن خود را النگاه کردن از من نباید
لهذا نمی توانم انچه تو درباره من حبس کرده و از من پرسی انکار هم
بنابراین انچه پرسیده تصدیق نموده میگویم که تو میگویی من پادشاهم
رمز بعضی و من همان ادم در حالت پادشاهی و دیدی در قتل این اطلاق
شده ام هرچند از اشیا باین صورت و حینی پردن باشم چون پیلاطوس
حاکم از حبس خود و از گفتار یهود ابقین بهرسانیده و اشخص محبوس
پادشاه یهودان است رخود واجب است او را از جنگ یهودان
و بسبب اشتباه او را بخواهند بکشند خلاص کرداند است از قتل
بیرون امده نزد یهودان رفته با ایشان فرمود من در وی هیچ عیبی

نیافتم یعنی انکسی که شما برای قتل او جهتها داشتید ازمیان بدر رفته
این مرد را بجای خود گذاشته است یقین دارم درین و از جهتها
رزرای او داشتید درین مرد هیچ موجود نیست پس است از نزاع و
او باز دور دید و در همان مرتبه تا حال او را بید اشته بار بدانید یعنی
پادشاه خود را او را منظور بدار دید شاید برای قصد پیلاطوس
که چون دید یهودان باین مذهب بنا را شتباه خود دست از قتل او باز
نمیدارند از برای خلاصی او تدبیر دیگر بکار برد یعنی چون میدانست
دستور ایشان این بوده در هر روز عیدی یکنفر واجب القتل شده
بود از قتل بند یا خلاص کرده بود در راه خدای تعالی تصدق
نمودند یهودان گفت و امروز روز عید شما است میخواهید درعوض
یکنفر واجب القتل شده درین روز مقرری شده است پادشاه یهودان
و شما باشید برای شما رزبند یا داز قتل او که زراده شمار است درکدام
اما چون از جانب خدای تعالی مقدر شده بود یهود اسخر یهودان
اقدام بقتل پیغمبر خود در عوض او بدار کشیده تو یهود است او
سنت گردیده بود و هیچ یک از این مذهب است پیلاطوس برای

خلاص او کرده بود و زم گشت به فریاد و برادر زندتو حکم بقتل این
بکن و ان زدوز را نام و حبس داری بعوض ان کس تصدیق
درین روز عید ما بده و از قتل او در گذر تا از اتش کینم چون تعالی
دیدو هیچ وجه قبول نکنند و انکسی او را علیه بیداشتند پادشاه است
بخیال گرد که اگر اندک غذای به یهود انکنند که باشد حرارت یهودان
ودر باب قتل علیه او دفع شده تخفیف کینه نکشت باید باشتیاه خود دا
واز قتل او کذرند لهذا فرموده او را تا زیانهای بسیار زدند با یهودان
چون او را در لباس پادشاه و دیدند نیدا شتند پیلاطوس در میان
تو واز برای استهزاء ان لباس عاریت را باد پوشانیده است در
ورقت خاره در راه تی باقه ریز او گذاشته وان بیچاره دستی زنانه
را دیزند فریاد میگردد و استخانه میمود یاران من علیه هستم مگر
یهودانم مرا علیه میگویند من یهود است ها چرا مرا در عوض علیه میزنند
یهودان چون بنابر اشتباه سخن او را محض دعا میدانستند از
ایشان ان بوده یهودان میان بدر رفته است بدرا شتفانه یهودا میکرد

و هر باره میگفت که ای یهودای پادشاه شما آدم یکی سیلی بر او میزدند استهزا
باو کرده میگفتند السلام علیک ای پادشاه یهودان اما پیلاطوس چون
دید که تازیانه را زدن باعث رحم یهودان نشد بلکه از ازدیاد کرده
بشهادتی هر دی در پادشاهی خود میدهد یهودان قول او در زدن
پنداشته تمسخر مینمودند او را بیرون دور دندز خفقان حیلی یهودان
از خوف نجس شدن چون روز عید بود و داخل دار الاماره پیلاطوس
بت پرست نشده بودند خبر کردید چون چنین سیاستی کرده بود
با همان لباس پادشاهی و آن تاج را از درخت خار در عوض تاج زر
که برده بودند در سر او نهاده بود بیرون آورد و با میدانگه باید خلق
یهودان آگاه کردید زخمی رحال او ببینید گفت اینست من او را نزد شما
آوردم تا آنکه او را شناسید زیرا که من او را بیتاب شم دیدم
آنکسی را شما بجته از برای کشتن او میگفتید نیست در آن جهتها کند ام
در این مردنی بنم اما چون یهود امتهر یهود چشم رسنفق افتاد بان
گفت اینست انزده شاد رجعت دیا بذرون خانه بود پادشاه خود گو وشی

کوش بداده فریاد بر آوردند پیلاطوس را گفتند او را بردار اکشش
اما پیلاطوس چون چنین دید هرچند که فرمود اما نخواست کسی را که اتقیا بی
تقصیری او داشت بقتل رساند و میدانست که این آنکسی بود که یهودان
برای کشتن او داشتند از خوف مواخذه مباشر قتل او بکرده و فتوی
بکشتن او ندادو یهودان گفت که اینست من او را بدست شما دادم
تا خود او را بدار بکشید من میخواهم گیر او سیدانم هیچ تهمه از آن جهتها
عیسی داشت ندار دو بکشم در آن زمان هر چند یهودان او را عیسی میدانستند
چون پادشاه خود را بمسند بدید فی الجمله آشنا ده و دوی هم بدانند
خود گفتند ب، شد که خیال ما خلاف واقع باشد الحال از آنکه قتل او را بر
بودند ظاهرش اینست که مان را در آنوقت در برابر حرف پیلاطوس
یعنی گفتند کیر اکشتن او زمانست و نه آنچه جرایم در اینجا نوشته است زیرا
ملعون در اینجا جواب از زبان یهودان بیانست یعنی گفتند یهودا
وینی ما در مردم باید کشته شود زیرا که خودش پسر خدا کرده بود تا آنکه
شنیده بودند جمعی از یهودان عیسی گمراه شده او را پسر خدا میگفتند
گمان کرده بودند بتعلیم آنحضرت بوده است لهذا یهودای آنکه عیسی الخ

سیلی می میزدند و پیلاطوس او را بکشد بیرتقدیر و درصورتیکه آنچه خواست
جرائم باشد باز از برای اتمام حجت نصاری گویا این اقرار واقع شده است
زیرای آنکه نصاری بدانند نه تنها موافق دین اسلام بلکه موافق
حضرت موسی از هر کس خود را پسر خدا بداند یا کسی پسر داشتن بخدا
نسبت بدهد واجب القتل است و در دنیا و مستحق جهنم است و حقیقت زیرا
نتوانند نصاری بگویند که شریعت موسی را قبول نداریم با عتبار آنکه
و قول پانزدهم انجیل متی است و حضرت عیسی فرموده است که گمان مبرید که من
دین حضرت موسی را بر هم زنم بلکه برای آن آمده ام دین حضرت
با تمام رسانم اما چون پیلاطوس جواب از یهودان هر جوابی باشد شنیدند
و از قتل ناحق یهودا بودن نمیزدند و هیچ عذر بر از این منعی در میکردند
بانذرون خانه خود رفته بار دیگر از یهودا پرسیده است بگو آدم که تا
بسبب پرسیدن این نه از آن راه بود او را نشناخت بلکه منظور پیلاطوس
بود شاید عرقی از ز بشنود و مقوی مقدس او کرده و مان تدبیر ... کند یهودان دین پادشاه شماست از عیسی بیند از بد بلکه او از نوده
جامی دهد اما یهودان این معنی را یابی هیچ جواب به پیلاطوس نداد و چون

نداد و چون پیلاطوس او را از جواب ندادن او بد آمده در مقام اعتراض
در آمده باو گفت تو با من سخن نمیگوئی و حال آنکه می بینی هر عایای
تو استادگی دارند در آنکه تو را خلاص کنم و میدانی که کار تو بجائی
رسیده است که کشته شدن و خلاصی تو موقوف بیک حرف من است یهودا
وقتی که از او شنید چون از تخت داران خود اقرار رعایا در قتل او
شنیده بود یعنی تقصیر رعایا است نه باختیار پیلاطوس بلکه بغضب الهی است
او را گرفته است بسبب اراده قتل حضرت عیسی حق سبحانه تعالی او را بکشتن
بلائی مبتلا کرده است به پیلاطوس جواب داد که اگر حق تعالی بسبب گناه تو
را غضب گرفتار نکرد هرگز تو اختیار در بالای من بهم نرسانیدی الخ
چون من پادشاه یهودان بودم در اینحالت که خدا بمن عطا کرده بوده
نه رعایای من و نه تو اختیاری بمن بد اندیشید بلکه اختیار هم شما بی بوده
آنچه هر چه نسبت بمن بفعل آوردی نه تقصیری از تو نه رعایای من بلکه
بود بلکه خود بعلت ناخرمانی و فساد پیغمبران خود را بدست تو داده
در قتلگاه تو این مرتبه چون خودم سبب شده ام گناه من پیش از این
جدا شد پیلاطوس چون این اقرار را بشنید که از رد شنیده خواهش خلاصی او

پیش تو بهم رسانید اما یهودان چون میل پیلاطوس را بخلاص او یافتند
دیگر بخاطر رسانیدند به پیلاطوس با وجود آنکه کافر است و دستور گفتار است
که هر وضع که مقدور شود چون خدا پرست را بزنند اگر یقین پیداست
این شخص پادشاه است نه عیسی بنابر شهادت ایشان که گناه کار بوده
مدعی میگردید از برای آنکه کشته شود او را تقصیر ادم نرسانیدند زیرا
پیلاطوس از جانب قیصر در شهر بیت المقدس حاکم بود که گفتند
این مرد که در برابر تو ادعا میکند من عیسی هستم ملک پادشاه یهودانم بحکم
دشمن قیصر خواهی بود زیرا که پادشاه یهودان در قلم قیصر باید پادشاه
کرده باشد و هرکس بی فرمان قیصر خود را پادشاه کند به پادشاهی
خروج کرده است و هر چنین کسی را پناه دهد نگشد دشمن قیصر میباشد پس
به تحقیق بدان که اگر تو این مرد را بحکم در قلم قیصر در حضور تو دعوی میکنند
پادشاه است اگر او را در نکشی باید که قیصر از تو شکوه خواهم کرد
در آن وقت تو را با این مرد هر چه خواهد اینها چون پیلاطوس
در مسند حکومت نشسته یهود را طلب فرمود اشاره کرد به یهودان
که ای یهودان با خود فکر کنید به بینید این مرد عیسی ملک پادشاه شما است

است یهود است و اگر هنوز درین باب انکار میکنند من بگویید پادشاه شما
که با اینجا باتفاق شما امده بود و کجا است مخفی نماند که بعضی ازین فقرات عبارات
انجیل یوحنا را اگر چه الفاظ این عبارات صریحا مفاد این نیست اما
عبارات این فقرات را اگر چه هم در ضمن خود دارند چنانچه اگر عاقل تدبر
تامل نماید میداند هیچ چیز بدون آنکه مفاد عبارت انجیل یوحنا باشد از خود
ننوشته ام پس پیلاطوس به یهودان گفت مرا به قتل این مرد چرا ازار
بگویید پادشاه شما چه شد و در وقتی این کشته گشت پادشاه شما هم خواهد بود
یهودان چون در اینجا عذرش نتوانستند که کجا رفته است هیچ گونه سخن
در ان سوال ساکت نتوانند که در زبان جاری نتوانستند ساخت [illegible]
که نصاری میگویند زنده نتوانستند داد زیرا که نصاری میگویند یهود
رفت و خود را در صحرا از خلق رسانیده ظاهر الست الجواب چنانچه
ذکر کردیم سابقا چرا نیم در قرائن نصاری الوده هم کشته بودند
زیرا پادشاه در میان نبود دیدند نتوانستند کجا رفته است هیچ گونه
در خدا نرسیدند دروغ انکار میبینی از جهت سبب نرسیده
و اگر بخاطرشان میرسید نمیدانستند این بگویند زنده یا ان

ظاهر میکرد چرا که پیلاطوس در جواب ایشان میگفت پادشاه شما
داخل خانه من شد و دربانان هم شاهدند بیرون نرفته است بنابرین
ان پیلاطوس جواب دادند ما پادشاه نداریم دیگر از فقرای
خود سر کرده پادشاه نمیخواهیم و این مرد را میگوییم پادشاه است
میگویم عیسی است خواه پادشاه ما باشد چنانچه اعتقاد نیست خواه
چنانچه رای ماست پس چون ما صدق این سخن نیست بنابر اینکه نقل
بنقل ما هستیم هر چه میگوییم او را باید ازکشتن بیابی که ما چون
بگردن گرفته ایم و بقتل هر دو راضی هستیم پادشاهی برای قیصر
او تعیین باشد نمیخواهیم چون پیلاطوس از همه جهت حجت بر ایشان
خون یهود را اگر از خود دافع دیگر دون یهودان انداخت
بدست ایشان داد پس یهودان او را بردن بدار کشیدند اما
باز احتیاط کرده از برای آنکه بر همه کس ظاهر شود یهودان
خود را در عوض عیسی کشته اند به لغت یعنی عبری و لاتین نوشتی
نوشت مضمونش آنکه آنکسی در ان دار کشیده شده است پادشاه یهود است
هر چند یهودان او زعیسی میپدارند فرمود ان نوشته را بردار

که یهود او مهر را کشیده بودند چسبانیدند از آنچه در عبارت
انجیل که ترجمه کرده است مذکور است ثابت میکرد پیلاطوس آنکه
قصد کرده بوده است زیرا که در اینجا مذکور است یهودان هر چند
پیلاطوس گفتگو نمودند هر نویس آنکسی که در بالای دار است پادشاه
دا اگر حرف او باشد که نوشته در بالای دار بچسبانیم بنویس هر خود را
پادشاه یهودان گفته است اما پیلاطوس نگفته ایشان عمل نکرده جواب
داد که این چیز را که من حق میدانم نوشته ام بحکم کرد همان نوشته را
در بالای دار بدار زدند و در پای دار کشیکچی قرار داد که هیچ کس آن را
نتوانند بدین چنین معلوم میکرد که این همه سعی و جهت کردن پیلاطوس
یهودان شناسه از برای آن بود که بسبب قتل یهودان اتفاق کرده
چون میدانست که آنکسی که کشته شده پادشاه یهودان بود حضور
داخل خانه او شد و کسی ندیده بود که از آنجا بیرون امده باشد
که مبادا چون یهودان او را در عوض عیسی بکشند اخر پادشاه خود را
او بخواهند چون مقتول شده بود دادن او ممکن نباشد به درگاه
در نزد شکوه برده بگویند پیلاطوس پادشاه ما را در خانه خود پنهان

کرده است بابلایی بر براه آورده است زیرا که داخل خانه او شدن
پادشاه خود را ثابت میکنم و او بیرون آمدن او را نتوانستند مشورت (بدیل)
اگر پادشاه را پنهان نکرده است بابلایی بر براه نیاورده است دیگر (بجای خود)
در کجا است با کجا رفته است لهذا پیلاطوس آن نوشته را با اهتمام تمام (از برای)
حجت خود را فرار داد و احتمال هر کس آن ترجمه لفظی عبارت انجیل
یوحنا را به بیند بعد از آن این تقریر کمترین را بخواند الفاف ببیند (اما)
هیچ جز اضافه کردم در این عبارة پردن نباید بلکه هر چند مقاد اعتبار
منقص او بود بزیاد نقصان تقریر کرده است و اشاره بان نمودم
هرگاه چنین است نصاری پرده غنا و دکور باطنی از پیش دیده ها نیافته
واند و بگویند که حق کجا است اما اهل اسلام صادق شده اند گفته
خداوند مجید در قران فرموده قایلند با آنکه یهودان حضرت عیسی علیه السلام کشتند
بایشان مشتبه شده بود موافق اخبار خود میگویند پادشاه خود را
عوض عیسی کشته اند با نصاری که کتاب خدا را انکار و اهل اسلام را
بنمایند و میگویند حضرت عیسی را با وجود آنکه او را خدا میدانند بیدار
زجر تمام کشته اند و این کشته شدن حضرت عیسی را از اصول این خود کرده

شمرده اند قبل از این مذکور نمودیم گفتهای غلطی اعتقاد دارند
که نوشته و فرار سیده اند اگر بعد از این همه شاهد و دلیل هنوز انکار دارند
و بگویند آنکسی که کشته شد پادشاه یهودان نبود بلکه حضرت عیسی بود
گفته گردید برای نقریر کننده عبارت انجیل یوحنا را دیده فهمید از جواب
او را جواب میدهند تا خاطرنشان کنند اما آنچه تقریر کرده ام این است
است بانه چون هر فقره از او در باب قاطع زبان که هیچ گرفته
پادشاه یهودان کشته گردید او را است چه ای شوند غلط کردن خود
و اعتراف کنند گفتهای در این اصل قرار رسیده اند   انکه انکار در
وصل هست و ششم انجیل خود نوشته است که پیلاطوس در بالای آن دار که
باعتقاد ایشان عیسی را بر آن کشیده بودند بزبان عبری یونانی و لاتینی
نوشته بود که این مصلوب پادشاه یهود است مطلق اسم حضرت عیسی نبوده
است پس معلوم میکرد که اسم حضرت عیسی در انجیل یوحنا ذکر است
ترجمه کرده ام اضافه است و جزایم داخل نبوده است پس ثابت میشود
پیلاطوس چون میدانست آنکسی بدار کشیده شده پادشاه یهود است نه
حضرت عیسی لهذا آن نوشته را چنان که نقل میکنید بدار آن اسم حضرت عیسی نگفته

[illegible]

در آن چشم باشد   آنکه مرقس در فصل پانزدهم انجیل خود نقل میکند
که آن کسی که بدار کشیده شده بود در وقتی از روزا دهشته گلو زاری
گذارانیده بعربی این بود الهی الهی لم سبقتنی و جمال مرقس آن گلو
نموده است میگوید یعنی ای خدای من ای خدای من چرا مرا
گذاشته پس اگر آن شخص مصلوب حضرت عیسی بود و نصاری او را خدا میدانند
پس التجای ایشان در وقت داد کشیده مرتبه فریاد دیگر که چرا گذاشتی
کدام خدا بود زهی بی عقلی و گمراهی نصاری با وجود آنکه انکار بوده
از کتب ایشان است هر چند آنچه کاطر نشان کردیم در این مطلب کافی است
اما بعلاوه دو آن بسیار است نقل نموده ام هنوز زبان ببره رد دشمنی و الانبیا
قول میکنند که حضرت عیسی کشته نشد بنا بر عصیان و کفران خدا و رسول
او در باب آنحضرت جزا داده اند رد میکنند با وصف آنکه کسی که امراز
میان نصاری شد او بسته است بگفتار خدا و رسول خدا شنیده است
خود اقرار میکند که کتب مزبور را موافق مذهب خود ساخته ام آن فرق
هیچ گاه آگاه نمیگردند در آنست درون و دروغ از اصل فرق میکند ازانجا
هرگاه بنا بر کتب ایشان ثابت نمودیم حضرت عیسی کشته نشده این اصل

[illegible]

اصل دین نصاری که میگویند همان خدا که متولد شده از رحم مریم کشته
شده است باطل و خراب گردید چون همه اصول دین ایشان بیکدیگر
پیوسته و از فرا پایه لازم میاید بعد از آن این اصل در آن شد
آن اصول که باین متصل بودند سرنگون شده با اصل را اندر بعد
اگر نصاری تخیلات شیطان را در کل گرفته خواهند تعبیر کنند محال است
که ایمان آورند زیرا که بعونت تعالی اسلام اساس دین ایشان را منهدم ساختیم
هموار کرده ایم مگر آنکه از راه عناد و لجوج اسلام در نیاید و زلزله برای خود
نمیشد و دیگر بگذارند و الا آن بنای سابق دیگر هم بعد از بنیاد کی نخواهد
پس حالا عنان خامه را متابعت است بر اصل چهارم ایشان تعلق
آن هست دارد و معطوف ساخته او را بتوفیق خدا تعالی چون اصول دیگر
خراب کنیم بلکه خاک او را بتوبره کرده در گردن نصاری چون جراب
و در زیر بار شیطان افتاده اند میبندیم از روبه التوفیق و العصمه
اصل چهارم در اصول دین شنیعه نصاری با آن بعینت تعلق دارد جان خدا
رحم مریم انداخته شده بدار کشیده گردیده و کشته شد بعد از آن
سه روز رجعت فرمود و بداین بقرار آنچه در اصل سابق بیان ذکر کردیم

[illegible]

رد این اصل که اقرار کردند حضرت عیسی پیغمبر بود ثبوت این اصل او را لازم
نمی‌آید زیرا که هرگاه از اناجیل نصاری و از قول خدا و رسول
و ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین ثابت کردید حضرت عیسی در دار
کشته نشد بلکه سرکرده خود را در عوض آن حضرت با غبار اشتباه بدار کشیدند
و حقتعالی بقدرت کامله خود آنحضرت را به آسمان برد معلوم شد که از سبب
حضرت عیسی قائم حق است پس آنچه نصاری میگویند در کشته شدن و دفن
کردن آنحضرت دروغ بودن آن نصاری بنابر اقرار ایشان خواهد
ملعون در اناجیل برای ایشان ترجمه کرده نوشته است آن را چنانچه
میگویند بعد از سه روز زنده شدن بود دروغ و افترا خواهد بود
بر این اصل را محتاج به دلیل علیحده ندانستیم اما از برای آنکه حجت بر نصاری
تمام شود و بدانند آنکه بلکه از خواب غفلت بیدار گردند اناجیل ترجمه
ایشان نوشته است بچشم بصیرت غبار تعصب بخوانند بر عبارات مضطربه
و فقرات متنافره و دروغهای آشکار آنچه در اناجیل بسیار است
کرده مناسب دانستیم که در عوض این اصل چهارم تناقض در چند جای
که در باب رجعت آنحضرت را بخوانند که نصاری از آنها استنباط کرده اند

کرده اند از برای ایشان ظاهر سازیم تا آنکه اگر از تعصب بیرون
خود بر دارند اعتقاد باطل خود دروغ بودن نوشته کتاب حق را اختیار نمایند
بر ایشان معلوم گردد خدای تعالی در اناجیل شما از برای ایشان قرار
میگویند حضرت عیسی در دست یهودان کشته شده است دفن کرده
تمام کرده است بلکه در باب این رجعت میگویند حضرت عیسی از قبر
سه روز فرمود زیرا جارت خدای تعالی اناجیل دارند حجت را تمام
است که اگر راه نمائی حق تعالی اعتماد میکردند به نظر عقل اناجیل
تأمل مینمودند البته قول راست را میباشند و در وادی کفر گمراهی
اما چون در راه نمائی بر آن جاهل ملعون شیطان اختیار کرده اند ایشان
راه راست اند و سخن راست را اعتقاد کردن تعصب ایشان نمی‌شود
از آن کلمات سراسر دروغ در اناجیل چرا ملعون درج کرده است نصاری
از قول رجعت نمودن حضرت عیسی با اخبار ان رجوع میکنند بر اینکه
دوازدهم اناجیل متی مذکور است حضرت عیسی جمع فضلای بنی اسرائیل
نزد آنحضرت آمده بودند و در اراده معجزه مطلبید گفت از نسل بد
و ولد الزنا معجزه میخواهند شما معجزه داده نشد مگر معجزه یونس پیغمبر

هم چنانچه یونس پیغمبر سه روز و سه شب در میان شکم ماهی مانده است
هم چنین آن فرزند مرد سه روز و سه شب در دل زمین خواهد ماند این
عبارت نصاری و علمای ایشان اتفاق کرده اند حضرت عیسی از
فرزند مرد خود را اراده کرده اند و آن سه روز و سه شب را که فرمایند در دل
زمین خواهد ماند آن سه روز و سه شب است آن حضرت در قبر مانده
رجعت فرمود و سندی که برای رجعت حضرت عیسی بعد از سه روز چیزی
نصاری از زبان حضرت عیسی دارند همین عبارت است با آنکه حضرت
عیسی آنچه میگویند نتوانسته بود از آن فرزند مرد خود را اراده کرده
ربطی و تعلقی با حوال آنحضرت نتوانند داشت بلکه آن فرزند مرد چنانچه
دلیل کرده ایم حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه که حضرت عیسی در زمان
غیبت کردن و ظهور نمودن آنجناب را در ضمن این عبارت بنی اسرائیل
خاطر نشان کرده است با جماعتی با آنحضرت ایمان نیاورده بودند
میفرماید که در آخر الزمان بسبب حد و آن طغیان مردی از نسل امام
چنانچه یونس از میان قوم خود بدر رفته ایشان را با بشود حضرت
هم چنین مژده بعد از سه روز غایب بشود و در دل زمین از آنجا بر جهت

خواهد نمود و انتقام از جماعتی که با او ایمان نیاورند خواهد کشید
حضرت رسول چون بهترین و کاملترین اولاد آدم مرد ان
عالم است کو با مرد بودن مخصوص است از آن جهت حضرت صاحب
صاحب الزمان را که با آن حضرت نسبت داده است فرموده است فرزند
یعنی فرزند محمد و آن سه روز که حضرت عیسی میفرماید بعد از آن ثبت
نمود موافق اصطلاح کتب آسمانی در میان نصاری یا سند دل او
هر جا ذکر شده مراد مدت مدید است خدا میداند آن روز را در
شب چه قدر زمان است زیرا که قدر روزها در کتب ایشان است در میان
ان کتب مختلف است کسی قدر او را نمیداند چند است هر جا لفظ واقع
شده است اصطلاح کرده اند مدت مبهم است حالا قطع نظر از
مفردات اناجیل نصاری را رجوع کنیم به بینیم موافق تأویل نصاری
و عده حضرت عیسی نصاری رجعت آنحضرت تأویل میکنند نقص دارد
یا نه از آنجمله در فصل سی و سیم انجیل نقل شده است چون یهودان
حضرت عیسی بدار کشیدند مردی از بزرگان آن حضرت پیغمبر

که حضرت عیسی را از دار پایین آورده بخاک دفن کنند چون آن جسد را
از دار پایین آوردند به پارچهٔ بسیار نازکی کفن کرده او را بخاک گوری که
کسی در او دفن نشده بود و نو ساخته بودند روز جمعه دفن نمودند و وقتی هر روز شنبه
ظاهر شده بود یعنی روز جمعه بعد از غروب شب شنبه داخل شده بود و
روز شنبه شب او در آنجا بود و روز اول هفته بود و در آن وقت زنان
همراه جنازه او رفته بودند دیدند در چه جا او را دفن کردند و از آنجا
برگشته عطرهای خوش و بخورها مهیا کردند چون موافق دین خود
مقرر بود در شنبه هیچ کاری نکنند مرتکب نشدند در شب که گذشت اما در یکشنبه
بسیار زود که یوحنا در فصل بیستم نوشته است روز یکشنبه وقتی هنوز
ظلمت زمین را داشت نزد قبر آمدند سنگ را در بالای قبر گذاشته بودند
جای خود غلطیده دیدند و کسی را در میان قبر نیافتند پس از این عبارات
معلوم می‌شود غلطیده دیدند و کسی را حضرت عیسی مدفون کردیدند همین که روز
و شب که عبارت از شب شنبه و شب یکشنبه است در قبر بوده است این قدر
وقتی هم شد که در وقت دو روز آن زنان بسر قبر رجعت نموده باشند
ممکن است که پیش از شب یکشنبه بیشتر از گور بیرون آمده باشد

کمتر از دو شب و یک روز در قبر مکث کرده خواهد بود و نیز از عبارات
اناجیل معلوم نمی‌شود که آنحضرت از قبر کی بدر آمده است نقل کرده اند در
وقت غلطیدن آن سنگ و بیرون آمدن کسی او را ندیده باشد همین که او را
که در روز یکشنبه وقتی هنوز ظلمت زمین را داشت ندیدند در میان
قبر بود پس بر تقدیر اعتبار اناجیل سه روز و سه شب حضرت عیسی در قبر
نبوده است بنابراین انجیل متی نقل نموده اند حضرت عیسی فرموده که چنانچه
یونس در شکم ماهی سه روز و سه شب ماند همچنین من در زمین به سه روز
و سه شب خواهم ماند دروغ بودن آمده و آنچه نصاری در این خبر قرار
داده اند که حضرت عیسی سه روز بعد از آنکه مدفون شده بود در قبر بوده
پوچ و باطل است پس بهمین یکجمله بنای بنای مذهب ایشان منهدم شد
عمده کتب نصاری اناجیل هستند از اعتبار ساقط شد و ما ابطال کرده
ایم و ... که یکی از پیران عظیم ایشان نصاری است و او را
دین خود ... چون ... اناجیل را ... رنج ... خود
... گردید از برای آنکه ... دیگران از ... متوجه شده ... الزام
و کتب چنین ... بودن آن ... بکشند ... است

دو خواسته است خرابیهای اناجیل را ببندد بر اخص خود بتاویل نامربوط
کند جواب از اناجیل مذهب خود فرار در انتقام آورده است در
هشت و چهارم کتاب سیم از برای مربوط نمودن اناجیل نوشته است
بحث هشتم کتاب اول میگوید که در کتب مقدسه ... دستور است در بعضی جاها قدری از کل را بجای کل میگیرند و اطلاق
بر آن جزو مینمایند همچنانکه در بعضی کل را بجای جزو حساب میکنند
قاعده در اناجیل در دعوی مذکور تکرار شده است از آنجا که در آنجا ... تقدیر
بیکند از زبان حضرت عیسی فرموده چنانچه یونس پیغمبر در میان شکم ماهی سه روز
و سه شب مانده است همچنین من در دل زمین سه روز و سه شب خواهم بود
روز را بجای تمام روز گرفته است بنابراین قاعده ابتدای روز
شده میباید گرفت با عبارت اناجیل با هم جمع شوند پس معلوم میگردد حضرت
عیسی علیه السلام چنانچه فرموده است سه روز و سه شب در میان قبر مانده است
قدری از روز جمعه مانده بود ثابت شود دیگر روز است شب شنبه بعض
شب است این مجموع یکشب یک روز میشود نصف شب شنبه یکشب است
مجموع و روز شنبه تمام این که شب و روز و شب یکشنبه تمام یکشب قدری

قدری از روز یکشنبه بجای یکروز است پس مجموع اینها سه روز و سه شب میشود
اینقدر زمان از دفن آنحضرت گذشته بود و از آن زمان بسر قبر آنحضرت رسیده
دو قبر را خالی دیدند بنابراین آنکه عیسی فرموده سه روز و سه شب در آن
زمین خواهم ماند بعمل آمده انجیل متی و سایر اناجیل راست بودن آن
است و ستون پایدار ماندن ستون دین نصاری بنای مذهب خود و
عدم خرابی اناجیل را باین دستهای او بر پا میدارند هر چند
از نامربوطی خود در خود را میکنند زیرا بنای او همه صاحب اذان چشم
و هوش نیز همین بد و ریاستان متعصب ایشان نگاه میکنند و بر بر دون انچه
اندیشی و دل خود را خوش کرده اند بدون آنکه از کسی پرسیده
باشند که آنچه در اناجیل نوشته شده است چه چیز است نامربوطها که
ستون دین ایشان بنا نهاده است چه بنای خرابیست هر چه او
او گفته است قبول میکنند بنابراین ضرور است این جواب جوابی را
با قول اناجیل رسوا شده مقابله نمائیم تا به بینیم این خرابیها موجب
از اناجیل دور و باید از آنجا بعد از تحقیق این معنی زد و انجاب جواب
از دلیل را در باب سه روز و سه شب بودن حضرت عیسی در قبر کرده اند

پس از آن اورده بکویم   الت که متی در فصل دوازدهم فصل
نوزدهم میگوید که حضرت عیسی فرموده است چنانچه یونس سه روز و سه شب در
شکم ماهی مانده است همچنان پسر انسان در دل زمین خواهم ماند از این لفظ
همچنانکه حرف تشبیه است معلوم است حضرت عیسی ماندن خود را در دل
زمین به بودن یونس در شکم ماهی بوده است و عده ایام و ساعات بودن
در بطن میگیرد ماندن حضرت عیسی را در دل زمین تنها توضیح بکرد از
انکه عده حضرت عیسی بعد از بدپس اوسپس از برای انکه این واقعه
میگوید بعضی از روز که جای تمام روز گرفته شده است صور یا بهم رسانیده اول
ثابت کند که حضرت یونس در شکم ماهی آن روز و سه شب بر روز شب از
روزی از روز و شب تمام گرفته مانده است بعد از آن این دو فرقه
راز انچه جرانیم ملعون میگوید که تحدید نکرده است مدت بودن در شکم
ماهی تعیین نکرده است تا انکه در انجا بگوید که هم اسم کلی بر اطلاق
زیرا که جرانیم انتیق در کتبی برای نصاری ترجمه کرده است
انداخته یادگاری برای او سنتوس گذاشته است انجا با تمام حرف است

حضرت یونس مرقوم است در آن کتاب حکایت کردنش آن حضرت ازین
قوم خود و در کشتی نشستن بکشتی بانان بسبب طوفان او را بدریا انداختن
ماهی او را فرو بردن و او را بخشکی کنار انداختن بسیار و قایع را تقریر
کرده است اما آنحضرت چه مدت در شکم ماهی مانده باشد ذکر نکرده احد
احتمال میرود که در آن کتاب جرانیم ملعون مدت بودن حضرت یونس
در شکم ماهی ذکر بود اما چون ریم پاپان بنابر تنافی انا جیل با یکدیگر
مانویل را درباب سه روز سه شب بودن حضرت عیسی در قبر کرده اند در
عذری از روز گرفته اند و اقوال امر دیدند که بودن حضرت یونس در شکم
جرانیم ذکر کرده است و از تشبیه کردن حضرت عیسی بودن خود را در دل زمین
بودن حضرت یونس در شکم ماهی تاویل ایشان درست نیاید و تو تخ میکرد
در کتاب جرانیم همچنانکه جزهای دیگر را بیرون کردن این مدت بودن
یونس را در شکم ماهی نیز بیرون اورده اند تا کسی بر بطلان این تاویل نرسید
ایشان مطلع نگردد زیرا که کسی که جرانیم ترجمه کرده است ریم پاپان ها
بعد از آن بدفعات در مقام اصلاح در آمده و تغییر نموده اند درین
مدت گشت حضرت یونس را در شکم ماهی نیز موافق اصلاح دانسته اند

بعضی از کلمات چند که کلمنت ریم پاپای هشتم بدست خویش ازین جهت
در دیباچه که نوشته است ظاهر میگردد زیرا که گفته است مرقوم جرانیم بعد از انکه
بارها باصلاح نصاری اصلاح و تغییر نموده اند او نیز با حال خرابت خود نیز
میدانست در کار این کتب کرده اصلاح خاص با قدر نموده است بعد از انکه
خواست داخل نمود و بیرون کرد که ترجمه کتب سابق از میان مردم
برود تا آنکه بغیر از تو ده او را کسی نگاه ندارد و دیگر از بدین وضع
اصلها بر طرف نموده و نسخه خود را رواج داد و در آن دیباچه
ترجمه میکنم میگوید که قبول کن ای عیسوی خوانده شده فرمان کلمنت هشتم
پاپا را از مجموعه کتب سابقه بعد از انکه بوضع معقد در اصلاح کرد از
قدیم از همه پاشیده و ضعف نمی توان کرد آن کتاب تازه نموده
زیرا که نسبت به اینها قبل از این تغیر و اصلاح شده بودند بیشتر بعضی را از
آن نموده ام و شک نمی توان کرد در انکه از اینها بسیاری از آنها
او بهر وقت معقد در شده به کتبی بدست زده شده است چه کتب
دیگر عبری و چه نفرات بر آن را اینها نوشته بودند همه را از آن ادر
خوانده شد مناسب دانست ه بنابر این از آنهای بعضی جزها در کتب

که پیش از این مشهور بودن تغییر داده شد و بعضی جزهای دیگر که در عبارات
تغییر داده بود و علت کمال خود که ذکر شده بود و وجه اول آنکه بسیار مردم
که اعتراض نمایند و این نقایص است که جرانیم بجا کرده بود بدین جهت بعضی
بیرون نموده ام و بعضی دیگر را از برای آنکه خود در این جا بر حسب احتمال نبود
که گذاشتم و هم آنکه اسباب نگاه داشتن مردم کردن بسیار از جاهائی که پیش
از این کتب را تغییر نموده فهمیده ام لهذا بعضی جزها را اخراج ونمود
معقد در شده تغیر داده ام و بعضی جزها که عبارت زرق و کم زیاد شده آن
دو جهت بجای گذاشته ام پس بنابر این چنانچه گفتم ممکن است که جرانیم
مدت انکه حضرت یونس در شکم ماهی مانده بود از کتب اسانیا ترجمه نموده
در کتاب که برای نصاری نوشته است ثبت نموده باشد در ریم پاپان
بر طرف نموده باشند بر هر تقدیر حالا در کتب نصاری مذکور نیست
روبر لابد میباید آن سه روز و سه شب حضرت یونس در شکم ماهی بمانده
است محض گفتار حضرت عیسی به ابهام جرانیم فا یا دیگر بغیر از آنحضرت در
که بگوئیم روز و بعضی روز را روز کرده است و شهادت حضرت
نبی اسرائیل خطاب فرموده است در هنگام عرض و دل المختار

باید کرده مراد از سه روز روزهای تمام است زیرا بنابر دستور تورات
بنی اسرائیل دارند سه روز و سه شب را من باید تمام اراده کرده شد
باعتبار انکه در وقتی که حضرت عیسی در میان بنی اسرائیل بود این دستور نبود
ابتدای روز از نصف شب میگرفتند چنانچه ربیم پاپایان پیش از هزار سال بعد
از ان امده اند اختراع کرده اند بلکه از طلوع افتاب تا غروب میدانستند
و از غروب افتاب تا طلوع ان یکشب حساب میکرده اند بطوری که
میان اهل اسلام دستور است پس ان تاویل اوستاویس بنابر دستوری که
ربیم پاپایان قرار داده اند میکنند غلط است زیرا که اگر این دستور در میان
عیسی با انکه در میان امت موسی جاری بود بنابر اینکه چنانچه گفتیم
بعمل کردن احکام دین موسی لازم است احکام دیگر چه از روزه و چه از
سایر عبادات که خدای تعالی برایشان فرض کرده است مثل اینکه بنابر
انکه فرموده است سی روز روزه بدارید شش روز کار کنید و در روز هفتم
هیچ کاری نکرده بعبادت مشغول باشید و پسری متولد شود روز هشتم او را
ختنه کنید پس بنابر این قاعده میگویند اگر هیچ یا از هر روز دیگر بقدر
امساک کردن چنانست درست باشد و هم چنین بعد از چهار روز ابرا

کردن و در ان شش روز هر روزی بقدر یکساعت کار کردن و روز
هفتم همین یکساعت عبادت کردن باقی روز را بیکار گذرانیدن
نبایست جایز نباشد و اگر چنانچه قدری از روز زیادتر در تمام حساب باشد بنا
بر حکم الهی است حضرت موسی فرمود سی روز روزه بدارید لا اقل
نبایست هفت روز روزه بگیرند پس اگر این تاویل اوستاویس گفتار حضرت
عیسی را میکنند و میگویند چهار روز بجای کل گرفته است صورت پیدا داشته باشد
در دین زمین چنین متعارف بوده است روزه بود تا حال میدانند
هفت روز باشد و ختنه را بعد از شانزده روز بعمل میاورند با اینکه
اسرائیل است ایشان پانزده روز روزه گرفته بعد از چهار روز روزه
گرفته اولاد خود ختنه میکرده باشند و در هیچ یک از کتب تواریخ خوانده باشیم
دستوری کسی از ایشان رفته باشد بلکه احکام الهی را بهمان طوری که نوشته شده
بود بهمان عدد بعمل میاورده اند و در فصل دویم انجیل لوکا در جای
ختنه نمودن حضرت عیسی را نقل میکند میگوید بعد از انکه هشت روز
از تولد او گذشت چنانچه در دین موسی فرموده شده بود او را ختنه
و عیسی نام نهادند و این قاعده تا حال در میان امت حضرت عیسی

است که روز عید مولود انحضرت را در فرنگ گرفتند هشت روز تمام عید مولود
گذشت عید ختنه انحضرت را در کلیساها میگیرند و متی در فصل بیست و هفتم
انجیل خود نقل میکند که در روز جمعه که حضرت عیسی بدار کشیده شد از
ساعت ششم تا ساعت نهم همه زمین را ظلمت فرو گرفته بود و بعد از ان حضرت
عیسی ایلی ایلی لما سبقتنی گفته فریاد زده و فوت کرده اند پس نصاری اما اینکه
کنند در زمان حضرت عیسی ابتدای روز از طلوع افتاب بوده است تا اینکه
بگویند که موافق دستور اوستاویس حضرت عیسی پیش از نه ساعت از نصف
است در اول ساعت سیم فوت شده است چنانچه اقرار کنند باز از قبل
بگویند که حضرت عیسی در ظهر روز جمعه فوت شده است دروغ میگویند
پس علاج ندارند مگر ازانکه اقرار کنند که دستور دین موسی انست
که نصف روز را اگر در تمام بنصف شب را یکشب حساب کنند چنانکه
سنه شمسی قرض هیچ میکنند چون حضرت عیسی چنانچه در فصل پنجم انجیل متی
مرقوم است میفرماید مپندارید که من امده ام دین موسی را و دستور انبیا را
برهم زنم بلکه امده ام او را بانجام رسانم چنانچه ان سه روز و سه شب
انحضرت فرموده است چنانچه یونس سه روز است و سه شب در میان شکم

ماهی ماند انچنان من در قبر سه روز و سه شب خواهم بود موافق انکه
اوستاویس ملعون تاویل میکنند شوان حساب کرده بلکه شبانه روز
را بیست و چهار ساعت میباید گرفت زیرا در ان زمان این قاعده
ستاویس معمول نبوده است بنابراین دستور نه تنها انجیل متی را دروغ
میگوید بودن میباید بلکه این اصل دین نصاری نیایش سه روز و سه شب
بودن حضرت عیسی در قبر در حجت کردن نیز باطل میگردد اگر چنانکه
متی راست میگوید حضرت عیسی سه روز و سه شب در قبر مانده انچه ما
فصل بیست و هشتم مرقس از فصل شانزده) ولکا در فصل بیست چهارم
در فصل بیستم انا جیل خود وارند میگویند حضرت عیسی اخر عصر روز جمعه
دفن شد و در روز یکشنبه صبح زود وقتی که هنوز ظلمت زمین را فرو گرفته بود
که در قبر نبود باعتبار انکه رحلت فرموده دروغ باطل است زیرا
قول اول متی میگوید در قبر سه روز و سه شب بوده است خوانده بود
پس چون صدق هر یک را با اینها مستلزم قول متی است صدق قول
مستلزم کذب انهاست بسبب انکه معین نیست کدام صادق اند
کاذب و حکم بصدق هر اجتماع نقیضین است ارتفاع جایز است

لهذا حکم باید کرد که این اقوال دروغ اند درین صورت نصاری
یکتاب مذهب غلط خوب است که برکتاب و بر مذهب تازه راهی
اختیار نمایند بر فرض که در زمان حضرت عیسی این قاعده را
بابایان قرار داده اند جاری بوده جز در جای گل گرفته است
در انجا لازم نمیاید لفظ روز را بگردد تمام لفظ شب را تمام
بگرفته اند چه جای انکه ساعتی روز روز را بگردد ساعتی از شب را یکشب
بگیرند چنانچه اوغستینوس فرض نموده است زیرا که اگر چنین بود لازم میامد
که انچه رسم بابایان فرموده باشند نصاری چهل روز و چهل شب را پرهیز
نگاه بدارند یعنی گوشت سایر چیزهای حیوانی نخورند هرگاه کسی از ان
چهل روز ساعتی یعنی از هر روزی ساعتی و چهل ساعت از ان چهل است
یعنی از هر یکشب ساعتی حیوانی بخورند صادق باشد چهل شب چهل روز
حیوانی نخورده است و فرمان رسم بابایان بعمل اورده است اما میدهم
اگر نصاری که بفرمان رسم بابایان تاویل را یعنی جزء بجای کل گرفتنی
ادعا میکنند چنانچه در سه ساعت ان چهل شب چهل روز را حیوانات بخورند
همین یک ساعت از ان روزها و شبها حیوانات بخورند چه جای انکه در شبانه

حد ا

روزی یک ساعت خورده باشند البته رسم بابا و دریای فتی
دمطلع کردند ایشان را لعنتی دانسته سیاست خواهند نمود پس چرا
اوغستینوس را که حضرت عیسی را فرض فرموده است با وجود انکه
قول او بسیار بدتر است از مخالفت قوم رسم بابا خصوصا با اعتقاد
نصاری او را خدا میدانند تاویل میکنند موافق فرموده و ارادهٔ
انحضرت قرار نشد بد لعنت نکنم و از خدای تعالی را ی گاسستان طلب
زیرا که خلاف قول ارادهٔ حضرت عیسی را خاطر نشان میکنند باعتبار
روز و شبی مذکور است رفرضی فرموده انحضرت باشد عبارت از هنت
و چهار ساعت خواهد بود نه انکه مراد او از روز روشنی نور اقتاب
بوده است تا بگوید روشنی نور افتاب و یکساعت چون است مثال
روز تمام حساب شود سیم انکه بر فرضی از روزی و شب رسم بابا یک
از هر روز و یکساعت از هر شب را بگیرد یکشب تمام میتوان گرفت اما
ان دستور که اوغستینوس فرض کرده که کل در عوض جزء و جزء را
کل میتوان گرفت اگر در شب و روز زمینو است جاری شد میباید
انا چهل دروغ و پوچ باشند زیرا که انکار در فصل بیست سیم انجیل خود

میگوید که حضرت عیسی را دفن کردن او در شب شنبه ابتدا شده بود
بنا برین تا روز جمعه نگذشته باشد ابتدا شدن روز شنبه از کسی او راش
کنند پس روز جمعه داخل حساب اوغستینوس نخواهد بود و سه روز شب
به نقدر بعمل نیاید پس معلوم است این دلیل و از روز و شب صورت
ندارد و چرا که روز عبارت از دوازده ساعت است یک ساعت از روز دیگر گاه
یکروز نتوان گفت حکم این واد و یکساعت کسی دوازده ساعت نگوید
و این باطل است و یوحنا در فصل هشتم انجیل خود میگوید که روز یکشنبه کو
ان زنها نزد قبر حضرت عیسی امدند و او را نه دیدند هنوز ظلمت زمین
داشت روز یکشنبه داخل نشده خواهد بود همینکه افتاب طلوع نمود دیگر
توان فهمید که ظلمت چگونه زمین را داشته باشد پس تا کفه بوضاروز
یکشنبه و بنا بر گفتار لکی جز از روز جمعه اوغستینوس بر تکیه یک روز کرده است
و روز بر ظلمت کوان اللغوث پنهان باشند پس هرگاه جزو دخنه ده
بوده نه قدری از روز یکشنبه داخل شده بود ان سه روز سه شب را
تاویل خود قرار داده است اقرار او با مربوطی است هیچ جهول بگفتار
او را قبول نمیکنند اگر نصاری خواسته باشید در برای قول انجیل متی

متی و تاویل عقیل رخود عذر لیکن بگویند جواب بدهند مطلاوه انکه
بنابر قول لکی و یوحنا که نه از جمعه جزئی مانده است و نه شنبه داخل شده
اما بنابر قول مرقس نه تاویل اوغستینوس نیز با قوس است زیرا که فتی
در فصل شانزدهم انجیل خود میگوید که ان وقتی که زنها بر قبر رسیدند
طلوع کرده بود پس اگر بگفتار مرقس اعتباری دارند از قول او
میگردد و روز یکشنبه داخل شده بوده در اینصورت قدری از یکشنبه تا
روز شنبه و در روز جمعه و تا شبها چه رسد ان یک روز دیگر را از کجا
پیدا میتوانند کرد با وجود انکه متی در فصل بیست هفتم انجیل خود نقل میکند
که یهودان گفتند که ما را عیسی شنیده ایم میگفت من بعد از سه روز رجعت
کردن بنابرین قول میباید از روز و شب قدری گذشته باشد تا توان
بعد از سه روز بهر صورت نصاری را نه تنها برای انکه قول را ثابت کنند
ثابت کنند که حضرت عیسی سه روز و سه شب در قبر خود مانده بلکه برای
نهی و حرمت عیسی رجعت را باید بازسه روز شب بودن حضرت عیسی را
در قبر ثابت میباید بکنند بغیر ازین انچه نصاری ان را سند میکنند
در فصل شانزدهم نقل کرده است ان زنها در وقتی بر قبر حضرت

عیسی آمدند آفتاب طلوع کرده بود و بیشتر اناجیل مذهب ایشان را رد
میکنند زیرا که اگر مرقس در این قول صادق است پس آنچه در فصل بیست
و سیم انجیل خود میگوید در وقتیکه بسر قبر رسیدند هنوز ظلمت زمین را
داشت دروغ خواهد بود و در هر صورت ایشان میگویند که اناجیل بالهام
روح القدس نوشته شده است مجوز زیرا که همین که از اناجیل
کو در یکقول ثابت شد دروغ ثابت شد روح القدس میگویند اناجیل
بالهام او نوشته است دروغگو ثابت میشود و دروغگو بودن روح
القدس لازم دروغگو بودن اناجیل را هم باید نوشته شده اند
زیرا که قول دروغگو بودن پس به دین ایشان که باین اناجیل
دست دیگر بند است باطل و خراب گشت رجعت فرمود و چرا هرگاه
ثابت شد آنچه را از قول حضرت عیسی نقل میکنند آنحضرت خبر داده بود
است چنانچه یونس سه روز و سه شب در میان شکم ماهی ماند هم
در میان قبر سه روز و سه شب خواهم بود دروغ محض است قطع
نظر از آنکه در اصول سابقه ایشان را دادیم آنچه در باب

نوشته اند که رجعت فرمود دروغ و افتراست که برای فاسد خود نوشته
اند پس چون هر چه نصاری در این اصل یازدهم نیز نوشته اند
و گفتار اناجیل میگویند از آنچه ثابت کردیم معلوم گردید که هر چه در آن
میگویند دروغ است و افترایی است بحضرت عیسی بسته اند و حق آنست
که خدای تعالی در قرآن مجید از آن خبر داده است که حضرت عیسی را نکشتند
و بدار نکشیدند بلکه شبیه او را کشتند چون آن شخص شبیه او یهودای مهتر
اسرائیل بود و بنا بر آنکه اراده قتل آنحضرت کرده بود خدای تعالی
بغضب خود گرفتار نمود و او را بدست یهودان داد و ایشان او را
عوض حضرت عیسی بشباهت با او داشت بدار زدند و کشتند پس آنحضرت
الهی رجعت نمودن او صورت ندارد و در حقیقت در اناجیل نوشته شده
است محض افترا و دروغ است چرا که هم باز نه یعنی در انشال داده اصل
کرده اند چون معلوم شد در این فصل اناجیل هم مبنی بر دروغ
این نصاری از راه حق منحرف گردیده اند لازم است جمیع
ایشان به پردازیم تا آنکه بعون الهی از اهل نزاع باصول حرف ایشان
محقق گردانیم در رد اصل نهم از اصول سبعه نصاری تحقیق

باین نیست و در دهم یعنی بیان خدایان اوصاف سابقه رجعت نمود
بجهنم فرو رفت از برای آنکه خلاص کند ارواح مؤمنان و پیغمبران
که در آنجا انتظار آمدن او را میکشیدند و باید ایشان را از حبس علائی
شیطان خلاص کرده اند بدان ای عزیز که رد و بطلان این
پی اصل دین نصاری از آن رد و بطلان که باصول سابقه نوشته ام
بعمل آمده است و براهین قاطعه ایشان را در چند جا در باب اعتقادات
فاسده و دارند الزام داده ایم اول در آنجا ثابت نمودیم آنچه
نصاری افترا بحضرت آدم بسته اند که گناه کرد و بسبب آن گناه خود
و اولاد او بحبس شیطان گرفتار بودند محض افترا و غلط است هرگاه
معلوم گشت که محبوس بودن حضرت آدم و اولاد او افترای نصاری
جاهل نقض کرده در هم شکسته اند پس آنچه در این اصل میگویند حضرت
عیسی بعد از رجعت بجهنم رفته تا آنکه خلاص کند ارواح پیغمبران را
از حبس علائی شیطان نیز باطل خواهد بود و چون بنای این
افتراست باطل نمودیم افترا بودن آنچه بحضرت عیسی سبب را انبیا
مؤمنان بسته اند ظاهر و هویدا است آنکه در انجیل ایشان

ثابت نمودیم حضرت عیسی کشته گشت بلکه خدای تبارک و تعالی آنحضرت را
بقدرت کامله خود باسمان برده و مهتر یهودان بصورت آنحضرت شبیه بود
یهودان او را عوض حضرت عیسی بدار کشیدند پس بنا بر این هرگاه
کشته شدن و مدفون گردیدن حضرت عیسی ثابت شد که خلاف و دروغ
است آنچه در این اصل میگویند که بجهنم فرو رفت از برای خلاصی ارواح
پیغمبران و مؤمنان نیز باطل و افتراست زیرا که بجهنم رفتن بنا بر کشته
شدن و مدفون گردیدن و رجعت نمودن را ادعا مینمایند هرگاه اصل
باطل شد فرع نیز باطل خواهد بود پس معلوم و ثابت گردید که حضرت عیسی
بجهنم فرو نرفته بلکه در آسمان چهارم آسوده است و پرستنده از آنجا که
منتفی عدالت الهی است خواهش دارد و آسنده مینماید خدای تعالی
انجماعتی را که اسم نصاری بر خود بسته اند این نعمتهای عظیم رخدا
را بحضرت می بندند و بزودی دنیا را از وجود پلید ایشان پاک
گرداند و در اسفل جهنم کرده اند در آنجا که مثبوت رسانیدیم
که آنچه نصاری میگویند حضرت عیسی از قبر خود رجعت فرموده است دروغ
و افتراست پس هرگاه رجعت نمودن آنحضرت افترا بودن آنکه

گویند که بعد از رجعت بجهنم رفت نزد دروغ و افترا خواهد بود زیرا
برگفتار اهل نصاری ثابت نمودیم که انکسی بدار کشیده شده بهتر بوده آن
بود پس انکه از دار پایین آورده شده خون گشت همان کس همان
بهتر بوده آن خواهد بود اگرچه درباب جهنم رفتن او حرفی نیست اما
باینوضع که نصاری میگویند بعد از آن رجعت کرده بجهنم رفت دروغ است
بلکه اگر از دار بجهنم رو براه شد بنابراین هرگاه آن مدفون شده بهتر بوده آن
بنا بر رای نصاری چون بجهت فرج بهتر بوده آن بغضب الهی مبتلا و به
کشته شده حضرت عیسی رجعت نموده باشد و چون رجعت بعون
انحضرت صورت ندارد پس انکسی که داخل جهنم شد بهتر بوده الا ابیت
که در انجیل اتفاق نصاری را آنست در روز دیگر دو جای ایشان را خالی
میکنند و در عوض آن پرستش ... با آن که او را روبخته بودن بجا
بیاورد همیشه خوش باشد با ایشان میزند و آن چوبرا نصاری جهت میگویند
پس چون از آنچه مذکور نمودیم این اصل هیچ باطل کرده است بنا بر آن
نستیم هرچون صلیب انصاری مذکور کردیم چند کلمه درباب این چوب صلیب
بایشان بگوییم و بشنویم تا انکه هیچ نگفته بسبب افراط خود کیجای

می‌آورند روا کرده‌اند و در این بت‌پرستی زنهار میان ایشان
عمده است خاک روای ریز کرده از ایشان بپرسیم بدان دلیل
الله تعالی این صلیب نصاری با اهتمام عجب دارند دو تخته است
تراشیده از چوب هر درختی باشد یکی از آن تخته‌ها از دیگری بقدر
بلند تر است بوضعی که اگر آن تخته را برپا کرده نصب بکنند یک زرع و نیم از
تخته دیگر که بقدر یک وجب از طرف بالای آن تخته منصوب باشد از یک
اینش قایم بکنند میباید زرع باشد این دو تخته باین وضع بالای
هم کرده را اگر دس میخوانند و در پرستش این چوبها مرتبه عبودیت کرده‌اند
در هنگام قیام بان نماز نامعقول که در وقت آن هم عوام الناس
باید در عقب پادری بدو زانو باشند و بران مزخرفات پادری
تنها که در همه کلیساها نصب نموده اند بگویید کرده بشنوند و هرگاه
ایستاده است او را باید که متوجه باشند این نماز است که بر هر نصاری
یکبار در روز یکشنبه واجب است بجا بیاورند و غیر از این نماز نمازی
دیگر ندارند مگر انکه در ایام هفته روزی باشد از روزان ایشان
دنیا را از شر کفر خود ایمن نموده و در از دوزخ بجهنم داخل شده باشند

و ریم پاپا فرموده باشد که بتی بصورت او تراشیده و در کلیساها نصب
کرده باشند و دراز دوز تر عید گرفته در برابر آن بت که تراشیده‌اند
نماز میکنند و بوضع دادای قبل از این مذکور شده ایم چنانچه بر
نصاری واجب است روز یکشنبه کار نکنند در چنین روز اعیاد ایشان
کلیساها گرفته میشود باز واجب است ترک کار و بار کرده در عقب پادری
بت پرستی او را بجا بیاورند و بکنند در بعضی از ابنها دستور ایشان
است شل سینه خود زدن و استغاثه بان بت نمودن باید بتا لت باور
بجا بیاورند یکی از مسایل دینیه ایشان است در اعتقادی این طایفه
اگر در وقت ادای نمازهای چنین آن شکل صلیب مذکور شده در
ایشان نباشد و در جای بلندی منصوب گردیده باشد آن نماز صحیح
بدین جهت در هرگاه که کلیسا برای این نماز و بت پرستی ساخته
اند میباید که همیشه چون صلیب چنین را بوضع مذکور ساخته ایم منصوب
باشد و این صلیب را در کلیساها نصب بکنند نه همین از چوب بسیار
بلکه از نقره و طلا و دندان فیل و چیزهای دیگر از کتب بکنند اما از لحاظ
همان شکلی که وصف نمودیم میباید ساخته شده صلیب که از ابابیل وضع

وضع پرستش مینمایند میگویند که شکل دار است حضرت عیسی را در آن
آویخته اند لهذا پرستش او را واجب میدانند کفایه بلکه برتبه سایه
و چوب او دارند که نه تنها او را در کلیساها نصب بکنند بلکه بر نصاری
میباید او را با گردن آویخته است و در هر خانه از خانه‌های ایشان
متعدد آن باید نصب شده باشد از رای و اوامر آن صلیب کلیف فارغ
پادریان ایشان فرموده اند که در هر جا آن شکل باشد شیطان گریز
تواند کرد و زیرا که از دو میرسد از این موعظه است و در بالای هر چیزی
میخورند با انگشت خود صلیبی میکشند اعتقاد دارند بسبب آن شکل شیطان
از آن لقمه دور میکرد و برکت او از طعام ایشان زایل نشد به خلاف
کلام طایفه هرچه اهل اسلام در باب بسم الله گفتن اعتقاد دارند و در
هر کاری از برای تیمن و تبرک بسم الله میخوانند نصاری در اول
کشیدن میگویند حتی آنکه طایفه ادریس در وقتی که بازبان خود
بکنند واجب میدانند اول در میان فرج آن زن شکل صلیبی بکشند
بعد از آن در میان آن نشانه دخول نمایند چون از همه اعتقاد
اهتمام در باب اهتمام صلیب دارند باعتبار آنکه پادریان خاطر

نشان کرده اند فریب داده اند حضرت عیسی در چوبها بشکل صلیب
او یخته شده و کشته گردیده است مناسب تر زیرا که ایشان ثابت
حکوم به کنیم که چنین است غلط کرده کرده اند و فریب داده اند و خورده
اند زیرا که قطع نظر از آنچه ثابت کردیم از کتب ایشان الکسی که کشته
حضرت عیسی نبود بلکه مشتبه بود و آن بوده است بر فرض تسلیم کشته شده
باشد بشکل چوب چنین است مصلوب نکرده است پس رعایت و تعظیم
این چوب که از جمله نباتات است ثابت نمیکنند نصاری از بعضی دیگر
جمادات اند و این معنی نمیکنند چند وجه ثابت نمیشد اینکه اکثر اهل
بشکل صلیبی مصلوب نشده بودند زیرا که هر کس میداند از یهود و اهل
دستور نبود که گاه کاران واجب القتل را بدان نکشتند یعنی دو
چوب قوی در زمین بقدر قد خلق نصب میکردند و پا و دست را بالای
چنانچه نصاری امروز صورت عیسی را از چوب میتراشند و بشکل صلیب
چهار میخ نزنند بلکه دستور آن بود که واجب القتل را میکشند
چوب قوی در میکردند و پا دیگر در بالای آن دو چوب میکردند
و دو طرف آن چوبهای او با وصل میکردند ریسمانها و دیگر

آن چوب که گذرانیده بودند بستند و با آن ریسمان گره بگردن
آن گناه کار میزدند و بعد از آن دست از زاد بار میداشتند بحلق خود
در میان آن دو چوب راست بزمین فرو برده بودند او بخشش نمیشد
و با دست و پا میزد و با غبار از نقل بدن خود که روز از طرف زمین نیست باد
آن گره در گردن او بود قایم تر میشد و در راه نفس او مسدود گشته و تسلیم میکرد
و از این راه است که هر گاه از میز فرود و از حلق آنکس بر کشیده میگفتند
زیرا که چون آن ریسمان در حلق آنکس بسته میشده و در دیگر بود و بسبب
آنکس تقریبا وصل الطرفین میگرفت میشد تا آنکه آن ریسمان که بر آن چوب
بسته بود از وی بر کشیده پس اگر حضرت عیسی بنا بر قول نصاری آنکس بود
که یهود آن بدار کشیده باین وضع که نصاری آنکس بود که گمان کردن
دار از و را بشکل صلیب خود فرض کرده اند بدار کشیده نشده است و اگر
نصاری مرضی دیگر ندارند چنانچه بعد از این خاطر نشان ایشان
خواهیم نمود بلکه بسبب همین که حضرت عیسی در آن کشته شده
نصب برای پرستش میبایست از آنها بعنوان در میان معمول بوده و تا امروز
میان فرنگان دستور است که گناه کاران را بنحوی که ذکر نمودیم اند

از حلق بر میکشند یعنی چوبی در بالای دو چوب نصب کنند که ایشان را
فرو میکوبند نه آنکه تخته گاهی در بالای تخته درازی میخ زده که زور را
گردش نمانند اینکه در اناجیل که نصاری دارند هیچ جا نقل
نشده است که دست و پاهای حضرت عیسی میخ زده باشند بلکه در انجیل
نوشته اند که [illegible] چسبانیده بودند یعنی سر او را بر لوحی که انجیل نبشته
بودند بر آن چوب بالائی منقش و ملصق کرده بودند و بر بالای آنکه منتقل
بدن خود از حلق رو بنخ شده خفه کردد اینکه این بشکل صلیب در میان
یهود و نصاری معروف نبود و در میان طایفه هنود است شعار فرقه
که کسی را چهار میخ بزنند و اگر معمول بوده است و قسطنطین بعد از او چون دعوا
خدائی کرد این رسم را از فرعون بمیراث گرفته و نصاری را از او بیاد داده
هیچکس معمول بودن این قسم سیاست را نقل نکرده است بلکه نصاری الفعل را از آن
که تا زمان قسطنطین در میان هیچ یک از فرق نصاری این علامت پرستیده
نشده است پس هرگاه نصاری در این زمان که صحت دین و ایمان خود را
موقوف پرستیدن صلیب میدانند جواب بدهند که آیا دین الحواریین
قبل از قسطنطین و ظهور این بدعت صلیب پرستی بوده درست بوده

یا نه اگر بوده واقع درست بوده پس صلیب پرستی بخلاف واقع
خواهد بود اگر چنانچه دین ایشان درست نبوده لازم میآید فریب
بعد از عروج حضرت عیسی و زمان قسطنطین است هیچکس بدین حضرت
نبوده باشد و جماعتی خود را نصاری میگفته اند بجهنم رفته باشند هرگاه
چنین باشد تواتری که نصاری کتب خود و شریعت حضرت را
بان میدانند باطل و آنچه از پیشینیان ایشان رسیده باشد اعتبار
باشد چون بی اعتباری کتب خود و شریعت حضرت عیسی را از
خود را قبول نمیتوانند کرد و علاج ندارند بغیر از آنکه قبول کنند
در پرستیدن مرضی است که قسطنطین از کفر قدیم خود در رختهای دین
افزوده و درج آن کرده است این معنی چنان نیست زیرا که
محبت ایشان در کتبی که دارند مضبوط نباشد بلکه در بعضی
از ایشان نقل شده قسطنطین در وقتی یکی از غزوات بر آن
آن شکل را در میان آسمان و زمین دیده بود و ندیده اند شنیده بود
که میگفت باین نشانه فتح خواهی کرد و بنا بر آن قسطنطین آن شکل را حکم
کرده است پس آن را ساخته بپرستند از برای آنکه این بدعت صلیب پرستی

میان طوایف نصاری فی نفس بکر و مادر خود را تطبیع نمود تا آنکه قرار
شیطان در بیداری حمل کند تا بخو کنه بگوید که ملهم شده ام با آنکه آنرا
خود هم که روی بگوید که در بیت المقدس است و در آنجا عیسی حضرت
حضرت عیسی را در او چهار پنج زاده بودند از زر روزن او ورود بادر
بدین حیله بثواب خود متصل شیطان میشد گویند بان دلالت رفت
در آنکه خود بان کوه در رد شوید رزامنهای دولت خود شیطان سیمی
در پنهانی او بوده است بت پرستی بدان کوه فرستاد و گفته بودیا
که مذکور ساختم در زیر خاک آن ناپاک که آن نام داشت بسبب آن قرار گرفته
شود و صورت او را بی زر تراشیده بدستوری که نصاری دارند و در میان
بتهای خود در کلیساها دارند از برای آن واقع شده و ایالی هنوز
میان نصاری باقیست و هم از برای آنکه این بت پرستی عیسی
بود که در زیر خاک آن ناپاک الحال نام داشت بسبب آن کرد پنهان شده
پرستیدن که بت قدیم قطلیتس مادرش بود و در میان نصاری شیوع
نام بهم رسانید و سبب بودن قطلیتس در آن صلیب پرستی نصاری نیست در

که در کتبی که ترجمه کرده است از برای اتمام حجت از جانب خدای
تعالی باقی مانده باشد چنانچه تا امروز هست هر چند با وضعی بود مانده
است زیرا که چند بار کتب سماوی را تغییر داده اند اما خدای تعالی حفظ
کرد کلیه را طرف نمایند تا آنکه حجت بر ایشان تمام شده چنانچه او فصل
سیزدهم کتابی که او را ابوکلیسی مینامند یعنی کتاب رمزها و قصها را
که یوحنا حواری عیسی ظاهر شده بوده است و یوحنا فرموده اند
آنها را بنویسد معلوم میکرد دیگر از آن رمزها است که یوحنا میگوید من
دیده ام اما در بیداری یا در خواب قید نمیکند از دریا حیوان
بیرون آمد که هفت سر و ده شاخ داشت و در بالای هر شاخی از او
تاجی یا دستاری بود و در میان آن حیوان نوشته بود که گویا کافر دیده ام
از زدهای که او را در آنکه میگویند هشیار خود را بان حیوان بخشیده
بود و دیده ام یکی از آن سرها را که بر سر زخم دار شده بود که گویا
کشته و دیده ام که آن زخمها را شفا داده شد همه مردمان زمین
تعجب کرده بر آن حیوان و آن روز تا پرستش نمودند زیرا که گفتند
باشد مثل این حیوان تواند بود با او جنگ تواند کرد این حیوان

و آن بسیار بزرگی داشته که با آن دهن گویای عجیب میگفت و داده
شد بوی اختیار و مهلت تا چهل و دو ماه و دهن خود را گرده بگویای
عظیم بخدا و عرش سبحانه پاکی عرش میگفت و مهلت بوی داده
تا آنکه جنگ کند بمؤمنان و بر ایشان غالب آید و پرستش نمودن با دمیه
اما بی که اسم ایشان در کتاب زندگانی نوشته است بوده این است
عبارتی که در کتاب نصاری مذکور است از برای آن نیز توضیح خواهد
خواهم نمود مناسب است در باب قسطنطین چند کلمه ذکر کرده شود
شدن الملعون را موافق آنچه در کتب نصاری مذکور است پیش از این
نمایم پس بباید دانست که قسطنطین و شاه قیصر فرنگ زاده ولادت
بود و مذهبی ظاهره قدیم داشته اند که در این کتاب قدری از آن
نقل کرده ام آن پادشاه به فرنگ و هرچه حالا روم میگویند میراث
بقسطنطین منتقل گردیده بود و در آن زمان روم و ولایت فرنگ
بود و در زیر فرمان قسطنطین استقرار داشت و فرق نصاری در آن زمان
در مملکت او پراکنده و منکوب بودند چنانچه در اوانه از آن
میباشند بلکه برایت کم قدرتر بودند اتفاق وقتی که قسطنطین

بسیار بعضی عارض شد و از فرق سر تا پای او بسیار زخم مجروح شد
هر چند معالجه آن زخمها میکردند بیشتر میشد تا آنکه همه را اطبا و جراحان
که در مملکت الملعون بودند از معالجه او عاجز شدند چون قسطنطین
همه از معالجه او بعجز اعتراف نمایند روزی پناه به بتهای خود برده
خود و خدمه بتخانه را طلب نموده اند از ایشان در خواست کرد از بتها
او شفا بطلبند ایشان هر چند در برابر بتها فریاد و زاری کردند جواب از آن بتها
نشنیدند تا بخاطر ایشان رسید و نزد قسطنطین آمده گفتند خدایان بتخانه
از شما آزرده خاطرانند لهذا از شفای مرض تو جواب باز نمیدهند
مناسب آنست از میان رعایای تو اطفال شیرخواره بسیاری جمع
کنی بقدری که اگر کشته شوند از خون آنها حوض پر از خون شود
که آن اطفال را به زور برای خدایان قربانی کنند و خون آنها را در
در حوضی بریزند چون پر شود شما در آن حوض غوطه بخورید و از آن
صورت خدایان از خشم خود فرود نشسته بشما شفا خواهند داد قسطنطین
این معنی را قبول کرد و فرمود از همه مملکت خود اطفال شیرخواره
جمع نموده بپای بهر بر حاضر سازند در آن وقت شیطان زیرا که

انکه دین اهل نصاری را باعتبار قبول نمودن پادشاه کافر نصاری
چنین در نظر نصاری قوی کردانند چون تدبیر داده اید شب بخواب قسطنطین
در آمد و این سیلوستر در آن زمان خلیفه فرقه نصاری با خاصم ...
مایل بودند بهبود شیطان با وگفت که نزد قسطنطین رو و بگو
دست از این دین خود بر داشته بدین ثلثه در ای من تو را شفا خواهم داد
در آن وقت قسطنطین در زمین ... حالا شهر اسطنبول است ... صفت
چون وی بود قسطنطین در زمین تخت خود بعلت جذام بیماری
دان جا رسیده المرض عارض او شده بود و در انجا مانده بود
القصه این ... القسطنطین عرض نمود در جواب او گفت هرگاه تو
شفا دهی من دین ترا قبول خواهم نمود سیلوستر بار او ... شیطان
... کرده بقسطنطین جواب داد که پس ... خود کلیسای من بیا تا
انکه ... او بدل ... قرار داده بود ببرد بدن تو ... نجات
ان ازاین مرض که داری شفا یابی قسطنطین سخن ان ملعون ... قبول
شنیده روز دیگر بکلیسای او در آمد پس سیلوستر او را ... تعلیم
کرده بود ... زخمهای او ... قسطنطین ...

بدین سبب ثلثه را قبول نمود و نصرانی شد در همان جا سیلوستر ان
... کلیسا بنا نموده تا حال در شهر اسطنبول ...
و عبا ... مشهور است و در آن ... شهر روم پای ...
شهر اسطنبول را طرح انداخت و بنا کرد و او را پای تخت خود قرار
لهذا ان شهر بقسطنطنیه مشهور است و شهر روم که پای تخت ... بود
خلیفه فرقه نصاری بخشید و از آن زمان تا حال خلفای که بعد از سیلوستر
امده اند در انجا ... دین عیسوی قیام داشته خود را ...
خلیفه روم را اگر کسی فکر کند بگوید که شیطان چه مطلب ...
قسطنطین بت پرستی قدیم را گذاشته بدین ثلثه در اید
جواب
علامات چند میدانست که زمان بعثت حضرت اول ... ابن
جن و انس صلی الله نزدیک است و اطلاع داشت بر انکه در زمان
حضرت بنیا باید خواهد اورد که هر عاقل بشنود خواهد داشت که ...
در جانب خدای تعالی است خصوصا کسیکه از اهل کتاب باشد
چون کتابها ندرر و ... که باعث ... در دین
ایشان باشد لهذا شبهه کم میکنند و حق را زود تر قبول میکنند ...

چون قسطنطین از اهل کتاب نبود و دین او رعایتی او در ... شیطان
بتو هم انکه مبادا در وقت ظهور پیغمبر اخر الزمان سیلوستر با رعایای
حق را قبول کنند سعی نمود قسطنطین نصرانی شد و ... فرنگستان
در دم بدین ثلثه در امدند تا انکه ان کتاب در جانب خدای ...
اورده و کتاب خدا را یعنی قران مجید که ... مبادا قبول ...
و شیطان شاید قسطنطین نصرانی نمود و با ... سیلوستر کتب ... از
طرف سازد چنانچه کرد هم چنین هر که بعد از ایشان ... دین
نمود و تغییر دران کتب خواهد در ... کاری ... در وقت
امدن پیغمبر اخر الزمان در ان علامات صفات خدا در ان کتب
بود اثری نمانده باشد بدین علت کسی بحضرت اهل بیت ...
نیاورد و بجهنم بروند لهذا ... در نصرانی نمودن قسطنطین ... اگر کسی
کوید که چون ... شیطان بتوسط سیلوستر ان زخمها ... قسطنطین را
توانسته باشد شفا بدهد — البته شیطان ... مصلحت های مهمه جواب
داده اند هرگاه توانست در بدن حضرت ایوب بنفس خود ...
انحضرت را مجروح سازد پس عجب نیست از اینکه قسطنطین چون کافر بود

و ابلیس را دسترس یاکر دیده بود بنابر مطلب خود شیطان ... خود
در او دمیده او را از خم ... شده تا انکه بعد از ان سبب ... که
بابات که ان ملعون می شناخت حاجت او را می دانسته ...
حاق کند و بدعای خود را بعمل اورد پس ... وان ازکیاهای ...
شده در آن ... سیلوستر ببرد بدن قسطنطین ریخته بود و ... نموده باشد
زخمها را شفا داده باشد سیلوستر اعمال را ... او را ... کرد
خارق شدن قسطنطین بدعای او بعمل امد دیگر انکه می تواند بود ...
و صنعت هر چه ... علم چشم بندی باشد ان ملعون بسیار خوب ...
پس بر تقدیر این شفا دادن را معجزه نتوان گفت زیرا حالا
انکار نمایند که بت پرستها و جوگیها هندی ... بتوسط ... خود
شفا میدهند و حضرت عیسی در انجیل ... شفا داده ... فوار
عبادات که از مردم کافر ... خود داده است ...
بودن انها اعلام نموده است چنانچه در فصل ... انجیل ...
که حضرت عیسی ... خود خطاب نموده ... براستی ... بگو
نه هر که خدا خدا میگوید داخل بهشت خواهد شد اما ... کسی فرمان

الهی بجا بیاورد و داخل بهشت میشود پس باشند که جمع بسیاری را در
روز قیامت پس خواهند گفت ای صاحب در دنیا هیچ نوع دعوای
پیغمبری ننموده ام و نام نوح را از زبان مردم بیرون کرده ام
کرامات و خوارق عادات بسیاری از ما صادر شده است بدرستیکه
از نزد ایشان خواهم گفت و در شهر از من این حاجت کناه کار
شما را نشناخته ام هرکس که امروز از این سخنان از من شنیده موافق
راه بر دشمن ببرد دانا خواهد بود که خانه خود را در بالای سنگ
و در وقتی که باران و سیلاب و طوفان روز باران خانه او را زند نه
باد در راه نیافت زیرا که اساس او را در بالای سنگ محکم نموده است
هر امروز نیکویم فراموش نمود و مثل اینها را راه رفت از قبیل برده
خواهد بود که خانه خود را در بالای ریگ بنا کرده باشد همین را
و طوفان روبان خانه کردند افتاد و خرابی او عظیم گشت پس
عبارت از گفتار حضرت عیسی است ثابت است جمع کثیری در دنیا
کرامات نموده اند و نمایند و خوارق عادات ایشان ظاهر است
و میشود که آنحضرت و خدای تعالی در آن وقت نشناخته گواه داده

و مگر همه افعال شیطان بوده است خواهد بود و اگر کسی گوید هرگاه
ظهور کرامات و خوارق عادات از مردم جایز باشد شناخته نمیشود معجزه
پیغمبران با افعال حیثی در این صورت معجزه پیغمبران حجت نخواهد بود
است میان معجزه از جانب خدا و معجزه از جانب شیطان فرق بسیار است
یکی آنکه هرگاه معجزه از کسی صادر شود در طبق او دعوی پیغمبری نکرده
معلوم است از جانب خداست و سیوم تر در این شفا دادن
نبوت نکرده بود تا نصاری بگویند معجزه نموده است بلکه یاد گفته
شمعون را در خواب دیدم و مثل فرموده که آب بدن
بریزی شفا خواهی یافت بشرط آنکه تثلیث را قبول کنی کسی که
نبوت از جانب خدا نکند منافات ندارد هر چند بر مذهب باشد
حیثی بعبادت شیطان از وی ظاهر گردد چنانچه اصحاب از ... هند
بعضی از دریان نصاری بفعل میایند پس از این افعال
نمیاید معجزه باشد و شبیه معجزات انبیا بوده باشد حالا
مهم است خلیش بعد از آنکه ... در گردن خود
رضای خود نمود که دین تثلیث اختیار نمایند فرموده

که دین تثلیث را قبول کرده است اولاد را تکلیف بقبول نمودن کنند
و اگر او را قبول نکرد بقتل رسانند این وضع دین تثلیث شمشیر رواج
و دین حق حضرت عیسی را در میان بعضی از طوایف بود از طرف
بنحوی که اگر کسی بر طرف حق ثابت بود میبایست از معمور بردارد
در کوهها پنهان کرده و نه زند کانا خود را در جاهای پنهان نکرد
بعد از آن همه با در میان مذهب تثلیث که مراد کتب نصاری در آن
بود هزاران هفتاد و چهار نفر میرسیدند جمع نمودند و اعتقاد ایشان
تثلیث نفی و اصول کفر ایزد نام اصحاب نصاری دارند
این مرات بگوش زد گردید حالا عبارت کتاب یوحنا را
تفسیر کنم تا آنکه تسر بدعا بر گردم آن حیوان یوحنا میگوید
بیرون آید شبه سطول است دریا او را حامله آن هفت سر
حیوان بود هفت نفر قیصر فرنگ اند در آن پادشاهی کرده اند
شاخ که در بالای هر یک تاج پادشاهی بود عبارت از ده نفر
جزو فرنگ اند و وقتی که اسطول های کشت فروشنده قیصر
داشتند و اطاعت مینمودند بار را ده نفر اولاد است از آن

نفر میرسیدند و در جاهای مختلف پادشاهی کردن آنکه برگ
زخم دارد و شرف ربوبیت بود و مرض را شفا داده که ... بوده
است که بواسطه سنگ و شمشیر بعد از آن که جراحت هم بدن او اگرچه
یافت و آن رشد و آنکه میگوید و اختیار خود را بان حیوان داده
بود و شیطان بوده در بت پرستی داخل شده بود زیرا که
لعنت لنین کتاب لعنت او و در میان نصاری از جمع کتب
معجزات و تغییر لغت و یا بعضی حرف دال میگوید و آنکه حیلت
صلیب است قدیم قیصر فرنگ بوده او و لشکریان او را میپرستیدند
اعتقاد داشتند هر که او را پرستش کند هر کسی که جنگ نماید بظفر
رسید و قیصر فرنگ همچنانکه قیصر قدیم بت پادشاهان اطاعت سنگی
که بجنگ برفت آن صلیب را پیش او میبرند تا وقتی که جنگ برود
آن در آنکه بعضی صلیب رشد و بات پیش پیش او میبردند سجده پرستش
در آنکه بعضی صلیب ز رشد و بات بسبب شفا دادن سیوم تر نظر باشد
بدن تنخواه است و دست از بت قدیم آبا و اجداد برداشت

مذکور شد اختراع نمود یعنی گفت من در میان آسمان و زمین شکل
صلیب را دیدم و نمودار شد و صدای شنیدم که گفت در این نشانه فتح
خواهی کرد و بجهت استمرار این بت پرستی با وجود آن
چون شیطان در آن بت صلیب متوکل بود به همان شیطان نزد
بواسطه سیلوستر بدین ملاقات در دو هیئت یوحنا گفته است و دیگر یعنی
شیطان به اختیار خود بآن حیوان داده بود و آنچه میگوید
در پیشانی آن حیوان کافر نوشته شده بود شاید است که قسطنطین
جا هر ... در بلده قسطنطنیه که حال مشهور به اسلامبول است حکومت کرده
کافر بوده بعد از آن میگوید همه مردم تعجب کردند زیرا که آن
اختیار خود بآن حیوان یعنی برای او داده بود و گفتند آیا که
با این حکومت حیوان جنگ کند و مثل او باشد بدین جهت
یعنی صلیب را پرستش کرده اند این فقره از آن عبارت ...
شفاها مثل قسطنطین از آن مرض صلیب پرستی رواج در عالم
که واقع گردید زیرا نه تنها ممالک فرنگ بلکه به آن مملکت حالا
گفته میشود ... در زیر فرمان قسطنطین بود حتی ...

و بسیاری از غرائب مرض صلیب پرستی مستبعد گفته تا زمانی که حضرت رسول
به دنیا آمد و چون این مرض از قسطنطنیه بهم رسیده است و در اواخر عالم ...
سرایت کرده است که این حیوان نشست ... که میگوید که این
حیوان ... تا آنکه ... کفرهای عظیم ...
اشاره است ... که نه تنها صلیب ... کلمه کفرها که ...
که ... که کفر ... در ...
است ... قسطنطین ...
... قیصر شده اند و در قسطنطنیه سمت ...
خاتم ... چنانچه ... که ...
... که قسطنطین ... اینکه ...
... کفرها ... اسم آن ...
او ... معلوم است که ...
...
...
که ...

... که اسم شیطان ... قرار داده اند و کفرها که ... الهی آنکه
مراد ... حضرت رسول ... است ...
نور آنحضرت در عرش ... استقرار داشت پس ...
و اوصاف و علامات سید کائنات و حضرت امیرالمومنین ...
و ... که در دست ... این امر ...
انور سید المرسلین در عرش عظیم الهی ... و ذکر ... آنکه
... طائفه ... معلوم است ... کفرها ...
...
معلوم است ... زیرا که قطع نظر از آنکه ...
قسطنطین ... کافر ... کتابها ...
در کتب الهی ...
نبوت و خاتمیت و صفات پیغمبر آخر الزمان که در هر کتاب ...
حضرت عیسی خبر داده است ...
برهم زدند و این ... و اوصاف ایشان را ...
پیغمبر آخر الزمان و علامات آن بزرگوار ...

... در کتب ... ایمان ...
... قسطنطین که ... کتاب ...
... کتاب ...
...
...
...
...
...
... که قسطنطین ...
...
...
...
...
...
...

مقرر داده‌اند که بعد از آن مؤمنان مرتد مطلق باشند و اینان در
عیب نشده‌اند بهشت خاصه را فرستاد هم قال که دراین ماده‌اند
انجیل را که در اکثر کتب صحیح در پیش گفته‌اند که کسانی که از جنبه نوشته
شده ملحقه در کتاب رمز کانه ظاهر نمی‌باشد آن کتاب باشد که علما دولتمندان
که قوانین کانا دارد و دولت در مقرها گرفته بود که ایمان نیاورند
بحضرت رسول و امیرالمؤمنین و اولاد او صلوات الله علیهم اجمعین در اینجا
نوشته باشد و اما نسخ آن در آن کتاب مضبوط بوده باشد ترجمه آن
عبارت است که حضرت عیسی در فصل چهاردهم از کتب لغات نحوی
فرماید که پیش از این که در دنیا که فارقلیط بعد از من بیاید الا با شما در همین جوامع
این عبارت مشهور است در آنکه در زمان بعثت آنحضرت در اوائل آن
در دنیا بوده است زیرا که فارقلیط که به زبان است و اینجا فارقلیط
وجابره که در اسطون حکمت گفته در عربی ترجمه آن تسبیح باید
که بیان آن بوده بدیانات که حضرت رسول که با اخبار
از آن قرآن مرو و شرح این مبحث هم در مشاهده گفته و دانا
که در دنیا بوده هم آن در آنکه کتب قطعی انجیل

آباء و اجداد او بوده پرستیدند بت‌ها را و در وقتی آن نور را از افق
معظمه طلوع نمود و عالم را خود روشن گردانید که کسانی که از بت‌ها پرستیدند
او را قبول کنند و از آنانی که قبول کردند کسی بود که از اهل بیت
درست بر دین انجیل ثابت قدم مانده باشند آن اصحاب حضرت
عیسی در فصل سیم از انجیل متی فرموده بودند حضرت خواهد آمد بعد از
خواهد آمد به دنیا در کتاب دنیا ظلمت را زیاده از نور روشن خواهد
ریز اگر در آن شریعت خواهد بود یعنی در پیش این عیب بستر کفر
در زمین خواهد بود و پس معلوم گشت این عیب نعتی بت‌ها این قدر زمان
گردیده است به آن در بت پرستی و نصاری حضرت عیسی را
ادعیه بوده‌اند بلکه نجات به وسیله آن قرب بجهت زبان
اولاد آدم را به جهنم فرستاده است زیرا چنانچه مذکور شد
بیان نبودن آن دستور بوده است به شکل عیب چینی بود بلکه
در بالای آن جو نازل شده فرزندان او را فرق بگویند
معلوم گردید پرستش نصاری امروز به این عیب بکنند زیرا که
حضرت عیسی را آن مصلوب گردیده است بلکه از برای آنست

طریقه بت پرستان قدیم کرده بت ایشان بعنوان وجوب بعد
باورند چون در این اصل اعتقاد دین نصاری بت پرستی برده
اند مناسب است به طریقه غیر مرتبه ایشان نقل کرده برد اصل ششم
ایشان با نصرانیت تعلق دارد و بر دو اند در اصل ششم از اصول
دین نصاری که تعلق با نصرانیت دارد در بیع جان خدا میگوید بجهنم
رفت آنکه خلاص کند ارواح پیغمبران مؤمنان در این انتظار
در را ایستاده‌اند از آنجا به آسمان صعود نمود و نشست در دست راست پدر خود
برای ایمان مخفی نماند که چنانچه اهل بیت را این دین نصاری
به اصلاح درستی احتیاج به علیحده نداشت بلکه از آنچه سابقا ذکر کردیم
می‌باشید هم چنین این اصل آنچه تا حال در این کتاب مذکور گردید
دانسته‌ایم است احتیاج بر علیحده ندارد زیرا هرگاه ما از کتب ایشان
ثابت کردیم خدا یکی است و پدر و پسر و روح القدس بودن او
باطل شود و خدا نیست و به کفر محض است از اینجا لازم می‌آید آنچه
این اصل میگویند حضرت عیسی در دست راست پدر خود نشسته است
بوده باشد پس هرگاه از منع کتب ایشان معلوم شد و نقل نمودیم بهشت

اصل سیزدهم

بهشت جسمانی قابل نیستند چون بلند در حضرت عیسی با وجود آنکه او را خدا میگویند و بر
حقیقت نموده با جسم بدون خود در جهنم صعود کند در دست راست
خدای تعالی بنشیند و ادراک لقای خدا را نصاری او را بهشت میدانند بگفته
اگر در جسم بودن حضرت عیسی حرفی دارند اگر کفر است ثابت از آن است
در فصل بیستم انجیل یوحنا مذکور است که حضرت عیسی بعد از رجعت نمودن از گور
به نزد حواریان زنده یکی از ایشان که طوماس نام داشت فرمود که ای
طوماس انگشت خود را در این زخمهای من ذابر و به بین دستهای تو پهلوی
من و دست خود را در این زخمی در سینه دارم بگذار و در فصل بیست و چهارم
از انجیل لوقا مذکور است که آنحضرت به همه حواریان فرمود ببینید دستها و پاهای مرا
زیرا که من همانم که بودم مرا لمس نمایید زیرا که روح گوشت و استخوان ندارد
چنانچه می‌بینید که دارم یعنی من روح مطلق نیستم بلکه بدن جسمانی دارم پس قطع
نظر از اینکه بدن داشتن خدا را شأن و محتاج مکان بودن آن سبحانه را همه کس
میدانند که چگونه کفر است اگر چنانچه گفتار حضرت را در انجیل لوقا مخالفت راست
است و این اصل فرقه یعقوبیه اصل دانسته شده
زیرا که میگویند که پدری که او را خدا میدانند نشسته بود

و صورت جسمی او را از خدا میدانند و در دست راست او نشسته است
لازم می آید که آن جای نشستن و هر مکان جسمانی باشد نه تنها مگر
هم مکان او جسمانی بوده باشد پس با زبان اصل دین نصاری اعتقاد
جسمیت و محتاج بمکان بودن حق تعالی است لازم می آید آنکه اگر ایشان
بگویند و خدا جسم نیست و مکان ندارد و جسمانی نیست دروغ
و بی اصل باشد پس اگر بگویند این اصل بیجا داشته باشد نباید دست
از آن اقرار و همین زبان از برای فریفتن مردم بکنند و در
این صورت گفتار با اصل و نظر بر آن اینده هر چه میگویند با این اصل بی
اصل و باطل خواهد بود زیرا که هر گاه از آن اقرار دست بردار نشده
خدا را جسم مکانی ندانسته باشند نباید لوازمی از جسم بودن خدا محتاج
بمکان و داشتن اینها جسمانی بودن بدست ایشان داده و اسم شبیه
کافر بودن ایشان را هیچکس نمی ماند اگر چنانچه بر آن اقرار ایستاده
و بگویند انکار بعد از آن بصورت است پس آنچه میگویند حضرت عیسی
باید بود و آنکه او را خدا میدانند با بدن جسمانی از گوشت و استخوان
بر آسمان بالا رفته و در دست راست پدر خود نشسته پوچ و بیمعنی است که

اگر در اینجا آن تاویله در باب دیدن عقل جسمانی خدای مجرد را نگاه کنند
از انکار کرده بگویند بدن حضرت عیسی جسم بود اما چنان جسمی نبود
محتاج بمکان باشد بلکه خدای تعالی چنان خالقی باو داده و در هم جا هست
و در هیچ جا بمکان ندارد و از آنچه در باب دراک عقل جسمانی مجرد را
ثابت کردیم جواب این خیال پوچ و دروان جا کرده اند داده شده زیرا
اگر آن خالقی که ایشان او را داوند بر تروان ال بیگویند با جسم داود
بود خطا از آن است که از جسمیت و بدن بودن بیرون برده باشد اگر
باعتبار حدوث آن حالت از بدن بودن بیرون برده گفتار حضرت عیسی
که میبینید بدن مرا گوشت و استخوان دارد و بدانید که روح استخوان و گوشت
ندارد دروغ بودن می آید زیرا که بدنی که از جسم بودن بیرون رفته
و دیگر اقرار کردن گوشت و استخوان دارد دروغ صریح است و اگر
بدن بودن و جسمیت بیرون نرفته باشد پس بدن جسمانی گوشت
و در و لامکان بودن او را هر عقلی هر چند ناقص باشد بدیهه چگونه
محالیت و حکم میکنند هر که خاطر این شود احمق خواهد بود قطع
نظر از این اگر بدن حضرت عیسی باعتبار آن حالت میگویند لامکان

شد دیگر آنچه در این اصل میگویند که در دست راست پدر خود نشسته چه
بیهوده است که از راه نافهمی بر قالب زده اند پس کسی میگوید بگفتار
زیرا که اصل دین خودشان معلوم است که چه نحو جا و است ای ایشانکه
جا و مپور ندکه جا و است هرگز چنین نامربوط زبان نخواهند گشود
جای کسی که اندک انتباهی داشته باشد چون اقوال بیهوده نصاری
که در این اصل ششم میگویند چرخی است از آن احتجاج داشته باشند
هر که بشنود حکم ببطلان آن میکند لهذا از ایراد از آن متوجه رد آن شد
تعطیل اوقات داشته اند مناسب دید هر که با ضعف انسانیت بار دیگر
چنین را قبول کنند به پروردگار خود این کفرهای عظیم نصاری کردیم

فصل چهاردهم

در رد اصل هفتم دین نصاری که تعلق بآن نیست در رد نقض جهان
خدایان او صاف سابقه باسمان صعود نمود و در دست راست پدر خود
نشست از آنجا بدنیا خواهد آمد برای آنکه دیوان جمیع خلایق را
بیخ ها بدنیا کرده باشند هر که را بجزای عمر خود برساند و چون
این از اعتقادات ایشان لازم بدیم در سمت تحریر در آوردن آنکه
انتظام

هنگام رد این اصل حکم بر بطلان او و اسان ز تعجیل با بدان اعراض
و نصاری بدون و بودن اعتقاد دارند بیکی خاص و دیگران دوان
خاص است میگویند به بندگان از دنیا برد و جان صاحب او را
بدرگاه الهی برند و آن نداوند دوان او را میکنند پس آنکه مرده
مرده باشد و دران دین معصیت نکرده باشند خدای تعالی دفت
او را فرو بیند به او را اوس کلایه میگویند بواسطه اوست خدا را
بیکند تکیه بشناسند چون آن معرفت است بیدا اند میگویند الا بنده
بهشت بیاشد تا قیامت اگر آن بنده بدین بشته مرده است در اصول
و فروع هیچ شکی نداشته است به گناهان خود را پیش از موت بیاری
دارد و بخشش باشد است و آن نانی که باوری بخند کله نا موزن خدا
او را نوشته است اخرت میگویند از دست باوری خورده باشد
گناه که بیاوری گفته است در دنیا بسبب ریاضت با قرائت کردن
نشده باشد حال او چنان نخواهد بود و مذکور گردید زیرا او را
دستور است هر که باوری گناه گوید بعد از آن اقرار خود را گرداند
باوری از برای پاک شدن از آن گناهان ریاضتی مقرر میکنند

مختلفه مثل آنکه مبنی اتفاق کلیسیاهای یاوری میکنند یا آنکه اوقات معینه
یکی از آن شهرها را در کلیسیا است میکشند یا آنکه پول بیاوری میدهند
او چند نماز بکنند اینها همه در صورتی است که در حالت بکنند باشد اگر اعتراف
دنیائی ندارد و که بعلیه قدری پول یاوری را از راه آخرت رکوع
مقرر میکنند یاوری در برابر تنها چند روز هر روزی بقدر وقت عبث
مانکه عبث زانت بایستند یا آنکه چند روز هر روز تازیانه در برابر شهرها خود
بزنند تازیانه بر خود زدن ایشان بدین صفتی است در کلیسیاها در حجره
خود خلوت میسازند و در برابر یکی از آن تنها بد میپرستند دور از مردم
زیرپای خود میکنند و تازیانه مذکور از کتان بار دوده کو نفته مانند
باده یا زده دارد و بدست گرفته بطفل خود میزنند باین عددی یاوری
کرده است و هم چنین هرچه یاوری در از آن گناهان فرموده اند
نسبی تمام بجا آورد و تخفیف دادن ایشان کفرها تازیانه زدن را
کویند ظاهرش اینست چون اگر گناهان ایشان علت شامخ است
مقبول بودن در ایشان صادر شده است اینست بعلاوه در ان
و در هنگام وقوع فعل کشیده شد تازیانه زدن و باره مجدداً

پس چنان بنده ریاضت ذات خود را پاک نکرده است میگوید
در جنگه میمیرد و خدای تعالی او را در عوض آن گناهان کرده در عقبی
دراز او دان نکشیده است مقرر میدارد و هیکلان او را بزرگانی
نرم نام است یعنی جای پاک کننده میبرند و در آنجا موافق گناهان کرده
است مقرر میفرماید در آتش بار عذابها از ما و ما عقوب معده است
مانند تا چندسال فرموده باشد بعد از آن از آنجا بردن آمده برود
دیدن خدای تعالی و بهشت آن اساس است اگر این گفته را قبول کرده است
یا آنکه قبول کرده و گناهان او را یاوری پنهان کرده یا تکفیر است
یا آنکه قبول باشد یا آنکه خود عمداً گناه از یاوری پنهان سازد حتی نمرده
یا در یکی از اصول یا فروع دین شک داشته مرده باشد در این صورت
بدون بخشش خدای تعالی میفرماید او را بجهنم جای علیحده میبرند
برند تا آنکه در آنجا ابدالاباد با تمام عذابها در خور ذنب خود
خود گرفتار باشد میگویند هرکه باین جهنم داخل شد بیرون نخواهد
خدا را دید یعنی ذات الهی او را نکند شناخت دیگر بجهنم تهدید داری
میگویند دیوان بیاید دان وقتیست در انجیل مذکور است

پنهان بدنها در دنیا داشته اند سر از خاک برخواهند داشت در زمین
حشران شهادت خالصند زیرا که بردن شیاطین انها را از بلاکه
میدانند نه از جنس من قابل هستند میگویند بعد از زنده شدن بصحرا
شام او را صحرای دمشق میگویند میبرند و حضرت عیسی از دست راست
خود بدنیا آمده و در آنجا بهشتیان را بدست راست خود و دوزخیان را بدست
چپ خود باز میدارد و با اصحاب دست راست خواهد گفت رو به
با اصحاب دست چپ خواهد گفت که رو به جهنم زیرا که شیطان
اماده شده است اسمای بیاران اعتقاد ان کافر جماعت زراده حق را
افتاده جواب بدهند هرگاه دران قسمت بردن اعتقاد در از
بهشتی مقرر شده و دوزخی بجهنم میرود دیگران امدن حضرت عیسی
و بدبردن خلایق را کردن چه معنی دارد و چه فایده را ان میکرد
با وجود آنکه اقرار دارند خدای تعالی حکیم است در امرکت حکمت
نوشته شده است و اتفاقیست بیان عقلای ایشان هم که هم نیست
غیبت میکنند پس چه معنی دارد حکم حکیمان خداوند عالم ایشان است
صفتی را ثابت میدهند اگر انکار داشته باشد بگو که ایشان دیوان

منت پس بگویند ان فایده ان جهت از اینکه اعتقاد ایشان
اینست هر مرد در جهان وقت خدا دیوان او را میکنند و حکمه
برا فرادان ان مردند و دیوان ایشان شده خواهند بود پس بجا
درهشتند تفریع دادن بصحرای شام اوردن یا فایده است ایشان
درجهنم بعذاب گرفتارند از آنجا ایشان به دیوان طلبیدن باز بجهنم
روانه کردن چه حاصل داشته خواهد بود خصوصا ایشان میگویند
و بجهنم میبرد و بیرون امدن او در آنجا صورت ندارد و دنیا را
حضرت عیسی از برای دیوان جمیع خلایق صورت نداشته اند خواهد
بیدا تم لفاری میگویند تا از دوزخ هیچ ارواح بهشتیان لذت میبرند
و دوزخیان در جهنم عذاب میکشند بعد او را از دوزخ رجعت هم فرموده
و از برای انکه بدنهای بهشتیان نیز به بهشت و بدنهای دوزخیان
بروند فایده از دوزخ اینست الست این رجعت هم عبث واقع
ریز اکه ایشان هم به بهشت جسمانی و بهشت روحانی اعتقاد دارند
شناختن ذات الهیت ارواح در جهان بندپس بدنها خواهند
قبل در این روز اعات ایشان ثابت کردیم میگویند هرچند بدن

در بهشت بهره تواند برد اما به بدنهای جهنمیان و جهنمی حساب یابد محبت
عذاب را ادراک خواهد نمود و بر فرضی روحانی بودن بهشت جسمانی
بودن جهنم بعدالت الهی منافات داشته باشد برای آنچه ادعا کرده
بودن بدنهای جهنمیان کافی بود در جهت فرمودن خلایق
گویند عیسی دیوان همه را خواهد کرد عبث بی فایده است قطع نظر
این ادعای ایشان همین را میرساند که بدنیا رجعت فرمودن فایده
ندارد اما دیوان همه کس میگویند قبل از آنکه زنده است نیز
کردن چه حاصل دارد و از فرستادن ایشان در جهنم بودن بجهنم
و ایشان در بهشت بودن باز به بهشت چه مطلب است اگر مدعا فرستادن
بدنها است همین کافی بود که حضرت عیسی در بهشت بدست ایشان بود
نشسته است چنانچه نصاری میگویند ارواح بهشتیان بقرار خود
خود را میرحمت بایشان فرموده ام الحال خود بهشت بیاورند
بجهنمیان حکم کند به تنهای خود را گرفته بجهنم بروید همچنان نزد
بدنهای خود را نشناخته بدن جهنمی بهشت و بدن بهشتی بجهنم رود
علم کاهن خدا با این معنی منافات دارد پس بدنیا آمدن بابت

و سبب دیگر برای دیوان خلایق و دیوان ایشان هم یکبار شده بود
هرکدام سزای خود رسیده بودند حاصل نداشته خواهد بود اما میدانم
نصاری چون باینجا میرسند میگویند فایده دیوان ازین است
جهنمیان بهشتیان را ببینند و عذاب و غصه ایشان زیاد شود زیرا
هرگاه به بینند اکثر و بیشتر امثال ایشان با بلکه کمتر از ایشان بوده اند
بهشت بروند و ایشان از بهشت محروم مانده اند بعذاب ابدی گرفتار گشته
الم و حسرت ایشان زیاد میگردد و هم چنین بهشتیان جهنمیان را به بینند
فرح و سرور ایشان زیاد گردد زیرا هرگاه به بینند جماعتی را که
ایشان بلکه بهتر از ایشان بوده اند بجهنم میروند و ایشان از آن عذاب
نجات یافته اند لذت و شادی ایشان زیاد میگردد
جواب اگر اصل داشته باشد همین معنی را میرساند که جمع کردن بهشتیان
بهشتیان و جهنمیان در یکجا فایده داشته باشد اما از اینجا آنچه ایشان میگویند
حضرت عیسی بدنیا خواهد آمد برای دیوان خلایق لازم نیاید
داشته باشد بلکه از برای آنچه ایشان میگویند همین کافی است بود
دوات راست چرا خود نشسته بدون آنکه تصدیع بدنیا آمدن بکشد

بهشتیان و جهنمیان را در صحرای شام اگر گنجایش میتوانند دلیلش
داخل شوند وا اینطور داشته باشد جمع شوند هر فرقه خود را از آن فرقه دیگر بشناسند
تا یک ساعت یا دو ساعت از روز یا از شب وقتی مقرر کرده باشد و بعد از آن
بفرماید که هرکدام بجای خود بروند پس در هر صورت شده از
دیوان دین اصل ایشان اشاره میکنند آمدن حضرت عیسی از روز
برای این کار بدنیا چنانچه نصاری ادعا مینمایند احتیاج ندارد چنانچه
اصل مدعا از آن دیوان و فایده روز قیامت از کثرت میرسند
گویم اینها همه بنابر اعتقادات اهل اسلام بر دین حق ثابت
برآید در وقتی اصل نجم دین مبین حضرت محمد از کتب ایشان
کنم از هرچه در اینجا برای ایشان تقریر مینمایم خواهند دانست
دیوان در اینجا از برای چه در چه دیگر وضع واضع خواهد
شد بلکه نصاری بفکر افتاده پرده سیاه کفر از روی دل خود
بکار برده اند از برای آنکه در آن دیوان بنزد آتش میرانند
ایشان مثل پولس و قسطنطین پیشوایان کفرها را با ایشان تعلیم داده
خواهند رسید رسند بعذابی گرفتار میگردند مبتلا شوند زیرا که سبب

تا فردا روز میتواند بود که لطفی باشد برایشان از جانب خدا شده
از کفرهای خود توبه کرده دین حق را اختیار نمایند و از دوزخ
مخلص رحمت و لطف الهی شرف کردند چون آن سعادت و دولت
شفاعت حضرت محمد مصطفی و اهل بیت او دست بهم نرسد مقصود
ایشان در دست کمیاران دریای علم از برای نمودن کوه
آمده و چنگ در آن کشتی نجات زنند دریای کفر تا حال در راه
بردن آمده بردی اصول مذهب او کنند از برای آنکه تعلیمات
فارغ کردند از آن اصول مذهب نصاری اصول دین اند و شیطان
برایشان گرفته است بتوفیق الله تعالی چون اصول ایشان را
در برای اتمام حجت باطل و خراب نمودیم حالا وقت
آن است به شروع بباب دوم این کتاب
کنم و بعد از تحریر فصول آن در نصاری
معدوم کردم و اصول دین را
چه بنیاد بنا کرده
یکدام اصول خود را
معاد است
۲۲۲
۲۲
۱

این کتاب [illegible] میرزا محمد [illegible]
[illegible] ۱۲